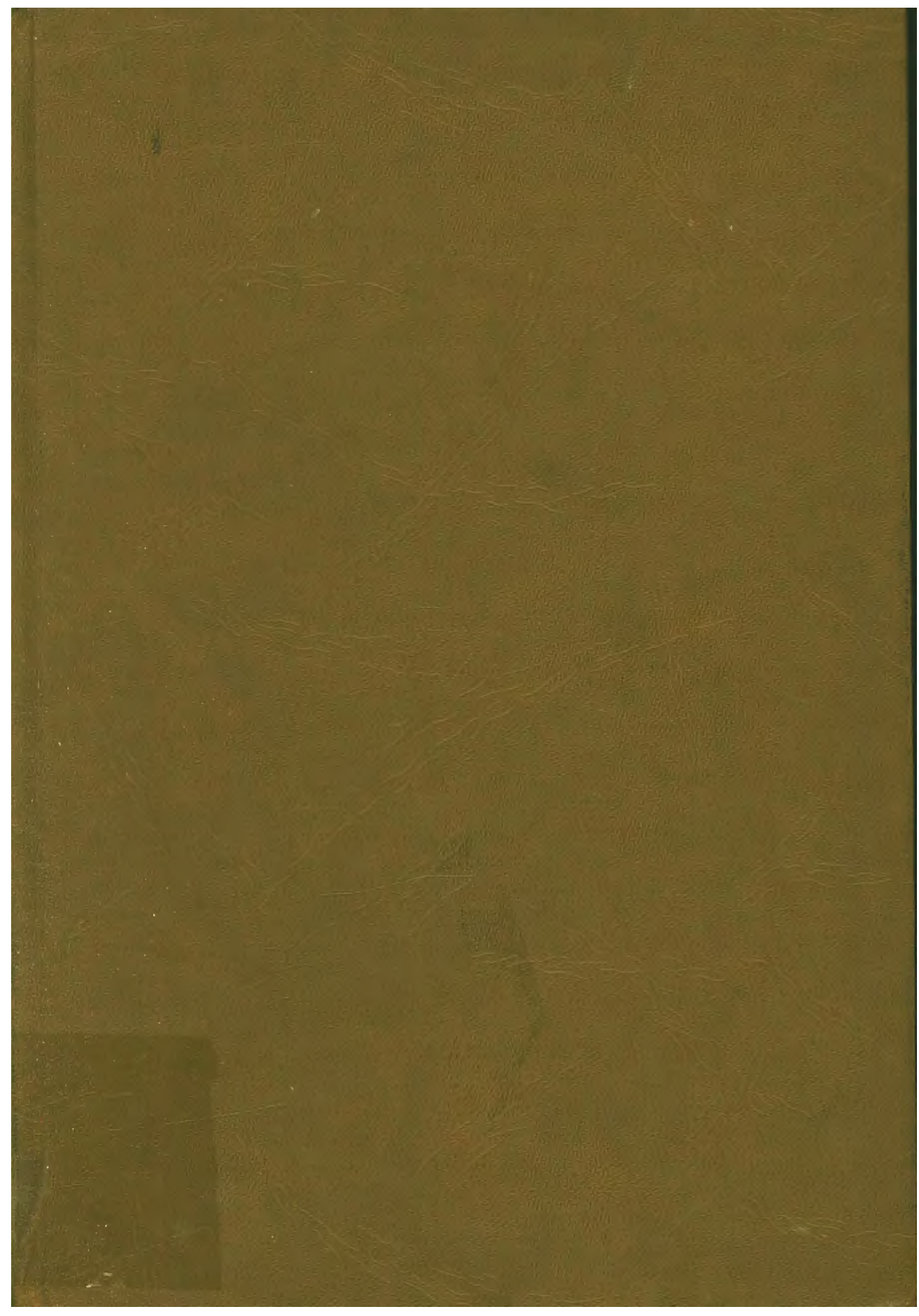


نخاعی به اب پاری

نخاعی به اب پاری

نخاعی به اب پاری
نخاعی به اب پاری



نگاهی به ادب پارسی

۷۹۶۰۹

کتاب بهر دست، از حیدر علی خان
نویسنده: دکتر محمد مجتبی

دکتر آصفه آصفی

۵۶،۵۲۷
اصطفا

از انتشارات

مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی قزوین

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۳۳۱-۵۲۸۷۱۵

نشریه شماره ۲

مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی قزوین

چاپ اول

یک هزار نسخه از این کتاب در سازمان چاپ رواج چاپ شد
حقوق برای مؤلف محفوظ است

تهران - ایران

بها ۳۰۰ ریال

گر بریزی بحر را در کوزه‌یی
چند گنجد قسمت يك روزه‌یی

مولوی

زبانی که امروز با آن سخن می‌گوییم، می‌خوانیم
و می‌نویسیم، گذشته از هر چیز، ابزار زندگی اجتماعی
ماست. ما به یاری این زبان با هم میهنان خویش
رابطه برقرار می‌کنیم، سخن خویش می‌گوییم و سخن
ایشان می‌شنویم.

هر زبانی در آغاز کار تنگ‌مایه و ناتوان است،
گنجینه‌ها و اژه‌هایش ناسازگار است و بیان احساسات و
اندیشه‌ها به وسیله آن دشوار است. ولی، هنگامی که

زبان به وسیله گروه‌های انبوهی از مردم به کار گرفته شود، بدان زبان کتاب بنویسند و شعر بسرایند، رفته رفته واژه‌های تازه پدید می‌آید، ساخته می‌شود، یا از زبانهای دیگر به وام گرفته می‌شود؛ واژه‌های دشوار جای خود را به کلمات خوش آهنگ می‌دهد؛ ارزش هر واژه از لحاظ معنی و حالت دستوری معلوم می‌گردد.

ادبیات درباروری و سرشاری زبان نقش بسیار مهمی دارد و یکی از عوامل گسترش و توانگری زبان است. ازینرو برای آشنایی با رموز زبان، آشنایی به ادبیات آن ضرورت دارد. ادبیات به ماکمک می‌کند تا زبان خود را گویاتر و مؤثرتر سازیم، یعنی بادیگران بهتر و آسانتر رابطه برقرار کنیم.

اما ادبیات ارزش و اهمیت دیگری هم دارد و آن جنبه معنوی آن است، یعنی هر انسان با فرهنگی همچنانکه از موسیقی، نقاشی، عکاسی و سیر طبیعت لذت می‌برد و برای کسب لذت بیشتر می‌کوشد تا با مبانی و مقدمات آنها آشنا شود، ادبیات را نیز دوست دارد، از خواندن آثار ادبی لذت می‌برد و برای آشنایی با شاهکارهای ادبی به مطالعه می‌پردازد. از این دو که بگذریم، ادبیات هر ملتی آینه روح و اندیشه آن ملت است، آثار ادبی هر دوره از تاریخ نشانه‌هایی از زندگی معنوی مردم آن دوره

را در بردارد. ازینرو، هر ایرانی برای آشنایی با روح و فکر گذشتگانش و ایجاد رابطه فکری و معنوی با آنان از مطالعه ادبیات فارسی ناگزیر است. اینها که بر شمر دیم از علل گنجاندن درس ادبیات فارسی در برنامه درسی دانشجویان است.

امسال اولیای محترم مدرسه عالی علوم اداری و بازرگانی قزوین از نویسنده خواستند تا کتابی کوچک در کیفیت سیر ادبیات فارسی برای مطالعه دانشجویان فراهم کند. از این لحاظ، این کتاب جنبه فنی و انتقادی ندارد و سعی شده است تا همچون دری باشد برگزار عطر آگین سخن رودکی، فردوسی، خیام، عطار، سعدی، مولوی، حافظ و سخنوران بسیار دیگر. از این در، چشم انداز گسترده‌یی را نمی‌توان دید و عطر بسیاری گلها را نمی‌توان شنید، بلکه از آن می‌توان در باغ گذشت و در میان گلبنان گشت. برای این گلگشت باید پای در راه نهاد، به بوته‌ها نزدیک شد، گلها را دید و بوید.

در این پنجاه سال آثار بسیاری از ادبای فارسی چاپ شده و درباره زندگی و کار آنان مقاله‌ها و کتابها نوشته شده؛ علاوه بر این، درباره تاریخ ادبیات و مسائل و موضوعات ادبی کتابها نوشته‌اند که ما بسیاری از آنها را برای مراجعه خواننده معرفی

کرده‌ایم.

درباره موضوعی بدین پهنآوری، در کتابی چنین خرد
چندان چیزی نمی‌توان گفت، جز آنکه توجه خواننده
به نامهای جاودان، به شاهکارها و آفرینندگانش
معطوف گردد و ارزش و اهمیت مطالعه بیشتر درباره
آنان یادآوری شود.

از آنجا که چاپ کتاب در فرصتی کوتاه صورت
گرفته، مانند کتابهای دیگر از غلطهای چاپی در امان
نمانده است. برخی از آنها را که متوجه شده‌ایم، در
پایان کتاب آورده‌ایم و از خوانندگان خواهش می-
کنیم برای جلوگیری از اشتباه پیش از مطالعه کتاب
آنها را تصحیح فرمایند.

آصفه آصف

فهرست مطالب

پیشگفتار	صفحه ۹
از مداین تا بغداد	» ۲۵
عصر زرین	» ۳۲
عصر ناصر خسرو	» ۶۰
عصر انوری	» ۱۰۸
عصر سعدی	» ۱۶۹
عصر حافظ	» ۲۰۰
عصر جامی	» ۲۲۵
عصر وحشی	» ۲۴۷
عصر صائب	» ۲۶۱

٢٧١	صفحة	عصر حزين
٢٨١	»	عصر قائم مقام
٣٠٨	»	عصر قآنى
٣٥١		عصر ابرج
٤٠٣		ادبيات معاصر

پیشگفتار

ادبیات چیست؟ زبان فارسی. خط فارسی.
هدف این کتاب. برخی مفاهیم ادبیات فارسی.

در این کتاب از ادبیات فارسی گفتگو می‌کنیم، از ادبیات زبانی که در دوره اسلامی، در طول ده قرن در فلات ایران توسعه و تکامل یافته است. ولی پیش از ورود در بحث اصلی، لازم است نخست با مفاهیم اصلی ادبیات، به ویژه ادبیات فارسی آشنا شویم.

ادبیات چیست؟

ادبیات واژه تازه‌ییست که در یک قرن گذشته از راه آثار نویسندگان عثمانی وارد زبان فارسی شده است. در گذشته، یعنی از سده دوم هجری تا یکی دو قرن پیش بدانچه امروز ادبیات نامیده می‌شود، علم ادب می‌گفتند.

واژه ادب از زبان پهلوی وارد زبان عربی شده است. اصل این لغت در زبان سومری دوب ۱ به معنی لوحه و خط بوده و از طریق زبان آرامی به زبان فارسی باستان درآمده است.

این واژه در کتیبه‌های هخامنشی به صورت دیپی ۲ آمده و در زبان پهلوی به صورت دیپیری ۳ تطوریافته است. واژه‌های دبیر، دبستان، دیبا، ریشه «نوشتن» و دیوان همه از همین ریشه است.

واژه ادب در آثار اسلامی به معنی ورزیده شدن در کاری، و فراگرفتن رسم و آیین نیکو بوده است و در زبان عربی آن را به صورت آداب جمع می‌بستند (که به معنی قواعد و اصول به کار می‌رفت) و مفرد آن در هر دو زبان، خاصه در زبان فارسی به معنی رفتار و کردار شایسته و پسندیده است. در فرهنگ اسلامی، علم ادب، یابۀ اصطلاح امروزی ادبیات، عبارت بوده است از معرفت به احوال نظم و نشر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن، و آن مستلزم احاطه بر معارفی بوده است، که قدمای در تعداد آن اختلاف کرده‌اند، ولی اهم آن عبارت بوده است از:

- ۱- لغت، ۲- صرف، ۳- نحو، ۴- معانی، ۵- بیان، ۶- بدیع، ۷- عروض، ۸- قافیه، ۹- قوانین خط، ۱۰- قوانین قرائت.

البته می‌دانیم که بخشی از این معارف صرفاً به زبان عربی و اصول آن مربوط می‌شود، از قبیل صرف و نحو و قرائت، و تاحدی لغت؛ ولی به علت رابطه فرهنگی استواری که میان دوزبان به وجود آمده بود، هراذیب فارسی زبان نیز از دانستن آنها ناگزیر بود.^(۱)

در اینجا پیش از اینکه درباره برخی از این معارف توضیحاتی دهیم، باید بحثی کنیم از مفهوم ادبیات در جهان امروز، و موضوع و هدف آن را معلوم سازیم.

امروزه ادبیات به مجموعه آثار مکتوبی اطلاق می شود که ویژگیهای زیر در آنها وجود داشته باشد:

۱- بیان يك حالت یا موقعیت، از قبیل شادی، غم، توهم، هیجان، جنگ، عروسی و مانند آنها به وسیله کلمات.

۲- نوآوری یا ابداع، یعنی بیان يك حالت یا موقعیت به صورتی که پیش از آن اظهار نشده باشد، خواه به وسیله نوآوری در موضوع یا نوآوری در بیان آن.

۳- قالب ناپذیری، یعنی پیروی نکردن از قانون علیت، عدم امکان تعمیم يك مورد به موارد دیگر، و پیش بینی نتایج آتی. در اینجا برای افاده مقصود يك اثر ادبی (مثلا داستان بیژن و منیژه را از شاهنامه فردوسی) و گردش خون را (که به وسیله هاروی *Harvey* کشف شد) در نظر می گیریم:

۱- در هر دو مورد، حالات و موقعیتهایی، به وسیله کلمات بیان شده است؛ ۲- در هر دو مورد بیان شامل مطلب تازه‌یی بوده است؛ ۳- ولی در مورد گردش خون، شرط سوم، یعنی قالب ناپذیری صدق نمی کند، بلکه ما بیان آن را می توانیم به بی نهایت موارد مشابه تعمیم دهیم، در حالی که داستان بیژن و منیژه به پیچروی قابل تعمیم برای هیچ مورد مشابه نیست و از آن نمی توان هیچ قانون و قاعده‌یی استخراج کرد که قابل تطبیق به موارد مشابه باشد. به همین دلیل است که تاریخ، شرح حال، حتی زبان شناسی از قلمرو ادبیات خارج شده و در مقوله علوم قرار گرفته است، چون، هر يك با واقعیات و قواعد معدوم و شناخته شده‌یی سروکار دارد که قابل تطبیق با ادبیات نیست.

ادبیات امروز شامل مقولات کلی زیر است: ۱- شعر، ۲- نمایشنامه،

۳- داستان، ۴- مقاله ۵- گفتار، ۶- طنز و هزل.

ادبیات ، مانند همه فعالیت‌های فکری و معنوی انسان ، دارای هدف و منظور اجتماعیست ، یعنی ، وقتی که ادیب ، شعری ، داستانی ، نمایشنامه‌یی ، یا گفتاری می‌نویسد ، قصدش آنست که به وسیله آن عقیده یا احساس خود را به دیگران اظهار کند و در خوانندگان اثرش همدردی ، تحسین ، شادی ، غرور ، نفرت ، یا عواطف و احساسات دیگری را بیدار سازد . بنابراین ارزش يك اثر ادبی بسته به میزان موفقیتش در برانگیختن احساس خوانندگان است ؛ همچنین مربوط است به میزان وسعت و پایداری تأثیر آن .

زبان فارسی

پنج هزار سال پیش در دشتهای جنوبی روسیه قبایلی زندگی می‌کردند ، که دانشمندان امروزی زبان آنان را هند و اروپایی نامیده‌اند . این قبایل بعداً بر اثر تغییرات اقلیمی و سختی شرایط زندگی و عوامل دیگر مهاجرت آغاز کردند . گروهی از آنان روانه اروپا شدند ، جمعی به آسیای صغیر رفتند و گروهی به شمال شرقی ایران آمدند .

زبان این گروه اخیر ، که خود را آریایی می‌خواندند ، هندوایرانی نامیده شده است .

در این مرحله نیز قوم هندوایرانی به دو قسمت ایرانی و هندی تجزیه شده و امروز زبان این دو طایفه نیز باهم اختلاف یافته است . اما هنوز ارتباط و شباهت میان این زبانها آنقدر هست که به تنهایی برای اثبات وحدت اصل آنها کافی باشد .

همین که زبان قوم آریایی به دو شعبه ایرانی و هندی تقسیم شد ، شعبه ایرانی آن به سرعت بیشتری تکامل یافت و چون این زبان در سرزمین بسیار پهناوری ، که از يك سوبه صحرای گبی و ماورای رودهای سیحون و جیحون و از سوی دیگر به آسیای صغیر و حدود سوریه می‌رسد ، بسط یافت ، به زودی آن نیز به شعبه‌هایی منقسم شد .

از نخستین شعبه‌های زبان ایرانی اطلاعات فراوانی نداریم و تنها از دوشعبه مهم آن اسناد و مدارکی برای ماباقیست. این دوشعبه یکی پارسی باستان و دیگری اوستایی خوانده می‌شود.

پارسی باستان نام‌زبان‌یست که در سرزمین پارس در دوران شاهنشاهی هخامنشیان متداول بوده است. شاهان این خانواده، از کورش بزرگ تا اردشیر سوم شرح رزمها و پیروزیهای خود را به این زبان بر سنگ‌بالوهای زرین ثبت کرده‌اند.

نمونه دیگری که از زبانهای ایرانی باستان باقی مانده زبان‌یست که در کتابهای مقدس آیین زرتشت به کار رفته و به این سبب آن را زبان اوستایی می‌خوانیم. از جمله قدیمترین این آثار یکی کتاب «گانه‌ها» یا به تلفظ امروز فارسی «گاهان» یعنی «سرودها» است که کهنترین قسمت اوستا شمرده می‌شود و منظوم است و احتمال غالب آن است که از خود زرتشت پیغمبر باستانی ایران باشد. قسمتهای دیگر اوستا چنانکه می‌دانیم «یسنا» و «یشت» و «ویدیودات» (وندیداد) نام دارد. هیچ یک از آنها کامل نیست و به صورت اصلی باقی نمانده است.

مکان و زمان رواج زبان اوستایی را به تحقیق نمی‌توان معلوم کرد. این قدر می‌توان گفت که این زبان یکی از لهجه‌های شرقی ایران است و زرتشت میان قرنهای دهم و هفتم پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است. اما تفاوتهایی که میان زبان اوستایی و زبان پارسی باستان وجود دارد صریح و روشن است، تا آنجا که مقایسه این تفاوتها برای طبقه بندی لهجه‌های ایرانی امروز هم مقیاس و میزان مفیدی به دست می‌دهد.

در ایران باستان زبانهای دیگری نیز وجود داشته که آثار بسیار کمی از آنها در دست است، و از آن جمله زبان مادهاست که در قرن هشتم پیش از مسیح در اطراف شهر هگمتانه (همدان امروزی) نخستین شاهنشاهی ایران

را تأسیس کردند. از این زبان تنها چند کلمه باقیست و این کلمات خصوصاً اسمهای خاص است که در نوشته‌های پارسی یایونانی ضبط شده است. از جمله شعبه‌های دیگر زبانهای ایران باستان زبان سکاییست. سکاها قومی ایرانی بودند که در قسمت شمال ایران سکونت داشتند. از این زبان تاکنون جز بعضی نامهای خاص کسان و جاهاکه در کتیبه‌های آشوری یا نوشته‌های یونانی آمده است، چیزی در دست نداریم.

انقراض دولت هخامنشی و سپس تأسیس شاهنشاهی اشکانی در تاریخ زبانهای ایرانی آغاز دوره‌ی شمرده می‌شود که به «دوره زبانهای ایرانی میانه» معروف است.

از زبانهای ایرانی میانه آثار و اسناد فراوان در دست است. از روی آن مآخذ زبانهای ایرانی میانه را به دو گروه تقسیم می‌کنند: گروه شرقی و گروه غربی.

زبانهای گروه غربی ایران میانه به حسب عرف «پهلوی» نامیده می‌شود. پهلوی، یا به تلفظ ساسانی «پهلویک» به زبان رسمی و مذهبی ایران در دوره شاهنشاهی ساسانیان اطلاق می‌شود و از این زبان نوشته‌های فراوان مذهبی و غیر مذهبی در دست است.

زبان پهلوی به خطی نوشته می‌شد که از اصل آرامی مشتق شده بود و در آن کلمات متعددی را به زبان آرامی (که یکی از لهجه‌های سامیست) می‌نوشتند و به زبان پهلوی می‌خواندند و این شیوه خاص کتابت را «هوز وارش» می‌نامیدند.

زبان پهلوی شامل دو شعبه مختلف بوده است، این دو شعبه عبارت است از :

۱- پرتوی Parthavi یا پهلوانی (پهلوانیک) که لهجه شمال غربی بوده است و آثاری که از آن باقیست شامل نوشته‌های پادشاهان اشکانی

(از قرن اول میلادی به بعد) و دو قطعه قباله است که روی پوست آهو نوشته شده و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در اورامان به دست آمده و به دوزبان پرتوی و یونانی نوشته شده است. دیگر از آثار این زبان بعضی کتیبه‌های شاهان ساسانیست (در سالهای ۲۲۵ تا ۳۰۳ میلادی) که به دو زبان نوشته شده است:

یکی همین زبان پرتوی و دیگر فارسی میانه. اما منبع اصلی این زبان ادبیات مانویست که از آخر قرن سوم تا حدود قرن هفتم میلادی نوشته شده و در ویرانه شهر تورفان به دست آمده است. از زبان پرتوی کلمات بسیاری در زبان ارمنی وارد شده و تاکنون باقی مانده است. این زبان بعدها به کلی متروک شده اما از مشتقات آن لهجه‌های متعددی در شمال غربی و مرکز ایران هنوز باقیست.

۲- فارسی میانه یا «پارسیک» که آثار آن در کتیبه‌های ساسانی و یا پاپیروسهای مصری متعلق به قرون ۷ و ۸ میلادی و عبارات سکه‌ها و مهرها و قطعات نوشته‌های مانوی تورفان و رساله‌ها و کتابهای متعدد زرتشتی متعلق به دوره ساسانی و بعد از آن در دست است. این زبان شاید لهجه جنوب غربی ایران و مشتق از پارسی باستان بوده که تحول آن به پارسی جدید (فارسی دری) منتهی شده است. از این زبان است که لغات فراوانی در ارمنی و سریانی و عربی راه یافته است.

اما زبان گروه شرقی ایرانی میانه بر اثر کشفیات ترکستان شرقی در طی سی سال اخیر شناخته شده و عبارت است از:

۱- سغدی (سغدیك) که زبان ولایت سغد قدیم (ناحیه بخارا و سمرقند) و به منزله زبان بین‌المللی سراسر آسیای مرکزی بوده و استعمال آن، به موجب اسناد و مدارکی که به دست آمده در سرزمین وسیعی از مغولستان تا سرحدات تبت رواج و انتشار داشته است.

۲- زبان ختنی یاسکایی که آن نیز از روی همان اسناد مکشوف در تورفان شناخته شده و در کشور باستانی ختن در شمال شرقی کاشغر معمول بوده است.

۳- زبان خوارزمی که در شمالیترین نقطه سکونت اقوام ایرانی معمول بوده است.

۴- سه نوشته بسیار کوچک و کم بها که در آسیای مرکزی کشف شده و چند کلمه که روی سکه های پادشاهان هندوسکایی (در شمال غربی هند - متعلق به قرنهای دوم و سوم میلادی) به دست آمده و نماینده یکی دیگر از شعبه های زبان ایرانی میانه است که در تخارستان معمول بوده و شاید بهتر باشد که نام زبان تخاری به آن اطلاق شود (در اصطلاح زبان شناسی نام تخاری به زبانی اطلاق می شود که ظاهراً غیر از زبانهای ایرانیست و خود شامل دو شعبه کوچک و غنیست.)

زبانهای ایرانی که از رواج اسلام در ایران تاکنون در این سرزمین پهناور متداول بوده یا هست به نام ایرانی جدید خوانده می شود. مهمتر از همه این زبانها «فارسی» یا «دری» یعنی زبانیهست که از قرن سوم هجری تاکنون یگانه زبان رسمی واداری وادبی ایران و وسیله ارتباط و وحدت قسمتهای مختلف این کشور بوده است.

درباره اصل و منشأ این زبان نکته های مهمی هست که باید به یاد داشت. از جمله آنکه مورخان اسلامی همه «دری» را یکی از زبانهای ایرانی معمول در دوره ساسانی می دانند.

به موجب این اسناد «زبان دری» در اواخر دوره ساسانی زبان رسمی دربار بوده و اصل آن از شمال شرق ایران یعنی ناحیه خراسان قدیم آمده است. به این سبب است که چون نخستین سلسله های مستقل ایرانی بعد از اسلام در خراسان به وجود آمد، شاعران و نویسندگان دربار آنان این زبان

را در آثار خود به کار بردند.

زبان «دری» همین زبان رسمی و ادبی ایران است که از قرن سوم تا امروز بامختصر تغییراتی به کار می‌رود و در همه آثار ادبی به همین نام خوانده شده و گاهی آن را «فارسی دری» می‌نامند. در مقابل این زبان رسمی، اکثر زبانهای محلی، یعنی لهجه‌هایی که در نقاط مختلف مرکزی و غربی و جنوبی این سرزمین متداول بوده، در کتابهای ادبی به عنوان کلی و عام «پهلوی» یا «پهلوی» یاد شده است. (۲)

خط فارسی

زبان و خط دورکن اصلی ادبیات هرملت است. مادر باره زبان فارسی به اختصار سخن گفتیم. اینک لازم است بحث کوتاهی شود از خط فارسی. آثاری که در نقاط مختلف ایران به دست آمده، نشانه‌هایی از نخستین مراحل پیدایش اقسام مختلف خط تصویری را نشان می‌دهد. نخستین آثار کتابت به صورت وسیع در فلات ایران، در قلمرو دولت ایلام به دست آمده است. قدیمترین کتیبه‌های فارسی باستان دولوح به دست آمده از آریارمنه و ارشامه، نیاوپدرنیای داریوش بزرگ در همدان است. از این زبان بیش از ۷۰ لوح و کتیبه و مقادیر زیادی صورت حساب در دست است. خطی که در روزگار شاهان هخامنشی به کار می‌رفت و به خط میخی موسوم است از همسایگان باختری ایران اخذ شده بود. این خط دارای چهل و یک علامت بود که ۳۷ علامت مربوط به حروف الفبا و چهار علامت مربوط به کلمات اختصاریست.

خط پارسی هخامنشی پس از حمله اسکندر متروک شد و خط پهلوی اشکانی از حدود یک قرن پیش از میلاد مسیح رواج یافت. این خط نیز منشأ سامی داشت. در دوره ساسانیان، باز همراه با تغییر زبان رسمی و درباری خط نیز تغییر کرد و خطی که امروز عموماً خط پهلوی می‌نامیم، به وجود

آمد. این خط شیوه‌های کتابت مختلف داشت، که به مناسبت‌های گوناگون از آن استفاده می‌شد.

با پیروزی اسلام و رواج خط عربی، خط پهلوی کاملاً متروک نشد، در میان زرتشتیان همچنان باقی ماند و آثار بسیاری به خط پهلوی از قرون دوم و سوم هجری در دست داریم.^(۳)

آثار ادبی ایران باستان

بی‌شک، قدیم‌ترین اثر ادبی موجود ایران باستان که به دست ما رسیده اوستا است، مخصوصاً قدیم‌ترین بخش آن گائاه‌ها یا گاهان، که نه تنها قدیم‌ترین بخش اوستا، و قدیم‌ترین اثر ادبی به دست آمده از ایران باستان است، بلکه قدیم‌ترین نمونه شعر ایرانیست.

گفته می‌شود که اوستا در آغاز نامکتوب بوده و سینه به سینه نقل می‌شده است، ولی هم روایات مذهبی و هم قراین و شواهد عقلی خلاف این را ثابت می‌کند.^(۴)

از دوره هخامنشی، همچنانکه گفتیم، تعدادی کتیبه در دست است، ولی از روایات هرودوت و مورخان دیگر یونانی درمی‌یابیم که در همان زمان آثار ادبی از قبیل تواریخ، سرگذشت‌ها و افسانه‌هایی در ایران وجود داشته است.

دوره اشکانی، دوران تدوین و تکوین ادبیات، خاصه افسانه‌های حماسی ایران بود و محققان منشاء بسیاری از داستانهای شاهنامه، ویس و رامین، یادگار زریران، درخت آسوریگ و غیره را از این دوره می‌دانند. از دوره ساسانی، به جز ادبیات و آثار وسیع مذهبی، از وجود کتابهای بسیار آگاهیم، از قبیل کارنامه اردشیر بابکان، خداینامک، کلیله و دمنه، شهرستانهای ایران، شگفتیهای سیستان، چندین اندرزنامه، ارداویرافنامه، داستان خسرو قبادان و ریزدک، داستان شطرنج، و دهها کتاب دیگر که شرح

آن در تاریخها آمده^(۵). و این علاوه بر ادبیات وسیع مانویست که آثار آن در ترکستان به دست آمده است.

البته، برخی تألیفات به زبان پهلوی در دوره اسلامی نیز به وجود آمده است، از قبیل بندهشن، داتستان دینیک، شکندگمانیک و یچار، و گجستک ابالیش.

هدف این کتاب

از آنجا که کتاب ما تنها به فارسی دری و ادبیات آن می‌پردازد، ناگزیر از مباحث سابق به ایجاز سخن گفتیم و بحث از تاریخ اجتماعی و ادبی ایران باستان را لازم ندانستیم. اما در مورد ادبیات فارسی دری، یعنی تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام، که موضوع بحث ماست، روش دیگری خواهیم داشت.

هر فصل از این کتاب به یک قرن اختصاص دارد. دربند اول هر فصل مجملی از تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در آن قرن داده خواهد شد، دربند بعدی مجملی از تاریخ ادبی آن قرن، دربندهای بعدی، در هر یک به ترتیب یکی از رشته‌های ادبیات مورد بحث قرار خواهد گرفت. در پایان هر فصل، کتابنامه درخوری عرضه می‌شود، تا هر کس که مایل به مطالعات ویژه بیشتری باشد، بتواند بامآخذ مورد علاقه‌اش آشنا شود.

در این کتاب، آنچه مورد علاقه ماست، فعالیت ادبی اشخاص است، یا کارها و حوادثیست که موجب رونق یا رکود این فعالیت شده است. سعی بر اینست تا تأثیر محیط، معاصران و پیشینیان را در فعالیت ادبی یک فرد، همچنین تأثیر کار او را در محیط، معاصران و آیندگان بررسی کنیم. ازینرو، طبیعتیست که بیشتر به کسانی توجه خواهیم کرد که تأثیرشان وسیع و پایداری بوده است، مخصوصاً آنان که فارسی امروز بیدیشان بسیار مدیون است.

برخی مفاهیم ادبیات فارسی

در اینجا لازم است درباره مفاهیم و اصطلاحات رایج ادبیات فارسی توضیح بسیار کوتاهی داده شود:

علم لغت - علمی که درباره معانی، ریشه و ترکیبات لغات گفتگو می کند. در ادبیات اسلامی لغت از جمله علوم ادبی به شمار می رفت و کسی را که در آن مهارت داشت لغوی می خواندند. امروزه لغت از مباحث زبان شناسی محسوب می شود، چنانکه صرف و نحو یادستور زبان نیز در حقیقت از مباحث مورد تحقیق زبان شناسیست.

علم معانی - علم به اصول و قواعدیست که به یاری آنها کیفیت مطابقه کلام بامقتضای حال و مقام شناخته می شود. موضوع آن الفاظیست که رساننده مقصود متکلم باشد و فایده آن آگاهی بر اسرار بلاغت است در نظم و نثر.

علم بیان - مجموع قواعد و قوانینی که به وسیله آنها آوردن يك معنی به راههای مختلف شناخته شود. کلمات یا عباراتی که شاعر یا نویسنده برای بیان مقصود انتخاب می کند ممکن است به معنی حقیقی خود آورده شده باشد، و گاه امکان دارد از طریق تشبیه و کنایه ادای مقصود شود.

به عبارت دیگر، علم معانی و بیان در جوه کلام بلیغ بحث می کند، از قبیل انواع نثر و اقسام شعر.

علم عروض - از محور و اوزان شعر گفتگو می کند.

علم بدیع - معرفت به فنونی که در نظم و نثر به کار می رود. علم بدیع از متفرعات معانی و بیان است.

علم قافیه - از کلمات و حروف آخر ابیات شعر گفتگو می کند و از اینکه در قافیه رعایت کدام حروف و حرکات لازم است و قافیه را چگونه باید شناخت.

شعر - کلام موزون و خیال انگیز. البته مفهوم وزن در ازمنه مختلف فرق کرده است. حتی زمانی نظم را با شعر یکی دانسته و بحر عروضی و قافیه را از شروط شعر شمرده اند. ولی امروز بیشتر وزن را به موسیقی کلام تعبیر می کنند و سخن منظوم را اگر فاقد نیروی خیال انگیزی باشد، شعر نمی شمارند. شعر سه نوع است: تعلیمی، توصیفی، روایی.

شعر تعلیمی جنبه آموزشی و اخلاقی دارد؛ شعر توصیفی به وصف حالت یا موقعیتی می پردازد، از قبیل غم و شادی و جنگ و عروسی و بهار و غیر آن؛ شعر روایی، داستان، اسطوره، حماسه یا سرگذشتی را بیان می کند. شعر فارسی بعد از اسلام، تا این اواخر، به پیروی از شعر عربی دارای اوزان عروضی و قافیه دار بود و هنوز هم بسیاری از شاعران کمابیش رعایت این اصول را می کنند.

بدین ترتیب لازم است برخی از اصطلاحات آن توضیح داده شود.

بیت - واحد شعر که از دوپاره هم وزن ساخته شده است.

مثال: توانا بود هر که دانا بود

به دانش دل پیر برنا بود

مصراع - هریک از دوپاره بیت (یا یک نیم بیت).

مثال: توانا بود هر که دانا بود

مطلع - بیت اول شعر و معمولاً قصیده و غزل را گویند.

قصیده - شعری که همه ابیاتش دارای قافیه واحدی باشد و تعداد ابیات

آن از ۱۳ (یا ۱۷) بیت بیشتر باشد.

مثال: هان ای دل عبرت بین، از دیده نظر کن هان

ایوان مداین را آینه عبرت دان

یک ره ز ره دجله منزل به مداین کن

وز دیده دوم دجله بر کاخ مداین ران

غزل - شعری که همه ابیاتش دارای قافیه واحدی باشد و تعداد ابیات آن کمتر از ۷ و بیشتر از ۱۳ بیت نباشد.

مثال : نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد
چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد

در قصیده و غزل هر دو مصراع مطلع، یعنی بیت اول، و مصراع دوم ابیات دیگر هم قافیه است.

قطعه - شعری که همه ابیاتش دارای قافیه واحدی باشد، جز اینکه هم قافیه بودن هر دو مصراع مطلع الزامی نیست. قطعه معمولاً دارای ۳ تا ۱۲ بیت است و مضمون همه ابیات به یکدیگر مربوط می شود (نه همیشه).

مثال : بادوك خویش پیرزنی گفت وقت کار

كاوخ ، زپنبه ریشتم موی شد سپید

دوبیتی - شعری که دارای دوبیت هم قافیه باشد.

مثال : دوبیتیهای باباطاهر

رباعی - نوعی دوبیتی که دارای وزن ثابتیست و مصراعهای اول، دوم و چهارم هم قافیه است.

مثال : رباعیات خیام

مثنوی - شعری که هر يك از ابیاتش دارای قافیه مستقل باشد. یعنی هر دو مصراع پیاپی بایکدیگر هم قافیه باشد.

مثال : شاهنامه، لیلی و مجنون، مثنوی مولوی

مسمط - شعری که چند مصراع پیاپی بایکدیگر هم قافیه باشد و قافیه يك مصراع در فاصله معینی تکرار شود، مثلاً پنج مصراع پیاپی شعر بایکدیگر، و مصراع ششم با مصراع دوازدهم و هجدهم و بیست و چهارم... بایکدیگر،

مصراع هفتم تا یازدهم بایکدیگر، مصراع سیزدهم تا هفدهم بایکدیگر... هم قافیه باشند. مسمط را برحسب مصراعهای هم قافیه پیاپی مخمس، مسدس... می نامند.

مثال: خیزید و خز آرید که هنگام خزان است....

(یا) دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

توجیع بند - قصیده‌یی که در فواصل معین قافیه آن عوض می شود و بیت واحدی در پایان هر قسمت تکرار می گردد.

مثال: ای فدای توهم دل و هم جان.....

بحر - هریک از وزنهای عروضی را بحر گویند. هر شعر معمولاً باید در بحر واحدی سروده شده باشد.

مثال: شاهنامه فردوسی در بحر تقارب است

نثر - کلامی که مقید به وزن و قافیه نباشد.

نثر عاری یانثر مرسل آنست که نویسنده در آن مقید به آوردن سجع و قافیه و رعایت صنایع بدیعی نباشد.

نثر مسجع آنست که نویسنده در جمله کلماتی به کاربرد که هم قافیه یا دارای حروف خواتیم مشابه باشد.^(۶)

مثال، هندویی نفت اندازی می آموخت. یکی گفتش: تو را که خانه نئین است، کارنه این است.....

یادداشتها

- ۱- لغت نامه : اختیار - اردها، زیر واژه ادب
- ۲- زبان و زبان شناسی
- ۳- درباره خط ایران باستان مراجع زیر وجود دارد: فرهنگ ایران باستان، از استاد پورداود، تهران، ۱۳۲۶؛ ایران کوده، شماره ۲؛ سبک شناسی، ج ۱؛ آفرینش خط در ایران و جهان، از رکن الدین همایون فرخ، تهران، ۱۳۵۰.
- ۴- ادبیات مزدیسنی، از شادروان استاد پورداود، بمبئی، ۱۹۲۸
فهرست مشروحی از آثار ادبیات زرتشتی به دست می دهد.
- ۵- درباره این آثار نك حماسه سرایی در ایران از نلدکه، ترجمه بزرگ علوی؛ حماسه سرایی در ایران، از استاد ذبیح الله صفا؛ سبک شناسی بهار، ج ۱؛ ادبیات پهلوی، از تاوادیا، ترجمه نجم آبادی.
- ۶- برای تفصیل بیشتر این اصطلاحات نك آیین سخن؛ تاریخ ادبیات همایی؛ از فردوسی تاسعدی؛ فرهنگ ادبیات فارسی

بخش نخست

(از مداین تا بغداد)

- ۱- توفان در صحرا ۲- تغییر خط
- ۳- انتقال میراث نیاگان ۴- شرکت
- در ایجاد فرهنگی جهانی ۵- شاعران
- تازی گوی ۶- نتیجه.

۱- توفان در صحرا

دعوتی که در آغاز سده هفتم میلادی در مکه آغاز شده بود، به زودی سراسر صحرای عربستان را فراگرفت و مانند چراغی راهنمای صحرانشینان به سوی سرزمینهای آباد بین النهرین و شام و مصر و ایران شد. مقارن ظهور اسلام، مردم مصر و شام در زیر یوغ استعمار رومیان

بودند، جنگهای طولانی ایران و روم، هردو را از پای در آورده بود؛ و مردم ایران، علی‌رغم استبداد مذهبی و سیاسی، به ادیان مختلفی مانند مسیحیگری، مزدکیگری، مانویگری و زروانیگری گرویده بودند. اینهمه از عواملی بود که پیروزی اسلام را تسریع کرد.

در سال ۱۶ هجری پایتخت ساسانیان به دست اعراب مسلمان گشوده شد و در ۱۵ سال بعدی تقریباً بخش بزرگی از ایران به دست مسلمانان افتاد و بسا کشته شدن یزدگرد سوم در سال ۳۱ هجری کار دولت ساسانی به آخر رسید.

هجوم اعراب به ایران آسیبهای فراوانی زد: شهرهای بسیاری ویران شد؛ کتابهای فراوانی سوخت؛ مال گزافی به تساراج رفت؛ و زمینها و باغهای بی‌شمار غصب شد. اما سرانجام توفان فرو نشست و ملت ایران دریافت که از یسوغهای سنگینی آزاد شده است. به زودی شهرها بهتر از پیش بازسازی شد، بازرگانی با وسعتی بیشتر رونق گرفت و هرکس، از هر طبقه، با قبول اسلام آزادی خود را به دست آورد.^۱

درست همچنانکه از مصالح ویرانه‌های مداین شهر پرشکوه بغداد ساخته شد، از مصالح و موضوعات مدنیت‌های کهن ایرانی، رومی، سریانی، مصری و هندی فرهنگ پرشکوه اسلامی سر برافراشت. نه بغداد مانند مداین بود، و نه فرهنگ اسلامی به فرهنگ ساسانی شباهت داشت، ولی هردو بخشی از مایه خود را از آنها به ارث برده بودند.^۲

۲- تغییر خط

با رواج اسلام در ایران، خط عربی به تدریج جانشین خط پهلوی شد. این خط را نزدیک به دو قرن پیش از ظهور اسلام، اعراب از همسایگان شمالی خویش اخذ کرده بودند. خط عربی در آغاز به دو صورت بیشتر رواج داشت: خط نسخ که بیشتر برای کتابت نامه‌ها به کار می‌رفت، و خط

کوفی که در نوشتن سوره‌های قرآن از آن استفاده می‌شد و بعدها در کتیبه‌ها و سکه‌ها نیز مورد بهره‌برداری قرار گرفت. خط عربی در آغاز فاقد اعراب و نقطه بود، ولی از سده دوم هجری، تدریجاً خط عربی راه تکامل پیمود و خطاطان ماهر و مستعد شیوه‌ها و قلم‌های تازه‌یی در کتابت عربی ایجاد کردند.^۲

با این حال، تا زمان حجاج بن یوسف (حکومتش ۷۳ تا ۹۵ هـ ق) هنوز دفت‌های دولتی در ایران و عراق به خط و زبان پهلوی تدوین می‌شد^۳ و در قرن‌های سوم و چهارم هنوز بسیاری از ایرانیان با خط پهلوی آشنا بودند.^۴

۳- انتقال میراث نیاگان

سراسر سده اول، ایرانیان با آنکه به ظاهر قومی شکست خورده بودند، برای دست یافتن به مقام و موقعیتی شایسته خویش، از کوشش دست باز نداشتند. تقریباً در همه نهضت‌های بزرگ اسلامی قرن اول، که با کشتار خلیفه دوم، یعنی فاتح ایران آغاز می‌شود، ایرانیان دست داشتند. سرانجام، صد سال پس از مرگ آخرین شاه ساسانی، ایرانیان قیامی را رهبری کردند که به عمر دولت بنی‌امیه پایان داد، و دولتی بایک خصلت چند ملیتی به وجود آورد. از آن پس، دوشادوش قیام‌ها و توفیق‌های سیاسی، فعالیت فرهنگی دامنه‌داری به وسیله ایرانیان آغاز شد، که در وهله اول متوجه انتقال میراث فرهنگی نیاگان بود.

در میان این پاسداران فرهنگ ایران باستان مسلماً برجسته‌تر از همه عبدالله بن مقفع (روزبه پسر دادویه ۱۰۶ - ۱۴۲ هـ ق) است که به اتهام زندق‌ه کشته شد.

او بسیاری از کتاب‌های پهلوی را مانند خداینامه، گاهنامه،

آیین‌نامه، کلیله و دمنه و کتاب مزدك به عربی ترجمه کرد. ولی، در عین حال اهمیت ابن مقفع در اینست که بنیانگذار سبك نویسندگی خاصی در زبان عربیست، سبکی که مدتها به عنوان بسالترین حد بلاغت سرمشق نویسندگان بود.^۶

از مترجمان دیگر آثار پهلوی به عربی می‌توان اینها را برشمرد: جبلة بن سالم، خاندان نوبخت، موسی و یوسف بن خالد، ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی، حسن بن سهل، احمد بن یحیی بلاذری، اسحق بن علی بن سلیمان، اسحق بن یزید، محمد بن جهم برمکی، هشام بن قاسم اصفهانی، موسی بن عیسی کسروی، زادویه و محمد بن بهرام اصفهانی، بهرام بن مردانشاه، عمر بن فرخان طبری، علی بن عبیده ریحانی، بهرام هروی، بهرام بن مهران اصفهانی.^۷

۴- شرکت در ایجاد فرهنگی جهانی

به زودی زبان و خط عربی وسیله‌ی برای ایجاد و نشر يك فرهنگ جهانی شد، زیرا این خط و زبان در قلمرو پهنای از آسیای مرکزی تا کرانه‌های باختری افریقا و جنوب اروپا رواج یافت. ایرانیان، نه تنها در ترجمه و نقل آثار علمی و ادبی به زبان عربی، بلکه در ایجاد آثار تازه شرکت کردند: سیبویه فارسی (ابوبشر عمرو بن عثمان، متوفی ۱۸۳ هـ ق) صاحب اولین کتاب بزرگ و جامع در نحو عربیست و کسائی (علی بن حمزه متوفی ۱۸۹ هـ ق) معلم امین و مأمون و یکی از نحویان و ادیبان بزرگ عربیست. ابوالحسن علی مدائنی (۱۳۶ - ۲۱۶) یکی از نخستین مورخان اسلام است. مقاطع بن سلیمان بن بهمن خراسانی (متوفی ۱۵۰ هـ ق) از نخستین مفسران قرآن است. ابوالقاسم حماد بن شاپور دیلمی (ملقب به حماد راویه، متوفی ۱۵۵ هـ ق) گردآورنده معلقات سبع و از داناترین مردم زمان خویش به اشعار، اخبار و انساب عرب بود، که به اتهام زندقه کشته شد. صالح بن عبدالرحمن

سیستانی (سده اول هـ) نخستین تدوین کننده دفاتر مالی و دیوانی به خط عربیست.^۸

۵- شاعران تازی گوی ایرانی

از نخستین شاعران ایرانی که به زبان عربی شعر سروده اند زیاد اصفهانی ملقب به زیاد الاعجم است. دیگر اسمعیل، ابراهیم و محمد بن یسار نسوی از شاعران میهن پرست ایرانی اند که در اشعارشان به نژاد و فرهنگ ایرانی خویش فخر می کردند.

بشار بن برد تخارستانی (متوفی ۱۶۷ هـ ق) در تحقیر عرب و ستودن زیباییهای طبیعت، زن و شراب، و اظهار کفر معروف است.

ابونواس حسن بن هانی (۱۴۵ - ۱۹۹ هـ ق) از مردم خوزستان شعر بزمی عربی را به مرتبه بلندی رسانید و در اشعار خویش کلمات و عبارات فارسی را به کار گرفت.^۹

۶- نتیجه

غرض از این نگاه اجمالی به جنبه های مختلف فعالیت های فکری ایرانیان، ذکر این نکته است که، نه ادبیات درخشان فارسی دری، و نه فرهنگ پر شکوه اسلام، هیچکدام یکباره و به دست يك عده، یا يك نسل پدید نیامد. بیت الحکمه بغداد، که در روزگار مأمون بنیان گرفت، نتیجه کوشش های سه نسل دانشمندان، نویسندگان و مترجمان ایرانی، هندی، سریانی، یهودی، عرب، مصری و اندلسی بود. برای اینکه بغداد بتواند به صورت بزرگترین مرکز فعالیت های فکری عصر خویش در آید، و معتزله در آن يك مذهب خردگرایی درخشان را تبلیغ کنند، ایرانیان به تنهایی قربانیهای بسیار دادند، مانند ابوسلمه خلال، ابومسلم خراسانی، ابن مقفع، بشار بن

برد، برمکیان، فضل‌بن‌سهل، استادسیس و پیروانش، مقنع و پیروانش، سنباد و پیروانش. این جانبازیها پس از آن نیز دوام یافت، قیام بسابك در آذربایجان، قیام مازیار در مازندران، قیام خوارج در سیستان، و قیام بردگان در خوزستان، سرانجام قیام یعقوب لیث در سیستان، و مقارن آن تشکیل دولت سامانی در خراسان و ماوراءالنهر را باید یاد کرد.

ایرانیان، نخست کوشیده بودند تا با نفوذ در دستگاه خلافت پیروزی نژاد ایرانی را تحقق بخشند. زمانی رسید که مادر، همسر، معلم، وزیر و سردار خلیفه همه ایرانی بودند، ولی این کوشش سودی نبخشید و از روزگار معتصم به بعد ایرانیان از دستگاه خلافت رانده شدند و غلامان ترك قدرت یافتند. این تحول از يك سو، قیامهای پی‌درپی از سویی، و رشد و گسترش مراکز فرهنگی در داخله ایران، مانند ری، نیشابور، توس، بخارا، سمرقند و غیره موجب شد تا اندك، اندك ادبیات فارسی دری پای گیرد.

یاد داشتها

- ۱- برای تاریخ این دوره نك تاریخ ایران بعد از اسلام، از دکتر عبدالحسین زرین کوب، که کاملترین کتاب به زبان فارسی در این باره است.
- ۲- برای تأثیر فرهنگ ایرانی در تمدن اسلامی نك کتابی به همین نام از دکتر محمد محمدی؛ تاریخ علوم عقلی در ایران از دکتر ذبیح الله صفا؛ سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی از صدری افشار.
- ۳- تاریخ ادبیات صفا، ج اول؛ سبك شناسی، ج اول.
- ۴- الفهرست.
- ۵- نمونه هایی از آن ترجمه کتابهای متعدد از قبیل شاهنامه، سند بادنامه، ویس و رامین و غیره از زبان پهلویست، همچنین کتیبه های دو زبانی از قبیل کتیبه برج لاجیم است.
- ۶- درباره ابن مقفع کتابهای متعدد به فارسی وجود دارد، از قبیل سرگذشت ابن مقفع از عباس اقبال؛ ابن مقفع، ترجمه حائری مازندرانی.
- ۷- برای شرح مفصل در این باره و درباره کتابهایی که از پهلوی ترجمه شده است نك الفهرست.
- ۸- نك مراجع ۲ و ۷.
- ۹- تاریخ ادبیات صفا، ج اول.

بخش دوم

(عصر زرین)

- ۱ - تشکیل دولتهای ایرانی
- ۲ - نخستین شاعران پارسی دری
- ۳ - پیدایش نثر پارسی ۴ - نتیجه.

۱- تشکیل دولتهای ایرانی

طاهر بن عبدالله ملقب به ذوالیمینین، سردار ایرانی مأمون، کسی بود که او را برمسند خلافت نشانند و در دستگاه او قدرت و شوکت فراوان یافت. مأمون در سال ۲۰۵ او را ولایت خراسان داد و طاهر در ۲۰۶ به خراسان آمد. ظاهر آيك سال بعد طاهر کوشید تا استقلال خود را اظهار کند، ولى اجل مهلتش نداد. با این حال، فرزندانش، نیم قرن بر خراسان و سیستان فرمان

راندند، تا دولتشان به دست یعقوب برافتاد (۲۵۹ هـ ق).

یکی از زشتترین چهره‌های ایرانی، شاید از آن عبدالله پسر طاهر است که از ۲۱۳ تا ۲۳۰ برجای پدر نشست. او در زیر دست مأمون تربیت یافت و به صورت نوکری بیگانه‌پرست درآمد. خلیفه عباسی او را به صورت ابزاری برضد قیامهای ملی به کاربرد و به دست او مازیار و علویان طالقان را شکست داد، باخوارج سیستان جنگها کرد و به ترویج اسلام در میان قبایل غز پرداخت. عبدالله نوکری لایق و مستعد بود، به زبان عربی شعر می‌سرود و در موسیقی اطلاعاتی داشت؛ و این او بود که چون برایش داستان وامق و عذرا را به فارسی آوردند، فرمان داد تا هر کتاب به فارسی یابند بسوزانند^۱.

یعقوب لیث، برعکس خاندان طاهر، کاملاً از میان مردم برخاست و قدرتش را نیز از مردم به دست آورد. او در ۲۴۷ از طرف مردم و سپاهیان سیستان به ریاست انتخاب شد و در اندک زمانی هرات و کرمان و فارس و خراسان و کابل را گشود و روانه فتح بغداد شد، ولی در این راه شکست خورد و مرگ مهلتش نداد تا شکست خود را جبران کند (۲۶۵ هـ ق).^۲ با مرگ او، خلیفه مهلت یافت تا مدعیان و جنگهای داخلی را تشویق کند و عمرو لیث، برادر یعقوب، کارش به سرکوبی شورشها گذشت و سرانجام در جنگ با یکی از همین رقیبانی که خلیفه بغداد بسیج کرده بود، گرفتار شد (۲۷۶ هـ ق) و در زندان بغداد مرد یا کشته شد (۲۸۹ هـ ق).

این رقیب، امیر اسمعیل سامانی از اشراف ماوراءالنهر بود که از ۲۷۹ تا ۲۹۵ هـ ق بر قلمرو وسیعی از آن سوی سیحون تا ری و قزوین دست یافت و مؤسس دولت پرشکوهی شد که بیش از یک قرن دوام یافت و نخستین شاهکارهای دانش و ادب دری در ایام آن دولت پدیدار شد.^۳

در نیمه اول سده چهارم در داخله ایران دولت دیلمیان به اوج شکوه

خود رسید وری و اصفهان و کرمان و فارس و همدان و خوزستان را به زیر نگین آورد و بر بغداد نیز دست یافت.

بر اثر لشکر کشیهای مسلمانان به آسیای مرکزی گروه زیادی از ترکان به اسارت گرفته می شدند و در بازارها و دربارها به فروش می رفتند، یا به سلك سپاهیان امیران و خلیفگان در می آمدند. از سده سوم، شماره این سپاهیان ترك روز افزون شد، چندانکه به دربار بغداد دست یافتند، کار دربار سامانی را در دست گرفتند و مرداویج را، که می خواست به مداین رود و بر تخت ساسانیان نشیند، کشتند. البتکین، حاجب دربار سامانی و سپهسالار خراسان در سال ۳۵۱ بر غزنه دست یافت و دولت غزنوی را بنیان نهاد، که تا پایان قرن به اوج اعتلای خود رسید. محمود (پادشاهیش ۳۸۹ - ۴۲۱) از خوارزم تا دریای عمان و از ری تا پنجاب را به زیر نگین داشت.

با پیروزی محمود، تعصب دینی و اختناق فکری رواج یافت، ولی، اثرات قطعی آن تنها يك قرن، بلکه يك قرن و نیم بعد نمایان شد. ازینرو، گزاف نخواهد بود اگر سده چهارم را عصر طلایی فرهنگ ایران بنامیم. عصری که رودکی، فردوسی، ابن سینا و بیرونی در آن برآمدند.^۴

۲- نخستین شاعران پارسی دری

هیچ نمی توان گفت که شعر پارسی دری در چه زمانی آغاز شده است. تذکره نویسان نمونه هایی ارائه داده اند که آنها را به سده های اول و دوم هجری مربوط می دانند، از جمله قصیده یی را از عباس یا ابوالعباس مروزی در مدح مأمون نقل می کنند با مطلع «ای رسانیده به دولت فرق خود تا فرقدین»؛ یا حتی برخی از تذکره نویسان متأخر ابو حفص سغدی را که بنابر مشهور در اوایل سده چهارم می زیسته، از رجال سده اول می دانند و این شعر مشهورش «آهوی کوهی در دشت چگونه دودا» را قدیم ترین شعر فارسی دری می شناسند.

دلایلی که در رد و قبول این اقوال آورده شده، هیچکدام قانع کننده نیست، ازینرو نمی توان رأی قطعی داد.

در عوض، تقریباً تردیدی نیست که **حنظلة بادغیسی** معاصر طاهریان بوده و در نیمه اول سده سوم می زیسته است. او گوینده همان دوبیتی معروفیست که هنوز هم می تواند مشوق بلند همتی در جوانان باشد:

مهری گر به کام شیر در است	شو، خطر کن، ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه	یا چو مردانت مرگ رویاروی

محمود وراق هروی را نیز از همین ایام می دانند، و این دوبیت را از او ذکر کرده اند :

نگارینا، به نقد جانست ندم	گرانی در بها، ارزانت ندم
گرفتسم به جان دامن وصلت	نهم جان از کف و دامانت ندم

ولی روشنترین شرحی که درباره آغاز شعر پارسی در دست داریم، همانست که در تاریخ سیستان آمده است. صاحب تاریخ سیستان می گوید که چون یعقوب سیستان و کابل و کرمان و فارس گرفت وبر طاهریان چیره شد، شعرا او را شعر گفتند به تازی. یعقوب گفت: چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟ **محمد بن وصیف** این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام	بنده و چاکر و مولی و سگ بند و غلام
و بسام کورد چون طریق پسر وصیف بدید اندر شعر،	شعرا گفتن گرفت :
هر که نبود او بدل متهم	بر اثر دعوت تو کرد نعم

باز **محمد بن مخلص** نیز شعر پارسی گفتن گرفت:

جز تو نژاد هوا، و آدم نکشت	شیر نهادی به دل و برمنشت
----------------------------	--------------------------

این هر سه شعر مربوط به حوالی سال ۲۵۱ است. از **محمد بن وصیف** اشعار دیگری مربوط به سالهای ۲۹۶ - ۷ در دست داریم که نشان می دهد او تا پایان سده سوم زیسته و همواره به صفاریان وفادار مانده است. چنانکه

در تأسف برگرفتاری شاهزادگان صفاری وزوال دولت ایشان گوید:

مملکتی بود شده بی قیاس	عمر برآن ملک شده بود راس
دولت یعقوب دریغا برفت	ماند عقوبت به عقب بر حواس
ملک ابا هزل نکرد انتساب	نور ز ظلمت نکند اقتباس
جهد وجد یعقوب باید همی	تا که زجده به در آید ایاس

که در ضمن انتقاد است از بی کفایتی جانشینان یعقوب.

از معاصران عمرو لیث فیروز مشرقی رامی شناسیم که در ۲۸۳ در گذشته است. نمونه‌هایی که از اشعار وصفی او در دست است گواه بر استادی و نازک خیالی اوست:

نوحه گر کرده زبان، چنگ حزین، از غم گل موی بگشاده و بر روی زنان ناخونا
 گه قینه به سجود افتد از بهر دعا گه زغم بر فکند یک دهن از دل خونا

باز از معاصران او ابوسلیک گرگانی گوینده این دوبیتی پرمغز است:

خون خود را گر بریزی بر زمین	به که آبروی ریزی در کنار
بت پرستنده به از مردم پرست	پند گیر و کار بند و گوش دار

از شاعران اوایل قرن چهارم و از پیشگامان فردوسی بزرگ، باید مسعودی مروزی^۱ سراینده شاهنامه را دانست، که متأسفانه دوسه بیتی بیش از اشعارش در دست نداریم. این منظومه در قرن چهارم بسیار معروف بوده و نسخه‌های آن را به تصاویری مزین ساخته بودند. مسعودی در آغاز پادشاهی کیومرث گوید:

نخستین کیومرث آمد به شاهی	گرفتش به گیتی درون بیش گاهی
و در پایان کار ساسانیان گوید:	

سپری شد زمان خسروانا	که کام خویش راندند درجهانا
----------------------	----------------------------

یکی از نخستین شاعران بزرگ فارسی شهید بلخی، ابوالحسن شهید بن حسین است که رودکی بزرگ او را مرثیت گفته و او را از شمار خرد هزاران بیش دانسته است. او علاوه بر شاعری، فیلسوف و خوشنویس بوده.

و ظاهرآ به کار کتابفروشی اشتغال داشته است. وفاتش را در ۳۲۵ هـ ق نوشته‌اند. شاید این دوبیتیها نمونه‌های کوچکی از افکار فلسفی او باشد:

اگر غم را چو آتش دود بودی جهان تاریک بودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیابی شادمانه

* * *

دانش و خواسته است نرگس و گل که به یکجای نشکفند به هم
هر که را دانش است خواسته نیست هر که را خواسته است، دانش کم
و این غزل او، هم پختگی کلام و هم تأثیرش را در کار غزلسرایان بعدی، خاصه سعدی بزرگ نشان می‌دهد:

مرا به جان تو سو گندی و صعب سو گندی که هرگز از تو نگردم، نه بشنوم پندی
شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت که آرزو برساند به آرزومندی
هزار کبک ندارد دل یکی شاهین هزار بنده ندارد دل خداوندی
تورا اگر ملک چینیان بدیدی روی نماز بردی و دینار بر پراگندی
تورا اگر ملک هندوان بدیدی موی سجود کردی و بتخانه‌هاش بر کندی
تورا سلامت باد ای گل بهار و بهشت که سوی قبله رویت نماز خوانندی

رودکی را به حق استاد شاعران دانسته‌اند. ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی در آغاز سده چهارم برآمد و در ۳۲۹ در روستای زادگاهش درگذشت. او شاعر دربار نصر بن احمد (پادشاهیش ۳۰۱ - ۳۳۱ هـ ق) بود. رودکی، علاوه بر هنر شاعری، رودیا چنگ‌نیک می‌نواخته و آوازی خوش داشته است. او در آغاز کار بهروز و کامیاب بوده و از امیر و وزیر و بزرگان دور و نزدیک هدایای گرانبها می‌گرفته است.

این شهرت و قبول او البته بی‌سبب نبود. چون رودکی در شاعری قدرت و مهارتی کم نظیر داشت. تشبیهات و توصیفات او در نهایت لطف و دقت بود. هیچ کس به خوبی او شراب را به عقیق گداخته و دندان را به ستاره سحری و قطره باران تشبیه نکرده بود. شیوه شعر وی بر سادگی معنی و روانی لفظ

مبتنیست.

رودکی شاعر پرکاری بوده و آثار او را بیش از يك صد هزار بیت دانسته‌اند. از جمله این آثار، علاوه بر قصیده‌ها و غزلها، ترجمه منظوم کلیله و دمنه و سندبادنامه بوده است، که متأسفانه، امروز از همه این آثار عظیم جز ابیاتی پراکنده در دست نیست و گاه این تصور پیش می‌آید که اشعار او را نیز مانند بینایی چشمش نابود کرده‌اند. چرا؟ ظاهراً، از آنرو که این شاعر جوان خوش آواز شادخوار سرانجام به فاطمیان می‌گروید و به ستایش خرد و مردانگی و نیکی و راستی می‌پردازد، و به دنبال کشتار و شکنجه باطنیان از فروغ دیده و مال دنیا محروم و از دربار رانده می‌شود. البته ابن حدسی پیش نیست، حدسی که برخی قراین مؤید آنست. ناصر خسرو، که مردی محقق و صاحب مسلک بوده، رودکی را چنین می‌ستاید:

اشعار زهد و پند بسی گفتست آن تیره چشم شاعر روشن بین
و مسلماً این شاعر تیره چشم روشن بین که اشعار زهد و پند می‌گفته، دیگر
آن سراینده

شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد
نبوده است، بلکه همانست که معروفی بلخی از معاصرانش گفته :
از رودکی شنیدم سلطان شاعران کاند ر جهان به کس مگرو، جز به فاطمی
و در مرگش این مرثیه سوزناك را گفته‌اند:

رودکی رفت و ماند حکمت اوی می‌بریزد، نریزد از وی بوی
شاعرت کو کنون که شاعر رفت ؟ نبود نیز جاودانه چنوی
رودکی، فراز و نشیب زندگی خویش را در قصیده زیر به نیکوترین
صورتی شرح داده است:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود	نبود دندان، لابل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و درو مرجان بود	ستاره سحری بود و قطره باران بود
همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی	که حال بنده ازین پیش برچه سامان بود
شد آن زمانه که او شاد بود و خرم بود	نشاط او به فزون بود و بیم، نقصان بود
نبیذ روشن و دیدار خوب و روی لطیف	اگر گران بد، زی من، همیشه ارزان بود

همیشه چشمم زی زلفکمان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود
شد آن زمان که به او انس رادمردان بود شد آن زمانه که او پیشکار میران بود^۹

ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی صاحب دیوان رسایل و یک چند وزیر
نصر بن احمد سامانی بوده و به فرمان همو کشته شده است، ازینرو می توان
این بدبینی او را جایز شمرد، خاصه در رثای عزیزی از دست رفته:

جهانا، همانا فسوسی و بازی که بر کس نیایی، که با کس نسازی
یکی بوستانی پراکنده نعمت بر این سخت بسته، بر آن نیک بازی
چرا زیر کاند بس تنگ روزی؟ چرا ابلهان راست بس بی نیازی؟
چرا عمر طاوس و دراج کوتاه؟ چرا مار و کرکس زید در درازی
اگر نه همه کارتو باژگونه ست چرا هر که ناکستر او را نوازی

از شاعران دیگری که باید یاد کرد **ابوشکور بلخیست** که یک چند در
بخارا می زیسته و در سال ۳۳۶ هـ ق منظومه بی به نام آفرین نامه سروده است،
که اکنون جز ابیاتی پراکنده از آن در دست نیست، ولی همین ابیات نشان
می دهد که اواز پیشگامان دقیقی و فردوسی بوده، و این دو شاعر وزن و سبک
او را دنبال کرده و تکامل بخشیده اند. برای نمونه:

درختی که تلخش بود گوهر را اگر چرب و شیرین دهی مر و را
همان میوه تلخت آرد پدید از او چرب و شیرین نخواهی مزید^۹

ولوالجی، ابو عبدالله محمد بن صالح نیز که شعرهای دلکشی در وصف
خوب رویان دارد، ظاهراً در همین ایام می زیسته است:

سیم دندانك و بس داندك و خندانك و شوخ که جهان، آنك بر ما لب اوزندان کرد
لب او بینی، گویی که کسی زیر عقیق یا میان دو گل اندر، شکری پنهان کرد^{۱۰}

شعر پارسی در نیمه دوم سده چهارم رونق بسیار یافت. شعر،
در آن ایام بیشتر وصفی بود، و البته بیشتر وصف شکوه دربارها، پیروزی
امیران، زیباییهای طبیعت، یادداستانها و سرگذشتها. در آن هنگام، هنوز
بیرون آن مایه جلوه و دیدنی داشت که شاعر را به درون گرایی ناگزیر

نسازد.

یکی از نخستین شاعران وصفی این دوره، دقیقی، ابومنصور محمد بن احمد، ظاهراً از مردم سمرقند است. او از پیشگامان فردوسی در سرودن شاهنامه بود و کسیست که به داشتن کیش زرتشتی اعتراف می‌کند. او جوان بود که در حدود سالهای ۳۶۷-۹ به دست یکی از غلامانش کشته شد و کارش ناتمام ماند. فردوسی بزرگ، اثر ناتمام او را در ضمن شاهنامه با ذکر نام او نقل کرده، که در شرح سلطنت گشتاسب و ظهور زرتشت و جنگ میان گشتاسب و ارجاسب تورانیست. از دقیقی قصیده‌ها، غزلها، دوبیتیها و ابیات پراکنده‌یی در کتابهای مختلف نقل شده است. او در سبک شاعران بعد از خویش، از جمله در فردوسی، منوچهری و ناصر خسرو تأثیر چشمگیری به جای گذاشته است. اینست نمونه‌یی از تشبیهات دلکش او:

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند	سپید روز به پاکی رخان تو ماند
عقیق را چو بسایند نیک، سوده گران	گر آبدار بود، با لبان تو ماند

و این قطعه‌ییست در آداب کشورگیری و کشورداری در قرون وسطی، که قصیده‌های ناصر خسرو را به یاد می‌آورد:

به دو چیز گیرند مر مملکت را	یکی پرنیانی، یکی زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته	دگر آهن آب داده یمانی
کراپویه وصلت ملک خیزد	یکی جنبشی بایدش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده	دلی همش کینه، همش مهربانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد	نباید تن تیر و پشت کیانی
خرد باید آنجا وجود و شجاعت	فلک، مملکت کی دهد رایگانی ^{۱۱}

یکی دیگر از شاعران توصیفی چیره دست و نازک خیال منجیک ترمذی ابوالحسن علی بن محمد است، که برخی اشعار او در تذکره‌ها نقل شده و ناصر خسرو در نیمه سده پنجم دیوان او را نزد قطران در تبریز دیده بوده است. منجیک، در عین حال از نخستین هجوگویان پارسی در است.

نیکو گل دو رنگ را نگه کن درست به زیر عقیق ساده
یا عاشق و معشوق به روز خلوت رخساره به رخساره بر نهاده

* * *

ای خواجه، مر مرا به هجا قصد تو نبود جز، طبع خویش را به تو برگردم آزمون
چون تیغ نیک کش به سگی آزمون کنند وان سگ بود به قیمت آن تیغ رهنمون^{۱۱}

اهمیت منطقی رازی، ابو محمد منصور بن علی (متوفی در حوالی ۳۷۰ هـ) بیشتر در آنست که او را به عنوان نخستین شاعر پارسی گوی بیرون از خطه خراسان و ماوراءالنهر و سیستان می شناسیم. او در خدمت صاحب بن عباد از وزیران آل بویه به سر می برد. این ابیات سخت مبالغه آمیزش با چه نازك خیالی همراه است:

يك موی بدزدیدم از دو زلفت چون زلف زدی ای صنم به شانه
چونانش به سختی همی کشیدم چون مور که گندم کشد به خانه
با موی به خانه شدم، پدر گفت منصور کدامست، از این دو گانه؟

او مانند رودکی از روزگار پیری خویش به تلخی می نالد و یاد کامرانیهام جوانی می کند:

شد آن مودت و آن دوستی و آن ایام که بر مراد دل خویش می نهادم گام
بسا شب که به روی نگار کردم روز سپید روز که کردم به زلف خوبان شام
مرا ز جود سلاطین و مهتران زمین سرای زرین دیوار بود و سیمین بام
همیشه خانه ام از نیکوان زیاروی چو کعبه بود به هنگام کفر پراصنام
به روزگار فزونتر شود درخت همی مرا کم است به پیری همی در این هنگام
کرا هنر بفزاید چرا بکاهد مال اگر نه زین دویکی هست بر حکیم حرام^{۱۲}

همچنین، قمری جرجانی، ابوالقاسم زیاد بن محمد معاصر و مداح قابوس و شمشگیر نخستین شاعر پارسی گوی است که از این خطه می شناسیم. از اشعار او قصیده بی با این ابیات است:

جهان ما به مثل می شدست و ما می خوار خوشیش بسته به تلخی و خرمی به خممار
جهان ما بدو نیکست و بدش بیش از نیک گل ایچ نیست ابی خار و هست بی گل خار

ز بهر آنکه همی گرید ابر بی سببی همی بخندد بر روی لاله و گل ناره^{۱۴}
 محمد عبده گوینده همان قطعه معروفیست که به فردوسی نسبت داده
 شده است. او دبیر یکی از امیران ماوراءالنهر بود و در زمان خویش وبعد
 از آن به حسن انشا شهرت داشت. ظاهراً او نیز از شغل خویش خشنود
 نبوده است:

گویند مرا: چرا گریزی از صحبت و کار اهل دیوان
 گویم: زیرا که هوشیارم دیوانه بود قرین دیوان
 و از همان قطعه معروفش پیدا است که دست کم ۶۲ سالگی خود را دیده
 و مانند بسیاری از مردم برگزشته تأسف خورده است:

سهی سروم از ناله چون نال گشته	سهی مانده از غم سهیل یمانی
بسی رنج دیدم، بسی نامه خواندم	ز گفتار تازی و از پهلوانی
به چندین هنر شصت و دو سال بودم	که توشه برم زاشکار و نهانی
به جز حسرت و جز وبال گناهان	ندارم کنون از جوانی نشانی
به یاد جوانی همی مویه دارم	بر آن بیت بوطاهر خسروانی
جوانی به بیهودگی باد دادم	دریغا جوانی! دریغا جوانی! ۱۵

این ابوطاهر خسروانی طیب بن محمد مسلماً معاصر یا اندکی مقدم
 بر محمد عبده بوده است. از او جز چند شعر در دست نیست، که از جمله
 این ابیات از يك غزل اوست:

شب وصال تو چون باد بی وصال بود	غم فراق تو گویی هزار سال بود
شب دراز و غمان دراز و جنگ دراز	در این سه کار بگو تا مرا چه حال بود
سیاه چشما، ماها، من این ندانستم	که ماه چارده را غمزه از غزال بود
و فاوردمی امروز کن که دسترس است	بود که فردا این حال را زوال بود ^{۱۶}

کسایی مروزی یکی از شاعران استاد در وصف طبیعت است. او در
 ۳۴۱ زاده شد و تا اواخر سده چهارم زنده بود. کسایی نیز مانند بسیاری از
 شاعران مداح سرانجام گرفتار ندامت و سرخوردگی شده و اظهار توبه کرده

است. او ظاهر آ تعلقی به مذهب شیعه داشته، یا بعدها در اواخر عمر بدان گرویده و به سرودن اشعار حکمی و ایراد پند و موعظه پرداخته است، چندانکه تذکره نویسان از او با لقب حکیم یاد می کنند. کسانی در سبک شعر ناصر خسرو تأثیر عمیقی به جای گذاشته و او کوشیده تا بر کسانی سبقت گیرد. اینک نمونه هایی از اشعار وصفی او:

نیلوفر کبود نگه کن میان آب	چون تیغ آبداده و یاقوت آبدار
هم رنگ آسمان و به کردار آسمان	زردیش بر میانه چو ماه ده و چهار
چون راهبست دورخ اوسال و ماه زرد	وز مطری کبود ردا کرده و ازار

* * *

گل نعمت است هدیه فرستاده از بهشت	مردم کریم تر شود اندر نعیم گل
ای گل فروش، گل چه دهی در بهای سیم	وز گل عزیز تر چهستانی به سیم گل؟

* * *

بر پیلگوش قطره باران نگاه کن	چون اشک چشم عاشق گریان همی شده
گویی که پر باز سپیدست برگ او	منقار باز لؤلؤ ناسفته بر چده

* * *

دستش از پرده برون آمد، چون عاج سپید	گفتی از میخ همی تیغ زند زهره و ماه
پشت دستش به مثل چون شکم قاقم نرم	چون دم قاقم، کرده سر انگشت سیاه

* * *

به هوا در نگر که لشکر برف	اندر او چون کند همی پرواز
راست همچون کبوتران سپید	راه گم کردگان زهیت باز ^{۱۷}

در اینجا از يك زن شاعر نیز باید یاد کرد. نخستین زنی که از او شعر پارسی در دست داریم، متعلق به همین ایام است، یعنی زمان او را حدود نیمه سده چهارم باید دانست. او رابعه دختر کعب از مردم قزدار بلخ است، که ظاهر آ پدرش در آن حوالی امارت می کرده. این غزل او سخت دلکش و معروف است و نشانی از ناکامی او در عشق:

عشق او باز اندر آوردم به بند	کوشش بسیار ناید سودمند
عشق دریایی کرانه ناپدید	کی توان کردن شنا، ای هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان ببری	بس که بیسندید باید ناپسند

زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند
توسنی کردم ندانستم همی کز کشیدن سخت می گردد کمند^{۱۸}

حال مابه فردوسی بزرگ می رسیم، ابوالقاسم منصور بن حسن طوسی، که ظاهراً مقارن مرگ رودکی زاده شد (۳۲۹ - ۳۰) و در حوالی سال ۴۱۰ - ۱۱ درگذشت. او از دهقانان طوس بود، از روستایی به نام باژ. شاهکار جاودانی او، که هرگز در زبان فارسی نظیری نداشته، شاهنامه است، که به گفته خود شاعر دارای شصت هزار بیت است و تاریخ ایران را از روزگار اساطیری تا پایان کار ساسانیان در بردارد. فردوسی، شاهنامه را به فرمان محمود نسروده، بلکه دست کم ۱۷ سال پیش از آن بدین کار آغاز کرده بود و پیش از آغاز پادشاهی محمود نسخه‌یی از شاهنامه را به پایان برده بود، همچنانکه خود گوید:

سرآمد کنون قصه یزدگرد به ماه سفندارمذ روز ارد
زهجرت شده سیصد از روزگار تو هشتاد و چار از برش بر شمار

و این همان نسخه‌یست که مأخذ ترجمه عربی شاهنامه قرار گرفته و فتح بن علی بنداری اصفهانی در ح ۶۲۰ - ۲۴ از روی آن ترجمه خود را صورت داده است. فردوسی، همچنانکه خود می گوید، بعدها بر اثر پیری، از دست دادن فرزند و اشتغال مستمر به کار تدوین و تکمیل شاهنامه ثروت خود را از دست داد و درمانده و نیازمند شد. در حدود سال ۴۹۵ شاهنامه او به وسیله ابوالعباس اسفراینی وزیر به شاه معرفی شد و ظاهراً این شخص - که دلبستگی به زبان فارسی داشت و نخستین کسی بود که نوشته‌های دولتی را به زبان فارسی برگرداند - توانست شاه غزنوی را به کار فردوسی علاقه‌مند کند و از طرف او به فردوسی وعده‌هایی بدهد. فردوسی بار دیگر در شاهنامه تجدید نظری کرد و در برخی جاها نام محمود را بر آن افزود و در سال ۴۰۰ نسخه کامل کنونی را آماده کرد و برای پاکتویس کردن به کاتب سپرد. در سال ۴۰۲ که کار فردوسی آماده شد و او آن را به غزنین برد، دیگر اسفراینی

معزول و اموالش مصادره شده بود. هنگامی که فردوسی بخشهایی چند از شاهنامه را برای محمود خواند، او که پیش از این، شعر همه در مدح خویش، یا وصف گل و بهار و سبزه و خوب رویان شنیده بود، از آن خوشش نیامد و گفت: «همه شاهنامه خود هیچ نیست، مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست.» بوالقاسم گفت: زندگانی خداوند دراز باد، ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشتن را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافرید.

محمود ترك متعصبی بود، ولی احمق نبود. او می دید که این کتاب همه ستایش ایرانیان است و ستاینده مردی شیعیست. پیرامونیان نیز، خاصه شاعران درباری، آتش او را تیزتر کردند. فردوسی به زادگاهش بازگشت و کوشید تا مگر به وسیله ناصرالدین سبکتکین برادر محمود ارزش کار خود را به سلطان بشناساند، ولی توفیق نیافت. اینکه فردوسی به طبرستان رفته باشد، دادن صد هزار درم به او از طرف سپهبد شهریار بساوندی، شفاعت احمد بن حسن میمندی از فردوسی، باز فرستادن انعام و صله معهود از طرف سلطان، و رسیدن آن به طوس به هنگام بیرون بردن جنازه فردوسی و اینکه از او دختری مانده باشد، هیچکدام را نمی توان با قاطعیت پذیرفت.

فردوسی نخستین کس از این همه شاعرانیست که اشعارش به طور کامل به دست ما رسیده است. با اینکه گروه بی شماری به تقلید از او کوشیده اند، کسی را توفیقی حاصل نشده، حتی سعدی شیرین سخن را، که خود به عجز خویش اعتراف کرده و این شیوه را بر دیگران، یعنی فردوسی پاکزاد، ختم دانسته است.

فردوسی، هنگام سرودن شاهنامه از رسالت خویش آگاه است و عظمت کار خویش را نیز نیک می داند:

عجم زنده کردم بدین پارسی
ز باران واز تابش آفتاب

بسی رنج بردم در این سال سی
بناهای آباد گردد خراب

بی‌افکندم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند
 نمیرم ازین پس که من زنده‌ام
 که تخم سخن را پراکنده‌ام

شاهنامه نه فقط بزرگترین و پرمایه‌ترین دفتر شریست که از عهد روزگار سامانیان و غزنویان بازمانده است، بلکه در واقع مهمترین سند ارزش و عظمت زبان فارسی و روشنترین گواه شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران کهن است. خزانه لغت و گنجینه فصاحت زبان فارسیست. داستانهای ملی و مآثر تاریخی قوم ایرانی در طی آن به بهترین وجهی نموده شده است. احساسات عمیق وطنی و تعالیم لطیف اخلاقی در آن همه جا جلوه یافته است. شیوه بیان شاهنامه ساده و روشن است. فردوسی در بیشتر موارد سخن را کوتاه می‌گوید و از پیرایه‌سازی و سخن پردازی اجتناب می‌کند. داستانهایی را که در اصل شاهنامه منشور بوده است، شاعر بانهایت دقت در این کتاب به نظم درآورده است و سعی کرده است چیزی از اصل آنها نکاهد. اکثر این داستانها از خداینامه‌های قدیم اقتباس شده است و بعضی در اوستا و کتابهای پهلوی نیز مندرج بوده است. با این حال، هنگام گفتگو از مزدك، برخلاف خداینامه‌ها و اسناد رسمی، او را خردمند فرزانه می‌نامد از او به نیکی یاد می‌کند و خلاصه عقایدش را به درستی می‌آورد.

این نیز هنریست که شاعر بسی هیچ افراطی که در به کار بردن لغات مهجور و نامأنوس فارسی کرده باشد - آنگونه که بعضی شاعران روزگار او کرده‌اند - از آوردن لغات و ترکیبات عربی تا حد زیادی خودداری کرده است و حتی مضامین و عبارات تازی را نیز که به پارسی آورده است رنگ ایرانی داده است. در هر حال وی در توصیف مناظر و تجسم احوال حتی در بیان حکمت و عبرت نیز، از دقایق بلاغت هیچ فرو نگذاشته است و کیست که مانند او عادیترین احوال خور و خواب انسانی را به پایه کاری آسمانی و خدایی - چنانکه در سرگذشت رستم آمده است - رسانیده باشد؟

شاهنامه را قبل از هر چیز باید يك منظومه تاریخی شمرد. اما در طی این منظومه بزرگ تاریخی چندین حماسه کامل و عالی نیز هست که در

خور توجه است: داستان ایرج، داستان سیاوش، داستان سهراب، و داستان اسفندیار... هر يك چه از نظر ماده و چه از حیث صورت شایسته نام حماسه است. قدرت حماسی آنها چنان است که شاهنامه را در عین آنکه تاحدی يك منظومه تاریخیست همواره می توان در ردیف عالیتترین آثار حماسی جهان قرار داد.

در شاهنامه غالباً محرك جنگك حس افتخار، عشق به آزادی، و یا حس انتقام است. کین ایرج و خون سیاوش است که ایرانیان را به جنگ تورانیان می کشاند. عشق افتخار و حس نامجوییست که رستم و اسفندیار را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. آنچه اسفندیار را بدین نبرد هولناك بی سرانجام می کشاند حس نامجویی و آوازه طلبیست. آنچه رستم را وامی دارد که درین کار به جان بکوشد نیز بیم از بدنامی و رسواییست. همچنین آن تقدیر هولناك که درد داستان درد انگیز رستم و سهراب حکم فرماست از حس افتخار و انتقام مایه می گیرد.

داستان رستم و سهراب از شورانگیزترین قسمتهای شاهنامه است. زبونی و درماندگی انسان در برابر سرنوشت - به صورت جنگی میان پدر و پسر - در ادبیات بیشتر ملت های جهان آمده است، اما هیچ داستان این مایه شورانگیزی و دلربایی ندارد.

چنانکه از شاهنامه برمی آید فردوسی طبع لطیف و خوی پاکیزه داشت. سخنش از طعن و دروغ و بدگویی و چاپلوسی خالی بود و تمامی توانست الفاظ پست و زشت و تعبیرات ناروا و دور از اخلاق به کار نمی برد. در وطن دوستی - چنانکه از جای جای شاهنامه به خوبی برمی آید - سری پر شور داشت. به قهرمانان و دلاوران کهن عشق می ورزید و از آنها که به ایران گزند رسانیده بودند نفرت داشت.

با آنکه سراسر شاهنامه جای، جای داستان جنگك و کشتار است، ولی فردوسی ستایشگر جنگك نیست؛ او از کشتار و نامردی بیزار است، او

جنگ را تنها هنگامی روا می‌دارد ، که به خاطر آرمانی بزرگ و شریف باشد و نتوان از آن اجتناب کرد. اوست که می‌گوید:

همه زاشتی کام مردم رواست
که نابود باد آنکه او جنگ خواست
و همه جا پس از گزارش جنگها و کشتارها ، با تأسف و دریغ از آنها یاد می‌کند و زشتی و بیهودگی آن را خاطر نشان می‌شود. نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش ، سخن خود فردوسیست ، اندیشه و عقیده خود اوست ، و ناله دریغ از گلوی خود او به گوش می‌رسد:

چو با تخت منبر برابر شود	همه نام بوبکر و عمر شود
تبه گردد این رنجهای دراز	نشیبی دراز است پیش فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر	زاختر همه تازیان راست بهر
چو روز اندر آید بهروز دراز	شود شان سر از خواسته بی‌نیاز
پوشند از ایشان گروهی سیاه	زدیا نهند از بر سر کلاه
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش	نه گوهر نه افسر نه رخشان درفش
برنجد یکی ، دیگری بر خورد	به داد و به بخشش کسی ننگرد
شب آید یکی چشم رخشان کند	نهفته کسی را خروشان کند
شتابان همه روز و شب دیگر است	کمر بر میان و کله بر سر است
ز پیمان بگردند وز راستی	گرامی شود کژی و کاستی
پیاده شود مردم رزمجوی	سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر	نژاد و بزرگی نیاید به‌بر
رباید همی این از آن ، آن از این	ز نفرین ندانند باز آفرین
نهانی بتر ز آشکارا شود	دل مردمان سنگ خارا شود
بد اندیش گردد پدر بر پسر	پسر همچنین بر پدر چاره‌گر
شود بنده بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید به‌کار
به گیتی نماند کسی را وفا	روان و زبانها شود پر جفا
از ایران و از ترك و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترك و نه تازی بود	سخنه به‌کردار بازی بود
همه گنجها زیر دامن نهند	بکوشند و کوشش به دشمن دهند

که رامش به هنگام بهرام گور
به کوشش زهرگونه سازند دام
بجویند و دین اندر آرند پیش
نیارند هنگام رامش بدید
خورشنان کشکین و پشمینه پوش
کسی سوی آزادگان ننگرد
شود روزگار بد آراسته

چنان فاش گردد غم ورنج و شور
نه جشن و نه رامش، نه گوهر، نه نام
زیان کسان از پی سود خویش
نباشد بهار از زمستان پدید
زیبشی و بیشی ندارند هوش
چو بسیار زین داستان بگذرد
بریزند خون از پی خواسته

ولی فردوسی، به همان اندازه در توصیف صحنه‌ها استاد و چیره دست
است و قطعه زیر از آغاز داستان بیژن و منیژه نمونه‌یی از کار اوست:

نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر
بسیج گذر کرده بر پیشگاه
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
سپرده هوا را به زنگار گرد
یکی فرش افکنده چون پرزاغ
تو گفתי به قیر اندر اندوده چهر
چو مار سیه باز کرده دهن
چو زنگی برانگیخت زانگشت گرد
کجا موج خیزد ز دریای قار
شده سست خورشید را دست و پای
تو گفתי شدستی به خواب اندرون
جرس بر گرفته نگهبان پاس
زمانه زبان بسته از نیک و بد
دلم تنگ شد زان درنگ دراز
یکی مهربان بودم اندر سرای
درآمد بت مهربانم به باغ
شب تیره خوابت نباید همی؟
بیاور یکی شمع چون آفتاب

شبی چون شبه روی شسته به قیر
دگرگونه آرایشی کرده ماه
شده تیره اندر سرای درنگ
ز تاجش سه بهره شده لاجورد
سپاه شب تیره بردشت و راغ
چو پولاد زنگار خورده سپهر
نمودم زهر سو به چشم اهرمن
هر آنکه که بر زد یکی باد سرد
چنان گشت باغ و لب جویبار
فرو مانده گردون گردان به جای
زمین زیر آن چادر قیرگون
جهان را دل از خویشتن پهراس
نه آوای مرغ و نه هرای دد
نبد ایچ پیدا نشیب و فراز
بدان تنگی اندر بجستم ز جای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
مرا گفت: شمعت چه باید همی؟
بدو گفتم: ای بت نیم مرد خواب

به چنگ آر چنگ ومی آغاز کن	بنه پیشم و بزم را ساز کن
بیاورد رخشنده شمع و چراغ	برفت آن بت مهربانم ز باغ
زدوده یکی جام شاهنشهی	می آورد و نار و ترنج و بهی
تو گفתי که هاروت نیرنگ ساخت	گاهی می گسارید و گه چنگ ساخت
شب تیره همچون گه روز کرد ^{۱۹}	دل بر همه کار پیروز کرد

۳- نخستین نمونه های نثر پارسی

از کتابهای فارسی، که در سده های دوم و سوم و آغاز سده چهارم هجری نوشته شده است، در کتابهای مختلف اخبار فراوانی می یابیم، کتابهایی که متأسفانه دستخوش فتنه های روزگار شده و در اثر انقلابها و جنگها از میان رفته است.

یکی از قدیمترین این کتابها، کتاب بها فرید پسر ماه فروردین است که دعوت تازه یی آورد و در سال ۱۳۰ به دست ابومسلم کشته شد. دیگر کتاب شاناق (چاناکیا وزیر کاندراگوپتا (سلطنتش ۳۲۱-۲۹۸ ق م) است که به وسیله کنکه هندی و ابوحاتم بلخی، در ایام هارون الرشید (خلافتش ۱۷۳-۱۹۳ ه ق) به فارسی، و سپس به عربی ترجمه شد. همچنین است تفسیر قرآن از ابوعلی جبائی معتزلی (۲۳۵-۳۰۳). دیگر واژه نامه ییست از ابو حفص سغدی، که در شمار شاعران از او یاد کردیم، و او در آغاز سده چهارم در گذشته است.

شاید قدیمترین نمونه نثر فارسی موجود رساله یی باشد در فقه حنفی از حکیم ابوالقاسم بن محمد حنفی (۳۴۳ ه ق) که به آغاز سده چهارم مربوط می شود. خواجه محمد پارسا در سده هشتم بر آن مقدمه و خاتمه یی افزوده است.

از جمله قدیمترین کتابها که به نثر فارسی در قرن چهارم نگارش یافته شاهنامه ها و داستانهای قهرمانی منشور بوده است. علت آنست که

ایرانیان در دنبال نهضت ملی خود که در تمام قرن دوم و سوم امتداد داشت، و به دست آوردن استقلال سیاسی و ادبی، به فکر تدوین تاریخ قدیم و ذکر سرگذشت نیاکان خویش افتادند، و در این کار علی‌الخصوص کسانی که از خاندانهای بزرگ بودند سمت تقدم و پیشوایی داشتند. تألیف این کتب نخست به تقلید از خداینامه‌های پهلوی و ترجمه‌های عربی آن صورت گرفت و سپس به صورت گرد آوردن داستانهای پراکنده قدیم در باب شاهان و پهلوانان و یا ترجمه و نقل آنها از پهلوی به دري درآمد. این کتب پایه و اساس واقعی منظومه‌های حماسی ما و مایه تحریک فارسی زبانان به نظم داستانهای کهن گشت.^{۲۰}

از میان شاهنامه‌های منشور فارسی که در قرن چهارم تألیف شده گویا قدیم‌تر و مهم‌تر از همه شاهنامه ابوالمؤید بلخی بوده است. شاهنامه ابوالمؤید کتابی عظیم در شرح تاریخ و داستانهای ایران قدیم بود و آن را شاهنامه بزرگ و شاهنامه مؤیدی هم می‌گفته‌اند. این کتاب بزرگ شامل بسیاری از روایات و احادیث ایرانیان راجع به پهلوانان و شاهان بود که اغلب آنها در شاهنامه فردوسی و سایر منظومه‌های حماسی متروک مانده و از آنها نامی نرفته یا به اختصار سخن گفته شده است. این کتاب بزرگ به سبب تفصیل آن، و بعد از آنکه قسمت بزرگی از داستانهای قهرمانی در قرنهای چهارم و پنجم و ششم به نظم درآمد، و مردم را دیگر به نوشتن و نویساندن و حفظ آن حاجتی نبود، از میان رفته است و تنها قسمتی که از آن در دست مانده قطعه‌یی از کتاب گرشاسپ است که صاحب تاریخ سیستان آن را به مناسبتی در کتاب خود نقل کرده است و ما در اینجا می‌آوریم:

«چون کیخسرو به آذربادگان رفت و دستم‌دستان با وی، و آن تاریکی و پتیاره دیوان به فر ایزد تعالی بدید که آذر گشسپ پیدا گشت و روشنایی بر گوش اسپ او بود و شاهی او را شد با چندان معجزه؛ پس کیخسرو از آنجا باز گشت و به ترکستان

شد به طلب خون سیاوش پدر خویش، و هرچه نرینه یافت اندر ترکستان همی کشت و رستم و دیگر پهلوانان ایران با او، افراسیاب گریز گرفت و به سوی چین شد و از آنجا به هندوستان آمد و از آنجا به سیستان آمد و گفت من بزنگار رستم آمدم، و او را به بنگاه فرود آوردند. چون سپاه همی آمد فوج فوج اندر بنگاه انبار غله بود چنان که اندر هر جانبی از آن بر سه سو مقدار صد هزار کیل غله داریم نهاده بودند و جادوان با او گرد شدند و او جادو بود، تدبیر کرد که اینجا علف هست و حصار محکم، عجز نباید آورد تا خود چه باشد، به جادویی بساختند که از هر سوی دوفر سنگ تارک گشت.

چون کیخسرو به ایران شد و خبر او بشنید، آنجا آمد، بدان تاریکی اندر نیارست شد، و اینجا یکی که اکنون آتشگاه کرکویست معبد جای گرشاسپ بود و او رادعا مستجاب بود به روزگار او، و او فرمان یافت، مردمان هم به امید برکات آنجا همی شدند و دعا همی کردند و ایزد تعالی مرادها حاصل همی کردی، چون حال بر این جمله بود کیخسرو آنجا شد و پلاس پوشید و دعا کرد، ایزد تعالی آنجا روشنایی فرادید آورد که اکنون آتشگاه است، چون آن روشنایی برآمد بر ابر تاریکی، تاریکی ناچیز گشت، و کیخسرو و رستم به پای قلعه شدند و به منجنیق آتش انداختند و آن انبارها همه آتش گرفت چندین ساله که نهاده بود، و آن قلعه بسوخت و افراسیاب از آنجا به جادویی بگریخت، و دیگر کسان بسوختند، و قلعه ویران شد. پس کیخسرو این بار به یک نیمه آن شارستان بگرد و آتشگاه کرکویه، و آن آتش گویند آنست آن روشنایی که فرادید آمد.

این ابوالمؤید بلخی کتابی نیز در جغرافیا نوشته است، برای امیر نوح بن منصور، که عجایب بروبحر، یا کتاب البلدان نام داشته و امروز نسخه ناقص و دستکاری شده‌یی از آن باقیست.

نمونه دیگر، که بهیچروی نمی‌توان آن را بر شاهنامه ابوالمؤید مقدم یا مؤخر دانست، شاهنامه ابومنصور است که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی سپهسالار خراسان (۳۵۱ هـ) در حدود سال ۳۴۶ به دست وزیر او ابومنصور معمری تدوین شده و مأخذ اصلی فردوسی در سرودن

شاهنامه بوده است. از این شاهنامه ابومنصوری تنها مقدمه آن در دست است. در آنجا گوید:

دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندان و جهاندیدگان از شهرها بیاوردند. از هر جای، چون ماخ پیر خراسان ازهری و چون یزدان دادپسرشاهپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و چون شادان پسر برزین از طوس، و از هر شارستان گرد کرد و بنشانند بفراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هایشان، و زندگانی هر یکی از داد و بیداد و آشوب و جنگ و آیین، از کی نخستین، که اندر جهان او بود که آیین مردمی آورد و مردمان از جانوران پدید آورد، تا یزدگرد شهریاری که آخر ملوک عجم بود، اندر ماه محرم و سال برسیصد و چهل و شش از هجرت بهترین عالم محمد مصطفی (ص) و این را نام شاهنامه نهادند... و این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی به دست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند، پس ما را به گفتار ایشان باید رفت. پس آنچه از ایشان یافتیم از نامهای ایشان گرد کردیم...

غیر از شاهنامه‌ها که در عهد سامانی پدید آمده بود، از وجود چند داستان منشور قهرمانی در آن روزگار خبر داریم که برخی مورد استفاده حماسه‌سرایان قرار گرفت و برخی متروک ماند و از میان رفت. از این آثار، جداگانه و مانند کتب مستقلی در تواربخ سخن رفته است و عظمت بعضی از آنها و نظم ناکردن فردوسی آنها را در شاهنامه، به ما می‌رساند که این داستانها در عین ارتباط به روایات حماسی و تاریخی قدیم از شاهنامه‌ها مستقل و در حقیقت داستانهای حماسی و تاریخی خاص بوده و از آن جمله است داستانهایی که در باب خاندان کرشاسپ وجود داشته یعنی داستان کرشاسپ و نریمان و سام و زال و رستم و فرامرز و سهراب و برزو و شهریار و بانو گشسپ و بعضی داستانهای متفرق در باب پهلوانان دیگر. این داستانها به فارسی دری ترجمه شده و بعدها برخی از میان رفته و برخی دیگر به صورت منظومه‌های مستقل درآمده است، از قبیل کرشاسپنامه، بهمن‌نامه، فرامرزنامه،

سام‌نامه و غیره.^{۲۱}

نیمه دوم سده سوم از همان آغاز شاهد برخی شاهکارهای نشر پارسی دری بود. یکی از این نمونه‌ها ترجمه تاریخ طبرستان از **ابوعلی محمد بن محمد بن عبد الله بلعمی** (- ۳۶۲ ه‍.ق) و **زیر عبد الملك بن نوح** و **منصور بن نوح**. او در ۳۵۲ به فرمان منصور ترجمه تاریخ طبری را آغاز کرد. در مقدمه کتاب گوید:

بدانکه این تاریخ نامه بزرگست گرد آورده‌ای جعفر محمد بن جریر یزید الطبری رحمه الله که ملک خراسان ابوصالح بن نوح فرمان داد دستور خویش ابوعلی محمد بن محمد بلعمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است پارسی گردان هر چه نیکوتر، چنانکه اندر وی نقصانی نباشد. پس گوید، چون اندر وی نگاه کردم و بدیدم اندر وی علمهای بسیار و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو، و اندر وی فایده‌ها دیدم بسیار، پس رنج بردم و جهد و ستم برخویشتن نهادم و این را پارسی گردانیدم به نیروی ایزد عزوجل.^{۲۲}

کتاب دیگر ترجمه تفسیر طبرستان که در همان زمان آغاز شده است. در مقدمه ترجمه گوید:

این کتاب را بیاوردند از بغداد چهل مصحف بودند بنشته به زبان تازی، و به اسنادهای دراز بود، و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل رحمه الله علیهم اجمعین، پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست کی مر این را ترجمه کنند به زبان پارسی، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد خواندن و نبشتن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کسی را که او تازی نداند

پس بفرمود ملک مظفر ابوصالح تا علمای ماوراءالنهر را گرد آوردند از شهر بخارا چون فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد و چون خلیل بن احمد السجستانی و از شهر بلخ ابوجعفر بن محمد بن علی [و] از باب الهند فقیه الحسن بن علی مندوسی را و ابوالجهم خالد بن هانی المتفقه را و از شهر سیچاپ و فرغانه و از هر شهری

کی بود در ماوراءالنهر، و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است. پس بفرمود امیرسید ملک مظفر ابوصالح این جماعت علما را تا ایشان از میان خویش هر کدام فاضلتر و عالتر اختیار کنید تا این کتاب را ترجمه کنند. پس ترجمه کردند. ۲۲

اندکی بعد تألیف رسالات علمی به زبان فارسی دری آغاز شد، که چند نمونه از آنها متعلق به محمد بن ایوب طبرست، به نامهای مفتاح المعاملات، شمارنامه، المونس فی نزّهة المجالس که هر سه در حساب و ریاضیات است؛ استخراج وزایچه و طالع بینی (تألیف در ۳۵۴) و اسطرلاب (تألیف در ۳۷۲) در نجوم. باز از همین دوره کتابی مانده است در جغرافیا به نام کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که دانشمند ناشناسی آن را برای ابوالحارث محمد بن احمد از امرای آل فریغون در گوزگانان نوشته است. مؤلف گوید:

به فرخی و پیروزی و نیک اختر امیر السید الملك العادل ابی الحرث محمد بن احمد مولی امیر المؤمنین اطال الله بقاءه و سعادت روزگار وی آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین، در سال سیصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه، و پیدا کردیم اندر وی صفت زمین و نهاد وی، و مقدار آبادی و ویرانی وی، و پیدا کردیم همه ناحیتهای زمین و پادشاهیهای وی و آنچه معروفست، با حال هر قومی کاندنر ناحیتهای مختلفه [است] و رسمهای ملوک ایشان، چونانکه اندرین روزگار هست، با هر چیزی کی از آن ناحیت خیزد، و پیدا کردیم همه شهرهای جهان که خبر او بیافتیم اندر کتانبهای پیشینگان، و یاد کرد حکیمان، با حال آن شهر به بزرگی و خردی و اندکی و بسیاری نعمت و خواسته و مردم و آبادانی و ویرانی و نهاد هر شهری از کوه و رود و دریا و بیابان، با هر چیزی کی از آن شهر خیزد، و پیدا کردیم نهاد دریاها و همه جهان و جایهای وی از خرد و بزرگ، و مردابهای کاورا خلیج خوانند، با هر چیزی که از آن دریا خیزد، و پیدا کردیم همه جزیرههایی که بزرگست از آبادان وی و ویران و حال مردم وی و هر چیزی که از آن جزیره خیزد، و پیدا کردیم همه کوههای اصلی کاندنر جهانست و معدنهای گوناگون کاندرویست و جانورانی کاندنر باشند، و پیدا کردیم همه رودهای کاندنر جهانست بزرگ، از آنجا کی پیدا شود تا آنجا کی اندر دریا افتد، یا بکار شود اندر

کشت و برز، خاصه آن رودهایی که اندروکشتی تواند گذشتن از آنک آبهاء خرد [را] عدد پدید نیست، و پیدا کردیم همه بیابانها و ریگهایی که معروفست اندر جهان بامقدار وی بدرازا و پهناء.^{۲۴}

باز نمونه‌یی داریم از روزگار منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۵) به نام الابنیه عن حقائق الادویه از ابومنصور موفق بن علی هروی که در آن نام و خواص داروهای مفرده را شرح داده است. نمونه‌یی از انشای ساده و درخشان کتاب را می‌آوریم:

.... حکیمان روم همی گویند که بعضی دارو یا غذا گرمست اندر درجه‌ی اول و خشکست اندر درجه‌ی دوم و اندرین ایشان به غلط افتاده‌اند و حکیمان هند بر صوابند و من راه حکیمان هند گرفته‌ام از آن جهة که دارو آنجا بیش‌ترست و عقاقیر آنجا تیزتر و خوشتر و همت آن مردمان به استقصا اندر حکمت بالغ‌ترست، و دیگر هر چ اندر این شش اقلیم یابند از دارو و از غذا همه بآن يك اقلیم موجود است جز سه چیز.^{۲۵}

باز از همین دوره است کتاب دیگری در نجوم به نام کتاب البارع تألیف ابونصر حسن بن علی منجم قمی (ح ۳۶۷ هـ) که نسخه ناقصی از آن در دست است.

نتیجه

ما در جایی این فصل را به پایان بردیم که ظاهر آ مقطع درستی نیست، و تنها دلیل آن پایان يك فاصله زمانی معین بوده است، یعنی پایان سده چهارم. بسیار از کسانی که در این فصل نام بردیم، در ربع اول سده پنجم هنوز زنده بودند، و بسیاری از آنان که در ربع یا حتی نیمه آخر سده چهارم زندگی و فعالیت خود را آغاز کرده‌اند، در این فصل نامشان نیست. با این حال، پایان سده چهارم پایان دوران حماسی و پهلوانیست.

در مدت حدود پنجاه سالی که در این فصل از آن سخن گفتیم حماسه‌های بسیار به زبان فارسی دری پرداخته شد، چندین کتاب از پهلوی و عربی به پارسی دری برگردانده شد، شعر پارسی دری - این در لفظ دری - شکل گرفت

و چند شاهکار بزرگ - در يك معيار جهانی - عرضه کرد. شعر فارسی این دوره بیشتر روایی و بزمی بود و به شرح حکایات، سرگذشتها و تواریخ، همچنین به توصیف زیباییها و گهگاه به مدح امیران و گردنکشان اختصاص داشت. ولی، هنوز در مدح کمتر مبالغه و افراط می شد و سعی بر آن بود که با توصیف زیباییهای طبیعت و شکوه عشق و یادیار و شرح بزم و باده زشتی مدح را بپوشانند، در این دوره زبان نظم و نثر هر دو ساده و روان بود، معنی را فدای لفظ و صنایع لفظی نمی کردند، واژه ها را بیشتر از زبان مردم می گرفتند و مخصوصاً در نثر تاجایی که می توانستند از آوردن واژه های عربی پرهیز می کردند. جمله ها کوتاه و فعلها کامل، و عبارات در کمال ایجاز بود، و برای بمیان مقصود از دو کلمه یا دو جمله مترادف کمتر استفاده می شد.

یادداشتها

- ۱- خاندان طاهریان از سعید نفیسی ؛ تاریخ ایران بعد از اسلام ؛ از زرین کوب.
- ۲- یعقوب لیث از باستانی پاریزی
- ۳- درباره سامانیان نك محیط زندگی و احوال و آثار رودکی از سعید نفیسی ؛ تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال.
- ۴- دیالمه و غزنویان از عباس پرویز.
- ۵- تاریخ سیستان، ص ۲۰۹-۲۱۲
- ۶- بیست مقاله قزوینی، ص ۲۴۰، شاهنامه قبل از فردوسی.
- ۷- شعر در ایران از ملك الشعراى بهار، در بهار و ادب فارسی، ج اول ؛ شعر قدیم ایران، از عباس اقبال، در مقالات عباس اقبال ؛ قدیمترین شعر فارسی، بیست مقاله قزوینی.
- ۸- محیط زندگی و احوال و آثار رودکی ؛ رودکی و زمان او از عبدالغنی میرزایف ؛ با کاروان حله.
- ۹- ادبیات صفا، ج اول، ص ۴۰۴ ؛ گنج سخن، ج اول ؛ شرح احوال و آثار رودکی ؛ گنج بازیافته.
- ۱۰- سخن و سخنوران ؛ ادبیات صفا.
- ۱۱- حماسه سرایی در ایران، صفا ؛ ادبیات براون، ج اول ؛ سخن و سخنوران ؛ شعر العجم، ج اول ؛ گنج بازیافته.
- ۱۲- سخن و سخنوران ؛ گنج سخن، ج اول ؛ ادبیات براون ج اول.

- ۱۳- احوال و آثار رودکی؛ گنج سخن، ج اول.
- ۱۴- حدایق السحر؛ ادبیات براون، ج اول.
- ۱۵- ادبیات صفا، ج اول، حدایق السحر.
- ۱۶- سخن و سخنوران؛ ادبیات صفا، ج اول؛ بهار و ادب فارسی.
- ۱۷- سخن و سخنوران؛ ادبیات صفا؛ مقالات اقبال؛ احوال و آثار رودکی؛ گنج سخن.
- ۱۸- خیرات الحسان، اعتماد السلطنه؛ شعر العجم، ج اول؛ ادبیات صفا، ج اول؛ گنج سخن، ج اول.
- ۱۹- درباره فردوسی چندان مطلب نوشته شده که فهرست آن خود کتاب مفصلیست به نام کتابنامه فردوسی. علاقه‌مندان می‌توانند مطالب موردنیاز خود را در آن پیدا کنند.
- ۲۰- درباره قدیمترین آثار نثر فارسی ن ک مقدمه قراضه طبیعیات از غلامحسین یوسفی.
- ۲۱- بیست مقاله قزوینی، شاهنامه قبل از فردوسی؛ حماسه‌سرایی در ایران، صفا.
- ۲۲- تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرای بهار، وزارت فرهنگ.
- ۲۳- ترجمه تفسیر طبری به تصحیح حبیب یغمایی، ۷ ج، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۲۴- حدود العالم چند چاپ دارد که بهترینش تصحیح منوچهرستوده از انتشارات دانشگاه تهران است.
- ۲۵- کتاب‌الابنیه نیز چند چاپ دارد که از آن جمله است چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران و چاپ تصحیح شده به وسیله شادروان احمد بهمنیار از انتشارات دانشگاه تهران.

فصل سوم

(عصر ناصر خسرو)

- ۱- پیروزی دین ۲- گسترش شعر
- ۳- دین و حکمت و اخلاق
- ۴- تاریخ و سرگذشت ۵- قصه
- ۶- داستان ۷- علوم

۱- پیروزی دین

سرانجام، دشمنان اسلام، پس از چهار صد سال مبارزه شکست خوردند و میدان را خالی گذاشتند. پس از آن دیگر قیام مسلحانه دینی و میهنی به ندرت دیده شد، اظهار آزادانه عقاید تعطیل گردید، مبارزه منفی رواج یافت، بازار صوفیان و باطنیان رونق گرفت، و این وضع به سراسر ادبیات فارسی

نیز تأثیر کرد و آن را از کنایات و رموز سرشار ساخت.

محمود غزنوی که نخستین بار در اسلام خود را پادشاه خواند، بازمانده دولت صفاری را از سیستان و دولت آل بویه را از ری و اصفهان و دولت فرهنگ دوست و دانشپور مأمونیان را از خوارزم برانداخت، و کتابخانه ری را بسوخت. او به گفته خودش «انگشت به در کرده بود و گرد جهان قرمطی همی جست». هنگامی که او در ۴۲۱ ه‍.ق درگذشت پسرانش محمد و مسعود به جان یکدیگر افتادند. محمد پس از چند ماهی شکسته شد و مسعود به پادشاهی نشست. در زمان او ترکان سلجوقی به خراسان درآمدند و با جلب توجه و همکاری خلیفه بغداد و ائمه جماعت، به آسانی بر سراسر ایران دست یافتند و با کشته شدن مسعود (۳۳۲ ه‍.ق) حکومت غزنوی سلطه خود را بر ماوراءالنهر، خراسان و عراق عجم از دست داد. از آن پس قلمرو غزنویان به غزنین و سیستان و سند، یعنی بخشهایی از افغانستان و پاکستان امروزی محدود شد و بیش از یک قرن ونیم بر این خطه فرمان راندند.

اما دولت سلجوقی در اندک مدتی به رهبری طغرل بر سراسر ایران دست یافت و دولت آل بویه را برانداخت و طغرل در ۴۴۷ به بغداد درآمد و خلیفه او را رسماً به پادشاهی ایران شناخت. دولت سلجوقی در روزگار آل بارسلان (۴۵۵ - ۶۵) و ملکشاه (۴۶۵ - ۸۵ ه‍.ق) به اوج شوکت و وسعت رسید و آسیای صغیر و شام را نیز تا کرانه‌های مدیترانه در بر گرفت. در این دوران، نظام الملك طوسی رشته‌یی از مدارس عالی را به نام نظامیه به وجود آورد که در گسترش معارف ادبی تأثیر زیاد به جای گذاشت. این مدارس از انطاکیه و بغداد تا مرو و هرات گسترده شده بود و برخی از آنها تا سیصد سال پس از نظام الملك همچنان پا برجا بود.

با مرگ ملکشاه، میان فرزندان جنگ در گرفت و زوال و گسیختگی دولت سلجوقی آغاز شد. نخست محمود (۴۸۵ - ۷) سپس برکیارق (۴۸۷ -

(۹۸) به پادشاهی نشستند، آنگاه بر کیارق و محمد پس از جنگهای دراز قلمرو سلجوقی را میان خود قسمت کردند، ولی با مرگ برکیارق، محمد به قلمرو او حمله کرد، فرزند خردسالش ملکشاه دوم را از تخت به زیر آورد و خود تا ۵۱۱ پادشاهی کرد.

در روزگار ملکشاه، فعالیت اسمعیلیان در ایران شدت گرفت و آنان يك رشته قلعه‌های مستحکم را مقرر خود ساختند و در شهرهای بزرگ دعوتخانه‌هایی تأسیس کردند و به تبلیغ پنهانی آیین خویش و کشتار ناگهانی مخالفان، مخصوصاً امیران، خلیفگان، وزیران، قاضیان و امامان جماعت اقدام کردند. در این عصر دو چهره درخشان یعنی ناصر خسرو در نیمه اول و حسن صباح در نیمه دوم قرن ظهور کردند.^۱

گسترش شعر پارسی

در سده پنجم شعر پارسی از مرزهای خراسان و سیستان گذشت و به ری و آذربایجان کشید. در شمار نخستین شاعران این عصر، که کار شاعری خود را در سده چهارم و نستین سالهای پادشاهی محمود (۴۸۷ هـ ق) آغاز کرده بود، ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخیست (متوفی ۴۳۱ هـ ق). عنصری در دربار محمود و مسعود به سربرد و از راه مدح کردن این دو ثروت فراوان به دست آورد. او توانا ترین قصیده‌سرای سده پنجم است و هموست که قصیده فارسی را به سبك و شیوة قصیده‌سرایان عرب نزدیک کرد و گاه به ترجمه و اخذ معانی و تشبیهات آنان پرداخت. کار او سخت مورد توجه قصیده‌سرایان، خاصه مدح‌گویان قرار گرفت و به وسیله موچهری، انوری، ظهیر و خاقانی دنبال شد. با این حال، اشعار عنصری را جز به اعتبار صنعت شعر نمی‌توان چندان بهایی قابل شد، خاصه غزل‌هایش که خود به عدم موفقیتش معترف بوده

است. او منظومه‌هایی نیز داشته است از قبیل وامق و عذرا، که بالغ بر چهارصد بیت آن در دست است، عین الحیاة، شادبهر، خنگ‌بیت و سرخ‌بیت که از آنها جز چند بیت پراکنده نمانده است:

عجب مدار که نامرد مردی آموزد	از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
بچندگاه دهد بوی عنبر آن جامه	که چند روز بماند نهاده با عنبر
چو شد به دریا آب روان و کرد قرار	تباہ و بی‌مزه و تلخ گردد و بی‌بر
ز بعد آنکه سفر کرد چون فرود آمد	به لطف روح فرود آید و به طعم شکر

* * *

هم سمر خواهی‌شهن‌گرسازی از گردون سریر
هم سخن خواهی‌شدن گر بندی از پروین کمر
جهدکن تا چون سخن‌گرددی قوی باشد سخن
رنج بر تا چون سمر‌گرددی نکو باشد سمر؟

اهمیت ابویزید محمد بن علی غضائری رازی (۴۲۶ هـ ق) در اینست که از نخستین شعرای باختر ایران به شمار می‌رود. او پس از آنکه از دربار دیلمیان نومید شد، مدیحه‌های خویش را به دربار محمود غزنوی فرستاد (ح ۴۰۰ به بعد) و صله‌های چشمگیر یافت:

ز دینارگون بید و ابر سپید	زمین گشته زرین و سیمین سما
چرا ناید آهوی سیمین من	که بر چشم کردم‌ش جای چرا
نسیم دو زلفین او بگذرد	بر آمیخته با نسیم صبا
چه گویمش؟ گویمش چون بگذرد	الا یا نسیم‌الصبا مرحبا

در شمار نخستین شاعران این قرن باید از فرخی سیستانی، علی بن جولوغ یاد کرد (برآمدنش ح ۴۰۵، وفاتش ۴۲۹ هـ ق). او در جوانی به دربار محمود پیوست و در خدمت او و پسرانش محمد و مسعود به سر برد و از راه سرودن قصاید در مدح آنان و امیران و وزیران عمری به عیش و نوش و شادخواری گذراند.

شیوه شعر فرخی بر عذوبت لفظ و رقت معنی تکیه دارد و این همان شیوه است که رودکی و شهید نیز پیروی می کرده اند. فرخی طریقه آنها را می پسندیده است و گویی در قصیده تسا حدی به اسلوب رودکی نظر داشته است. اما در غزل بیشتر به طرز شهید که غزل او را به دلاویزی و نغزی می ستایند می رفته است. او بیش از شهید و رودکی به صنعت گرایش دارد اما این صنعت را چنان به کار می بندد که در ظاهر شعر او - جز به ندرت - اثری از تکلف نیست. در ساده گویی بعضی اوقات چنان است که خواننده فراموش می کند مضمون و معنی عادی و مبتذل نیست. این است آنچه سهل ممتنع نام دارد و سادگی آن به حدیست که گاه شعر فرخی را از لطف و شور خالی کرده است. به سبب همین شیوه است که شعر دوستان کهن شعر فرخی را به عذوبت و روانی می ستوده اند. دیوان او مجموعه ایست از قصاید، با چند ترکیب بند و مقداری غزل و قطعه و رباعی.

ترجمان البلاغه که در این چند سال اخیر به دست آمده و معلوم شد از فرخی نیست از نویسنده ایست به نام رادویانی و آن را از روی خطا به فرخی نسبت داده اند:

دل من همی داد گویی گواهی	که باشد مرا از تو روزی جدایی
بلی هر چه خواهد رسیدن به مردم	بر آن دل دهد هر زمانی گواهی
من این روز را داشتم چشم وزین غم	نبودست با روز من روشنایی
جدایی گمان برده بودم ولیکن	نه چندانکه یکسو نهی آشنایی
به جرم چه راندی مرا از در خود	گناه من نبودست جز بی گنایی
بدین زودی از من چرا سیر گشتی	نگارا بدین زود سیری چرایی
که دانست کز تو مرا دید باید	به چندان وفا این همه بی وفایی
سپردم به تو دل ندانسته بودم	بدینگونه مایل به جور و جفایی
دریغا دریغا که آگه نبودم	که تو بی وفا در جفا تا کجایی
همه دشمنی از تو دیدم ولیکن	نگویم که تو دوستی را نشایی
نگارا من از آزمایش به آیم	مرا باش تا بیش ازین آزمایی

* * *

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی در شرط ما نبود که با من تو این کنی
دل پیش من نهادی و بفریفتی مرا آگه نبوده‌ام که همی دانه افگنی
پنداشتم همی که دل از دوستی دهی بر تو گمان که برد که تو دشمن منی
دل دادن تو از پی آن بود تا مرا اندر فریبی و دلم از جای بر کنی
کشتی مرا به دوستی و کس نکشته بود زین زار تر کسی را هرگز به دشمنی
بستی به مهر با دل من چند ره تو عهد از تو نمی‌سزد که کنون عهد بشکنی

بهرامی سرخسی، ابوالحسن علی از شاعران مشهور اوایل سده پنجم است و یکی از نخستین کسان است که درباره فنون شعر به زبان فارسی کتاب نوشته. از آثار او غایة العروضین، کنز القافیه و خجسته‌نامه را ذکر کرده‌اند، که امروز هیچ کدام در دست نیست. اشعار توصیفی او ساده و دلکش است:

ما هر دو بتا گل دو رنگیم بنگر به چه خواهمت صفت کرد
يك نیمه آن تویی به سرخی وین نیم دگر منم چنین زرد

* * *

شاه اسپرم چو شاخ کشیده به گرد خویش چون قبه زمرد بر شاخکی نزار
یا سبز جامه‌یی که چو برما کند گذر از ساق بر کشد به کف او دامن ازار

* * *

بر روی برف زاغ سیه را نگاه کن چون زلف بر رخ بتم آن شمسۀ سپاه
یا چون یکی بساط فکنده حواصلی وافکنده جای جای بدو رویۀ سیاه

* * *

آن خوشه بین چنانکه یکی خیک پر نبید سر بسته و نبرده بدو دست هیچکس
بر گونه سیاهی چشم است غژب او هم بر مثال مردمک چشم ازو تکره

منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوس زندگانی ادبی خود را در دستگاه ملك المعالی منوچهر بن قابوس (امارتش ۴۰۳-۴۲۳ ه. ق) آغاز کرد و تخلص خود را نیز از نام او گرفت. بعدها به دستگاه مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ه. ق) پیوست و این دو بزرگان دربارشان را مدح گفت. او بر اثر زیاده روی در عیش و میگساری در ۴۳۲ ه. ق به هنگام جوانی درگذشت.

احاطهٔ منوچهری به زبان و ادبیات عربی و سعی او در نشان دادن میزان احاطه و تسلط ادبی خویش موجب شد تا در تقلید از شاعران عرب و استفاده از واژه‌های عربی افراط کند و حتی کنایات و استعارات و تشبیهات آنان را به وام گیرد. با این حال، منوچهری مناظر مختلف طبیعت را از قبیل کوه و بیابان و جنگل و گلزار و شب و آسمان و ابر و باران به زیباترین صورتی وصف کرده و در حقیقت خود را به عنوان یکی از پرشورترین ستایشگران طبیعت در تاریخ ادب ایران نشان داده است، به صورتی که هرگز کسی از او پیشی نچسته و متأسفانه روز بروز توجه نسبت به مظاهر طبیعت محدودتر و سطحیتر و بی‌رنگتر شده است. او در عین حال یکی از ستایشگران لذایذ جسمانیست و شعرهای بسیار در ستایش رز، شراب و شرابخواری دارد. منوچهری نوعی از شعر را به نام مسمط در زبان فارسی متداول کرد:

بوستان بانا حال و خبر از بوستان چیست؟
 وندراین بوستان چندین طرب مستان چیست؟
 گل سرپستان بنموده در آن بوستان چیست؟
 این نواها به گل از بلبل پردستان چیست؟
 در سروستان باز است، به سروستان چیست؟

اورمزد است خجسته سر سال و سر ماه

فاخته وقت سحرگاه کند مشغله‌یی
 گویی از یارک بدمهر است اورا گله‌یی
 کرده پنداری گرد تله‌یی هروله‌یی
 تا در افتاده به حلقش درمشکین تله‌یی
 هر چکاوک را رسته زیر سرکله‌یی

باغ با زاغ گرفته به یکی کنج پناه

* * *

آمد شب و از خواب مرا رنج و عذابست

ای دوست یار آنچه مرا داروی خوابست

من خواب ز دیده به می ناب ربایم
 آری عدوی خواب جوانان می نابست
 سختم عجب آید که چگونه بردش خواب
 آن را که به کاخ اندر يك شیشه شرابست
 وین نیز عجبت که خورد باده بی چنگ
 بی نغمه چنگش به می ناب شتابست
 اسبی که صفیرش نرنی می نخورد آب
 نی مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست

* * *

الا یا خیمگی خیمه فروهل تبیره زن بزد طبل نخستین نماز شام نزدیکست و امشب ولیکن ماه دارد قصد بالا چنان دو کفه سیمین ترازو نجیب خویش را دیدم به یکسو گشودم هردو زانوبندش ازپای نشستم ازبرش چون عرش بلقیس همی راندم نجیب خویش چون باد چو مساحی که پیماید زمین را همی رفتم شتابان در بیابان بیابانی چنان سخت و چنان سرد ز بادش خون همی بفسرد درتن سواد شب به وقت صبح بر من همی بگداخت برف اندر بیابان بکردار سریشمهای ماهی چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت بنات النعش کرد آهنگ بالا رسیدم من فراز کاروان تنگ	که پیشاهنگ بیرون شد زمنازل شتربانان همی بندند محمل مه و خورشید را بینم مقابل فرو شد آفتاب از کوه بابل که این کفه شود ز آن کفه مایل چو دیوی دست و پا اندر سلاسل چو مرغی کش گشایند از حایل بجست او چون یکی عفریت هایل همی گفتم که اللهم سهل بیمودم به پای او مراحل همی کردم به يك منزل دو منزل کزو خارج نباشد هیچ داخل که بادش داشت طبع زهر قاتل همی گشت از بیاض برف مشکل تو گفتی باشدش بیماری سل همی برخاست از شخصسار او گل برآمد شریان از کوه موصل بکردار کمر شمشیر هرقل چو کشتی کو رسد نزدیک ساحل
--	---

به گوش من رسید آواز خلخال	چو آواز جلاجل از جلاجل
جرس دستان گوناگون همی زد	بسان عندهایی از عنادل
عماری از بر ترکی توگفتی	که طاووسیت بر پشت حواصل
جرس مانده دو ترک زرین	معلق هردو تا زانوی بازل
ز نوک نیزه‌های نیزه داران	شده وادی چو اطراف سنابل ^۶

اهمیت ابوسعید ابی‌الخیر، فضل‌الله میهنی (۳۵۷-۴۴۰ ه. ق) صوفی و متفکر نامدار سده پنجم بیشتر به خاطر سهم او در گسترش تصوف است. با این حال از برخی رباعیهای دلکش او که به جای مانده باید یاد کرد، به علاوه این اوست که بعدها سبب پیدایش کتاب اسرارالتوحید شده است:

در دیده به جای خواب آب است مرا	زیرا که به دیدنت شتابست مرا
گویند بخواب تا به خوابش بینی	ای بی‌خبران چه جای خوابست مرا

* * *

ای دل‌چو فراقش رنگ جان بگشودت	منمای به کس خرقه خون‌آلودت
می‌نال چنانکه نشنوند آواز	می‌سوز چنانکه بر نیاید دودت

* * *

آزادی و عشق چون همی نامد راست	بنده شدم و نهادم از یکسو خواست
زین پس چونان که دارم دوست رواست	گفتار و خصومت از میانه برخاست

* * *

از واقعه‌یی تو را خبر خواهم کرد	وان را به دوحرف مختصر خواهم کرد
با عشق تو در خاک نهان خواهم شد	با مهر تو سر ز خاک برخوام کرد ^۷

فخرالدین اسعد گرگانی، از داستان‌سرایان بزرگ ایرانست که در نیمه اول قرن پنجم هجری می‌زیست و دوره شاعری و شهرتش مصادف بود با عهد طغرل سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵) و گویا در اواخر عهد همین پادشاه بعد از ۴۴۶ هجری وفات یافته باشد. تنها اثر او منظومه ویس و رامین است که

بین سالهای ۴۴۶-۴۵۵ هجری از ترجمه پهلوی به نظم پارسی درآمده است .
موضوع این منظومه يك داستان كهن ایرانیست كه مربوط به دوره اشکانیان
بوده است.

این منظومه به خاطر قدمت و اصالت داستان آن و به خاطر قدرتی كه
فخرالدین گرگانی در نظم آن نشان داده و اثر خود را در عین سادگی به
زیور فصاحت و بلاغت آراسته است، بزودی مشهور و مورد قبول واقع شد
و تا اوایل قرن هفتم داستانی مشهور و رایج بود و سرمشق شاعرانی كه دست
به سرودن داستانهای عاشقانه می زده اند قرار می گرفت ، علی الخصوص
نظامی هنگام سرودن خسرو و شیرین بدان نظر داشته است.

چه خوش روزی بود روز جدایی	اگر با وی نباشد بی وفایی
اگر چه تلخ باشد فرقت یار	در او شیرین بود امید دیدار
خوشت اندوه تنهایی کشیدن	اگر باشد امید باز دیدن
نبینی باغبان چون گل بکارد	چه مایه غم خورد تا گل برآرد
به روز و شب بود بی خورد و بی خواب	گاهی پیراید او را گه دهد آب
گاهی از بهر او خوابش رمیده	گاهی از خار او دستش خلیده
به امید آن همه تیمار بیند	كه تا روزی براو گل بار بیند

* * *

الا ای ابر گرینده به نوروز	بیا گریه ز چشم من بیاموز
اگر چون اشك من باشدت باران	جهان گردد به يك بارانت ویران
همی بارم چنین و شرم دارم	همی خواهم كه صد چندین بارم
گاهی خوناب و گاهی خون بگریم	چو زین هردو بمانم چون بگریم
هر آن روزی كه زین هردو بمانم	به جای خون ببارم دیدگانم
مرا چشم از پی روی تو باید	و گر دیده نباشد بی تو شاید
به گریه تا كنم هامون چو دریا	بنالم تا شود چون سرمه خارا

* * *

ز عاشق زارتر زاری نباشد	ز کار او بتر کاری نباشد
کسی کاو را تبش باشد بپرسند	وزان مایه تبش بروی بترسند
دل عاشق در آتش سال تا سال	نپرسد ایچ کس وی را از آن حال
خردمندا ستم باشد از آن بیش	که عاشق را همی عشق آورد پیش؟
بسست این درد عاشق را که هموار	بود با درد عشق و ناله زار
سزد گر دل بر آن مردم بسوزد	که عشق اندر دلش آتش فروزد
همی بایدش درد دل نهفتن	نیارد راز خود با کس بگفتن ^۸

بابا طاهر عریان یکی از معروفترین شاعران ایران است که در ۴۴۷ پیری سالخورده بوده و طغرل سلجوقی را به ترس از خدا نصیحت کرده . ترانه‌های او به لهجه لری سرشار از احساسات رقیق و دلکش است :

اگر دستم رسد بر چرخ گردون	از او پرسم که آن چونست و این چون
یکی را می‌دهی صد گونه نعمت	یکی را لقمه‌یی آغشته در خون

* * *

خوشا آنان که پا از سر ندانند	میان شعله خشک و تر ندانند
کنشت و کعبه و بتخانه و دیر	سرای خالی از دلبر ندانند

* * *

یکی برزیکری نالان در این دشت	به چشم خون‌فشان آلاله می‌کشت
همی کشت و همی گفت ای دریغا	که باید کشتن و هشتن در این دشت

* * *

دلم دردین و نالینه چه واجم	رخم گردین و خاکینه چه واجم
بگردیدم به هفتاد و دو ملت	به صد مذهب مرا دینه چه واجم ^۹

اسدی طوسی ، ابونصر علی بن احمد شاعر حماسه سرا ، لغوی و خوشنویس (۵۴۶۵ هـ.ق) از کسانیست که شعرپارسی را از خطه خراسان بیرون بردند . او بر اثر انقلاب احوال خراسان و حمله ترکان سلجوقی به ایران ، روی به آذربایجان نهاد و به مدح امرای محلی از قبیل شاهان نخجوان و ارمنستان پرداخت .

لغت فرس او قدیمترین کتابیست که در لغت فارسی دری به دست داریم. از مناظرات او پنج قصیده در دست است لیکن ارزش و اهمیت او به سبب کرشاسپنامه است که بعد از شاهنامه فردوسی بهترین منظومه حماسی به زبان پارسیست، ولی به هر حال، از هیچ لحاظ به پای شاهنامه نمی‌رسد. ما برای مقایسه‌یی از قدرت بیان فردوسی و اسدی، وصف شب را، که پیش از این از سخن فردوسی شنیده‌ایم، اکنون از اسدی می‌آوریم:

شب‌ی همچو زنگی سیهتر ز زاغ	مه نو چو در دست زنگی چراغ
سیاهیش بر هم سیاهی پذیر	چو موج از بر موج دریای قیر
چو هندو به قار اندر اندوده روی	سیه جامه وز رخ فرو هشته موی
چنان تیره گیتی، که از لب خروش	زبس تیرگی، ره نبردی به گوش
میان هوا جای جای ابر و نم	چو افتاده بر چشم تاریک تم
تو گفתי جهان دوزخی بود تار	به هر گوشه دیو اندرو صد هزار
از انگشت بدشان همه پیرهن	دمان باد تاریک و دود از دهن
زمین را که از غار دیدار نه	زمان را ره و روی رفتار نه
به زندان شب در به بند آفتاب	فرو هشته بر دیده‌ها پرده خواب
فرشته گرفته ز بس بیم پاس	پری در نهیب اهرمن در هراس
بسان تنی بی‌روان بد زمین	هوا چون دژم سوگیی دل غمین
بدان سوگ بر کرده گردون زرشک	رخ نیلگون پر ز سیمین سرشک
چو خم کرده چو گانی از سیم ماه	در آن خم پدیدار گویی سیاه
تو گفתי سپهر آینه است از فراز	ستاره درو چشم زنگیست باز ^{۱۰}

ابومنصور قطران تبریزی نخستین شاعر پارسی‌گوی آذربایجان است که می‌شناسیم. او دوران شاعری خویش را در خدمت امرای تبریز و گنجه و نخجوان گذراند. وفاتش را در ۴۶۵ ه. ق نوشته‌اند. ناصر خسرو او را هنگام مطالعه دیوان منجیک ترمذی دیده است. کلام قطران روان و زیبا و مضامین اشعارش لطیف است:

شد زمین و زمان به دیگر سان	تا زمستان بساط گستر شد
چون دم من شدست طبع زمان	چون رخ من شدست رنگ زمین
کوه پوشید توزی و کتان	باغ بر کند پرنیان و پرند
گشت پر لشکر حبش بستان	گشت صحرا تهی ز لشکر روم
چرخ پوشیده، جامه رهبان	دشت پوشیده چادر ترسا
باد دیماه گشت چون سوهان	تا سر دشت و کوه سیمین گشت
دامن کوهسار گشت نهان	لاجرم در میان سونش سیم
تا براو گشت ماه دی سلطان	بوستان پر سیاهپوشان گشت
خیز و بفروز قبله دهقان	ای به دل همچو قبله تازی
شاخ بیجاده پیش من نشان	باده پیش آر و پیش من بنشین

* * *

بگذار نیکوان را وز مهرشان گذر کن	ای دل ترا بگفتم کز عاشقی حذر کن
چون تیر عشق بارد شرم و خرد سپر کن	چون روی خوب بینی دیده فرا زهم نه
گر ایمنیت باید از عاشقی حذر کن	هر گام عاشقی را صد گونه درد ورنجست
پنداشتی که گویم هر ساعتی بتر کن	فرمان من نبردی فرجام خود نجستی
چونست روز گارت؟ ما را یکی خبر کن!	ناکام من برفتی در دام عشق ماندی
زین چاره بازمانی، رو چاره دگر کن! ۱۱	اکنون به صبر کردن ناید مراد حاصل

ابوحنیفه اسکافی (برآمدنش ح ۴۵۱ ه.ق) یکی از بسا شخصیتترین شاعران این عصر است. ابوالفضل بیهقی او را به فضل و مردمی می ستاید و اشعاری هم که از او مانده مؤید این مدعاست:

ز خاك تیره نماید به خلق زر عیار	چو مرد باشد بر کار و بخت باشد بار
بهبانه هیچ نیارد ز بهر خردی کار	فلک به چشم بزرگی کند نگاه در آنک
به سر درآید و گردد اسیر بخت سوار	سوارکش نبود یار اسب راهسپر
چنان کز آینه پیدا بود تورا دیدار	ز هر که آید کاری در او پدید بود
هزار کاخ فزون کرد با زمی هموار	شراب و خواب و رباب و کباب بره و نان
که مرد بیداد از بیم بد بود بیدار	به داد کوش و به شب خسب ایمن از همه بد

* * *

شاه چو دل بر کند ز بزم گلستان	آسان آزد به چنگ مملکت آسان
وحشی چیز است ملک و دانم از آن این	کو نشود هیچگونه بسته به انسان
بندش عدل است و چون به عدل ببندیش	انسی گیرد همه دگر شودش سان
ملکی کان را به درع گیری و زوین	دادش نتوان به آب حوض و به ریحان ۱۲

اینک به اصیلترین شخصیت ادبی این عصر می‌رسیم، ناصر خسرو، ابومعین ناصربن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی مروزی ملقب به حجت خراسان (۳۹۴-۴۸۱ ه. ق). او به گفته خودش تا ۴۳ سالگی دبیرپیشه و متصرف در اموال و اعمال سلطانی بوده و زندگی توأم با عیش و رفاهی داشته است. در این هنگام تغییری در افکار او حاصل می‌شود و او تصمیم به سفر حج می‌گیرد (۴۳۷ ه. ق) و سفر هفت ساله‌یی را به سوی مغرب آغاز می‌کند، که در اثنای آن چهار بار حج می‌گزارد و ایران و ارمنستان و شام و مصر و تونس و سودان و جزیره العرب را سیاحت می‌کند. او هنگام اقامت در مصر، یا خود قبل از عزیمت، به فاطمیان می‌گردد و در آنجا با لقب حجت جزیره خراسان مأمور ارشاد مردم به آیین اسمعیلی می‌شود. در سال ۴۴۳ ه. ق به زادگاهش بلخ بازمی‌گردد و به تبلیغ و ارشاد مردم می‌پردازد. پس از مدتی دشمنانش او را تکفیر می‌کنند و در صدد قتلش برمی‌آیند و او ناگزیر پنهان می‌شود و سرانجام به طبرستان می‌گریزد و پس از چندی به قلعه یمکان در بدخشان می‌رود و تا پایان عمر در آنجا مقیم می‌شود.

ناصر خسرو شعر تعلیمی فارسی را به مرتبه بسیار بلندی رساند، خاصه در قصیده‌پردازی. او در عین اینکه يك مبلغ دینیست، از مضامین اشعارش کنجکاو و شك يك فیلسوف به چشم می‌خورد؛ اما آنچه در آن تردیدی ندارد، ارزشهای اخلاقی، پارسایی، دادگری، دانایی و مانند اینهاست. ناصر خسرو علاوه بر قصاید و قطعات، دو مثنوی به نامهای سعادتنامه و روشنائینامه، و آثاری به نثر دارد به نامهای زادالمسافرین، جامع الحکمتین و وجه دین. به علاوه، او نویسنده قدیمترین سفرنامه فارسیست.

برون کن ز سر باد خیره سری را
مدار از فلک چشم نیک اختری را
بجوید سر تو همی سروری را
سزا خواهی این است مر بی‌بری را
به‌زیر آوری چرخ نیلوفری را
رخ چون مه و زلفک عنبری را
که مایه‌است مرجهل و بدگوهری را
دروغ است سرمایه مر کافری را
کند مدح محمود مر عنصری را؟
مر این قیمتی در لفظ دری را

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
اگر تو ز آموختن سر نتابی
بسوزند چوب درختان بی‌بر
درخت تو گر بار دانش بگیرد
صفت چندگویی ز شمشاد و لاله
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را
به نظم اندر آری دروغ و طمع را
پسندیده است با زهد عمار و بوذر
من آنم که در پای خوکان نیزم

* * *

کاخر ضعیفی است توانا را
نادیده مر معلم والا را
زیرا که نصرت است شکبیا را
نرم است روی، آن که خارا را
بهتر ز صبر مر تن تنها را
این بود قول عیسی شعیبا را
از سر هوس برون کن و سودا را
او کافر و گرفته مسیحا را
چون دشمنی تو بیهده ترسا را

غره مشو به زور و توانایی
والا نگشت هیچ‌کس و عالم
بر رس به کارها به شکبیایی
باران به صبر پست کند، گرچه
یاری ز صبر خواه که یاری نیست
صبر از مراد نفس و هوا باید
فضل تو چیست بنگر بر ترسا
تو مؤمنی گرفته محمد را
ایشان پیمبران و رفیقانند

* * *

از گفته ناخوب نگه دار زبان را
عقلی که پدید آرد برهان و بیان را
که بجه عقل تو زیان دارد جان را
مغرور نداری به چنین خرد کلان را
هر پنج عطا ز ایزد مر پیر و جوان را

خواهی که نیاری به سوی خویش زیان را
مردم که سخن گوید آنست که دارد
پس بجه عقل آمده گفتار و نزید
زنهار به توفیق بهانه نکنی زانک
بشناس که توفیق تو این پنج حواس است

* * *

همچو ستوران ز در زحمتست
دیگر یکسر گل پر صورتست
کاین سوی مردم ثمر و نعمت است
سوی خردمند مهین جنت است
گرچه کنون تیره و در خفیت است
چند گهک نعمت یا دولت است
هیچ مبر ظن که نه در ظلمت است
خلق کنون جاهل و دون همت است
همچو شب و روز در اونوبت است

هر که نداند که کدامست مرد
مرد نهان زیر دل است و زبان
روی متاب از سخن خوب و علم
پرورش جان به سخنهاى خوب
کوکب علم آخر سر بر کند
هیچ مشو غره گر اوباش را
گر به هر انگشت چراغی کند
قیمت دانش نشود کم بدانک
نیک و بد عالم را ای پسر

طینت انسان همه جمیل سرشتی
مایه خوبی چه بود و علت زشتی
همچو دل دوزخی و روی بهشتی
زاهد محرابی و کشیش کشتی
چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی
بر گرهی خربط و خسیس بهشتی
معنت مفلس چراست کشتی کشتی

بار خدایا اگر ز روی خدایی
چهره رومی و صورت حبشی را
طلعت هندو و روی ترك چرا شد
ازچه سعید اوفتاد و از چه شقی شد
چيست خلاف اندر آفرینش عالم
گیرم دنیا ز بی محلی دنیا
نعمت منعم چراست دریا دریا

شنیده کی بود هرگز چو دیده
تو برهان خواه بر تقلید مگرو
گهر هرگز نیابی تا نجویی
حجاب از پیش بر باید گرفتن^{۱۲}

مکن باور سخنهاى شنیده
اگر با دیده‌ی نادیده مشنو
چنان دان گر هزاران سال گویی
به بینش کوش هان تا چند گفتن

ابوالفرج رونی گرچه اصلاً نیشابوریست ، در لاهور زاده شد و در همانجا برآمد (وفاتش ح ۵۰۰ هـ. ق). او در دربار غزنویان به سر برد وبه مدح سلطان ابراهیم و پسرش مسعود پرداخت. شعر ابوالفرج در سبك قصاید انوری تأثیر زیادی به جای گذاشت.

روز بازار گل و سرینست

جشن فرخنده فروردینست

آب چون آتش عود افروزست باد چون خاک عبیر آگینست
 باغ پیراسته گلزار بهشت گلبن آراسته حورالعینست
 برج ثورست مگر شاخ سخن که گلش را شبه پروینست
 گرد بستان ز فروغ لاله گویی آتشکده برزینست
 آب چین یافته در حوض از باد همچو پر کار حریر چینست
 بط چینی که ستاده است در او چو پیاده است که با نعلین است^{۱۴}

ازرقی هروی، ابوبکر زین الدین بن اسمعیل وراق (- ح ۴۶۵ ه. ق)
 پسر همان کتابفروشیست که ظاهر آتش ماه میزبان فردوسی بوده است.
 ازرقی دردستگاه شمس الدوله طغانشاه سلجوقی حاکم هرات به سر می برده
 و او را مدح گفته است. او از پیروان سبک عنصری بوده و علاوه بر دیوان
 اشعارش که باقیست، سندبادنامه والفیة و شلفیه را به نظم درآورده بوده است.

بار دیگر بر ستاک گلبن بی برگ و بار

افسر زرین بر آرد ابر مروارید بار
 گاه مینا زینت آرد بر نگار بوستان
 گاه مرجان زیور آرد بر عروس مرغزار
 دست سوسن نقره پاکیزه آرد دستبند
 گوش گلبن لؤلؤ ناسفته آرد گوشوار
 خرمن مرجان و مینا هر کجا چشم افکنی
 بر شکفته است از چمن یا بردمیده است از چنار
 گر بر ابراهیم ریحان گشت آتش طرفه نیست
 طرفه کز ریحان همی آتش فروزد نوبهار
 بوستان از چشم ابر و دست باد اندر چمن
 حلقه دارد در شقایق دست دارد در نگار
 از نسیم باد دارد غنچه پر عنبر دهن

وز سرشک ابر دارد لاله پر لؤلؤ کنار^{۱۵}

عطایی، ابویعقوب عطاء بن یعقوب رازی (- ۴۹۱ ه. ق) از شعرای
 دربار غزنوی و از حماسه سرایان سده پنجم است که مسعود سعد از او بسیار

بیاد می کند . دو منظومه حماسی برزنامه و بیژن نامه به او منسوب است .
به جز این برخی اشعارش را عوفی نقل کرده است ، از جمله این شکوائیه
را:

بلاى من آمد همه دانش من	چو روباه را موى و طاوس را پر
دومه شغل راندم چو کشتی به خشکی	همه سال ماندم به دریا چو لنگر
گاهی باز دارد چو مشکم به نافه	گاهی خوش بسوزد چو عودم به مجمر ^{۱۶}

سرانجام به جهانیتترین چهره ادبیات ایران می رسیم، که در عین حال
یکی از پیشگامان نجوم و ریاضیات و یکی از اصیلترین متفکران بوده
است . ابوالفتح عمرین ابراهیم خیام نیشابوری (- ۵۱۰ هـ . ق) سراینده
رباعیات معروف:

نیکى و بدى که در نهاد بشرست	شادی و غمی که در قضا و قدرست
با چرخ مکن حواله کاندل ره عقل	چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

* * *

گویند کسان بهشت با حور خوشست	من می گویم که آب انگور خوشست
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار	کاواز دهل شنیدن از دور خوشست

* * *

در دایره یی کآمدن و رفتن ماست	آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می نزند دمی درین عالم راست	کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

* * *

آنان که محیط فضل و آداب شدند	در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زمین شب تاریک نبردند برون	گفتند فسانه یی و در خواب شدند

* * *

جامیست که عقل آفرین می زندش	صد بوسه ز مهر بر جبین می زندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف	می سازد و باز بر زمین می زندش

* * *

ماییم که اصل شادی و کان غمیم	سرمایه دادیم و نهاد ستیم
پستیم و بلندیم و فزونیم و کمیم	آیینۀ زنگ خورده و جام جمیم

* * *

چون حاصل آدمی درین شورستان
جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت
و آسوده کسی که خود نیامد به جهان

* * *

بر شاخ امید اگر بری یافتمی
هم رشته خویش را سری یافتمی
تا چند به تنگنای زندان وجود!
ای کاش سوی عدم دری یافتمی

* * *

ای مفتی شهر از تو پرکارتریم
با اینهمه مستی از تو هشیارتریم
توخون کسان خوری و ماخون رزان
انصاف بده کدام خونخوارتریم

* * *

شیخی به زن فاحشه گفتا مستی
هر لحظه به دام دیگری پا بستی
گفتا : شیخا، هر آنچه گویی هستم
اما تو چنانکه می نمایی هستی؟^{۱۷۹}

مسعود سعد، مسعود بن سعد بن سلمان لاهوری (ح ۴۴۰ - ۵۱۵ هـ ق)
اصلاً همدانی برده و در لاهور ولادت یافته است. او یکی از سیاه روزترین
شاعران پارسی گوی است که ۱۸ سال از عمر خود را در زندانها گذرانده.
مسعود سعد از پارسی گویان فصیح و از شاعرانیست که به سبک دلپسند و کلام
بلیغ و مؤثر خود مشهور است. قدرت او در بیان معانی دقیق و خیالات باریک
و مضامین نو در کلمات پسندیده منتخب و فصیح، و مهارت وی در حسن
تنسيق و تناسب ترکیبات و خلق تعبیرهای تازه و ترکیبهای بی سابقه
انکارناپذیرست. تأثیر کلام او علی الخصوص در حبسیاتش به بالاترین
حد است. دیوان او را سنایی غزنوی گرد آورده است.

نالم به دل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
جز ناله های زار چه آرد هوای نای
گردون بدرد و رنج مرا کشته بود اگر
پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای

امروز پست گشت مرا همت بلند
 زنگار غم گرفت مرا طبع غم زدای
 از رنج غم تمام نیارم نهاد پی
 وز درد دل بلند نیارم کشید وای
 گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف
 گیتی چه خواهد از من درمانده گدای
 ای محنت ارنه کوه شدی ساعتی برو
 وی دولت ارنه باد شدی لحظه‌ی پهای
 ای بی‌هنر زمانه مرا پاک در نورد
 وی کور دل سپهر مرا نیک بر گرای
 ای روزگار هر شب و هر روز از حسد
 ده چه ز محنتم کن و ده در زغم گشای
 در آتش شکیم چون گل فروچکان
 بر سنگ امتحانم چون زر ییازمای
 از بهر زخم گاه چو سیمم فرو گداز
 وز بهر حبس گاه چو مارم همی فسای
 ای ازدهای چرخ دلم بیشتر بخور
 وی آسیای چرخ تنم نیکتر بسای
 ای دیده سعادتی تاری شو و مبین
 وی مادر امید سترون شو و مزای
 ای تن جزع مکن که مجازیت این جهان
 وی دل غمین مشو که سپنجیست این سرای
 گر عز و ملک خواهی اندر جهان ، مدار
 جز صبر و جز قناعت دستور و رهنمای

* * *

چو عزم کاری کردم مرا که دارد باز رسد به فرجام آن کارکش کنم آغاز
 شبی که آرزو کردم به همت روز دری که چرخ ببندد کنم به دانش باز
 اگر ندارم گردون نگویدم که بدار وگر نتازم گردون نگویدم که بتاز

نه خیره گردد چشم من از شب تاری نه مست گردد پای من از طریق دراز
فزونت رنج رسد چون به برتری کوشی که مانده ترشوی آنکه که برشوی به فراز

فرسد دست من به چرخ بلند ورنه بگشادمیش بند از بند
قسمتی کرد سخت ناهموار بیش و کم در میان خلق افکند
این نیابد همی به رنج پلاس وان نبوشد همی ز ناز پرند
آنکه بسیار یافت ناخشنود وانکه اندک ربود ناخرسند
گر جفا بینی از فلک مگری ور وفا یابی از زمانه مخند
کاین زمانه نشد کسی را دوست دهر کس را نگشت خویشاوند

با همت باز باش و با کبر پلنگ زیبا به گه شکار و پیروز به جنگ
کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ کآنجا همه آواز است اینجا همه رنگ

در آرزوی بوی گل نروزم در حسرت آن نگار عالم سوزم
از شمع سه گونه کار می آموزم می گریم و می گدازم و می سوزم^{۱۸}

۳- نثر پارسی

نثر پارسی در سده پنجم بیش از پیش رونق یافت و به صورت زبانی توانا برای بیان احساسات روحی، مفاهیم علمی و حوادث تاریخی درآمد و نویسندگان ایرانی در همه زمینه‌ها آثاری نوشتند. در این قرن نیز سعی نویسندگان ایرانی همچنان بر آن بود که نوشته‌هایشان ساده، روشن، عاری از تکلفات و صنایع لفظی و نزدیک به فهم عامه مردم باشد. به علاوه، در بسیاری موارد، از جمله در ترجمه کتابهای علمی و قرآن، مترجمان به کشف و ابداع معادل‌های فارسی همت می‌گماشتند و از این راه در توسعه فارسی دری سهمی چشمگیر دارند.

در سده پنجم تألیف کتابهایی در آداب معیشت و معاشرت، که در

ایران سابقه‌ی طولانی دارد، بار دیگر رونق یافت و سه شاهکار بزرگ قابوسنامه، سیاست‌نامه و نصیحةالملوک در آن ایام پدید آمد. از همین دوره است قصص الانبیا در سرگذشت پیامبران، ترجمه و تحریر طبقات الصوفیه و کشف‌المحجوب در احوال صوفیان، و تاریخ برامکه در سرگذشت خاندان برمکی. زین‌الخبار و تاریخ بیهقی نیز از همین قرن است، که مخصوصاً دومی از شاهکارهای تاریخ و ادب پارسی به شمار می‌رود؛ همچنین است تاریخ سیستان که دارای مدارکی منحصر به فرد و بی‌مانند است. کتابهای صوفیه از رایجترین آثار نثر فارسی این دوره است، از قبیل شرح کتاب‌التعرف به فارسی موسوم به نور‌المیریدین، ترجمه رساله قشیریه، رسالات متعدد خواجه عبدالله انصاری؛ همچنین، از این دوره است سفرنامه و کتابهای دیگر ناصر خسرو مانند جوامع‌الحکمتین، زاد‌المسافرین، وجه دین و خوان‌الاخوان. از آثار این دوره است در علوم و فلسفه التفهیم بیرونی، دانشنامه و رساله در نبض ابن سینا، ترجمه حی بن یقضان، آثار فارسی خیام، روضة‌العقول و نزهت‌نامه از شهردان بن ابی‌الخیر و گیهان‌شناخت از ابوعلی حسن بن قطان مروزی. در موضوعات دینی نیز آثار چشمگیری تألیف شد، از قبیل بیان‌الادیان، که نخستین کتاب موجود در باره ملل و نحل به زبان فارسیست، تفسیر سورآبادی و تاج‌التراجم در تفسیر قرآن، شرح قصیده ابن هیشم، کشف‌المحجوب ابویعقوب سگزی و آثار ناصر خسرو در عقاید اسمعیلیان. قدیمترین کتاب موجود فارسی در باره فن شعر به نام ترجمان‌البلاغه هم از این دوره است؛ همچنین واژه‌نامه‌هایی از قبیل لغت فرس اسدی و واژه‌نامه‌ی منسوب به قطران تبریزی.

۴- تاریخ و سرگذشت

یکی از قدیمترین کتابهای تاریخ به زبان فارسی که به دست ما رسیده زین‌الخبار است از ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گوردیزی غزنوی که حوادث

تاریخی را از آغاز خلقت تا پایان سلطنت مودود غزنوی (۵۴۰ ه.ق) ذکر کرده است. این کتاب متضمن اطلاعات سودمندی دربارهٔ تواریخ و اعیاد و آداب و رسوم ملل مختلف و تاریخ دورهٔ طاهری، سامانی و غزنویست. نشر کتاب در نهایت سادگی و ایجاز است.

«چون یعقوب بفرهاد [ان] رسید بسه منزلی نیشاپور سرهنگان و عم زادگان محمد همه پیش یعقوب آمدند و خدمت کردند، جز ابراهیم بن احمد و یعقوب با ایشان به نیشاپور آمد، و محمد بن طاهر مر ابراهیم بن صالح المروزی را بر سالت نزدیک یعقوب فرستاد و گفت:

اگر بفرمان امیر المؤمنین آمدی عهد و منشور عرضه کن تا ولایت بتوسپارم و اگر نه باز گرد.

چون رسول بنزدیک یعقوب رسید و پیغام بگزارد یعقوب شمشیر از زیر مصلی بیرون آورد و گفت عهد و لوای من اینست، و یعقوب به نیشاپور آمد و بشادیاخ فرو درآمد و محمدا را بگرفت و پیش خویش آورد و بسیار نکوهید و خزینهای او همه بگرفت. و این گرفتن محمد دوم شوال بود سنهٔ تسع و خمسين و مأتین.^{۱۹}

تاریخ سیستان کتابیست از نویسنده‌یی ناشناس که قسمت اول آن حوادث تاریخی این سرزمین را تا ۴۴۴-۵ بیان می‌کند. بعدها نویسنده‌یی دنبالهٔ این کتاب را تا ۷۲۵ ه. ق نوشته است. این کتاب نه تنها حاوی اطلاعات تاریخی دست اولی دربارهٔ بخشی از سرزمین ایران است، بلکه به خاطر کهنگی و اصالت انشایش ارزش ادبی و لغوی زیادی نیز دارد.

مردی بود عالم و اهل علم را دوست داشتی، پس روزی رستم بن مهر هرمزدالمجوسی پیش او اندر شد و بنشست و متکلم سیستان او بود، گفت دهاقین را سخنان حکمت باشد، مارا از آن چیزی بگوی، گفت:

«نادان مردمان اویست که دوستی بروی افتعال دارد بی حقیقت؛ و پرستش یزدان چشم دیدی را کند؛ و دوستی با زنان بدرشتی جوید؛ و منفعت خویش به آزار مردم جوید؛ و خواهد که ادب آموزد به آسانی» گفت نیز گوی، باز دهقان گفت:

«آب جوی خوش بود تا بدریا نرسد ؛ و خاندان سلامت باشد هر چند
فرزند نزاید ، و دوستی میان دو تن بصلاح باشد چند بدگوی در میانه نبود ، و
دانا همیشه قوی بود چند هوا برو غالب نگردد، [و] کارپادشاهی و پادشاه همیشه
مستقیم باشد چند وزیران بصلاح باشند». ۲۰

یکی از بزرگترین مورخان ایرانی بیهقی ، ابوالفضل محمدبن حسین
(۳۸۵-۴۷۰ ه.ق) است که قسمت اعظم عمر خود را در دربار غزنویان گذراند
و در آنجا به شغل دبیری اشتغال داشت. کتاب او که تاریخ سلسله غزنوی را
از آغاز تا روزگار پادشاهی ابراهیم بن مسعود دربرداشته و در سی مجلد
بوده ، اینک جز پنج مجلد آن در دست نیست که این مجلدات مربوط است
به سلطنت مسعود غزنوی و تاریخ خوارزم از انقراض دولت مأمونیان تا
غلبه سلجوقیان بر آن دیار. تاریخ بیهقی ، حتی به صورت کنونیش اصیلترین
کتاب تاریخ در زبان فارسیست و از لحاظ قدرت بیان ، زیبایی توصیفها
و دقت نویسنده در شرح وقایع همتایی ندارد ، خاصه داستان بردار کردن
حسنک وزیر که شاهکاری بی مانند است و سندیت گویا از توطئه های درباری
و کشته شدن مردان لایق و آسان که در میان مردم اعتباری دارند. به سبب
تفصیل داستان ما تنها بخشی از پایان آن را می آوریم.

حسنک را بیای دار آوردند . نعوذ بالله من قضاء السوء و دو پیک را
ایستادانیده بودند ، که از بغداد آمده اند و قرآن خوانان قرآن میخواندند. حسنک را
فرمودند که «جامه بیرون کش». وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و
پایچه های ازار بست و جبه و پیراهن بکشید و دور بیرون انداخت ، با دستار و
برهنه با ازار بایستاد و دستها در هم زده ؛ تنی چون سیم سپید و روئی چون صد
هزار نگار و همه خلق بدرد میگریستند. خودی روی پوش آهنی بیآوردند ، عمداً
تنگ ، چنانکه روی و سرش را نبوشیدی و آواز دادند که : «سر و رویش را
پوشند ، تا از سنگ تباه نشود ، که سرش را ببغداد خواهیم فرستاد ، نزدیک خلیفه»
و حسنک را هم چنان میداشتند و او لب میجنبانید و چیزی میخواند ، تا خودی
فراخ تر آورند و درین میان احمد جامه دار بیامد ، سوار و روی بحسنک کرد و پیغامی

گفت که: «خداوند سلطان میگوید: این آرزوی تست، که خواسته بودی، که چون پادشاه شوی ما را بردار کنی، ما بر تو رحمت میخواستیم کرد، اما امیرالمؤمنین نبشته است که تو قرمطی شده‌ای و بفرمان او بردار میکنند.» حسنک البته هیچ پاسخ نداد. پس از آن خود فراخ‌تر که آورده بودند سروروی او را بدان بیوشانیدند. پس آواز دادند او را که: «بدو». دم نزد و از ایشان نیندیشید و هر کس گفتند که: «شرم ندارید، مردی را که می‌کشید و بدار چنین میبرید؟» و خواست که شوری بزرگ بپای شود. سواران سوی عامه تاختند و آن شور بنشانند و حسنک راسوی دار بردند و بجایگاه رسانیدند. بر مرکبی که هرگز ننشسته بود نشانیدند و جلادش استوار بیست و رستها فرود آورد و آواز دادند که: «سنگ زنید». هیچ کس دست بسنگ نمی‌کرد و همه زار میگریستند، خاصه نشاپوریان. پس مشتی رند رازر دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود، که جلادش رسن بگلو افکند و خبه کرد.^{۲۱}

باید یادی کرد از استاد بیم‌هی، یعنی **ابونصر مشکان** که صاحب دیوان رسایل محمود و مسعود غزنوی بوده است و بیم‌هی او را بسیار می‌ستاید و نمونه‌یی از نثر او را نقل می‌کند و عوفی نیز از مقامات بونصر یاد می‌کند، که معلوم نیست کتابی از تألیفات خود او بوده یا بیم‌هی سخنان و داستانهای مربوط به او را در آن کتاب گرد آورده بوده است.^{۲۲}

در زمینه کتابهای شرح حال و زندگینامه از **قصص الانبیا** باید یاد کرد که از جمله متون زیبای زبان فارسیست. اسحق بن ابراهیم بن منصور بن خلف نیشابوری نویسنده یا مترجم این کتاب در آغاز یا نیمه سده پنجم می‌زیسته است. در این کتاب یکصد و چهارده قصه از قصه‌های پیامبران، خلفای راشدین و عباس عم پیامبر اسلام و چند قصه در باره مطالبی از قبیل «آغاز آتش پرستیدن»، «اصل جهودی»، «اصل ترسایی»، «قصه اهل صروان» و «اصحاب فیل» آمده است.^{۲۳}

از خواجه عبدالله انصاری پس از این سخن خواهیم گفت. یکی از آثار او، که املا کرده و شاگردانش نوشته‌اند، ترجمه و تحریر طبقات الصوفیه

ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمی نیشابوریست (۴۱۲ هـ) که شیخ بسیاری مطالب از خود بر آن افزوده است.

تاریخ برامکه را محمد بن حسین بن عمر هروی از زبان عربی ترجمه کرده است ، به نثری بسیار ساده و روان که گویی هم امروز نوشته اند:

دیگر روز ملك بنده را به لب دریا برد ، و در کشتی نشستیم ، و مطربان آواز سماع بر کشیدند ، و ملاحان کشتی در میان دریا برانندند ، و ساقیان شراب می گردانیدند ، و من و ملك پهلوی یکدیگر تنگ نشسته بودیم ، چنانکه میان ما واسطه ای نبود ؛ و انگشتی در انگشت داشت ؛ نگین او یاقوت سرخ سخت نیکو و صافی ؛ چنانکه بنده از آن نیکوتر ندیده بود و از جهت نیکوئی هر زمان در انگشتی نگاه می کردم.

چون ملك دید که من در انگشتی بسیار می نگرم انگشتی از انگشت بیرون کرد و پیش من نهاد. من خدمت کردم. بوسی بر انگشتی دادم پیش ملك نهادم. ملك برداشت و پیش من نهاد و گفت انگشتی که از انگشت من بیرون آید بر سبیل هبه ، دیگر در انگشت من نرود. من گفتم : «این انگشتی هم انگشت ملك را شاید» و پیش ملك باز نهادم ؛ و ملك پیش بنده نهاد ؛ و بنده از جهت آنکه انگشتی بس نیکو و گرانمایه بود گفتم این در خرمنی همی گوید ؛ نباید که در هشیاری پشیمان شود و بر دلش رنج آید. انگشتی را باز پیش ملك نهادم. ملك انگشتی را برداشت و در دریا انداخت. من گفتم : آه ، درینا این انگشتی ! که اگر دانستمی که ملك به حقیقت در انگشت نخواهد برد و در دریا خواهد انداخت باری بپذیرفتی ، که من هرگز چنین یاقوتی ندیده ام. ملك گفت : من چند کت پیش تو نهادم و چون دیدم بسیار می نگری از انگشت بیرون کردم و به تو بخشیدم و اگر چه آن انگشتی به چشم من نیکو بود اگر تو نزد من عزیزتر و نیکوتر از آن نبودی ترا نبخشیدم و گناه ترا بود که نپذیرفتی و چون به دریا انداختم دریغ می خوری...»^{۲۰}

کشف المحجوب تألیف ابوالحسن علی بن عثمان هجویری الغزنوی (متوفی سنه ۴۶۵) از اقران شیخ ابوسعید ابوالخیر است و اقتدای آن هردو در طریقت بابو الفضل محمد بن الحسن السرخسی است و استاد

ابوالقاسم قشیری را نیز دیدار کرده . وی از مشاهیر متصوفه و دارای تصانیف و دیوان شعر بوده است ، این کتاب از کتب قدیم و معتبر فارسی است و یکی از مآخذ شیخ عطار در تذکره همین کتابست و حتی گاهی عبارت آن یکی بعینه درین یکی روایت میشود.

این کتاب از حیث سبک بالاتر و اصیل تر و بدوره اول نزدیکتر است تا سایر کتب صوفیه و میتوان آنرا یکی از کتب طراز اول شمرد که هر چند در قرن پنجم تألیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تسازی و لغت‌های آنزمانست ، اما باز نمونه سبک قدیم را از دست نداده و رویهمرفته دارای سبک کهنه است.

افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دوره اول بتمامها درین کتاب دیده میشود و از این گذشته اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آنها بعد ازین در کتب تصوف مصطلح گردیده است.

این نمونه بیست از سخن او در تأثیر موسیقی :

و ما بعضی ازین اندر مشاهده می بینیم که چون اشتر بان و خر بنده تر نمی کنند اندر آن اشتر و خر طربی پیدا آید و اندر خراسان و عراق عادتست که صیادان بشب آهو گیرند ، طشتی بزنند تا آهوان آواز طشت شنوند و برجای بایستند ، ایشان مر او را بگیرند.

و مشهور است که اندر هندوستان گروهی اند که بدشت بیرون میروند و غنا میکنند و لحن میگردانند ، آهوان چون آن بشنوند قصد ایشان کنند ، ایشان گرد آهو میگردند و غنا میکنند ، تا از لذت آن چشم فرو گیرد و بخسپد و ایشان مر او را بگیرند.

و اندر کودکان خرد این حکم ظاهرست که چون بگیرند اندر گاوآره ، کسی نوائی بزند ، خاموش شوند و مر آن را بشنوند ، و اطبا گویند مر این کودک را که حس وی درستست و بزرگی زیرک باشد ، و از آن بود که ملک عجم را وفات آمد ، از وی پسری ماند دوساله ، وزرا گفتند که این را بر تخت مملکت باید نشانند ، با **بزرجمهر** تدبیر کردند وی گفت صواب آمد ، اما بیاید آزمود تاحش درست هست

و بدو امید توان داشت؟

بفرمود تا بر سر وی مغنیان غنا می کردند ، وی اندران میان بطرب آمد
و دست و پای زدن گرفت ، بزرجمهر گفت ازین امیدواری هست بملك. واصوات
را تأثیر از آن ظاهر ترست نزدیک عقلاکه باظهار برهان وی حاجت آید ، و هرکه
گوید مرا بالحن و اصوات و مزامیر خوش نیست ، یا دروغ گوید ، یا نفاق کند،
و یا حس ندارد، و از جمله مردمان و ستوران بیرون باشد!^{۲۱}

۵- دین و حکمت و اخلاق

در این مقوله باید نخست از تفسیر و ترجمه قرآن یاد کرد ، از جمله
از تفسیر سورآبادی، ابوبکر محمد بن عتیق هروی که در نیمه سده پنجم
می زیست. به خاطر کوششی که سورآبادی در آوردن معادل های فارسی برای
لغات واصطلاحات عربی به کار برده، تفسیر او گنجینه بی نظیری از واژه های
اصیل فارسیست^{۲۲}. ترجمه و تفسیر دیگر متعلق است به امام عمادالدین ابوالمظفر
شاهپور اسفراینی (۴۷۱ ه.ق) فقیه شافعی و به تاج التراجم موسوم است. در
این کتاب نخست ترجمه کلمه به کلمه هر آیه از قرآن را می آورد و سپس
مقاصد و معانی آیات و شأن نزول آنها را شرح می دهد^{۲۳}. همچنین از این دوره
بوده است تفسیر خواجه عبدالله انصاری که بعدها اساس کار میبدی در تألیف
کشف الاسرار قرار گرفته است و ما در ضمن آثار سده ششم از آن یاد خواهیم
کرد. باز تفسیر دیگری نوشته بوده است مستملی بخاری که متأسفانه امروز
در دست نیست.

در این دوره فعالیت اسمعیلیان در ایران رواج فوق العاده یافت و
دانشمندان اسمعیلی برای توضیح معتقدات آیین خویش به تألیف کتابهایی
همت گماشتند.

از جمله این آثار شرح قصیده ابوالهیثم است از ابوسعید محمد بن سرخ
نیشابوری.

ابوالهیثم احمد بن حسن گرگانی متفکر و مبلغ اسماعیلی پایان سده چهارم در قصیده‌یی به فارسی سئوالاتی را مطرح کرده که لازمه آن آشنائی با مسائل فلسفیه است. ابوسعید در شرح این قصیده سئوالات ابن هیثم را مطرح کرده و آنها را بنا بر عقاید اسماعیلی جواب گفته است. این کتاب از نخستین آثار فلسفی به زبان فارسیست و از این لحاظ و به خاطر واژه‌هایی که آورده اهمیت زیادی دارد.^{۲۹}

یکی دیگر از کتابهای اسماعیلی کشف المحجوب ابویعقوب سگزیست که ظاهر آدر نیمه سده چهارم به عربی نوشته شده و ناشناسی آن را در اوایل سده پنجم به فارسی ترجمه کرده است.^{۳۰}

ناصر خسرو، که از او در ضمن شعرای ابن عصر یاد کردیم، یکی دیگر از نویسندگان اسماعیلیست و پرکارترین ایشان است. یکی از آثار او شرح دیگر است از قصیده ابوالهیثم سابق الذکر، و این اثر به جامع الحکمتین موسوم است و ناصر خسرو آن را در ۴۶۲ نوشته است. زادالمسافرین را ناصر خسرو در ۴۵۳ نوشته است «تازاد مسافر این عالم صور باشد و بداند از کجا آمده است و کی همی شود و مراد را به چه چیز حاجت خواهد بودن، زاد مسافرین بر گیرد که مسافرین بی زاد از هلاک پر خطر باشند». وجه دین یکی دیگر از آثار مهم مذهبی ناصر خسرو است. گشایش و رهایش در پاسخ سئوالاتیست که یکی از اسماعیلیان از ناصر خسرو کرده است. همه این آثار او سرشار از واژه‌های اصیل پارسیست، ولی شاهکار ادبی ناصر خسرو در نثر همانا سفرنامه اوست.

.... چون بآنجا رسیدیم از برهنگی و عاجزی بدیوانگان مانده بودیم

وسه ماه بود که موی سر باز نکرده بودیم. و میخواستیم که در گرمابه روم باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هریک به لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌یی در پشت بسته از سرما. گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد. خرجینکی بود که کتاب در آن مینهادم، بفروختم و ازبهای آن درمکی چند سیاه در

کاغذی کردم که بگرمابه بان دهم تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمکها پیش او نهادم در ما نگریست پنداشت که ما دیوانه ایم، گفت: بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می آیند و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا به خجالت بیرون آمدیم و بشتاب برفتیم، کودکان بر در گرمابه بازی میکردند، پنداشتند که ما دیوانگانیم، در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ میکردند. ما بگوشه یی باز شدیم و بتعجب در کار دنیا مینگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی میخواست، و هیچ چاره ندانستیم.

.... بعد از آن که حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی بدر آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند، چون از در در رفتیم، گرمابه بان و هر که آنجا بودند همه بر پای خاستند و بایستادند، چندانکه مادر حمام شدیم، و دلاک و قیم درآمدند و خدمت کردند، و بوقتی که بیرون آمدیم هر که در مسلخ گرمابه بود همه بر پای خاسته بودند و نمی نشستند تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه شنیدم که حمامی به یاری از آن خود می گوید این جوانان آنانند که فلان روز ما ایشان را در حمام نگذاشتیم و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم، من به زبان تازی گفتم که راست می گوئی ما آنیم که پلاس پاره بر پشت بسته بودیم. آن مرد خجل شد و عذر ها خواست، و این هر دو حال در مدت بیست روز بود... ۲۱

نخستین کتاب فارسی در باره ادیان و مذاهب مختلف نیز در این دوره نوشته شد و آن **بیان الادیان** نام دارد و نویسنده اش ابوالمعالی محمد بن عبیدالله علوی نام دارد که در سال ۴۸۹ کتاب خود را نوشته است. ۲۲

حال به یکی از وسیعترین رشته های ادب فارسی می رسیم و آن آثار صوفیه است. در میان این آثار، در سده پنجم کارهای **خواجه عبدالله انصاری**، **شیخ الاسلام ابواسمعیل عبدالله بن محمد هروی** (۳۹۶-۴۸۱ ه. ق) فقیه و متفکر حنبلیست. پیش از این از ترجمه و تحریر طبقات الصوفیه او یاد کردیم، همچنین از کشف الاسرارش در ترجمه و تفسیر قرآن سخن گفتیم. به جز اینها او رسالاتی دارد به نثری موزون، شبیه به نثر مسجع که معروفتر از همه مناجات نامه اوست، سپس نصایح، زاد العارفین، کنز السالکین، قلندر

نامه ، محبت نامه ، هفت حصار ، رساله دل و جان ، رساله واردات و الهی نامه.

ای عزیز ، تصوف چیست ؟ - کار کردن و مزد ناخواستن ، رنج بردن و باز ناگفتن ، از دوست حکایت ناکردن و با دوست شکایت ناگفتن. عارف را از دنیا عار است و آخرت در نزد او خوار است ، او را باین و آن چکار است. از عارف در جهان نشان نیست ، آن زبان که عارف را نشان دهد در هیچ دهان نیست... صوفی آنست که بی نشان است... امروز نهان فردا پنهانست. پوشیده میدارد این راز را ، که فردا نه وقت بیانست . اگر سر اینکار داری برخیز و قصد راه کن نه زاد برگیر نه کس همراه کن. جوانمردی بر خود مسجل کن و جوانمردان را آگاه کن. عاقبت را نیاز دار و سخن را کوتاه کن ، عارف یکیست ، از صوفی چگویم که کیست ؛ او نه آدمیزاد است و نه آدمی است . دانی که زندگانی تمام کدامست ؟ آنکس که همیشه بی نام است و از حق بردل او پیام است و دردل ذکر دوست بر دوام است . دنیا او را دام است و عقبی دانه . او نه مشغول دام است نه دانه . انتظار را طاقت باید و ما را نیست و صبر را فراغت باید و ما را نیست. هرکوه که نه برآورده مهر اوست هامونست و هر آب که نه از دریای اوست همه خونست. اگر پای داری در بند او دار و اگر سر داری بسته او دار. هوشدار تا از ایندر نیفتی که از هشت بهشت بیفتی به از آنکه از گوشه نظر افتی. اگر یک کس از دوستان او قبول کردی رستی و بوی پیوستی. سخن حلاج شنیدم نه قبول کردم و نه انکار . من نه صرافم مرا با رد و قبول آن چکار...^{۲۳}

ابوالقاسم قشیری (۴۶۵ ه.ق) در ۴۳۷ رساله یی نوشت درمبانی تصوف به زبان عربی که به رساله قشیریه معروف است. این کتاب را در همان ایام یکی از شاگردانش موسوم به ابوعلی حسن بن احمد عثمانی به فارسی درآورد ، و بعدها در سده ششم ابوالفتوح عبدالرحمن نیشابوری این ترجمه را اصلاح و تحریر کرد. رساله قشیریه از مهمترین ، بلکه مهمترین کتب صوفیه است.^{۲۴}

ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخارایی (۴۳۴ ه.ق) یکی از مهمترین و قدیمترین آثار صوفیه ، یعنی کتاب التعرف لمذهب-

التصوف ابوبکر کلاباذی (۳۸۰ هـ. ق) را به فارسی ترجمه و شرح کرد، که به شرح تعرف معروف و به نور المریدین موسوم است، و در نهایت روانی و سادگی نوشته شده است، و مسأله چند جمله‌یی از آن را در زیر می‌آوریم. او به جز این و تفسیری که یاد کردیم، کتابی به نام کشف المحجوب دارد، همان کتاب هجویری غزنوی و کتاب سگری که در بالا ذکر شد.

گفت: در دل مؤمنان ایمان من نبشتم، که اگر تو بنوشتی، هم تو بجفا محو کردی، و اگر مخلوقی نبشتی، هم مخلوقی پاک کردی، لکن خود نبشتم، تا کس نبشته مرا پاک نتواند کردن. نبشته ما دواست: یکی در آسمان، و آن لوح است، دیگر در زمین، و آن دل مؤمنان است. هم چنانکه خلق عاجزند از پاک کردن کتابت لوح، عاجزند از پاک کردن کتابت قلب. و از این لطیف‌تر آنست که چون در لوح قضا و قدر نبشتم، قلم را فرمودم، و چون در دل ایمان نبشتم، خود نبشتم. و معنی بخود اضافت کردن واسطه از میان برداشتن است. و چون بهشت را بیاراستم، رضوان را فرمودم، و چون دل مؤمنان را بیاراستم، خود آراستم، و کس را فرمودم. باز لوح به اسرافیل سپردم، و دوزخ بمالك سپردم و بهشت به رضوان سپردم و دل مؤمن بکس نسپردم، آنک او را رضوان نگاه می‌دارد و آنک مالك او را نگاه می‌دارد و آنک او را اسرافیل نگاه می‌دارد، بامر من دارد و ایشان مخلوقاتند، کس را بر آن چیزها دست نیست. پس دل مؤمنان را که من نگاه می‌دارم، که را بر او پادشاهی باشد؟^{۲۰}

در سده پنجم در زمینه اخلاق، آداب معاشرت و اصول معیشت و آداب کشورداری چند کتاب مهم نوشته شد که از آنها یاد می‌کنیم. پیش از همه از قابوسنامه باید یاد کرد. این کتاب را امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر زیاری در ۴۷۵ در تربیت پسرش گیلان شاه نوشته است، در ذکر انواع مشاغل و رسوم و آداب اجتماعی و فردی. این کتاب هم از لحاظ ادبی و هم از نظر جامعه‌شناسی دارای ارزش بی‌مانندیست. امیر عنصر المعالی (۴۱۲-۴۸۰ هـ. ق) چندی در آسیای صغیر و زمانی در هند با کفار جنگید و یک چند نیز در دستگاه شروانشاهان به سر برد.

حکایت - شنودم که وقتی صاحب اسماعیل بن عباد نان همی خورد ، با ندیمان و کسان خویش. مردی لقمه از کاسه برداشت ، موئی در آن لقمه او بود ، صاحب بدید ، گفت : آن موی از لقمه بیرون کن. مرد لقمه از دست بنهاد و برخاست و برفت. صاحب فرمود که باز آیدش. چون باز آمد صاحب پرسید که یا فلان نان ناخورده از خوان چرا برخاستی ؟ مرد گفت : مرا نان آنکس نشاید خورد که موی در لقمه من بر بیند. صاحب سخت خجل شد از آن سخن.^{۲۶}

کتاب دیگر سیاست نامه یا سیرالملوک است منسوب به خواجه نظام-الملک ابوعلی حسن بن علی طوسی (۴۰۸-۴۸۵ ه. ق) که از ۴۵۵ تا ۴۸۵ وزیر آلب ارسلان و پسرش ملکشاه سلجوقی بود. سیاست نامه در سلاست انشاء و جزالت عبارت و روشنی مطالب و تنوع موضوع در میان کتب فارسی کم نظیر است. در این کتاب بسیاری از اطلاعات مهم تاریخی چه در باره مسائل سیاسی و اجتماعی چه درباره ادیان و مذاهب گرد آمده و اگرچه مقصد غائی نویسنده گرد آوردن اینگونه اطلاعات نبود لیکن بمناسبت هر جا که لازم بود حکایتی از حوادث تاریخی و سیاسی ایران در دوره های مقدم ذکر کرده است تا درسهای عبرتی در کار جهاننداری باشد و همین حکایات تاریخی در برخی از موارد حاوی نکاتی است که در جای دیگر بتفصیلی که در سیاست نامه آمده دیده نمیشود.

حکایت - شنیدم که در غزنین خبازان در دکانها بستندی و نان نیافت شد و غربا و درویشان در رنج افتادند و بتظلم بدرگاه شدند و پیش سلطان ابراهیم بنالیدند. فرمود تاهمه را حاضر کردند. گفت: چرا نان تنک کردید؟ گفتند: هر باری گندم و آرد که درین شهر می آرند، نانوايان تو میخرند و در انبار میکنند و میگویند فرمان چنین است و ما را نمیگذارند که يك من آرد بخریم. سلطان بفرمود تا خباز خاص را بیاوردند و زیر پای پیل افکندند چون بمرد بردند پیل بیستند و در شهر بگردانیدند و بروی منادی می کردند که هر که در دکان باز نگشاید از نانبايان با او همین کنیم و انبارش خرج کردند نماز شام بر در هر دکانی پنجاه من نان بمانده بود و کس نمی خرید.^{۲۷}

حجت الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی یکی دیگر از اصیلترین چهره‌های این قرن است (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق). او در ۳۵ سالگی به مدرسی مدرسه نظامیه منصوب شد، ولی در ۳۹ سالگی آن را ترك گفت و ده سال را به سیاحت، ریاضت، مطالعه و تفکر گذراند. در ۴۹۸ به زادگاهش بازگشت. در آنجا او را به تدریس در نظامیه نیشابور واداشتند، ولی اودو سال پیش در آن کار نیاید و در سال ۵۰۰ بار دیگر روانه زادگاه خود شد و در آنجا به تعلیم و ارشاد شاگردانش پرداخت تا درگذشت. فقهای متعصب او را در اواخر عمر تکفیر کردند. از غزالی به جز کتابهای متعدد عربی، چند اثر فارسی در دست است از جمله **کیمیای سعادت** در عبادات، معاملات، بریدن عقبات راه دین و منجیات، **نصيحة الملوک**، که آن را در ۵۰۳ برای سلطان سنجر و در نصیحت و راهنمایی او نوشت؛ و **رسایل الانام** مجموعه بیست از نامه‌های او که یکی از کسانش گردآورده است. آثار فارسی غزالی ارزش ادبی بسیار زیادی دارد، زیرا نشر او در عین پختگی و شیوایی بسیار ساده و در عین حال پرمغز است و او افکار خود را حتی در مواردی که می‌خواهد يك مطلب پیچیده فلسفی را با خواننده در میان‌گذارد به آسانی بیان می‌کند، گویی مشغول گفتن داستان نیست، و ما برای مقایسه این هر دو نمونه را می‌آوریم:

«همانا که شنیده باشی از صوفیان که گویند: «علم حجابست درین راه» و انکار کرده باشی این سخن را، مکن که این سخن حق است، چه محسوسات و هر علمی که از راه حواس معلوم شود چون بدان مشغول باشی ازین حال حجاب شود، و مثل دل چون حوضی است و مثل پنج حواس چون پنج جویست که آب از وی بحوض می‌آید از بیرون، اگر خواهی که آب صافی از قعر حوض برآید، تدبیر آن بود که این آب را جمله از وی بیرون کنی، و گل سیاه که در زیر آن آبست جمله بیرون کنی، و راه همه جویها را بربندی تا آب نیز در وی نیاید و قعر حوض می‌کنی تا آب پاک صافی از درون حوض پدید آید، و تا حوض بدان آب که از بیرون درآمده است مشغول

باشد ممکن نبود که آب از درون وی برآید. همچنین این علم که از برون درآمده است، ممکن نبود که از درون دل علم بیرون برآید تا دل از هر چه که از بیرون درآمده است خالی نشود.

* * *

یکی اخف قیس را دشنام همی داد وبا وی همی رفت، و وی خاموش. چون به نزدیک قبیله خویش رسید بایستاد و گفت: اگر باقی مانده است این جایگاه بگوی، که اگر قوم من بشنوند تورا برنجانند.^{۳۸}

شاید درستتر این باشد که از امام احمد غزالی، برادر حجت الاسلام امام محمد، در فصل آینده سخن گوئیم، زیرا او تا ۵۲۰ ه. ق زندگی کرده و آثار خود را بیشتر در سده ششم نوشته است.

حال باید به کتابهای علمی این دوره بپردازیم. گر چه در سده پنجم هنوز بیشتر دانشمندان ایرانی به عربی می نوشتند، با این حال برخی آثار علمی، خاصه در مقدمات علوم فارسی نوشته اند تا مورد استفاده دانشجویان قرار گیرد. در این دوره دوتن از برجسته ترین دانشمندان سراسر ادواتاریخ ایران برآمدند، ابن سینا و ابوریحان بیرونی.

ابن سینا، حکیم ابوعلی حسین بن عبدالله (۳۷۰-۴۴۰ ه. ق) در بخارا زاده شد. در جوانی به گرگانج خوارزم رفت و به دربار مأمونیان پیوست. در ۴۰۳ آنجا را ترک گفت و پس از مدتی سرگردانی در شهرهای مختلف از جمله گرگان، در ۴۰۵ به ری رفت و از آن پس در دستگاه امیران و شاهان مختلف دیلمی گذراند و مدتی وزیر شمس الدوله دیلمی شد و چندی را در زمان پسر این پادشاه در زندان گذراند. پایان عمر خود را در اصفهان نزد علاءالدوله کاکویه به سربرد و هنگامی که همراه او به همدان رفته بود، در آن شهر درگذشت.

ما از مقام علمی ابن سینا و از آثار عربی او سخنی نخواهیم گفت، جز اینکه مجموعه آثار او را بیش از ۲۸۳ کتاب و رساله و نامه نوشته اند و

او از نویسندگان انگشت شمار ایرانیست که تقریباً همه آثارش باقی مانده است ؛ و نیز این نکته که با اینکه ابن سینا را نمی توان در شمار شاعران دانست ، معذلك از او برخی اشعار فلسفی در دست است :

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت يك موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر بکمال ذره یی راه نیافت

* * *

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و او هم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود

* * *

از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بندگشاده شد مگر بند اجل

کتابهای فارسی زیادی را به ابن سینا نسبت داده اند ، از قبیل دانشنامه علائی ، رساله نبض ، کنوز المعزمین ، معراجنامه ، ظفرنامه ، المبداء و المعاد ، معیار العقول... ولی از این میان تنها دوتای اولی و به احتمالی چهارمی را مسلماً می توان از آثار ابن سینا دانست. دانشنامه را شیخ نتوانست به پایان برسد و تنها به نوشتن مقولات منطق ، الهیات و طبیعیات توفیق یافت ، و بقیه مقولات یعنی موسیقی ، هیئت ، هندسه و حساب را شاگردش ابو عبید جوزجانی از روی یادداشتهای او تنظیم کرد ، همچنین ، او دنباله سرگذشت ابن سینا را از سال ۴۰۳ به بعد تکمیل کرد. برای اینکه ببینیم گذشتگان چگونه پیچیده ترین سخنان را با ساده ترین واژه های فارسی بیان می کردند ، مقدمه دانشنامه را نقل می کنیم.

... فرمان بزرگ خداوند ما ، ملك عادل ، مؤید منصور ، عضدالدین علاءالدوله و فخر الملة و تاج الامة ابو جعفر محمد بن دشمز یار مولی امیر المؤمنین ، که زندگانش دراز باد و بخت پیروز ، و پادشاهش بر افزون ، آمد بمن بنده و خادم درگاه وی ، که یافته ام اندر خدمت وی همه کامهای خویش از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت و پرداختن بعلم و نزدیک داشتن ، که باید مر خادمان مجلس وی را

کتابی تصنیف کنم پیاری دری که اندر وی اصلها و نکته‌های پنج علم از علمهای حکمت پیشینگان گردآورم، بغایت اختصار، یکی علم منطق که وی علم ترازوست، و دوم علم طبیعیات که علم آن چیزهاست که بحسب شاید دیدن و اندر جنبش و گردش‌اند، و سوم علم هیئت و نهاد عالم و حال جنبش آسمانها و ستارگان چنانکه باز نموده‌اند که چون بشایست حقیقت آن دانستن، و چهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و ناساز آوازا و نهاد لحنها، و پنجم علم آنچه بیرون از طبیعت است... پس من خادم هر چند که خویشان را پایگاه این علم ندانستم و این علم را افزون از قدر خویش دیدم، گمان بردم که چون طاعت و فرمان ولی نعمت خویش برم، بر خجستگی طاعت توفیق بار آورده، و توکل کردم بر آفریدگار خویش و بفرمان برداری مشغول شدم.^{۳۹}

ابوریحان محمد بن محمد بیرونی خوارزمی (۳۶۲-۴۴۰ ه. ق) یکی از برجسته‌ترین دانشمندان همه اعصار است و دارای یکی از منطقی‌ترین اذهان بشری دنیای قدیم است. او در همه رشته‌هایی که کار کرده، در نجوم، ریاضیات، جغرافیا، زمین‌شناسی، تاریخ، فلسفه، گیاه‌شناسی، کانی‌شناسی و مکانیک مطالب تازه و افکار بدیعی عرضه کرده است. او کودکی و جوانی خود را در خوارزم به تحصیل گذراند، در جوانی به‌ری و گرگان سفر کرد، سپس همراه محمود به غزنین و از آنجا به هند رفت و پس از محمود نیز نزد پسرش مسعود و نوه‌اش مودود به سر برد.

بیرونی بیش از یک صد و بیست کتاب و رساله نوشته که از معروفترینشان قانون مسعودی و التفهیم لاولل صناعة التنجیم در نجوم و هیئت، الجماهر فی معرفة الجواهر در کانی‌شناسی، تحقیق مال‌الهند در معرفی ادیان و افکار هند، آثار الباقیه در تقویم و اعیاد و آداب ملل مختلف، استخراج الاوتار در ریاضی، تسطیح الکور در ترسیم نقشه‌های جغرافیایی، تاریخ خوارزم که تنها قسمتی از آن در تاریخ بیهقی نقل شده و باقی از میان رفته است.

کتاب فارسی مهمی که از ابوریحان باقی مانده همانا کتاب التفهیم

لاوائل صناعة التنجيم است که ابوریحان آن را در دونسخه یکی به فارسی و دیگری به عربی نوشته یا از یکی به دیگری ترجمه کرده است. نمونه‌یی از کتاب در باره جشنهای ایرانیان:

سده چيست؟ آن روز است از بهمن ماه . و آن دهم روز بود . و اندر شبش که میان روز دهم است و میان روز یازدهم آتشانزند به گوز و بادام ، و گرد برگرد آن شراب خورند و لهو و شادی کنند . و نیز گروهی از آن بگذرند تا بسوزانیدن جانوران . و اما سبب نامش چنانست که از او تا نوروز پنجاه روز است و پنجاه شب . و نیز گفته اند که اندرین روز از فرزندان پدر نخستین صدف تمام شدند . و اما سبب آتش کردن و برداشتن آنست که بیوراسب توزیع کرده بود بر مملکت خویش دو مرد هر روزی تا مغزشان بر آن دوریش نهادندی که بر کتفهای او برآمده بود . و او را وزیری بود نامش ارمائیل ، نیک دل و نیک کردار ، از آن دو یکی را زنده یله کردی و پنهان او را بدماوند فرستادی . چون افریدون او را بگرفت سرزنش کرد و این ارمائیل گفت توانایی من آن بود که از دو کشته یکی را برهانیدمی . و جمله ایشان از پس کوه اند . پس با وی استواران فرستاد تا بدعوی او نگرند . او کسی را پیش فرستاد و بفرمود تا هر کسی بر بام خانه خویش آتش افروختند ، زیرا که شب بود و خواست تا بسیاری ایشان پدید آید . پس آن نزدیک افریدون بموقع افتاد ، و او را آزاد کرد و بر تخت زرین نشاند و مسمغان نام کرد ، ای مه مغان .

و پیش از سده روزی است او را بر سده گوینده و نیز نو سده . و بحقیقت ندانستم از وی چیزی .

و نمونه‌یی از تاریخ خوارزم یا اخبار خوارزم ، یا مشاهیر خوارزم :

امیر محمود رسول فرستاد ، نزدیک خوارزمشاه و از آنچه او ساخته بود خبر داد که : «مقرر است میان ما عهد و عقد بر چه جمله بوده است و حق ما بر وی تا کدام جایگاهست و وی درین باب خطبه دل ما نگاه داشت که دانست که مال آن حال او را بر چه جمله باشد ، ولیکن نگذاشت قومش . و نگویم حاشیت و فرمان بردار . چه حاشیت و فرمانبردار نباشد که فرا پادشاه تواند گفت : «کن و مکن» . که این عجز و نیاز پادشاه را باشد در ملک خود مسلط و مستقل نبودن . از ایشان

پیچیدم و ما مدتی دراز اینجا به بلخ مقام کردیم تا صد هزار سوار و پیاده و پیلی پانصد، این شغل را، آماده شد، تا آن قوم را، که چنان نافرمانی می‌کنند و بر رأی خداوند خویش اعتراض می‌نمایند، مالیده‌آید و بر راه راست بداشت‌آید و نیز امیر را، که ما را برادر و دامادست، بیدار کنیم و بیاموزیم که امیری چون باید کرد، که امیر ضعیف بکار نیاید. اکنون، ما را عذری باید واضح، تا از اینجا سوی غزنین بازگردیم و ازین دوسه کار یکی بیاید کرد. یا چنان بطوع و رغبت، که نهاده بود خطبه باید کرد و یا نثاری و هدیه‌ای تمام باید فرستاد، چنانکه فراخور ما باشد، تا در نهان از نزدیک وی فرستاده آید که ما را بزیادت مال حاجت نیست و زمین و قلعه‌های ما بدرند از گرانی بار زر و سیم. و اگر نه اعیان وایمه و فقها را، از آن ولایت، پیش ما باستغاثه فرستد، تا با چندان هزار خلق آورده است باز گردیم».

ابو عبید عبدالواحد بن محمد جوزجانی در سال ۴۰۳ در سلك شاکرگان ابن سینا درآمد و تا پایان زندگی شیخ همراه او بود و در تکمیل و تدوین و استنساخ آثار استادش سهم بسزایی داشت. همچنانکه گفتیم، سرگذشتنامه ابن سینا و دانشنامه علایی او را تکمیل کرد و هم احتمالاً رساله حی بن یقضان او را به فارسی ترجمه کرد. همچنین ترجمه المبدأ و المعاد و اثبات النبوة ممکن است از او باشد. حی بن یقضان داستان‌نویست فلسفی و ما نمونه‌یی از ترجمه آن را می‌آوریم.

بباید دانستن که سیاحت کردن نفس ما جستن و بدست آوردن حقیقت چیزهاست. و مردم تا بدینگونه بود که یاد کردیم و حالش این حال بود، گاهی بود که بآند یافتن علمها مشغول شود نیک، و همت از حالهای این جهانی ببرد، پس بدین حال او را پاره‌یی از حالهای آن جهانی معلوم گردد. و گاهی بود که بتدبیر کردن و نگریدن اندر حال کالبد مشغول شود، ازیرا که نتواند که همیشه بدان حال پیشین مشغول بود.

حکیم ابو الفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری (ح ۴۲۰-۵۱۷ ه.ق) که در شمار شاعران این عصر از او یاد کردیم و چند رباعی از او آوردیم. خلاصه سخن در باره خیام آنست که وی از مشاهیر حکما و منجمین و

اطبا و ریاضی‌دانسان و شاعران بوده است. معاصران او وی را در حکمت تالی بوعلی می‌شمردند و در احکام نجوم قول او را مسلم می‌داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رصد و اصلاح تقویم و نظایر اینها بدورجوع می‌کردند. برای حکیم سفرهایی به سمرقند و بلخ و هرات و اصفهان و حجاز ذکر کرده و گفته‌اند که با همه فرزاندگی مردی تندخوی بود و به سبب تفوه به حقایق و اظهار حیرت و سرگشتگی در حقیقت احوال وجود و تردید در روزشمار و ترغیب به استفاده از لذایذ موجود و حال، و امثال این مسایل که همه خارج از حدود ذوق و درک مردم ظاهر بین است، مورد کینه علمای دینی بود.

خیام چند کتاب علمی به عربی دارد و برخی آثار به فارسی. از جمله رساله كوچك دل‌كشیست به نام نوروزنامه که در انتساب آن به خیام تردید کرده‌اند.

این کتاب در بیان پیدایش جشن نوروز و آداب و مراسم آن و برخی مطالب متفرقه دیگر نوشته شده است. انشای آن روان و ساده، عباراتش کوتاه و واژه‌های عربی در آن اندك است. کتاب دیگر رساله در علم کلیات است در سه فصل. اثر دیگر ترجمه خطبة العزاء ابن سیناست. نمونه‌یی از نوروزنامه:

حکایت - گویند روزی نوشین روان از بابك عارض پرسید، از سلاحداران کدام نامبردار ترند؟ گفت خداوندان کمان و تیر. نوشین روان از وی شگفت ماند، خواست که این معنی بشرح بازگوید. گفت چگونه باید که باشند این مردمان؟ گفت: چنانکه همه تنشان دل باشد و همه دلشان بازو و همه بازویشان کمان و همه تیرشان دل دشمن. گفت چگونه باید دانست این معنی را؟ گفت چنانکه دل قوی دارند و سخت چون بازو و زه هموار و سخت چون کمان و تیر راست و موافق چون زه تا هرگاه که چنین بود جای تیر خویش در دل دشمن بینند، این قدر در معنی تیر و کمان گفته آمد.^{۴۲}

در سده پنجم کار واژه‌نویسی نیز رواج داشت، ولی هنوز بسیاری از واژه‌نویسان ایرانی بنای کار خود را به زبان عربی می‌نهادند، از قبیل بدیع الزمان نطنزی و میدانی نیشابوری. ولی، در این میان اسدی طوسی، که از او در شمار شاعران یاد کردیم لغت فارس خود را نوشت که کاملاً يك واژه‌نامه فارسی بود.

این کتاب یکی از گرانبهاترین آثار ادبی است، هم به خاطر واژه‌های اصیل فراوان فارسیش و هم به خاطر نقل دهها شعری که دیوان گویندگان‌شان امروز در دست نیست. اسدی در مقدمه کتابش گوید:

بدان که فخر مردم بر جانوران دیگر بسخن گفتن است، و سخن راتمامی بمعنی است، و از دو گونه آمده است: یکی گونه نظم است و دیگر نثر، و اندر کتاب منطق آنچه در باب سخن گفتن باشد همه گفته‌اند، و غرض ما اندرین لغات پارسی است، که دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم میدانستند. و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند، پس فرزندم حکیم جلیل اوحد اردشیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر ادام الله عزه، از من که ابو منصور علی بن احمد الاسدی الطوسی هستم، لغت نامیه‌ی خواست، چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت، و بترتیب حروف آبا تا ساختم. پس بنگرید تا آخر حروف آن لغت کدامست و از حرفها بیاب آن حروف یاد شود تا زود بیابد و ابتدا از الف کردم و بترتیب ساختم تا حرف یا. والله اعلم.^۳

با رواج شعر فادری در سده پنجم، علاوه بر واژه‌نامه، به کتابهای فنی دیگری نیاز افتاد. ترجمان البلاغه از محمد بن عمر رادویانی درباره فنون بلاغت و صنایع لفظی و معنوی نوشته شده است.

رادویانی در هر يك از صنایع بعد از مختصری که در شرح آن آورده بذکر شواهد متعدد از شاعران با ذکر نام آنان مبادرت جسته است و این همچنان که گفته‌ایم از محاسن فراموش ناشدنی کتاب اوست زیرا از این راه

اشعار عده‌یی از شاعران و نام بسیاری از گویندگان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم را که فراموش شده بودند یا ابیات بسیار معدودی از آنان در دست بود بدست می‌آوریم. نویسنده کتاب در آغاز آن گفته است.

«چنین گوید محمد بن عمر الرادویانی کی تصنیفها بسیار دیدم مردانشیان هر روزگاری را اندر شرح بلاغت و بیان حال صنعت و آنچ از وی خیزد و بوی آمیزد، چون عروض و معرفت القاب و قوافی، همه بتازی دیدم، و بنایده وی یک گروه مردم را مخصوص دیدم، مگر عروضی کی ابو یوسف و ابوالعلای شوشتری پیارسی کرده‌اند. و اما اندرین دانستن اجناس بلاغت، و اقسام صنعت، و شناختن سخنان با پیرایه، و معانی بلند پایه، کتابی ندیدم پیارسی که آزاده را مونس باشد و فرزانه را غمگسار و محدث بود، و از کاهلی چند بار منتظر بوزم. گفتم مگر این عمل بر دست هنرمندی برآید، تا چون منی اندر صنعت خدمتی بیشتر ناکرده استاذان را، بصف مصنفان ایستاده نیاید. لیکن انتظار را کرانه ندیدم، ایراکي امروز هر گروهی مدعیان این نوع‌اند، و خویشان را ازین طبقه بشمرند، چون دانش را بسنگ کردم، بیشتر اندر دعوی غالی دیدم و از معنی خالی، مجازشان از حقیقت افزون و پای از دایره صواب بیرون، پس دانستم بیقین کی از چنین تألیفی بسامان نیز هم نیکوراه نبرند و از دقایق حقایق و نظم و نثر بدرستی و راستی نشان ندهند، گفتم کی بدان قدر کی مرا فراز آید ازین علم بذهن کتاب جمع کنم و بتصنیف شافی بیاریم و اجناس بلاغت را از تازی پیارسی آرم و مثال هر فصلی علی حده از گفتار استاذان باز نمایم تا رهنمای باشد هنر آزمای را و سخن پیمای را، و از ایزد تعالی جده توفیق خواستم، و دست عزیمت را بقلم امضا پیوستم و روزگار اندک را از پس این شغل کردم.»^{۴۴}

سرانجام، این فصل را با ذکر داستانی به پایان می‌بریم. اسکندرنامه از کتابهاییست که تحریرهای مختلفی از آن وجود داشته و هنوز هم چند تحریر از این کتاب در دست است. یکی از اینها مربوط به حدود نیمه سده پنجم است و چون اول و آخر آن افتاده، نام نویسنده یا محرر را نمی‌توان دانست. انشای کتاب در نهایت روانی و سادگی و دل‌انگیزیست و بسیاری

از کلمات و ترکیبات کهن در آن دیده می‌شود.

رئیس مصر خدمت کرد و گفت آگاه باش و بدان شهریارا که درین شهر مصر بازرگانی بود و او را پسری بود زیبا و با جمال و لطیف و آن بازرگان صد هزار دینار مغربی مایه داشت، بعد از سرای و خان و مان و ملک و ضیاع و فرش و آلت، و اندر همه جهان این پسر داشت. بس چون این بازرگان (بقای شهریار جهان باد) ازدنیا بیرون رفت این فرزندش درافتاد و آن مال و نعمت بی‌محابا خرج میکرد و پدر او را برادری بود و دختری با جمال داشت و این دختر را نامزد این پسر کرده بود و پدر این دختر هم نمانده بود. اما دختر بر جای بود بر امید آنکه این عمش بیاید و او را ببرد. پس این پسر بازرگان در این شهر بر ناپارسانی عاشق گشت و آن مال و نعمت بر او خرج میکرد و این پسر را هنوز مادر مانده بود و خانه مادر و پدر بجای بگذاشته بود و بمیان آن زنان ناموافق ناپارسا رفته بخرابات و آن مال و نعمت با آن زن بخورد و املاکهای خویش جمله بفروخت و تجمل و فرش و اوانی همه بفروخت، چون چیزی نماند و دست تنگ شد و بر قوت یکروزه دسترس نداشت خراباتیان بدانستند که او را هیچ نمانده است و شبی نیم شب چون مست شد او را بگرفتند و از خانه بیرون بردند و مزبله بود او را بر آن جای که خوابانیدند...^{۴۰}

یادداشتها

- ۱- در باره اسمعیلیان چندین کتاب نوشته شده که مهمترین آنها در زبان فارسی فرقه اسمعیلیه از مارشال ك.هاچسن، ترجمه فریدون بدره‌ای؛ فدائیان اسمعیلی، از برنارد لوئیس، هم ترجمه فریدون بدره‌ای رامی‌توان نام برد.
- ۲- دیوان عنصری چندین بار چاپ شده، از جمله در سال ۱۳۴۲ به تصحیح محمد دبیرسیاقی، به وسیله کتابفروشی سنایی، در تهران انتشار یافته است.
- ۳- درباره غزائی رازی نك مقالات عباس اقبال؛ گنج بازیافته، ج ۱.
- ۴- دیوان فرخی چندین بار چاپ شده، از جمله دوباره به تصحیح محمد دبیرسیاقی (اقبال، ۱۳۳۶ و زوار ۱۳۴۲).
- ۵- در باره بهرامی سرخسی نك ادبیات صفاء، ج ۱.
- ۶- دیوان منوچهری دامغانی چندین بار، از جمله يك بار در ۱۳۳۸ به تصحیح محمد دبیرسیاقی چاپ شده است (تهران، کتابفروشی زوار).
- ۷- درباره ابوسعید ابوالخیر اسرارالتوحید را ببینید.
- ۸- ویس و رامین نیز چندین بار، از جمله يك بار به تصحیح محمد جعفر محجوب (نشر اندیشه، ابن سینا، ۱۳۳۷) و يك بار به تصحیح مجتبی مینوی (بروخیم، ۱۳۳۷) چاپ شده است.
- ۹- دوبیتیهای باباطاهر با تصحیح و مقدمه وحید دستگردی چندین

بار چاپ شده است.

۱۰- بهترین چاپ لغت فرس به تصحیح محمد دبیر سیاقی صورت گرفته است (طهوری، ۱۳۳۶). گرشاسپنامه در ۱۳۱۷ به تصحیح حبیب یغمایی منتشر شده است.

۱۱- دیوان قطران تبریزی به تصحیح محمد نخجوانی در ۱۳۳۳ در تبریز منتشر شده است.

۱۲- در باره ابوحنیفه اسکافی نك گنج باز یافته، ج ۱.

۱۳- در باره ناصر خسرو نك ناصر خسرو و اسمعیلیان، ترجمه یحیی آرین پور، دیوان ناصر خسرو همراه با سعادتنامه و روشنایی نامه با مقدمه سید حسن تقی زاده، تصحیح سید نصرالله تقوی و حواشی علی اکبر دهخدا در سال ۱۳۰۷ و چندین بار پس از آن چاپ شده است.

۱۴- دیوان ابوالفرج رونی نیز چند بار، از جمله در ۱۳۴۷ به اهتمام محمود مهدوی دامغانی در مشهد چاپ شده است.

۱۵- دیوان ازرقی هروی يك بار به تصحیح علی عبدالرسولی (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶) و بار دیگر به تصحیح سعید نفیسی (کتابفروشی زوار، ۱۳۳۶) منتشر شده است.

۱۶- در باره عطایی رازی نك حماسه سرایی در ایران از صفا.

۱۷- درباره خيام سخن بسیار گفته شده است و از رباعیات او چاپهای متعددی وجود دارد، که از آن جمله است چاپی به تصحیح محمد قزوینی، مخصوصاً ترانه های خيام چاپ صادق هدایت. درباره شرح حال خيام نك خيامی نامه از جلال همایی.

۱۸- دیوان مسعود سعد به تصحیح رشید یاسمی چندین بار چاپ شده است.

۱۹- چاپ تازه ای از تاریخ گردیزی به نازگی به وسیله بنیاد فرهنگ

- ایران به تصحیح عبدالحی حبیبی صورت گرفته است.
- ۲۰- تاریخ سیستان به تصحیح ملك الشعرای بهار به وسیله کتابفروشی خاور چاپ شده است.
- ۲۱- تاریخ بیهقی به تصحیح شادروان دکتر فیاض چاپ شده است. البته چند چاپ دیگر هم دارد. سعید نفیسی کتابی در پیرامون تاریخ بیهقی و بخشهای گمشده آن منتشر کرده است. در باره بیهقی نك یادنامه بیهقی از انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۲۲- برای نمونه‌هایی از نثر ابونصر مشکان تاریخ بیهقی را ببینید.
- ۲۳- قصص الانبیا به تصحیح حبیب یغمایی چاپ شده (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰).
- ۲۴- کشف الاسرار به اهتمام علی اصغر حکمت به وسیله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.
- ۲۵- تاریخ برامکه به تصحیح عبدالعظیم قریب چاپ شده است.
- ۲۶- کشف المحجوب هجویری چند بار چاپ شده ، از جمله در سال ۱۳۳۵ در تهران (کتابفروشی امیرکبیر).
- ۲۷- تفسیر سور آبادی به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.
- ۲۸- تاج التراجم ظاهراً تاکنون چاپ نشده است.
- ۲۹- شرح قصیده ابوالهیثم به اهتمام هنری کرین و محمد معین توسط انجمن ایران و فرانسه منتشر شده است (تهران، ۱۳۳۴).
- ۳۰- کشف المحجوب سگری نیز در ۱۳۲۷ به اهتمام هنری کرین توسط انجمن ایران و فرانسه چاپ شده است.
- ۳۱- همه آثار ناصر خسرو چندین بار در ایران و خارج از ایران چاپ شده است.
- ۳۲- بیان الادیان چند بار ، از جمله يك بار به اهتمام عباس اقبال

در ۱۳۱۲ و بار دیگر به اهتمام هاشم رضی در ۱۳۴۴ در تهران چاپ شده است.

۳۳- همه آثار خواجه عبدالله انصاری جز ترجمه و تحریر طبقات الصوفیه چاپ شده است. مخصوصاً چاپ پسا کیزه‌یی از مناجات‌نامه او در دست است که انجمن دوستداران کتاب آن را از روی خط میرعماد به صورت عکسی چاپ کرده است.

۳۴- ترجمه رساله قشیریه به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ شده است. برای شرح حال نویسنده و مترجم مقدمه همان کتاب را ببینید.

۳۵- کتاب التعرف به تصحیح علی فاضل به وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است.

۳۶- قابوس‌نامه چاپهای متعددی دارد که زیباتر از همه چاپ شرکت کتابهای جیبی است.

۳۷- سیاست‌نامه نیز چاپهای متعدد دارد که از جمله چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب و چاپ شرکت کتابهای جیبی را می‌توان یاد کرد.

۳۸- کیمیای سعادت به تصحیح احمد آرام به وسیله کتابفروشی مرکزی چندین بار چاپ شده است. نصیحة الملوک به تصحیح جلال همایی به وسیله انجمن آثار ملی تجدید چاپ شده است. رسایل الانام به تصحیح عباس اقبال چاپ شده است. برای شرح حال غزالی نك غزالی‌نامه از جلال همایی.

۳۹- درباره ابن سینا آثار فراوان وجود دارد، فهرست آثار او به وسیله یحیی مهدوی گردآوری شده (انتشارات دانشگاه)، آثار فارسی ابن سینا به وسیله انجمن آثار ملی به مناسبت هزاره وی منتشر شده. درباره شرح حالش نك جشن‌نامه ابن سینا، به اهتمام ذبیح الله صفا؛ زندگی و روزگار پورسینا،

- از سعید نفیسی؛ حجة الحق ابوعلی سینا، از صادق گوهرین.
- ۴۰- درباره بیرونی نك شرح حال نابغه شهیر ابوریحان بیرونی، از علی اکبر دهخدا (چاپ ۲، کتابفروشی طهوری، ۱۳۵۲). کتاب التفهیم او به تصحیح جلال همایی چاپ شده است.
- ۴۱- درباره ابو عبید جوزجانی نك تاریخ علوم عقلی از ذبیح الله صفا؛ ریاضی دانان ایرانی از ابو القاسم قربانی،
- ۴۲- در باره خیام نك خیامی نامه، از جلال همایی؛ حواشی چهار مقاله تصحیح معین؛ حکیم عمر خیام به عنوان عالم جبر. نوروزنامه بارها چاپ شده است.
- ۴۳- لغت فرس چندین بار چاپ شده که بهترین آن به تصحیح محمد دبیرسیاقی صورت گرفته (طهوری، ۱۳۳۶).
- ۴۴- ترجمان البلاغه بار اول در ۱۹۴۹ به اهتمام احمد آتش در استانبول و بار دیگر در تهران چاپ شده است.
- ۴۵- اسکندرنامه تحریرهای مختلف دارد که قدیمترین روایت موجود آن به تصحیح ایرج افشار در ۱۳۴۳ به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.

عصر انوری

۱- ایران در سده ششم ، ۲- اوج
قصیده سرایی ، ۳- نثر فارسی ، الف-
داستانها ، ب- تاریخ و سرگذشت ،
ج- دین و حکمت و اخلاق ، د- نثر
علمی و فنی.

۱- ایران در سده ششم

سده ششم در ایران سراسر دوره تسلط ترکان است ، و تنها عنصر
ایرانی که در آن به چشم می خورد ، نهضت اسرارآمیز اسمعیلیان است.
در ۵۱۱ ه. ق سلطان محمد بن ملک شاه (آغاز سلطنتش ۴۹۲ ه. ق) جای خود
را به سنجر داد و سلطان سنجر ، که از ۴۹۰ بر خراسان فرمان می راند و در
خاندان سلجوقی شخصیت مهمی به شمار می رفت ، قلمرو پهنای دولت

سلجوقی را به زیر نگین آورد که بنا بر مشهور از « حلب تا کاشغر » را شامل می شد و تا ۵۵۲ در دست او بود و در زمان او دوره انحطاط سریع دولت سلجوقی آغاز شد و بسا مرگ وی دولت سلجوقی به امیرنشینهای کوچکی تجزیه شد، سلجوقیان عراق در ۵۹۰ و سلجوقیان کرمان در ۵۸۳ برافتادند، ولی شاخه‌یی از سلجوقیان تا سال ۷۰۰ در آسیای صغیر فرمان راندند و دربارشان مأمّن ادبیات فارسی شد.

در این عصر دومین امیر سلسله خوارزمشاه، یعنی اتسز، سرازاطاعت سنجر پیچید و پایه‌های دولت مستقل خوارزمشاهیان را استوار کرد، دولتی که سرانجام به دست مغول برباد رفت.

در همین ایام برخی امیران ترك که به فرمانروایی ایالات اطراف رفته بودند، یا پیشکاری شاهزادگان سلجوقی را داشتند؛ سراز فرمان خداوندان خویش برتافتند و دولتهای مستقلی ایجاد کردند، از قبیل اتسابکان آذربایجان (۵۴۱-۶۲۶ ه.ق)، اتابکان موصل (۵۲۱-۶۴۸ ه.ق)، اتابکان فارس (۵۴۳-۶۸۴ ه.ق) و امرای اربل و دیار بکر و ارمنستان.

در سده ششم مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲-۵۰۹ ه.ق) و جانشینانش تا سال ۵۸۲ بر غزنین و لاهور و غیره فرمان راندند تا دولتشان به دست غوریان برافتاد.

این غوریان در ناحیه کوهستانی غور، میان هرات و غزنین اقامت داشتند و از اوایل سده ششم قدرتی بهم رساندند و کم کم متعرض متصرفات غزنویان و سلجوقیان شدند، تا آنکه سرانجام بر غزنه و لاهور دست یافتند و دولت غزنوی را برانداختند (۵۸۲). سپس این غوریان به تحریک خلیفه عباسی با خوارزمشاهیان درافتادند و سرانجام سر بر سر این کار نهادند (۶۱۲ ه.ق).

مغزالدین محمد بن سام (۵۷۱-۶۰۲ ه.ق) یکی از پادشاهان غوری

فتوحات این سلسله را به سوی هندوستان کشاند و از این راه وسایل ترویج زبان فارسی را در شبه قاره هند فراهم کرد.^۱

یکی از فتنه‌های بزرگ سده ششم مربوط است به فتنه غزدر خراسان که خرابیه‌های فراوان به بار آورد. ترکان غز بر اثر بدرفتاری سلطان سنجر و کارگزارانش بر او شوریدند و در ۵۴۸ سپاه سنجر را شکستند و خود او را اسیر کردند و بر شهرهای خراسان ریختند و کشتار و ویرانی بی‌اندازه کردند. سرانجام، سلطان از زندان گریخت (۵۵۱) و در صدد سرکوبی غزان برآمد، ولی اجل مهلتش نداد.^۲

تنها جریان اصیل ایرانی که در طول قرن ششم در ایران قدرتی سیاسی به حساب می‌آمد، نهضت اسمعیلیان بود که یا از دژهای دور از دسترس سرچشمه می‌گرفت، یا در شهرهای بزرگ، به وسیله انجمنها و محافل پنهانی تبلیغ و اشاعه می‌شد. رهبر بزرگ نهضت اسمعیلی، یعنی حسن صباح تا ۵۱۸ هنوز زنده بود. پس از او نیز جانشینش کیا بزرگ امید تا ۵۳۲ روش وی را دنبال کرد و دژهای اسمعیلیان در الموت، گردکوه، دژکوه، شیرکوه، طبس، خور، خوسف، زوزن، قاین، تون، وشمکوه، خالنجان، استوناوند و قلعه‌های دیگر گسترده بود.

حتی، اسمعیلیان توانسته بودند در میان محافل بالای اجتماع رخنه کنند، چندانکه احمدخان فرمانروای سمرقند، ایرانشاه امیر سلجوقی کرمان، و حتی برکیارق به هواداری از آنان متهم شدند و مجدالملک وزیر به گناه همکاری با ایشان کشته شد. فدائیان اسمعیلی در دلها هراس افکنده بودند و بسیاری وزیران، قاضیان، امامان جماعت و خلیفگان به سبب مخالفت با آنان کشته شده بودند. البته تلفات اسمعیلیان نیز کم نبود و گاه صدها تن در یک جا قتل عام می‌شدند و بسا اوقات هنگامی که یک فدایی را گرفتار می‌کردند، او برخی از درباریان را به همدستی خویش متهم می‌کرد

و از این راه ضربتی بردشمنان وارد می ساخت. حسن ملقب به علی ذکره السلام خود را مهدی موعود خواند و صلاهی قیامت درداد و پاره‌یی تمایلات اشتراکی را مرسوم ساخت و به آیین اسمعیلی رنگی فلسفی بخشید (۵۵۷-۶۱). پسرش نورالدین محمد (۵۶۱-۶۰۷ هـ ق) آیین پدر را همچنان دنبال کرد و نهضت اسمعیلی به صورت نیرویی فعال و انقلابی باقی ماند. ولی پس از آن کار دگرگون شد.^۲

۲- اوج قصیده سرایی

سده ششم شاید تکامل و اوج هنر قصیده سراییست. علاوه بر این، در سده ششم است که شعر عرفانی فارسی آغاز می شود و برخی از زیباترین میوه های خود را می دهد. با آغاز این قرن، سادگی از شعر فارسی رخت می بندد و زبان شعر جامه فاخر و سنگین درباری، با پوشیده از رمز و کنایه عرفانی را دربر می کند. بسیاری از شاعرانی که در سده پنجم از آنان نام بردیم، در ربع اول سده ششم هنوز زنده بودند، مانند مسعود سعد، خیام و ابوالفرج رونی.

بهتر است این قرن را با نام **معزی** آغاز کنیم که **ملك الشعراء** دربار سنجر بود و هم به تیر خطای او مجروح شد. ابو عبدالله محمد بن عبدالملك معزی نیشابوری تخلص خود را از معزالدين ملكشاه (۴۶۵-۸۵ هـ ق) گرفته و ازینرو او را می توان در شمار شاعران سده پنجم نیز دانست. در وصف او به حق گفته اند که با او «طفل بلاغت به حد بلوغ رسید».

معزی معانی بسیار را در الفاظ ساده و خالی از تکلف ادا می کند و قدرتش در آوردن عبارات سهل و بدون تعقید و ابهام از قدیم مورد توجه ناقدان بود. کوششی که او در سرودن غزلهای نغز ساده بکار برده مسلماً یکی از وسایل مؤثر در پیشرفت فنی غزلسرایی بود. بعضی از قصائدش علاوه بر مدح شامل افکار کاملاً تازه‌یی نسبت به پیشینیانست و در برخی از آنها

(بندرت) نیز کوشیده است که از افکار شاعران قدیم عرب پیروی کند .
 اگرچه در تتبع روش عنصری و فرخی در قصاید کوشش بسیار کرده ، لیکن
 در ترکیب الفاظ خیلی بیشتر از شاعران دیگر اواخر قرن پنجم و اوایل قرن
 ششم تحت تأثیر لهجه عمومی عصر خود قرار گرفته است .

با این حال ، او شاعر دربار است و شعر نه به حسب عقیده بلکه به
 اقتضای وقت می گوید و برای تحصیل معاش و ابقاء جاه همه کس را می-
 ستاید و عطا می خواهد و با همه اینها حشمت خود را نگاه داشته اصرار
 ندارد و اگر ابرام و الحاح کرد در پایان کار خجالت می کشد رفتار او به
 شعرای معاصر نیز خوب بوده و نسبت به نظامی عروضی بزرگیها کرده . پس
 از تیر خوردن از مدح سرائی اظهار پشیمانی می کند هر چند در همان موقع و
 به همان وسیله مدحها و تقاضاها دارد .

دو چیز را به دو هنگام لذتی دگر است

سماع را به صبح و صبح را به بهار

خوشا سماع صبحی چو با تو باشد دوست

خوشا صبح بهاری چو با تو باشد یار

صبح ساز و دگر باره عشرت از سر گیر

که باغ تازگی از سر گرفت دیگر بار

گرفت لاله به صد مهر سبزه را در بر

کشید سبزه به صد عشق لاله را به کنار

بر آن صحیفه که يك چند زرگران خزان

به چرب دستی بردند زر و سیم بکار

مهندسان بهاری بر آن صحیفه کنون

همی کشند خط از لاجورد و از زنگار

به لاله بنگر کورا چه مایه بهره رسید

ز باد مشک فشان و ز ابر لؤلؤ بار

مگر که کبکان اندر ضیافت نوروز

بریده اند سر زاغ در سر کهسار

درست گوئی دینار های بی سکه است

چو بنگری به گل سرخ و زرد در گلزار؛

سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۴۷۲-۵۳۵ هـ ق) بخشی از روزگار جوانی خود را در بلخ گذرانده، سپس به حج رفته و مدتی پس از بازگشت به بلخ روی به سرخس نهاده، چندی در سرخس بوده و از آنجا به مرو، نیشابور و هرات رفته و سرانجام در حدود ۵۱۸ ق به وطن مألوفش غزنین بازگشته است.

همه تذکره نویسان نوشته اند که سنایی در آغاز کار به مدیحه سرایی و عیش و عشرت روزگار می گذاشته، ولی در اواسط عمر از این کار پشیمان شده و به زهد و تقوی و تعلیم و تحقیق گرویده است؛ و در سبب توبه اش داستانها آورده اند که از آن میان داستان دولتشاه بسیار دلکش است.

آثار سنایی تا آنجا که شناخته شده چنین است:

الف- دیوان، شامل بیش از ۱۳،۳۰۰ بیت شعر از قصیده، غزل، قطعه رباعی، زهدیات و قلندریات که بارها چاپ شده.

ب- کارنامه بلخ یا مطایبه نامه که قدیمترین مثنوی سناییست، و پیش از ۵۰۸ سروده شده و ارزش آن به خاطر اطلاعاتیست که درباره زندگی شاعر به دست می دهد. این منظومه که در زمان سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی سروده شده، حاوی کمتر از ۵۰۰ بیت است.

ج- سیر العباد الی المعاد یا کنز الرموز ظاهر آ دومین مثنوی شاعر است و او آن را در حدود سال ۵۰۶ در سرخس به نام ابوالمفاخر سیف الدین محمد بن منصور سرخسی ملقب به مفتی شرق سروده است. این مثنوی چیزی کمتر از ۸۰۰ بیت است و مضمونی فلسفی و عارفانه دارد. سنایی در این منظومه پس از توصیف مراتب روح، گزارش سفری روحانی را به عالم علوی به مدد پیر خرد شرح می دهد. این فکر پیش از او به وسیله معری در رساله الغفران

مطرح شده و در ارداویراف‌نامه و بسی پیش از همه در افسانهٔ بابلی گیل گمش آمده و پس از سنایی نیز دانتی در مضحکه الهی، خاصه در کتاب دوزخ آن را دنبال کرده است. با این حال، نیکلسن به شباهت شگفت‌انگیزی میان اثر سنایی و بخشی از دوزخ دانتی برخورد کرده است. سیرالعباد را چند شرح کرده‌اند که یکی از آنها متعلق به ح سدهٔ ۷ و دیگری زیر عنوان سیرنفس است. اوحدالدین رازی ذیلی بر سیرالعباد دارد.

د- عقل‌نامه مثنوی کوچکی در ۲۴۰ بیت که بدون حمد و نعت بالغزی دربارهٔ باد آغاز می‌شود. این مثنوی نیز در تلو مثنویهای سنایی چاپ شده است.

ه- حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه یا الهی‌نامه یا فخری‌نامه مهمترین اثر سناییست به گفتهٔ خودش در ده هزار بیت که آن را در سالهای ۵۲۵-۲۶ در غزنین سروده و شاگردش محمد بن علی الرضاء حدیقه را گردآوری و تدوین کرده است. عبداللطیف عباسی بر حدیقه شرحی دارد به نام لطائف الحقیقه.

حدیقه خشم فقهای غزنین را برانگیخته و شاعر را ناگزیر ساخته است تا آن را به بغداد فرستد و از فقهای آنجا بر صحت مطالب آن فتوی بستاند. و- تحریمه القلم، مثنوی کوچکی در صد بیت در ستایش قلم. ز- طریق التحقیق، مثنوی دیگری در کمتر از ۹۰۰ بیت که در ۵۲۸ سروده شده است.

ح- سنایی آباد، مثنوی در ۵۴۴ بیت که در انتساب آن به سنایی تردید هست، ولی دلایل بر علیه انتساب آن به سنایی چندان استوار نیست.

ط- عشق‌نامه، مثنوی در حدود ۶۰۰ بیت که باز در انتساب آن به سنایی تردید کرده‌اند و مدرس رضوی آن را همان کنوز الاسرار و رموز الاحرار دانسته است.

ی- تعدادی نامه که زیر نام مکاتیب سنایی منتشر شده است و می‌تواند علاوه بر نشان دادن خصایص نثری سنایی برخی اطلاعات شرح حالی به دست بدهد.

سنایی در مرحله تکامل فکری خویش می‌کوشد تا معلم و مصلح و حکیم باشد و جز در طریق تحقیق گام نزنند؛ با این حال، تا پایان زندگی لافزن، هجاگوی، مدیحه‌سرای و سائل است. تعلیمات او فاقد نظام و مراتب، و حتی شرح و وضوح است و بسا که در خشونت به سنگنبشته‌های آشوری می‌ماند. او نه در قصیده و غزل به پای فرخی و عنصری و معزی و مسعود سعد رسیده است، و نه در تعلیم و حکمت به گرد ناصر خسرو. مثنوی‌هایش نیز غالباً ملال‌آور، فاقد زبان شعر و موسیقی کلام است. با اینحال، همین مثنوی‌ها او را پیشاهنگ و بنیانگذار یکی از مهمترین رشته‌های شعر فارسی و نخستین خدیو یکی از پهناورترین کشورهای اندیشه ایرانی ساخته است. سنایی با همین آثار برای منظومه‌های عرفانی فارسی همچون منطق الطیر عطار، مثنوی مولوی و گلشن‌راز شبستری راه گشود، ازینرو حق پیشاهنگی و مرشدی سنایی قابل چشم‌پوشی نیست. آنچه آثار سنایی را امروز هم خواندنی می‌کند، صدها داستان و ضرب‌المثل محتوای آثار اوست، و انتقاد تندی که از جامعه عصر خویش دارد:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانی! مسلمانی!

ازین آیین بی‌دینان پشیمانی، پشیمانی

«مسلمانی» کنون اسمیست بر عرفی و عاداتی

دریغا! کو مسلمانی؟ دریغا! کو مسلمانی؟

یا:

زنده‌یی زیر جامه ژنده
گفت؛ هست آن من، چنین زانست
جامه، لابد، نباشدم به ازین
نه حرام و پلید و رنگین روی

دید وقتی یکی پراکنده
گفت: این جامه سخت خلقانست
چون نجویم حرام و ندهم دین
هست پاک و حلال و ننگین روی

یا:

خانه خریدی و ملک، باغ نهادی اساس
 ملک به مال ربا، خانه به سود غله
 فرش تو در زیر پا، اطلس و شعر و نسیم
 بیوه همسایه را، دست شده آبله
 دزد به شمشیر تیز گر بزند کاروان
 بر در دکان زند خواجه به زخم پله
 مال یتیمان خوری، پس چله داری کنی
 مال یتیمان مخور، دست بدار از چله

یا:

تو همی لاف می دهی من پادشاه کشورم
 پادشاه خود نه ای، چون پادشاه کشوری؟
 در سری کاجا خرد باید، همه کبرامت و ظلم
 با چنین سر، مرد افساری، نه مرد افسری
 ای دریده یوسفان را پوستین از راه ظلم
 باش تا گرگی شوی و پوستین خود دری

یا:

ای مسلمانان، خلاق حال دیگر کرده اند
 از سر بی حرمتی، معروف، منکر کرده اند
 پادشاهان قوی بر دادخواهان ضعیف
 مرکز درگاه را سد سکندر کرده اند
 هالمان بی عمل از غایت حرص و امل
 خویشتن را سخره اصحاب لشکر کرده اند
 خون چشم بیوگانست آنکه در وقت صبح
 مهتران دولت اندر جام ساغر کرده اند
 تا که دهقانان چو عوانان قباپوشان شدند
 تخم کشت مردمان بی بار و بی بر کرده اند
 غازیان نابوده در غزو غزای روم و هند
 لاف خود افزون زپور زال و نوذر کرده اند

اهمیت رشید و طواط، رشیدالدین سعدالملک محمد بن محمد بن عبد الجلیل بلخی (ح ۵۷۳ هـ) نه تنها به عنوان شاعر، بلکه منشی و صاحب نظر ادبی مورد توجه است. او دبیر اتسز خوارزمشاه بود و به خاطر خدماتی که به آن شاه کرد، یک بار نزدیک بود به فرمان سنجر کشته شود، ولی همکارانش وساطت کردند و او نجات یافت. و طواط در تصنع و پیچیدگی نظم و نثر فارسی نقش مؤثری داشته است.

رشیدالدین چنانکه معلوم است به علوم و فضائل رغبت بسیار داشته و از فضلا و دانشمندان دستگیری می کرده، قصائدشان را از نظر خوارزمشاه می گذرانیده و واسطه خیر بوده و احسان را از عامه خلق باز نگرفته و اموال خویش را در وجوه و مصارف خیر می کرده است و بسا اینکه او مداح و دبیر اتسز بوده و می بایست تا اندازه ای مرتبت خوارزمشاه را در قصائد خود رعایت کند، مناعت نفس و عظمت علمی خود را به درجات پست تنزل نمی داده است. با این همه به فضائل و به نظم و نثر خود بی اندازه معتقد بوده و بر اقوال معاصرین نکته گیری می کرده و ایرادات بسیار می گرفته است. نمونه یی از اشعار او را می آوریم:

جمال چهره بستان همی بیفزاید
شمال جعد بنفشه همی بییراید
یکی به باغ و به بستان عبیر می ساید
چنین سپه را لابد چنین شهی باید
ز خطبه کردن بلبل همی نیاساید
زبان ده است و گراضعاف ده بودشاید
که صبح بر دم و گل جمال بنماید
مگر به یزم خودش گل شراب فرماید
ز خط طاعت گل نیم خطوه نگراید

بهار چهره جان را همی بیاراید
سحاب روی شکوفه همی بیفروزد
یکی به کوه و به صحرا گلاب می ریزد
گل است شاه و ریاحین همه سپاه ویند
گل است آری شاه و به نام او اینک
دهان سوسن آزاد را به مدحت گل
گشاده نرگس چشم امید راهمه شب
گرفته لاله یکف جام لعل و مانده بیای
بنفشه پیش در افکند سر مسخروار

مگر منازع گل گشت ارغوان ورنه چرا سپهر تن او به خون بیالاید

* * *

مر ملك را به عدل ثباتست و انتظام
مر عدل را به علم ظهور است و اشتها
بی عدل نیست کنگره ملك مرتفع
بی علم نیست قاعده عدل پایدار
اعلام عدل را به مساعی بلند کن
و ارباب علم را به ایادی نگاه دار

* * *

همه کار گیتی بود برقرار چو با عدل و دانش بود شهریار
هر آن کس که در دست فرمان او زمام خلائی نهد کردگار
همان به که کوشد به نام نکو که آن ماند از خسروان یادگار
تو اصلاح گیتی از آن کس مجوی که بر نقش خود نیستش اقتدار

ادیب صابر ترمذی، شهاب الدین جابر بن اسمعیل از درباریان سنجر بود که به رسالت نزد اتسز خوارزمشاه رفت و توانست پرده از توطئه قتل سنجر بردارد و به همین سبب به فرمان اتسز کشته شد (ح ۴۶۵ ه.ق). انوری و خاقانی صابر را ستوده اند و او برخی از معاصران از جمله و طواط را هجو گفته است. شعر ادیب صابر لطیف، تخیلش ساده و بیانش روان است، ولی او مانند همه فروشندگان در وصف کالای خویش مبالغه می کند. آواز شعرای پیشین، از جمله از عنصری و منوچهری بهره مند شده و مسعود سعد و معزی را بسیار تحسین کرده است. آثار اطلاع از فنون ادبی و اشعار عرب و ترجمه شعر عرب و مبادی ریاضی و فلسفه در شعرش ظاهر است.

توئی که مهر تو در مهرگان بهار من است

که چهره تو گلستان و لاله زار من است

بهار و سرو و گل و سوسن ای بهار بتان

چو در کنار منی جمله در کنار من است

قرار من همه در زلف بی قرار تو باد
 که تاب و حلقه او منزل قرار من است
 طراوتی که غزلهای آبدار مراست
 ز عشق تست که در عالم اختیار من است
 * * *

خوش می خند و هیچ باک مدار که ز ظلم تو خلق گریان است
 همه کارت خور است و آسایش بخور آسان که خوردن آسان است
 می ندانی که از خدای جهان باتو در روز و شب چه فرمان است
 عدل و انصاف و رحم عادت کن گر مرادت رضای یزدان است
 * * *

اگر مروت و جود است در جهان موجود
 چرا ز هر دو بحاصل نمی شود مقصود
 گمان برم که درین روزگار تیره چو شب
 بخفت چشم مروت، بمرد مادر جود
 ز سیر هفت ستاره درین دوازده برج
 بده دوازده سال انه رین دیار و حدود
 هزار شخص کریم از وجود شد به عدم
 که يك کریم نمی آید از عدم به وجود
 درین زمانه بجز مبخل و حسود نماند
 بریده باد سر مبخل و زبان حسود^۷

عمیق بخارایی ابوالنجیب شهاب الدین از شعرای دربارترکستان بود
 و بسیار پیر بود که درگذشت (۵۴۳). نظم داستان یوسف وزلیخارا بدو نسبت
 داده اند. وی در حیات خود مورد احترام و بزرگداشت شاعران بود تا بدانجا
 که انوری او را «استاد سخن» می گفت. قصائدش مشحون بانواع صنایع و
 تشبیهات بدیع است. الفاظی جزل و منسجم و منقح و فکری روشن و کلامی
 خالی از تعقید و ابهام دارد. در وصف و بیان عواطف رقیق و تجسیم خیالات
 دقیق چیره دست است.

خیز ای بت بهشتی و آن جام می بیار
 کاردیبهشت کرد جهان را بهشت وار
 نقش خورنق است همه باغ و بوستان
 فرش ستبرق است همه دشت و کوهسار
 این چون بهارخانه چین پر ز نقش چین
 وان چون نگارخانه مانسی پر از نگار
 آن افسر مرصع شاخ سمن نگر
 وان پرده موشح گلهای کامکار
 گلبن عروس وار بیاراست خویشتن
 و ابرش مشاطه وار همی شوید از غبار
 آن لاله بین نهفته در او آب چشم ابر
 گوئی که جامهای عقیق است پر عقار
 یا شعله های آتش تیز است اندر آب
 یا موجهای لعل بدخشی است در بهار
 يك باغ لعبتان بهشتی شدند باز
 آراسته به در و گهر گوش و گوشوار
 يك کوهسار نعره نخجیر جفت جوی
 يك مرغزار ناله و الحان مرغ زار
 هامون ستاره رخ شد و گردون ستاره بخش
 صحرا ستاره بر شد و گلبن ستاره بار
 ای نوبهار عاشق آمد بهار نو
 من بنده دورمانده از آن روی چون بهار
 گرد و داعگاه تو ای دوست روز و شب
 داود وار مانده خروشان و سوگوار
 پیرامنم ز آب دو دیده چو آبگیر
 پیراهنم ز خون دلم همچو لاله زار
 نی بر وصال روی تو ای دوست دسترس
 نی بر دریغ و حسرت هجران تو قرار

عبدالواسع جبلی، بدیع الزمان عبدالواسع بن عبدالجامع از مردم جبال غرjestان است. او زندگی خود را در رفت و آمد به دربارها و مدح سلاطین غوری و سلجوقی و غزنوی گذراند (۵۵۵ هـ). این قصیده اش سخت معروف است.

منسوخ شد مروت و معدوم شد سخا	وز هر دو نام ماند چوسیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
گشته است باژگونه همه رسمهای خلق	زین عالم نبهره و گردون بسی وفا
هر عاقلی به زاویه ای مانده ممتحن	هر فاضلی به دایه ای گشته مبتلا
و آن کس که گوید از ره معنی کنون همی	اندر میان خلق ممیز چو من کجا
دیوانه را همی شناسد ز هوشیار	بیگانه را همی بگزیند بر آشنا
با یکدیگر کنند همی کبر هر گروه	آگاه نه کزان نتوان یافت کبریا
هرگز به سوی کبر نتابد همی عنان	هر که آیت نخست بخواند ز هلاقی
با این همه که کبر نکوهیده عادتست	آزاده را همی ز تواضع رسد بلا
گر من نکوشی به تواضع نبینمی	از هر خسی مذلت و از هر کسی عنا
با جاهلان اگر چه بصورت برابرم	فرقی بود هرآینه آخر میان ما
آمد نصیب من ز همه مردمان دوچیز	از دشمنان خصومت و از دوستان ریا
بر دشمنان همی نتوان بود مؤتمن	بر دوستان همی نتوان کرد متکا

سوزنی سمرقندی شمس الدین محمد بن علی (۵۶۲ هـ) را شاید به خاطر وقاحتش باید یاد کرد. او از بدگویی در حق کسی، حتی خودش دریغ نکرد و در پایان عمر قصاید بسیار در توبه و استغفار پرداخت. نمونه یی از آثارش را می آوریم:

حرام زاده سر و شوخ چشم و قلاشم	فساد پیشه و محراب کویم و دکاک
به کوی شوخی و بیشرمی و بداندیشی	اگر بدانی من نیک چستم و چالاک

* * *

من شعرهای بی مزه گویم، گران به وزن
او تازی غریب بیان کالجدار در

آواز شعر کرکر من هر که بشنود

گوشش شود ز بانگ من زشتکار کر

* * *

زهر بدی که تو دانی هزار چندانم	مرا نداند ز آنگونه کس که من دانم
باشکار بدم در نهان ز بد بترم	خدای داند و من ز آشکار و پنهانم
تن منست چو سلطان معصیت فرمای	من از قیاس غلام و مطیع سلطانم
غلام نیست بفرمان خواجه رام چنانک	من این نبهره تن خویش را بفرمانم ^۱

اثیر اخسیکتی، اثیرالدین ابوالفضل محمد بن طاهر (۵۷۷ هـ) مداح آخرین سلجوقیان و اتابکان آذربایجان بود. اثیرالدین شاعری ورزیده طبع و اشعار وی متین است، ولی تمایل او به تقلید دیگران طبع بلندش را پایبند کرده و سیر فکر و تصور او را محدود ساخته است. او در این روش مانند کسیست که به تقلید از طبیعت گلی از کاغذ رنگین بیاراید یا پیکری از فلز بسازد که همه دقت صنع و چیره دستی او را تصدیق کنند و به استادش مسلم دارند لیکن از آن شاخه گل بوی نشوند و طراوت نبینند. اثیرالدین همان استاد چاپکدست است که با کمال مهارت سبک سنائی و انوری را تقلید می کند ولی آن روح و ملاحظت که در سخن سنائی و انوریت در اشعار او موجود نیست و او اگر چه به انوری نمی رسد می توان او را یکی از مقلدان خوب انوری شمرد. ذکر او در اینجا به عنوان مثال است از صدها شاعر مستعدی که استعدادشان را در راه تقلید هدر داده اند.

آن را که چارگوشه عزلت میسر است

گو نوبه پنج کن که شه هفت کشور است

چون کاهلان به سبزه گردون فرو میای

کین سایه زار اگر چه شکوفه است بی بر است

کام طمع به عالم صورت چه خوش کنی

کاین نقش شکر است نه معنی شکر است

در قرص مهر و گرده مه منگر و بدانک

بی این همه صداع دو نانی میسر است

از سالکان صادق پروانه ماند و بس
 کو در طواف کعبه همت مجاور است
 گفت آفت سر است ، و خموشی هلاک سر
 در اختیار زین دو یکی، تن مخیر است^{۱۱}

عمادی شهریاری، عمادالدین (۵۸۲ هـ) از مردم شهریارری در خدمت
 شهریاران مازندران و سلجوقیان و اتابکان آذربایجان به سربرد. او در آوردن
 مضامین باریک و دقیق در عبارات سلیس و ترکیبات بدیع ماهر بود.

زائگه که در تصرف این سبز گلشنم	در کام اژدهای نیازست مسکنم
در حلق همچو حلقه دامی شود مرا	هر رشته‌یی که از پی صیدی در افکنم
محتاج نان و آب نیم از برای آنک	غم جای نان و آب گرفتست در تنم
آزادی آرزوست مرا دیر سالهاست	تاکی به بندگی؟ نه کم از سرو و سوسنم
ای دست روزگار، گه آزمون من	شمشیر کن ز لعل، که پاکیزه آهnm
سنگ سخن بلندتر انداختم به خشم	تا آبگینه خانه افلاک بشکنم
گفتی، مگوی هرچه توان گفت، زینهار	بحرم، شگفت نیست اگر موج می‌زنم
چون زنگ خورده آینه‌یی گشته‌ام زغم	بی‌صیقل سخن نتوان یافت روشنم
عمریست تا ریاضت من می‌دهد فلک	کوری او هنوز نوآموز تو سنم
باز سپید دانشم و در همه جهان	جز آستان شاه نباشد نشیمنم

* * *

ره می‌بریم و دیده به رهبر نمی‌رسد	کان می‌کنیم و تیشه به گوهر نمی‌رسد
با نامه هدایت تو در طریق عشق	پیک سخن به منزل باور نمی‌رسد
از شور موج عشق تو در بحر آرزو	کشتی انتظار به معبر نمی‌رسد
در بخششی که بر در حکم تو کرده‌اند	آن را که سر عشق رسد ، سر نمی‌رسد
گیریم بر در تو گریبان خویشتن	چون دستان به دامن داور نمی‌رسد

شاید از شاعران بسیاری چون حسن غزنوی (۵۵۶ هـ ق)، قوامی رازی،
 فرید کاتب، فتوحی مروزی و سمائی مروزی چندان چیزی نتوان گفت، جز
 اینکه خواننده علاقه‌مند را به دیوانهای شعرشان یا تذکره‌ها حواله

دهیم. اما ذکر نام يك شاعره دیگر در اینجا لازم است و او مهستی گنجویست.

در باره زندگی او چندان چیزی نمی دانیم جز آنکه معاصر سنجر بوده و او را مدح گفته و ظاهراً همسر تاج الدین احمد بن خطیب گنجوی بوده است. او تنها زنیست از گذشتگان که در بیان احساساتش صراحت نشان داده است.

کاشکی انگشتوانش بودمی	تا در انگشتش همی فرسودمی
تا هر آنگاهی که تیر انداختی	خویشتن را کج بدو بنمودمی
تا به دندان راست کردی او مرا	بوسه بی چند از لبش بر بودمی ^{۱۲}

حال به یکی از بزرگترین شاعران این عصر می رسیم، که نامش را زیب این فصل ساخته ایم، یعنی اوحدالدین علی بن وحیدالدین محمد بن اسحق انوری. از مردم روستای بدنه از توابع ابیورد در دشت خاوران. انوری پس از مرگ پدر به کار مدح و شاعری پرداخته و کوشیده است تا به یاری حامی پدرش عصمت الدین مریم از بانوان حرم سنجر به دربار راه یابد و این مقارن سال ۵۴۰ بوده است.

انوری دست کم از سال ۵۴۲ در دستگاه سنجر راه یسافته است و ولادت او را مقارن ۵۱۰ می توان به حساب آورد. وفاتش را نیز در ۵۸۳ نوشته اند.

انوری از مبادی ریاضیات، نجوم، فلسفه مابعدالطبیعه، منطق، موسیقی نظری، ادبیات عرب و برخی معارف متداول زمان خودش آگاهی کافی داشته است. قصه پیشگویی طوفان از سوی انوری و برخی منجمان دیگر مسلم است و علت آن نیز تنها مربوط به اجتماع کواکب سیه در برج میزان نبوده است بلکه از دیر باز در ایران عقیده به هزاره و پایان آن وجود داشته است و مردم بر آن بوده اند که در این هنگام حوادث مهمی در جهان

روی می‌دهد. دعوی حسن علی ذکرة السلام اسمعیلی در باره عید قیامت نیز
مقارن همین ایام و با اتکا بر این اعتقاد عمومی بود.

پیشگویی منجمان شاه‌عباس نیز مربوط به همین عقیده و مقارن‌پایان
هزاره هجرت است. حال انوری و دیگران این هزاره را بر چه اساسی حساب
می‌کردند بدرستی معلوم نیست، تنها می‌توان گفت مقارن آغاز دومین
هزاره زادروز مانی، سومین هزاره زرتشت و هزاره طوفان (به اعتقاد اهل
زمان) بوده است. با نفرتی که انوری از محیط خویش داشته است، دل
بستن به چنین توهمی شگفت نیست. چرا که او در قطعه‌یی می‌گوید:

ربع مسکون آدمی را بود دیو و دد گرفت
کس نمی‌داند که در آفاق انسانی کجاست
دور دور خشکسال دین و قحط دانش است
چند گویی فتجایی کو و بارانی کجاست
من ترا بنمایم اندر حال صد بوجهل جهل
گر مسلمانی تو تعیین کن که سلمانی کجاست
آسمان بیخ کمال از خاک عالم برکشید
تو زنج می‌زن که در من گنج پنهانی کجاست
خاک را توفان اگر غسلی دهد وقت آمدست
ای دریغا داعی چون نوح طوفانی کجاست

از این گذشته در تواریخ معاصر با واقعه از انوری طوری سخن رفته که
گویی در آن هنگام زنده بوده است. از سوی دیگر از اشعاری که پیدا است
انوری آنها را در سن کهولت سروده است نوعی احساس ندامت و گرایشهای
مذهبی مشهود است و ممکن است این تأثرات او را در اظهار چنین پیشگویی
مشوق بوده باشد.

انوری در نیشابور، سرخس، مرو، بلخ، هرات، هزار اسب، ترمذ،

موصل و بغداد بوده است، و احتمال بسیار دارد که در بلیخ در گذشته باشد. انوری، همراه با دو معاصرش خاقانی و ظهیر قصیده فارسی را به بالاترین پایه خود رساندند و در عین حال آن را از دسترس فهم عامه فارسی زبان دور کردند. البته، ظاهر اینست که قصیده نیز مانند جامه رسمی بایدگران و پرزر و زیور باشد و خاص درگاه و خرگاه. اگر کسی جامه رسمی را در کوچه و بازار بپوشد، بیشتر انگشت‌نمایی شود تا مقبول. غزل‌های انوری دست مایه غزل سعدی و یکی از سنگهای زیربنای غزل حافظ است. تقریباً همه شاعرانی که پس از سده ششم آمده‌اند، از سخن انوری توشه‌یی برگرفته‌اند. این حکایت انوری:

روبهی می‌دوید از غم جان	روبهی دیگریش بدید چنان
گفت: خیر است، بازگوی خبر	گفت: خرگیر می‌کند سلطان
گفت: توخرنی چه می‌ترسی؟	گفت: آری، ولیك آدمیان
می‌ندانند و فرق و می‌نکنند	خر و روباهشان بود یکسان

پس از صد سال بدین گونه بر قدم سعدی رفته است:

« روباهی را دیدندش گریزان و بی‌خویشتن و افتان و خیزان. کسی گفتش: چه آفت است که موجب چندین مخافت است؟ گفت: شنیده‌ام که شتر را بسخره می‌گیرند. گفت: ای سفیه، شتر را با تو چه مناسبت است و ترا بدو چه مشابَهت؟ گفت: خاموش که اگر حسودان بغرض گویند که شتر است و گرفتار آیم، که غم تلخیص من دارد؟»

و این حکایت:

آن شنیدستی که روزی ابلهی با زیرکی
گفت کاین والی شهر ما گدایی بینواست

گفت : چون باشد گدا آن کز کلاهش تکمهی
صد چو مارا روزها، بل سالها برگ و نواست؟
گفت: ای مسکین، غلط اینک ازینجا کرده‌یی؟
آن همه برگ و نوا دانی در آنجا از کجاست؟
درو مروارید طوقش اشک اطفال من است
لعل و یاقوت مقامش خون ایتم شماست
اوکه تا آب و سبو پیوسته ازما خواسته است
گر بجویی تا به مغز استخوانش زان ماست
هشتصد سال بعد از قلم پروین بدینگونه روان شده است:
روزی گذشت پادشهی بر گذر گهی
فریاد شور و شوق همه کوی و بام خاست
پرسید زان میانه یکی کودک یتیم:
آن تابناک چیست که بر فرق پادشاست؟
آن يك جواب داد: چه دانیم ما که چیست
پیداست این قدر که متاعی گرانبهاست
در پیش رفت پیرزنی کوژپشت و گفت:
این اشک دیده من و خون دل شماست
ما را به چوب و رخت شبانی فریفته است
این گرگ سالهاست که با گله آشناست
انوری، همچنانکه از این دو نمونه اثرش برمی آید، نوعی از شعر
فارسی را که به قطعه معروف است، کمال بخشید و به استاد مسلم این فن
معروف شد.
انوری، از لحاظ خصایل انسانی، برآستی يك سوداگر تمام عیار
است، سوداگر کالای سخن.
يك سوداگر شاید در گذشته درس کشاورزی یا پزشکی می خوانده،
یا مشق پیانو می کرده، یا احیاناً در محفل هواداران حزب یا فرقه‌یی يك

چند بار آمد و رفت داشته است، شاید هم امروز در اوقات فراغت به کوه-
نوردی یا به کتسرت می رود، یا اوقات خود را پنهانی در کنار معشوقه اش
سپری می کند، گاه در حیطة علاقه پیشینش تفننی می کند، ولی کار کار است
و هدف اصلی او رونق بخشیدن به دکان خویش است و به دست آوردن سود
بیش. او برای کالایش و خودش تبلیغ می کند:

از من بدی نیامد و ناید ز من بدی	کز عنصر لطیف و زپاکیزه گوهرم
در مجلس مذاکره علم است مونس	در منزل محاوره فضل است رهبرم

یا:

ای رهبر و مقدم اعیان روزگار	در نظم و نثر اخطل و حسان روزگار
دادند مهتران لقبم انوری و لیک	چرخم نگرچه خواند: خاقان روزگار

و دهها نمونه دیگر در باره استادی خودش، خوبی کالایش، تطمیع
خریدار، شکایت از کسادى بازار و از خست و بسی اطلاعی مشتری. او سعی
می کند اعتماد مشتری را به دست آورد و خلوص و فداکاری خود را ثابت
کند. بارها می گوید:

عزم دارد که به جز نام تو هرگز نبرد

و هر بار مخاطب او شخص دیگریست. او آرزو می کند مشتریانش با
ذوق و دارا و کریم باشند، ولی وقتی چنین مشتریانی نیست، ناگزیر باید
با کارمند جماعت هم به معامله قسطی تن در داد و کالای باب بازار ساخت،
جنسهای کهنه را پشت و رو کرد و با حذف زر و زیور جنسهای ارزانتری
بیرون داد:

آزاده گر کریم نیابد، وراچه عیب	گرزی خسیس طبع گراید به اضطرار؟
سوی سگان گراید از بهر قوت را	شیری که گور و غرم نیابد که شکار

با اینحال، گاه نیرنگ در نمی گیرد و پرده از کار می افتد و او ناگزیر
جنس را عوض می کند و از مشتری عذر می خواهد.

گاه صراحت دارد که به علت گرفتاری نتوانسته کالای تازه‌یی فراهم کند و ناچار است از کالای موجود مدد بگیرد. او دست بگیر دارد و بگفته خودش دست عباس دوس را از پشت بسته، پس وقتی که خدا در کدیه گشاده است:

گراندك صلتی بخشد امیرت	از او بستان كزو بسیار باشد
عطای او بود چون ختنه کردن	که اندر عمر خود يك بار باشد

از هر کس هر چه می‌توان باید گرفت، از راتبه، وظیفه، زکوة، صله، خیمه، کنیز، غلام، اسب، استر، می، جو، ارزن، پنبه، کاغذ، هیزم، تا پول حمام برای ادای غسل جنابت.

تا وقتی امیدی هست باید با مشتری ساخت و او را خوشامد گفت، خواه برای برتخت برآمدن، پیروزی در جنگ، برافراشتن کاخ و ایوان باشد، یا مسهل خوردن و ناخن گرفتن:

سحرگاهی به نزد خواجه رفتم	که بفزاید مرا جاهی و مالی
به دست‌خواجه در، ده بدریدم	کز آن هر بدر بود او را ملالی
درآمد مرغکی وانگه به منقار	ربود از فرق هر بدری هلالی

ولی وقتی طرف خریدار نیست، باید زود تر از شرش خلاص شد. انوری به قطب‌الدین مودود شاه زنگی می‌گوید:

خدا یگانا امید داشت بنده همی	که در ثنای تو بر سروران شود سرور
به بارگاه تو هر روز پیشتر گردد	کنون به رسم رستتاب میرود پستر

پس حالا که چنین است ترا به خیر و مرا بسلامت. بگذار بروم به کار و کاسبی خودم برسم:

اگر چنانکه دهد شهریار دستوری	غلام وار دهد بوسه آستانه در
به سوی خانه گراید، زبان شکر و ثنا	به یاد ملك خداوند کرده دایمتر

ولی این کار آسانی نیست و گاه موجب خشم مشتریان می‌شود و آنان را وامی‌دارد تا رقبایش را به جانش اندازند، همچنانکه يك بار ملک‌شاه

ثانی و وزیرش، فتوحی شاعر را به چنین کاری واداشتند. فتوحی کوشیده است تا هم رعایت استادی او را بکند و هم فرمان ارباب را بجای آورد:

انوری ، ای سخن تو به سخا ارزانی
گر به جانت بخرند اهل خرد ارزانی
در سر حکمت و فطنت ز کرامت عقلی
در تن دانش و رامش به لطافت جانی
حجة الحقی و مدروس ز تو باطل شد
اوحدالدینی و در دهر نداری ثانی
غایت همت ارکردت سلطان سخن
آیت کدیه چو ارذال چرا میخوانی ؟
ز اب حکمت چو همی با ملکان نشینی
آتش حرص چرا در دل و جان بنشانی
از پس آنکه به يك مهر دو الف ملکی
داشت در بلخ ، ملک شاه به تو ارزانی
وز پس آنکه هزار دگرت داد وزیر
قرض آن پیر سرخسی شده ترکستانی
وز پس آنکه ز انعام جلال الوزرا
به تو هر سال رسد مهری پانصدگانی
چه بخیلی که به چندین زر و چندین نعمت
طاقی و پیرهنی کرد همی توانی !
گر به فرمان سخنی گفتم ، مازار از من
زانکه کفر است در این حضرت نا فرمانی

این نشان می دهد که علی رغم نابسامانی اوضاع سیاسی آن روزگار، و شکوه و شکایت مداوم انوری از بخل و خست بزرگان زمانه، این شاعر نامدار از چه اعتباری برخوردار بوده است که شاه و وزیر در برابر گله و شکایتش از حال خویش، به پاسخگویی برخاسته اند و ناگزیر از زبان شاعر

دربار آنچه را که بدو رسیده و می‌رسد یادآور شده‌اند.

انوری در کار سوداگری بسیار اشتباه می‌کند. او بر خلاف بسیاری سوداگران هوای شهرت و اعتبار و آبروی خویش ندارد. مروری در دیوانش نشان می‌دهد که یا در کار خواستن شراب است، یا عذر بدمستی دوشین. فقیه و امیر و بازاری و مستوفی و وزیر را از نشتر زبان می‌آزارد و ناگزیر اینهمه را تاوان می‌دهد. به شاه می‌گوید:

خسروا، این چه حلم و خاموشیست؟ صاحباً، این چه عجز و مأیوسیست؟

به یکی از امیران سرخس که مردی از اهل آبه بوده است:

سرخس از جور بی‌آبی و آبی دریغا، روی دارد در خرابی
ز بی‌آبی خلاصش دادی، اما خداوندا، خلاصش کن ز آبی

به مجدالملک و دوتن دیگر از بزرگان گوید:

رای مجدالملک در ترتیب ملک ژاژ چون تذکیرقاضی ناصحیست
یارب، اندرناکسی چون کیست او؟ باش، دانستم، چو تاج صالحیست

فقیهان را می‌گوید:

ای سفیه فقیه نام، تو کی ای سقیه فقیه نام، تو کی
در تک جاه جهل چون مانسی مسکنت روح قدس مسکینا

بازاریان را گوید:

بازار یکی مزرعه تخم فساد است
زان تخم در آن خاک چه یابی که چه روید
قولی نبود راستتر از قول شهادت
وان در همه بازار یکی راست نگوید

حتی از بدگویی نسبت به خود و همکارانش دریغ ندارد:

ای برادر، بشنوی رمزی ز شعرو شاعری
تا زما مشتی گدا، کس را به چیزی نشمیری

دان که از کناس ناکس در ممالك چاره نیست
 حاش لله تانداري اين سخن را سرسری
 زانکه گر حاجت فتد تا فضله بی را کم کنی
 ناقلی باید، تو نتوانی که خود بیرون بری
 باز اگر شاعر نباشد، هیچ نقصانی فتد
 در نظام عالم، از روی خرد گر بنگری؟
 شعر دانی چیست؟ دور از روی تو، حیض الرجال
 قایلش گو، خواه کیوان باش، خواهی مشتری
 او، حتی اسب پیشکشی را هم دندان می شمارد و ادعا می کند آن
 نخستین جانور است که ایزد تعالی آفرید. گاه از این هم بدتر، هنگام
 خواستن چیزی، مخاطب را تهدید می کند:

فخر دین، يك التماس از تو هست	روزها شد تا همی پنهان کنم
کبشکی داری اگر بخشی مرا	خویشتن در پیش تو قربان کنم
ور بفرمایی که دندان برکشم	سهل باشد برکشم، فرمان کنم
ليك ازین پس در میان دوستان	بس مساوی کز برای آن کنم
چیزهایی گویمت حقا، که سگ	نان نبوید، نیز اگر برنان کنم

همچنانکه خاقانی در تقاضای شتر از امیرالحاج گفته است:

ور بندهی، دهمت صد دشنام	که یکی را به اشتری نبرند
-------------------------	--------------------------

با این حال، شاعر بزرگ، متأسف است که:

بسا سخن که مرا بود وان نگفته بماند
 زمن نخواست کس آن را و آن نهفته بماند
 سخن که گفته بود همچو در سفته بود

مرا رواست گر این در من نهفته بماند
 و انسان آگاه و هوشمند این سخن را ازدل باور می کند و خود را با
 شاعر همدرد می یابد. شاید اگر او در روزگار وبا همنشینان بهتری می زیست،
 ورد زبانش همه این می شد:

تا يك شبه درو ثاق تو ناست
 كانجا همه چيز نيك ارزانست
 كاین منت خلق كاهش جانست
 چون مرجع تو به عالم جانست
 وان را بدهد طريق احسانست
 احسان آنست و سخت آسانست
 در ناستدن هزار چندانست

آلوده منت كسان كم شو
 ای نفس ، برسته قناعت شو
 تا بتوانی حذر كن از منت
 در عالم تن چه می كنی هستی؟
 شك نیست كه هر كه چيز كی دارد
 لیكن چو کسی بود كه نستاند
 چندان كه مروت است درد دادن

چرا، از انوری بدین تفصیل سخن رانیدیم؟ چون زندگی او مثال خوبیست برای بررسی عواملی که محیط دلاویز ادبیات ما را مسموم ساخته است و بررسی آن نه تنها برای دوستاران ادب، بلکه برای مورخان و جامعه شناسان نیز به همان اندازه لازم است. به علاوه ما را از ذکر نمونه های بی شمار دیگر معاف می سازد.^{۱۳}

یکی دیگر از شاعران توانای این عصر خاقانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار شروانیست (۵۰۰-۵۸۲ ه. ق). او در زیر دست عمش که مردی طبیب و فیلسوف بود تربیت شد. استادش در شاعری ابوالعلائی گنجوی بود که دختر خود را نیز بدوداد و او را به دربار شروانشاهان برد. او دوبار حج گزارد و اواخر عمر خود را در تبریز به سر برد و در همانجا درگذشت. از او به جز دیوان شعری بزرگ و مجموعه منشآت منظومه ای به نام تحفة العراقین دردست است.

خاقانی بی تردید از جمله بزرگترین شاعران قصیده گوی و از ارکان مسلم شعر فارسی و از گویندگان نیست که سبك وی مدتها مورد تقلید شاعران بوده است. قوت اندیشه و مهارت او در ترکیب الفاظ و خلق معانی و ابتکار مضامین جدید و پیش گرفتن راههای خاص در توصیف و تشبیه و التزام ردیفهای مشکل مشهورست. ترکیبیات او که غالباً با خیالات بدیع همراه و باستعارات و کنایات عجیب آمیخته است، معانی خاصی را که تا عهد او

سابقه نداشته دربردارد. وی بر اثر احاطه بغالب علوم و اطلاعات و اسرار مختلف عهد خود و قدرت خارق العاده‌یی که در استفاده از آن اطلاعات در تعاریض کلام داشته، توانسته است مضامین علمی بسی سابقه در کلام ایجاد کند. با این حال، به همین اندازه شعرش دشوار و دور از فهم است و خود می‌گوید که از واژه‌های رایج که از فرط استعمال بسوی ابتذال و کهنگی می‌دهد، بیزار است. برخی اشعار خاقانی که آنها را بر اثر طغیان احساسات عاطفی خویش سروده بسیار دل‌انگیز و متأثرکننده است، اما در مجموع، اشعار او را نباید شعر فنی نامید، شعری که جز برای اهل فن قابل فهم و دلکش نمی‌تواند باشد، و برعکس اعجاب و تحسین اهل فن را برمی‌انگیزد. از جمله توصیفی که بارها از سپیده دم می‌کند، گواه نازك خیالی و تسلط فراوان او بر کلام است. چنین به نظر می‌رسد که خاقانی برعکس بسیاری دیگر در اواخر عمر نسبت به معتقدات دینی خویش دچار تردید و تزلزل شده است. چند بیت از قصیده‌های خاقانی در رثای پسرش:

مشکل حال چنان نیست که سرباز کنم
عمر در سر شده بینم چو نظر باز کنم
دارم از چرخ تهی دو گله چندان که می‌رس
دو جهان پر شود اریک گله سرباز کنم
شبروان بار ز منزل به سحر بریندند
من سر بار تظلم به سحر باز کنم
ناله چون دود بیچید و گره شد در بر
چکنم تا گره ناله ز بر باز کنم
آه من حلقه شود در بر و من حلقه آه
میزنم بر در امید، مگر باز کنم
بر جهان می‌نکنم باز بیکباره دو چشم
چشم درد عدم باد اگر باز کنم

از سر غیرت چشمی به خرد بر دوزم
 وز پی عبرت چشمی به خطر باز کنم
 هفت در بستم بر خلق و اگر آه زنم
 هفت پرده که فلک راست زبر باز کنم
 مردم چشم مرا چشم بد مردم کشت
 پس به مردم بچه دل چشم دگر باز کنم؟
 ز آهین جان که درین غم دل خاقانی راست
 خانه آتش زده بیند چو در باز کنم
 یروم بر سر خاک پسر خاک بسر
 کفن خونین از روی پسر باز کنم
 و این هم غزلی که یادآور غزلهای حافظ است
 ز آن زلف مشک رنگ نسیمی به مافرست
 يك بوی سر به مهر به دست صبا فرست
 ز آن لب که تا ابد مدد جان ما ازوست
 نوشی به عاریت ده و بوسی عطا فرست
 چون آگهی که شیفته و کشته توایم
 روزی برای ما زی و ریزی به مافرست
 بندی ز زلف کم کن و زنجیر ما بساز
 قندی ز لب بدزد و به ما خونبها فرست
 بردار پرده از رخ و از دیده های ما
 نوری که عاریه است به خورشید وافرست
 گاهی به دست خواب پیام وصال ده
 گه بر زبان باد سلام وفا فرست
 خاقانی از تو دارد هر دم هزار درد
 آخر از آن هزار یکی را دوا فرست

خوانچه زر ز آسمان آمد برون	شاهد روز از نهان آمد برون
از نقاب پرنیان آمد برون	چهره آن شاهد زربفت پوش

نقب در دیوار مشرق برد صبح	خشت زرین ز آن میان آمد برون
شاه انجم از قبای فستقی	همچو فستق ز استخوان آمد برون
نعره مرغان بر آمد کالصبوح	بیدلی از بند جان آمد برون
بامدادان سوی مسجد می شدم	پیری از کوی مغان آمد برون
من به بانگ مؤذنان کزخمکده	بانگ مرغ زند خوان آمد برون
عاشقی توبه شکسته همچو من	از طواف خم ستان آمد برون
دست من بگرفت و اندر خانه برد	با من از راز نهان آمد برون
گفت می خور تا برون آئی ز پوست	لاله نیز از پوست ز آن آمد برون
می خوری به، کز ریا اطاعت کنی	گفتم و تیر از کمان آمد برون
پای رندان بوسه زن خاقانیا	خاصه پائی کز جهان آمد برون

زین بیش آبروی نریزم برای نان
آتش دهم به روح طبیعی به جای نان
خون جگر خورم نخورم نان ناکسان
در خون جان شوم نشوم آشنای نان
چون آب آسیا سر من در نشیب باد
گر پیش کس دهان شوم آسیای نان
نان خواستم ز شه که زبانم بریده باد
بر من خطا گرفت به وقت عطای نان
آدم برای گندمی از روضه دور ماند
من دور ماندم از در همت برای نان^{۱۴}

شاید عیب **ظهیر فارابی** دو چیز باشد، یکی آنکه يك قرن دیر آمد و دیگر آنکه استعداد خود را بیهوده در مدح مثنی قداره بند هدر داد. **ظهیر** - **الدین ابوالفضل طاهر بن محمد (۵۹۸ ه ق)** مدتی را در نیشابور و اصفهان و مازندران گذراند و سرانجام به خدمت اتابکان آذربایجان شتافت و در تبریز درگذشت. با این حال او غزل را قدمی پیش برد و به سبک سعدی نزدیک ساخت. شاید این یکی از اصیلترین آثار اوست.

بین که تا شکمت سیر و تنت پوشیدست
 چه مایه جانوران از توخته و رنجور
 چه رنجهاست ز تو برتن سوام و هوام
 چه دامهاست ز تو در دل وحوش و طیور
 به دشت جانوری خار می خورد غافل
 تو تیز می کنی از بهر حلق او ساطور
 کناغ چند ضعیفی به خون دل بتند
 تو جمع آری کاین اطلس است و آن سیفور
 ز کرم مرده کفن برکشی و در پوشی
 میان اهل مروت که داردت معذور ؟
 بدان طمع که دهان خوش کنی ز غایت حرص
 نشسته یی مترصد که قی کند زنبور

نه بوی عشقی ازین روزگار می آید
 نه آه دلکشی از این دیار می آید
 چو کودکان دل خود تا به کی فریب دهی
 غبار خانه یی نشان که یار می آید
 کسی جواب مرا در شکایت تو نداد
 جواب من گهی از کوهسار می آید
 گذشت عمر و نیامد شبی به بالینم
 بکار من چو نیامد چه کار می آید
 خزان که نخل شباب مرا ز پا افکند
 ازین چه سود که فصل بهار می آید
 شکایت از تو بروز شمار خواهم کرد
 ظهیر اگر چه نداند ، شمار می آید ۱۰

جمال الدین اصفهانی ، محمد بن عبدالرزاق از شعرای متوسط این عصر
 است (ح ۶۰۰ ه.ق) او در عصری می زیست که سنایی در حکمت و انوری و

ظهیر و خاقانی در قصیده و نظامی در داستانسرایی ید بیضا نموده‌اند. شاید نمونه زیر برای شناسائی او کافی باشد:

این همه لاف مزین گرچه ترا سیم و زر است
 که زرو سیم بر اهل خرد مختصر است
 دل میندار خردی داری بر سیم و زرت
 که زرو سیم جهان همچو جهان بر گذر است
 زو بدنیا عذابست و به عقبات حساب
 راستی در دو جهان درد دل و درد سر است
 دل همی روشن ناید به قناعت و ر نی
 بی زرت خود برسد هر چه قضا و قدر است
 نرگس از با زر و نزهت شده باشد گو باش
 لاجرم از پی حفظش همه شب در سهر است
 تاج زر بر سر شمعست چرا می‌گرید
 خود همه گریه‌اش از آنست که آن تاج زراست
 از ترازوی و دو کفینش قیاسی می‌کن
 کانکه زر دارد زیر آنکه ندارد زیر است
 فاخته پیرهن کهنه بپوشید از آن
 فارغ از بند و زدام قفس حیل‌گروست
 سرو، آزاد از آن شد که تهی دست آمد
 غنچه دلتنگ از آنست که در بند زروست
 این همه گفتم انصاف بیاید دادن
 هر چه این نوع بود جمله هبا و هدر است
 این کسی گوید کش زر نبود در کیسه
 ورنه مردم همه جائی به درم معتبرست^{۱۶}

نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد الیاس (۵۶۱۴ ق) یکی دیگر از برجسته‌ترین سخنوران پارسیست. زندگی او بیشتر در زادگاهش گنجه گذشت و از حمایت اتابکان آذربایجان و امیران محلی آن حوالی برخوردار شد و

منظومه‌های خود را به‌نام آن‌سان سرود. از او علاوه بر پنج منظومه مخزن-الاسرار، لیلی و معجون، خسرو و شیرین، هفت‌پیکر و اسکندرنامه، دیوانی نیز داشته که اینک قسمتی از آن در دست است.

نظامی بی‌شک از استادان مسلم شعر پارسی و از شاعرانیست که توانست بایجاد یانکمیل سبک و روش خاصی توفیق یابد. اگرچه داستان‌سرایی در زبان پارسی پیش از او شروع شده و سابقه داشته است، لیکن تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانست این نوع شعر را در زبان پارسی به‌حد اعلای تکامل برساند نظامیست. وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند در هر مورد، و تصویر جزئیات و نیروی تخیل و دقت در وصف و ایجاد مناظر دلپذیر و ریزه‌کاری در توصیف طبیعت و اشخاص و احوال، و بکار بردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو، در شمار کسانیست که بعد از خودنظیری نیافته‌است. و اگر نبوغ او در میان شعرای ایران کمتر رقیب داشته، شخصیتش حتی از آن هم کمیاب‌تر بوده است. او زاهدی متقی بود، استثنائاً عاری از خرافه‌پرستی و تعصب، خوددار و مستقل، هوشمند و عاری از خودنمایی؛ پدر و شوهری مهربان و سخت‌بیزار از شراب.

مخزن‌الاسرار حاوی بیست مقاله است، هر یک در باره یکی از موضوعات الهی یا اخلاقی که به‌دنبال هر یک داستانی آمده است. نمونه زیر نشان می‌دهد که چگونه وزیرانوشیروان او را از اهمال در کار رفاه رعایایش سرزنش می‌کند:

صید کنان، موکب نوشیروان	دور شد از کوکبه خسروان
مونس خسرو شده دستور و بس	خسرو و دستور و دگر هیچکس
شاه در آن ناحیت صید یاب	دید دهی چون دل دشمن خراب
تنگ دو مرغ آمده در یک‌دگر	وز دل شه قافیه‌شان تنگ‌تر
گفت به دستور: چه دم می‌زنند؟	چیست سفیری که به هم می‌زنند؟

گفت وزیر : ای ملك روزگار ،
 این دو نوا ، نژی رامشگریست
 دختری، این مرغ به آن مرغ داد
 کاین ده ویران بگذاری به ما
 آن دگرش گفت : کزین درگذر
 گر ملك اینست و همین روزگار

گویم ، اگر شه بود آموزگار
 خطبه‌یی از بهر زنا شوهریست
 شیربها خواهد از او بامداد :
 نیز چنین چند سپاری به ما
 جور ملك بین، برو و غم مخور
 زین ده ویران دهمت صد هزار

خسرو و شیرین داستان عشقبازیهای خسرو پرویز با شیرین و ماجرای
 دلدادگی سنگتراش جوانی به نام فرهاد است، که عاشق شیرین می‌شود و
 سرانجام بر اثر توطئه شاه خود را می‌کشد. این قطعه مربوط به همین
 ماجراست:

چو افتاد این سخن درگوش فرهاد
 برآورد از جگر آهی چنان سرد
 بزاری گفت: کاوخ رنج بردم
 دریغا هرزه رنج روزگارم
 مرا زین کوه‌کندن حاصل این بود
 ندیدم لعل و سنگ آمد به دستم
 چه آتش بود کاندلر خرمن افتاد؟
 جهان خالی شد از مهتاب و خورشید
 چو مرغ عالم افروز از جهان شد
 نبخشاید فلک بر هیچ مظلوم
 دریغا آن چنان خورشید و آن ماه
 بگرید بر دل من مرغ و ماهی
 چرا از روی آن دلبر جدایم؟
 اگر بی‌روی شیرین زننده مانم
 اگر صد کوسفند آید فرا پیش
 فرو رفته به خاک آن سرو چالاک
 ز گلین ریخته گلبرگ خندان

ز طاق کوه چون طاقی در افتاد
 که گفתי دور باشی بر جگر خورد
 ندیده راحتی در رنج مردم
 دریغا آن دل امیدوارم
 نشد کارم میسر مشکل این بود
 چو نادانان طمع در لعل بستم
 چه طوفان بد که ناگه درمن افتاد؟
 چمن خالی شد از ششمداد و از بید
 نه شیرین، کافتاب از من نهان شد
 نباشد شفقتش بر هیچ محروم
 کزینسان در خسوف افتاد ناگاه
 که رفت آب حیاتم در سیاهی
 چو شیرین رفت، من اینجا چرایم؟
 سزد کز تن براید استخوانم
 برد گرگ از گله قربان درویش
 چرا بر سر نریزم هرزمان خاک
 چرا بر من نگردد باغ زندان؟

پریده از چمن کبک بهاری	چرا چون ابر نخروشم بزاری؟
فرو مرده چراغ عالم افروز	چرا برمن نگرده شب، بدین روز؟
چراغم مرد، بادم سرد از آنست	مهم رفت، آفتابم زرد از آنست
به شیرین در عدم خواهم رسیدن	به يك تك تا عدم خواهم دويدن
صلای عشق شیرین در جهان داد	زمین بریاد او بوسید و جان داد

لیلی و مجنون شورانگیزترین منظومه عاشقانه در زبان پارسیست و
ماجرای دلدادگی دوهمدرس به یکدیگر و داستان هجران و وصال آنهاست.
این قطعه بیست از گفتگوی لیلی با مادرش به هنگام جان دادن:

آواره من چو گردد آگاه	آواره شدم من از وطن گاه
دانم که ز راه سوگواری	آید به سلام این عماری
چون بر سر خاک من نشیند	مه جوید لیک خاک بیند
یارست عجب عزیز یارست	از من بیر تو یادکاریست
بر خاک من آن غریب خاکی	نالد به دریغ و دردناکی
گو لیلی ازین سرای دلگیر	آن لحظه که می برید زنجیر
در مهر تو تن بخاک میداد	بر یاد تو جان پاک میداد
در عاشقی تو صادقی کرد	جان در سر کار عاشقی کرد
احوال چه پرسیم که چون رفت	با عشق تو از جهان برون رفت
تا داشت در این جهان شماری	جز با غم تو نداشت کاری
و آن لحظه که در غم تو می مرد	غمهای تو راه توشه می برد
و امروز که در نقاب خاکست	هم در هوس تو دردناکست
چون منتظران درین گذرگاه	هست از قبل تو چشم بر راه
می باید تا تو در پی آبی	سرباز پس است تا کی آبی
یک ره برهان از انتظارش	در خز بخرینه کنارش

هفت پیکر داستان بهرام گور است با هفت شاهدخت و داستانهایی که
هر يك حکایت می کنند.

اسکندرنامه افسانه اسکندر است و جستجوی آب حیات و رفتن

به ظلمات، و سرشار است از مطالب حکیمانه و دلکش، از جمله طرحیست از مدینه فاضله.

پدیدار شد شهری آراسته
چو آمد بدروازه شهر تنگ
در آن شهر شد با تنی چند پیر
دکانها بسی یافت آراسته
پرسیدشان کاینچنین بی هراس
بدین ایمنی چون رهید از گزند
همان باغبان نیست درباغ کس
شبانی نه و صد هزاران گله
بزرگان آن دادپرور دیار
گروهی ضعیفان دین پروریم
نداریم بر پرده کج بسیج
در کجروی بر جهان بسته ایم
دروغی نگوئیم در هیچ باب
نپرسیم چیزی کزو سود نیست
پذیریم هرچ آن خدائی بود
نکوشیم با کرده کردگار
چو عاجز بود یار یاری کنیم
گر از ما کسی را زبانی رسد
بر آرمش از کیسه خویش کام
ندارد زماکس زکس مال بیش
شماریم خود را همه همسران
زدندان نداریم هرگز هراس
ز دیگر کسان ماندزدیم چیز
نداریم در خانه ها قفل و بند
خدا کرد خردان مارا بزرگ

چو فردوسی از نعمت و خواسته
ندیدش دری ز آهن چوب و سنگ
همه غایت اندیش و عبرت پذیر
در و قفل از جمله برخاسته
چرائید و خود را ندارید پاس
که بر در ندارد یکی قفل و بند
رَمه نیز چوبان ندارد ز پس
گله کرده بر کوه و صحرا یله
دعا تازه کردند بر شهریار
سرموئی از راستی نگذریم
بجز راست بازی ندانیم هیچ
زدنیا بدین راستی رسته ایم
بشب باز گونه نبینیم خواب
که یزدان از آن کار خشنود نیست
خصوصت خدای آزمائی بود
پرستنده را با خصوصت چکار
چو سختی رسد بردباری کنیم
وز آن رخنه ما را نشانی رسد
بسرمايه خود کنیمش تمام
همه راست قسمیم در مال خویش
نخندیم بر گریه دیگران
نه در شهر شهنه نه در کوی پاس
ز ما دیگران هم ندزدند نیز
نگهبان نه با گاو و با گوسفند
ستوران ما فارغ از شیر و گرگ

اگر گرگ بر میش مادم زند
 گر از کشت ما کس برد خوشه‌ای
 بکاریم دانه گه کشت و کار
 نگرديم بر کرد گاورس و جو
 بما ز آنچه بر جای خود ميرسد
 چنین گریکی کار و گرصد کنیم
 نگهدار ما هست یزدان و بس
 سخن چینی از کس نیاموختیم
 گر از ما کسی را رسد داوری
 نباشیم کس را بید رهنمون
 بغمخواری یکدگر غم خوریم
 فریب زر و سیم را در شمار
 نداریم خوردی يك از يك دریغ
 دد و دام را نیست از ما گریز
 بوقت نیاز آهو و غرم و گور
 از آن جمله چون درشکار آوریم
 دگرها که باشیم از آن بی نیاز
 نه بسیار خواریم چون گاو و خر
 خویریم آنقدر مایه از گرم و سرد
 ز ما در جوانی نمیرد کسی
 چو میرد کسی دل نداریم تنگ
 پس کس نگوئیم چیزی نهفت
 تجسس نسازیم کاین کس چه کرد
 بهر سان که ما را رسد خوب و زشت
 بهر چ آفریننده کرده است راست
 کسی گیرد از خلق با ما قرار
 چو از سیرت ما دگر گون شود

هلاکش در آن حال بر هم زند
 رسد بر دلش تیری از گوشه‌ای
 سپاریم کشته پیروگار
 مگر بعد شش مه که باشد درو
 یکی دانه را هفتصد میرسد
 توکل بر ایزد نه بر خود کنیم
 یزدان پناهیم و دیگر بکس
 ز عیب کسان دیده بر دوختیم
 کنیمش سوی مصلحت یاوری
 نجوئیم فتنه نریزیم خون
 بشادی همان یار یکدیگریم
 نیاریم و ناید کسیرا بکار
 نخواهیم جو سنگی از کس بتیغ
 نه مارا بر آزار ایشان ستیز
 ز درها در آیند ما را بزور
 بمقدار حاجت بکار آوریم
 نداریمشان از در و دشت باز
 نه لب نیز بر بسته از خشک و تر
 که چندان دیگر توانیم خورد
 مگر پیر کو عمر دارد بسی
 که درمان آن درد ناید بچنگ
 که در پیش رویش نیاریم گفت
 فغان بر نیاریم کائرا که خورد
 سر خود نتاییم از آن سرنوشت
 نگوئیم کاین چون و آن از کجاست
 که باشد چوما پاک و پرهیزکار
 زهرگار ما زود بیرون شود^{۱۷}

درباره بقیه شعرای سده ششم چیزی نمی توان گفت، از قبیل ابوالعلا

گنجوی معلم، فلکی شروانی، همدرس و مجیر بیلقانی شاگرد خاقانی، که اولی مورد ناسپاسی خاقانی قرار گرفت و سومی نیز همین ناسپاسی را نسبت به خاقانی تکرار کرد و سبب شد تا اصفهانیان از خاقانی خشمگین شوند.

پس بهتر است مبحث شعر در سده ششم را با یکی دیگر از اصیلترین چهره‌های این عصر به پایان بریم و او عطار نیشابوری، فریدالدین ابوطالب محمدبن ابوبکر ابراهیم (ح ۵۵۰-۶۲۷ هـ) است، و آفریننده منظومه منطق الطیر. زندگی عطار در هاله‌ی افسانه‌ها پوشیده شده و جز نامش و اینکه او دارو فروش بوده و در پایان سده ششم می‌زیسته است، هیچ امر دیگری مسلم نیست. گویند او سفرهای بسیار کرده وری، کوفه، مصر، دمشق، مکه، هند، ترکستان و ماوراءالنهر را دیده است. او سی و نه سال از عمر خود را به گردآوردن اقوال و احوال اولیای صوفیه گذرانده و هرگز شعر خود را به مدح کسان نیالوده است. باز گویند که تمایلات شیعی او خشم فقهای سمرقند را برانگیخت و آنان او را تکفیر و خانه‌اش را تاراج کردند. عطار گریخت و تا پایان عمر در مکه معتکف شد. از تذکرة الاولیای عطار بعدها سخن خواهیم گفت، پس در اینجا به آثار شعریش می‌پردازیم. او دیوانی حاوی اقسام اشعار دارد که چاپ شده، و مثنویاتی متعدد که از معروفترینشان منطق الطیر (تألیف در ۵۸۳ هـ)، خسرونامه، اسرارنامه، مصیبت‌نامه، الهی‌نامه و برخی آثار مشکوک از قبیل لسان‌الغیب و مظهرالعجایب است. سنایی در آغاز و عطار در پایان سده ششم راه‌گشای یکی از پهن‌اورترین اقالیم ادب فارسی بوده‌اند.

شعر عرفانی با این دور و رونق گرفت و در سده بعد به وسیله مولوی به اوج اعتلای خود رسید. همچنانکه مولوی گوید:

عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم

یا:

هفت شهر عشق را عطار گشت ما هنوز اندر خم يك كوچه‌ایم
 در این میان، منطق الطیر به نهضت و آرمان تصوف اعتبار خاصی
 بخشید و نشان داد که سیر سالک در این راه اگر با فداکاری و ترك اغراض
 همراه باشد و به یاری رهبر و دلیل لایقی صورت گیرد، به منزل مقصود
 می‌انجامد و آن چیزی نیست جز یافتن خویش خویشتن. بدین ترتیب نشان
 می‌دهد که تصوف عبارت از کوشش، فداکاری، بی‌باکی، پشتکار و تفکر
 در راه شناختن نفس خویش و رسیدن به اعتلای روح خویش است.

شد حیای محض و جان شد توتیا
 یافتند از نور حضرت جان همه
 باز از نوعی دگر حیوان شدند
 پاك گشت و معوگشت از سینه‌شان
 جمله را از پرتو آن جان بتافت
 چهره سیمرخ دیدند از جهان
 بی‌شك این سی‌مرغ آن سیمرخ بود
 باز از نوعی دگر حیران شدند
 بود خود سیمرخ سی‌مرغ مدام
 بود این سیمرخ این کاین جایگاه
 بود این سیمرخ ایشان آن دگر
 هردو يك سیمرخ بودی بیش و کم
 در همه عالم کسی نشنود این
 بی تفکر و ز تفکر ماندند
 بی زبان کردند ازان حضرت سئوال
 حل مایی و تویی درخواستند
 کاینه است این حضرت چون آفتاب
 جان و تن هم جان و تن بیند دراو

جان آن مرغان ز تشویر و حیا
 چون شدند از کل کل پاك آن همه
 باز از سر بنده نو جان شدند
 کرده و ناکرده دیرینه‌شان
 آفتاب قربت از ایشان بتافت
 هم ز عکس روی سیمرخ جهان
 چون نگه کردند آن سیمرخ زود
 در تحیر جمله سرگردان شدند
 خویش را دیدند سیمرخی تمام
 چون سوی سیمرخ کردند نگاه
 و ر به سوی خویش کردند نظر
 و ر نظر در هر دو کردند بهم
 بود این يك آن و آن يك بود این
 آن همه غرق تحیر ماندند
 چون ندانستند هیچ از هیچ حال
 کشف این سر قوی درخواستند
 بی زبان آمد از آن حضرت خطاب
 هر که آید خویشتن بیند در او

چون شما سی مرغ اینجا آمدید سی درین آینه پیدا آمدید
 گر چل و پنجاه مرغ آید باز پرده‌بی از خویش بگشایید باز
 گر چه بسیاری به برگردیده‌اید خویش را بینید و خود را دیده‌اید^{۲۰}

۳- نثر فارسی

سده ششم عصر رونق و کمال زبان فارسیست. در این سده اصول زبان فارسی کاملاً تثبیت شد. در این دوره داستان پردازی بسیار رواج یافت و آثاری به وجود آمد از قبیل بختیارنامه، حمزه‌نامه، داراب‌نامه، سمک‌عیار، سندبادنامه، کارنامه فیروزشاه و لمعة السراج. مجادلات دینی، خاصه میان شیعی و سنی بسیار بالا گرفت و در این زمینه کتابهایی به وجود آمد مانند اعتقاد اهل سنت و جماعت، بعض فضایح الروافض، بعض مثالب النواصب، بحر الفوائد و تبصرة العوام. همچنین تفسیرهایی موسوم به کشف الاسرار و روض الجنان. آثار صوفیه نیز چشمگیر است، از آن جمله است اسرار التوحید، انس الثائبین، ترجمه رساله قشیریه، التصفیه فی احوال المتصوفه، کتاب التعرف لمذهب التصوف، سوانح العشاق، گزیده، تذکرة الاولیا، آثار عین القضاة همدانی و آثار دو فیلسوف موسوم به شیخ شهاب الدین سهروردی و عزیزالدین محمد نسفی. یکی از خصایص سده ششم رواج نثر منشیانه و روش متکلف و مصنوع در نامه‌نگاریست. چندین مجموعه از منشآت این قرن در دست است، از قبیل منشآت رشید و طواط موسوم به ابکار الافکار، التوسل الی الترسل، عتبة الکتبه، مکاتیب سنایی، منشآت خاقانی و نامه‌های عین القضاة همدانی. از این دوره چندین کتاب تاریخی نیز به جای مانده است مانند راحة الصدور، تاریخ آل سلجوق، مجمل التواریخ و القصص، تاریخ بخارا، تاریخ بیهق و ترجمه کتاب الفتوح. در زمینه حکایات اخلاقی باید از ترجمه کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه یاد کرد که الحق شاهکار است. همچنین، از آثار این دوره است مقامات

حمیدی. نوشتن کتابهای علمی نیز در این دوره ادامه یافت، بدون اینکه آثاری همپایه سده پیشین به وجود آورد، از جمله این آثار است قراضه طبیعیات، ذخیره خوارزمشاهی و اغراض الطبیه، که ارزش آنها بیشتر از جنبه لغویشان است.

۴- داستان پردازی

یکی از خصوصیات نثر سده ششم رواج داستان پردازیست، خاصه داستانهای تاریخی. از جمله این داستانهاست **بختیارنامه** که دقایقی مروزی آن را از زبان پهلوی ترجمه کرده است. روایتی از این بختیارنامه از نویسنده‌یی ناشناس در دست است موسوم به **لمعة السراج لحضرة التاج**. دیگر **سندبادنامه** که يك بار قناووزی (در ۳۳۹) و بار دیگر همین دقایقی آن را ترجمه کرده است. ظهیری سمرقندی ترجمه قناووزی را از نو تحریر کرده و آن را با صنایع لفظی آراسته است. این ظهیری سمرقندی، که مسلماً در نیمه دوم سده ششم می زیسته، به جز این کتاب دیگری دارد به نام **اغراض السیاسة** در آیین کشورداری.^{۲۰}

حمزه نامه از داستانهای است که سخت دستخوش تحریفات شده و تحریرهای متعددی دارد که محرر هیچکدام معلوم نیست.^{۲۱}
داراب نامه از ابوطاهر محمد بن حسن طرسوسی در سرگذشت داراب شاه^{۲۲}، که داستان نیست بسیار مفصل.

سمک عیار از فرامرز بن خداداد ارجانی که داستان نیست بسیار مفصل و دلکشترین داستان عامیانه فارسیست و نویسنده آن را از زبان قصه گوئی به نام صدقه بن ابوالقاسم شیرازی نوشته است، به تاریخ ۵۸۵ و در آن گوید:

از هر چه در جهان بوذه است و خواهد بوذ، و در حکایت هست، جمع کردیم و نوشتیم، تا دوستانرا در خواندن این کتاب جان افزاید، در شنودن راحت دل بوذ، و عاشقانرا مونس روان بوذ، و جوانانرا عقل آموزی بوذ، بی دلانرا نوازش

بود، جهانیانرا عبرت بود، عالمیانرا فکرت بود، و عاقلانرا تربیت بود، و خردمندان را دستگیر بود، و فاضلانرا نمایش بود، و زیرکانرا آزمایش بود و دستوری بود پادشاهان را در پادشاهی کردن و داد دادن و ملک داشتن و قاعده ملک پبای داشتن، و چنانکه عاقلان با عقل و خردمندان با خرد و زیرکان بادانش و کافیانرا بسندیده آید...^{۲۲}

کارنامه فیروزشاه یکی دیگر از افسانه‌های تاریخ‌پسست، از مولانا محمد بی غمی که به داراب‌نامه بی غمی مشهور است و داستانیست مفصل^{۲۳}.

از آثار مهم دیگر این عصر **ترجمه کليلة و دمنه** است از عربی موسوم به کليلة و دمنه بهرامشاهی. این ترجمه به دست ابوالمعالی نصرالله بن عبدالحمید منشی از دبیران بهرامشاه غزنوی (سلطنتش ۵۱۲-۵۴۷) صورت گرفته است. ابوالمعالی تا زمان خسرو ملک (۵۵۵-۵۸۲) بر سر کار بود و وزارت این پادشاه یافت، ولی سرانجام کارش به زندان کشید و ظاهراً در آنجا کشته شد. ابوالمعالی کليلة و دمنه را در حدود سال ۵۳۵ به نام بهرامشاه ترجمه کرد و سبک انشای او آن چنان اقبالی یافت که سرمشقی برای نویسندگان بعدی شد و موجب گردید تا همه ترجمه‌های پیشین فراموش شود و از میان برود.

آورده اند که روباهی دریشه بی رفت. آنجا طبلی دید در پهلوی درختی افکنده و هرگاه بادی بجستی شاخ درخت بر طبل رسیدی و آوازی سهمناک بگوش روباه آمدی. چون روباه ضخامت جثه بدید و مهابت آواز بشنید طمع در بست که گوشت و پوست او فراخور آواز باشد، میکوشید تا آنرا بدرید. الحق جز پوستی بیشتر نیافت. مرکب ندامت را در جولان کشید و گفت ندانستم که هر کجا جثه ضخیم تر و آواز هائلتر منفعت آن کمتر.^{۲۴}

از داستانهای دیگر که شباهت فراوان به کليلة و دمنه دارد، **مرزبان‌نامه** است که اصل آن را اسپهبد مرزبان پسر رستم از امیران یاوندی در اواخر سده چهارم به زبان طبری نوشته بود و در پایان سده ششم محمد بن غازی

ملطیوی معاصر رکن الدین سلیمان شاه پادشاه سلجوقی دوم آن را به فارسی دری ترجمه کرد. ملطیوی ترجمه خود را *روضة العقول* نام داده و آن را در ۵۹۸ به آخر رسانده است. پیدا است که او سخت تحت تأثیر مترسلان سده ششم، مخصوصاً ابوالمعالی بوده و در ایراد صنایع لفظی و آوردن اشعار و امثال عربی مبالغه کرده است. در آغاز سده هفتم ترجمه دیگری از مرزبان نامه صورت گرفت که بعدها از آن سخن خواهیم گفت.^{۲۰}

نوع دیگری از داستان پردازی که به تقلید از ادبیات عربی در سده ششم در زبان فارسی پیدا شد *مقامات حمیدی* بود از قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی (۵۵۹ ق)، که آن را در ح ۵۵۱ تألیف کرده است. قاضی حمیدالدین در این کتاب کاملاً پیروی پیشینیان عرب خود یعنی همدانی و حریری را کرده و گاه به ترجمه حکایات آنان پرداخته است.

بسیاری از مقامه ها از نوع مناظرات است، مانند مناظره میان پیرو جوان، یا پزشک و منجم. قسمتی مربوط است به چیزهایی مانند بهار، عشق، پاییز و جنون؛ و باز قسمتی حاوی لغزها، معماها و احاحی یا مسایل فقهی و تفکرات صوفیانه است. دو مقاله توصیفی در باره شهرهای بلخ و سمرقند ما را به اطلاعات قطعی و موثق امیدوار می سازد؛ ولی همیشه صورت بر محتوای کلام سبقت می گیرد و امید با ناکامی مواجه می شود. در زیر قطعه بیست در شرح تاراج و ویرانی که از حمله غز در خراسان روی داد، و نمونه بیست از سبک کتاب:

روی به جنوب خراسان نهادم؛ چون به سرحد آن ولایت رسیدم، از

واردان بلخ دیگر گونه حکایت شنیدم:

ومن یسأل الركبان عن کل غائب فلا بدان یلقى بشیرا و ناعیا

ثقة رواة خبر دادند که: مشتایی که مقصود و مقصد نه برنم و نسق عهد

گذشته و ایام نوشته است. آن همه نسیمها به سموم بدل شده است و آنهمه شکرها

به سموم عوض گشته؛ از ریاحین این بساتین به جز خار نیست، و از آن اقداح افراح

در سرجز خمارنه. معشوق را در لباس خواری و جامه سوگواری نشاید دید و مریع یاران در خلقتان بی مرادی مشاهده نباید کرد.

امن ام اوئی دمنته لم تکلم.

گفتم: چشم بد کدام ناظر بر این ریاض ناضر باز خورد، و کدام سموم نفاق آن انتظام و انتساق را از هم جدا کرد؟ گفتند که ای جوان طوارق حدثان و نوازل زمان را جنس این تصرف بسیار است، و امثال این دستبرد بی شمار. و ان الدهر ظلام، و لیس البیان کالعیان. بران تا بدانی، و برو تا ببینی، که ذکر غائب از جمله معایب است.^{۲۶}

از کتابهای ملل و نحل در این دوره است **اعتقاد اهل سنت و جماعت** از نجم الدین ابو حفص عمر بن محمد نسفی (۴۶۱-۵۳۷ ق)، که این کتاب را در ۵۳۵ یعنی مقارن پایان عمر خویش نوشته است. او به جز این آثار متعدد داشته، که امروز از میان رفته است؛ از جمله او سراینده قدیمترین منظومه فقهی فارسیست.

بدانك دين حق۔ و آن مذهب اهل سنت و جماعت است۔ آنست که بدل اعتقاد کنی و بزبان مفرآیی که عالم محدث است۔ کل وی و اباعض وی و جواهر وی و اعراض وی، و صانع وی یک خدای قدیم است که حی و قادر و علیم است و سمیع و بصیر و مرید و حکیم است. و وی عرض نیست و جوهرنی، و جسمنی و مصورنی و محدودنی و معدودنی و متبعضنی و مترکبنی و متناهینی و اورا ماهیتنی و کیفیتنی، وی متمکن در مکاننی و بامکاننی و بر مکاننی، و وی بود و مکاننی، و مکان آفرید و ویرا بمکان حاجتنی، و تغیر بروی روانی، و زمان را بوی تعلقنی، و وی بود و زمانینی، و زمان آفرید و ویرا بزمان حاجتنی، و وی بهیچ چیز ماندهنی، و هیچ چیز بوی ماندهنی، و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون آیندهنی. و مرورا صفات ازلی است قائم بذات وی، و آن صفات نه وی است و نه غیروی، و آن صفات علم است و قدرت، و حیات است و قوت، و سمع است و بصر، و ارادتست و مشیت، و فعل و تکوین و تخلیق و اختراع است و احداث، و او را کلام است و وی متکلم است بکلامی که صفت وی است ازلی، از جنس حروف و اصواتنی، و خدای عزوجل

متکلم است بدان کلام و آمروناهی و مخبر و وعده کننده و وعید کننده ...^{۲۷}

بعض فضایح الروافض از شهاب الدین تواریخی شافعی مقیم ری در رد اصول عقاید شیعه که در ح ۵۵۵ تألیف شده، ولی امروز دردست نیست. **بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضایح الروافض** معروف به کتاب النقض از عبدالجلیل قزوینی رازی (۵۰۴-۵۸۵ ق) که آن را اندکی پس از تدوین کتاب فوق الذکر در رد بر آن نوشته است.^{۲۸}

بحر الفوائد از نویسنده ناشناسی از آغاز سده ۶ که کتابش را به اتابک شام ابوسمیدارسلان هدیه کرده است. کتابیست در مسایل گوناگون فقهی و کلامی از نظر اهل سنت.^{۲۹}

شیخ احمد غزالی، مجدالدین ابوالفتوح احمد بن محمد طوسی (متوفی ح ۵۲۰) از ۴۸۸ تا ۴۹۸ مدرس نظامیه بغداد بود و سرانجام در قزوین در گذشت. او از بزرگان صوفیه است و آثار برجسته‌یی دارد از جمله بحر الحقیقه و شاهکارش سوانح العشاق یا سوانح فی العشق که رساله‌ییست کوچک و بسیار پرمغز و زیبا.

عین القضاة همدانی، ابوالمعالی عبدالله بن محمد اصلش از میانان بوده و در خراسان نزد احمد غزالی و عمر خیام تحصیل کرده است. او متفکری شجاع و پیرو طریقه صوفیان وحدت وجودی بود و سرانجام در ۳۳ سالگی به گناه آزاد اندیشی بر دارش زدند (۵۲۵). از آثار فارسی اوست: یزدان شناخت، رساله جمالی، تمهیدات، تعداد زیادی نامه، لوایح، زبدة الحقایق، شکوی الغریب، غایة الامکان، همه در فلسفه الهی و تصوف. این نمونه‌ییست از نامه‌هایش:

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. ای برادر عزیز اطلال الله بقالک و سلکک بک سبیل السعادة القصوی، بدانک سعادت آدمی در معرفت خدای تعالی است. بقدر

معرفت او را از سعادت نصیب خواهد بود و معرفت ذات بعد معرفت صفات تواند [بود] و معرفت صفات از نظر در افعال حاصل گردد، و افعال دو قسم است: ملکوت است و ملک، و تابر ملک گذر نکنی بملکوت راه نیست، الدنیا مزرعة الآخرة، این را دان، و ملک همه اینست که در قرآن بیان کرد: و لله ملك السموات والارض وما بينهما؛ و تاترا بمقام تفکر راه ندهند هرگز ندانی که ملک چیست. لعمری ملک بینی ولیکن بدیده‌یی که همه جهان باتو در آن برابر باشند و ترا از ملک هیچ عجب نیاید. اگر چیزی عجب آید ترا از راه عادت بود که هیچ معنی ندارد، اگر حیوانی عجیب بینی که مثلش بعادت ندیده باشی تعجب کنی. و هرگز ترا از خود تعجب نبوده باشد و اعجب علی ما وجه الارض قالب آدمیست، ازین راه بود که جلالت ازل در آفریدن او از نطفه تحدی کند و گوید و هو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً. پس گوید و كان ربك قديراً. بدایة آنکه ترا دیده دهند آن بود که ترا هیچ غریب نیاید زیرا که همه عجب بینی و تاترا بعضی چیز عجب آید هرگز عجب نبینی روی جمال خود بتو ننماید...»^{۳۱}

یکی از آثار دلکش زبان فارسی اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر است از محمد بن منور از اخلاف شیخ ابوسعید که آن را در ح ۵۷۰ تألیف کرده و اخبار و احوال جدش را در آن باز گفته است. البته پیش از آن نیز در همین باره کتاب دیگری به نام حالت و سخنان شیخ ابوسعید ابی‌الخیر به وسیله جمال الدین ابوروح لطف الله بن ابوسعید عم همین محمد بن منور نوشته شده که اینک در دست نیست. اینک نمونه‌یی از اسرار التوحید:

خواجه عبدالکریم خادم خاص شیخ ما ابوسعید بود. گفت روزی درویشی مرا بنشاند بود تا از حکایت‌های شیخ ما او را چیزی می‌نوشتم، کسی بیامد که ترا شیخ میخواند، برقم. چون پیش شیخ رسیدیم شیخ پرسید که چه کار می‌کردی؟ گفتم درویشی حکایتی چند از آن شیخ خواست، آنرا می‌نوشتم. شیخ گفت ای عبدالکریم، حکایت نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند. و درین سخن چند فایده است. یکی آنکه شیخ بفرست بدانست که خواجه عبدالکریم چه کار میکند.

دوم تأدیب او که چگونه باش، سیوم آنکه نخواست که حکایت کرامت او نویسد تا باطراف برند و مشهور شود. چنانکه دعاگوی دراول کتاب آورده است که مشایخ کتمان حالات خویش کرده اند^{۳۲}.

راجع به شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل صوفی و عارف معروف این عصر نیز کتابی پرداخته است سداالدین غزنوی که این کتاب به مقامات ژنده پیل معروف است. از همین شیخ احمد جام نیز کتابی داریم به نام انس التائبین^{۳۳}.
التصغیه فی احوال المتصوفه کتاب صوفیانه دیگریست از قطب الدین منصور بن اردشیر مروزی (۴۹۱-۵۴۷)^{۳۴}.

همچنین ترجمه دیگری از رساله قشیریه در سال ۵۵۰ ق به وسیله عبدالرحمن بن محمد نیشابوری صورت گرفت.

دو تفسیر مهم قرآن نیز از این عصر است:

کشف الاسرار از ابوالفضل رشیدالدین میبیدی که آن را در ۵۲۰ بر اساس تفسیر خواجه عبدالله انصاری ترتیب داده و این کاملترین و مهمترین تفسیر فارسی به روش صوفیه است. میبیدی در این تفسیر کوشیده تا کار خواجه انصاری را شرح و بسط دهد. او ابتدا معنی هر آیه را می آورد، سپس شأن نزول و اخبار و احکام آن را، و سرانجام به تفسیر صوفیانه آن پرداخته است. این کتاب هم از نظر لغوی و هم از لحاظ تفکر ارزش چشمگیری دارد، و در عین حال بسا اوقات حاوی زیباترین و دلکشترین قطعات ادبیست. مثلاً در تفسیر ختم الله علی قلوبهم گوید:

یکی را مهر بیگانگی بردل نهادند تا در کفر بماند، یکی را مهر سرگردانی بردل نهادند تا در فترت بماند، آن بیگانه بیست رانده و سر راه گم کرده ،
و این بیچاره بیست در راه بمانده و بغیر دوست از دوست بازمانده.^{۳۵}

تفسیر معروف دیگر از جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی نیشابوری رازی است که در سده ششم می زیست. این تفسیر موسوم است به روض الجنان

و روح الجنان و می‌توان گفت از لحاظ دقت و سادگی بهترین تفسیر است
برقرآن در زبان فارسی.

«... عرب، چون ایشانرا دختری آمدی او را زنده در گور کردند -
ترس درویشی را، و استکاف آن را که کسی او را نخواهد... عرب، چون خواستی
که دختری را بکشد پیراهنی بکردی او را از پشم شتر یا پشم گوسفند و او را در
قفای شتر و گوسفند فکندی تا شبانی میکردی و چون بخواستی کشتن نیکو میداشتی
او را تا شش ساله شدی، مادرش را گفתי این دخترک را بیارای و طیب براو کن تا
او را بخانه شوهر برم. مادر همچنان کردی، آنکه او را بیاوردی و گوری کنده بودی،
او را گفתי در آنجا نگر، او (چون) در آنجا نگریدی دستی فرا آوردی و او را در
آنجا انداختی و خاک براو راست کردی.

عبدالله عباس گفت: عرب را در جاهلیت عادت چنین بودی که چون زنان
ایشان آبستن شدند و وقت وضع نزدیک شدی، چاله بکنی تا چون زن را درد
آمد بر آن چاله نشستی و بزادی، اگر پسر بودی برگرفتندی و اگر دختر بودی
در آنجا فکندندی و خاک براو راست کردند... قتاده گفت از جهل عرب یکی آنست
که سگ پرورند و فرزندان بکشند...»^{۲۱}

یکی از آثار مهم ادب فارسی تذکرة الاولیا از شیخ عطار است که پیش
از این در شمار شاعران نامش را بردیم. این کتاب شرح حال و بیان گفتار
و کردار نبود و شش تن از بزرگان صوفیه است. او در کتابش از کشف المحجوب
هجویری و ترجمه طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری بهره فراوان
برده است.

گرچه آغاز سخن در باب هریک از صوفیان مانند کلام خواجه انصاری
مسجع است، بزودی کلام مانند آثار شعری عطار ساده و خالی از تکلف
می‌شود، و از این لحاظ کار او آخرین نمونه ساده نویسی در زبان فارسی
تا سده سیزدهم است. قطعه‌یی از سرگذشت حسین بن منصور حلاج را
می‌آوریم:

پس دیگر بار حسین را بردند تا بردار کنند. صدهزار آدمی گرد آمدند و او چشم گرد می آورد می گفت: «حق، حق، حق، انالحق» نقلست که درویشی در آن میان ازو پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا بینی و پس فردا بینی. آنروزش بکشتند و دیگرروزش بسوختند و سوم روزش بیاد بردادند یعنی عشق اینست. خادم اودر آن حال وصیتی خواست. گفت: نفس را بچیزی مشغول دار که کردنی بود و اگر نه او ترا بچیزی مشغول دارد که ناکردنی بود، که در این حال با خود بودن کار اولیاست. پسرش گفت مرا وصیتی کن. گفت: چون جهانیان در اعمال کوشند تو در چیزی کوش که ذره از آن به از مدار اعمال جن و انس بود و آن نیست الا علم حقیقت. پس در راه که میرفت می خرامید دست اندازان و عیاروار میرفت با سیزده بندگران. گفتند این خرامیدن چیست؟ گفت: زیرا که بنحرگاه میروم و نعره میزد

در این دوره کتابهای تاریخی متعددی نوشته شده که به ذکر برخی از آنها می پردازیم:

نسفی، که از او در زمره فقها، ضمن اشاره به کتاب اعتقاد اهل سنت و جماعت یاد کردیم، مؤلف کتابیست به نام القند فی تاریخ سمرقند که شاگردش محمد بن عبدالجلیل سمرقندی بر آن ذیلی نوشته است.^{۳۷}

ترجمه تاریخ بخارا، اثر ابوبکر محمد بن جعفر نرشی (تألیف در ۳۳۲ ق) نیز در این ایام به وسیله ابو نصر محمد بن احمد قباوی صورت گرفت (۵۲۲). در سال ۵۷۴ محمد بن زفر این کتاب را تلخیص کرده و مطالبی نیز از شرح حال بزرگان بخارا و فتوحات مسلمین بر آن افزوده است:

حکایت - هم سلیمان لیشی میگوید که چون سعید با خاتون صلح کرد بخارا، سعید بیمار گشت خاتون بیادت او درآمد، کیسه داشت پر زر، دست در کیسه کرد و دو چیز از کیسه بیرون کرد و گفت این یکی از بهر خویشتن نگاه میدارم تا اگر بیمار شوم بخورم و آن دیگر ترا می دهم تا بخوری و بهتر شوی. سعید را عجب آمد که چیست که این خاتون با این عزت و بزرگی میدهد. چون خاتون بیرون رفت

سعید نگاه کرد، خرما بود کهنه گشته. کسان خود را فرمود تا پنج شتر خرماء تازه بار کردند و بنزدیک خاتون بردند. خاتون جوالها بگشاد و خرماء بسیار دید، کیسه بگشاد و آن خرماء خویش بیرون کرد و با آن خرماها مقابله کرد و همچنان بود که خاتون داشت، و بعد از آمد و گفت مارا از این جنس بسیار نباشد و این دو خرما را سالهای بسیار نگاه داشته‌ام از بهر بیماری.^{۳۸}

ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق (۴۹۹-۵۶۵ هـ) دانشمند بزرگ سده ششم از محضر دانشمندان بزرگ کسب فیض کرد و آثار متعدد در رشته‌های مختلف به فارسی و عربی نوشت. از آن جمله است تنمیه صوان الحکمه به عربی که در اواخر سده هفتم به فارسی ترجمه شده و در شرح احوال دانشمندان است؛ جوامع احکام النجوم، ذیل تاریخ یمینی و تفسیر نهج البلاغه. مهمترین کتاب فارسی او تاریخ بیهقی است در تاریخ زادگاهش و شرح احوال بزرگان آن.

در هرناحیتی و ولایتی چیزی بود بدان ناحیت و ولایت منسوب، گویند حکمای یونان، و زرگران شهر حران، و جولاهگان یمن، و دبیران سواد بغداد، کاغذیان سمرقند، صباغان سجستان، عیاران طوس، کربزان مرو، ملیح صورتان بخارا، زیرکان و نقاشان چین، تیراندازان ترك و دهات بلخ، اصحاب ناموس غزنین، جادوان و مشعبدان هند، وضعفای کرمان و اکراد فارس، و ترکمانان حدود قونیّه و انگوریّه و طرف روم و صوفیان دینور و دزدان و متواریان نواحی ری، و طعام خورندگان و پارسایان خوارزم، و ادبای بیهقی. و غرض ازین نسبتها آن بود که در هیچ موضع دیگر مثل این چیزها که یاد کرده آمدنبود، مگر در این نواحی و ولایات...^{۳۹}

ابن البلخی مؤلف فارسنامه است، کتابی در تاریخ و جغرافیای فارس، بنای شهرها، آثار و ابنیه، و شرح حال رجال آن، که به محمد بن ملکشاه سلجوقی (سلطنتش ۴۹۸-۵۱۱) تقدیم شده. از ابن البلخی جز این نمی دانیم که مستوفی فارس بوده و ظاهر آن تا ۵۴۰ زنده بوده است.

میان سعد وقاص و رستم بن فرخ هرمز جنگهای عظیم رفت بقادسیه، و

سر لشکر عرب سعد بود و سپاه سالارشان یکی بود نام او جریر بن عبدالله الجلی و بعاقبت رستم بن فرخ هرمز کشته شد و برادر این رستم خوره زاد بن فرخ هرمز نام یزدجرد را با اسباب و تجمل کی داشت به اصفهان آورد و از آنجا بکرمان برد و از کرمان دیگر باره او را بخراسان برد و بشهر مرو اصفهیدی بود نام او ماهویه. او را بدان اصفهید سپرد و سجلی بروی کرد کی ملک را بخویشتن پذیرفت. و خوره زاد باز گشت. پس اتفاق چنان بود کی ملک هیاطله قصد یزدجرد کرد و ماهویه در مال یزدجرد خیانتها کرده بود و یزدجرد دانسته و بر ماهویه اظهار کرده و او را دشنام داده و ماهویه از این استعمار یزدجرد او را بکشت و در میان هیاطله رفت، با مال و تجمل یزدجرد، و آن تاج کسری و جواهر بر ملک صین بماند و اکنون از آن عهد باز تاج ملوک صین آنست و قتل یزدجرد در سال هشتم بود و از طفیان و عصیان نادین ناحق عثمان و این وقت سال سی و یکم بود از هجرت، ملک پارسیان زایل شد^۱.

از این تواریخ محلی که بگذریم، می‌رسیم به تاریخهای عمومی که از آن جمله است سلجوقنامه از ظهیرالدین نیشابوری (۵۸۲ ق) که معلم ارسلان و مسعود سلجوقی بوده است^۲.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان (۵۷۰) در سال ۵۹۹ با استفاده از این سلجوقنامه و افزودن تاریخ سلجوقیان روم و برخی مطالب و حکایات و اشعار و امثال کتابی نوشت به نام **راحة الصدور و آية السرور**.

... خرابی جهان از آن برخاست کی عوانان و غمازان و بزدینان ظالم زبان در ایمنه دین دراز کردند و ایشانرا متهم کردند و تعصب و حسد در میان ایمنه ظاهر شد و عوانان بزدین از قم و کاشان و آبه و طبرش و ری و فراهان و نواحی قزوین و ابهر و زنجان جمله رافضی یا اشعری در لشکر سلطان افتادند و فرا امرا و سلاطین نمودند که ما از بهر شما توقیر می‌آوریم. ظلم را نام توقیر بر نهادند و خون و مال مسلمانان را بنا واجب ریختن و مستذن منفعت خواندند و بدین بهانه ملک با دست گرفتند و قلم ظلم در مساجد و مدارس کشیدند و آب علما ببردند، و سرهنگان نام مسلمانان کی بفتوی قرآن خون ایشان مباحست بر سر مسلمانان داشتند تا بی‌رحم بزخم چوب از مسلمانان زر می‌ستدند، و بهانه‌ها و مصادرات و تقریر فاش شد و در هر شهری بهانه‌ها

گیری بود که مسلمانان را رنج مینمود. و خون و مال مسلمانان می برد که این منفعت دیوانست و خرابات و خمرخانها را بنا کردند و بفاش لواطه و زنا و مناهی شرع را تمکین دادند و بر هر چیزی ضمانی نهادند و قرار مالی بدادند که این توقیر پادشاهست و آب علما ببرند^{۲۲}.

باکاری که ابوالعباس اسفراینی در پایان سده چهارم آغاز کرد و دفتر و مکاتبات دولتی را به فارسی برگرداند، نامه نگاری در زبان فارسی رواج یافت و برخی ادب دوستان به گردآوری مجموعه هایی از نامه های بزرگان همت گماشتند. از مجموعه های منشأتی که در دست داریم، اینها را می توان نام برد:

عتبة الکتبه از منتجب الدین بدیع علی بن احمد جوینی (زنده در ۵۵۷) که کاتب و ندیم سنجر بود و با سخن سنجی خویش جان همکارش رشید و طواط را نجات داد. او علاوه بر این کتابی هم در فنون انشا داشته به نام **رقیة القلم** که امروز در دست نیست. **عتبة الکتبه** نثری مصنوع و مزین و آراسته به سجع و مقرون به اطناب دارد و نمونه درستیت از نامه های رسمی درباری و دولتی آن دوره.^{۲۳}

التوسل الی التوسل مجموعه نامه های بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی (ح ۵۹۵ ق) کاتب علاء الدین تکش خوارزمشاه است که در زمان خویش به حسن انشا معروف بوده.^{۲۴}

ابکار الافکار که مجموعه بیست از نامه های فارسی و عربی رشید و طواط و ما از او در زمره شعرا یاد کردیم. عرایس الخواطر مجموعه دیگریست از نامه های او.^{۲۵}

رشید و طواط را کتابیست به نام **حدایق السحر فی دقایق الشعر** در فنون شعر و مباحث معانی و بیان. او این کتاب را به تقلید ترجمان البلاغه و با اقتباس از آن پرداخته است.

مکاتیب سنایی مجموعه بیست از نامه های شاعر بزرگ سنایی

غزنوی^{۴۶}.

منشآت خاقانی نیز مجموعه‌ی بیست از نامه‌های خاقانی که به همان اندازه قصایدش پیچیده و دشوار و سرشار از تشبیهات غریب است^{۴۷}. از نامه‌های عین‌القضاة همدانی نیز در بالا یاد کردیم. در اینجا لازم است از برخی آثار علمی این زمان به زبان فارسی یاد کنیم. از جمله این آثار است کتابهای پزشکی زین‌الدین اسمعیل بن حسن بن محمد **جرجانی** (۴۳۴-۵۳۱ ق). جرجانی در گسترش مفاهیم علمی در زبان فارسی نقش مهمی داشت و نوشته‌هایش در سادگی و روشنی بیان‌الحق شاهکار است. مهمترین کتاب پزشکی به زبان فارسی **ذخیره خوارزمشاهی** در دوازده کتاب است شامل طب و تشریح و بهداشت و ترکیب داروها و در ۵۰۴ تألیف شده است. او خلاصه‌یی از این کتاب تهیه کرد به نام **خفی علانی**، و کتاب دیگری به نام **الاغراض الطبیة والمباحث العلائیه**. او در باره ذخیره گوید:

قصده کرده آمدست تا اندر هر بابی آنچه طبیب را اندر آن باب باید دانست از علم و عمل، به تمامی یاد کرده آید، و معلومست که بر این نسق هیچ کتابی موجود نیست. و اگر چه اندر علم طب بسیاری کتابهای بزرگ کرده‌اند، هیچ کتابی نیست که طبیب بدان کتاب از کتابهای دیگر مستغنی گردد و تا اندر هر غرضی و مقصودی بکتابهای دیگر باز نگردد و از هر جایی نجوید مراد او حاصل نشود، و این کتاب چنان جمع کرده آمدست که طبیب را اندر هیچ باب بهیچ کتاب دیگر حاجت نیفتد و بسبب باز گشتن بکتابها خاطرش پراکنده نشود^{۴۸}.

چهارمقاله یا **مجمع‌النوادر** از نظام‌الدین ابوالحسن احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی یکی از جالبترین کتابهای سده ششم است که در نیمه این قرن نوشته شده. این کتاب در شرایط چهار طبقه از ندیمان پادشاه است، یعنی دبیران، شاعران، منجمان و پزشکان و در ضمن هر مقاله داستانهایی می‌آورد از بزرگان آن صنعت. این کتاب علی‌رغم اشتباهات

تاریخی که در آن به چشم می خورد حاوی اطلاعات دست اولی درباره اوضاع اجتماعی آن زمان است. سبک انشای نظامی عروضی خاص اوست.

حکایت - احمد بن عبدالله الخجستانی را پرسیدند، که تو مردی خربنده بودی
بامیری خراسان چون افتادی؟ گفت: به بادغیس در خجستان روزی دیوان حنظلّه بادغیسی
همی خواندم بدین دوبیت رسیدم:

مهتری گربکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی وعز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگ رویاروی

داعیه بی در باطن من پدید آمد که بهیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی
نتوانستم بود. خران را بفروختم و اسب خریدم و از وطن خویش رحلت کردم و
بخدمت علی بن الیث شدم، برادر یعقوب بن الیث و عمرو بن الیث، و باز دولت صفاریان
در ذروه اوج علین پرواز همی کرد و علی برادر کهین بود و یعقوب و عمرو را براو
اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان بغزنین شد، از راه جبال، علی بن الیث
مرا از رباط سنگین باز گردانید و بخراسان بشحنکی اقطاع فرمود و من از آن لشکر
سواری صد بر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم و از اقطاع علی بن الیث
یکی کروخ هری بود و دوم خواف نشابور. چون بکروخ رسیدم فرمان عرضه کردم
آنچه به من رسید تفرقه لشکر کردم و بلشکر دادم. سوار من سیصد شد. چون
بخواف رسیدم و فرمان عرضه کردم خواجگان خواف تمکین نکردند و گفتند ما را
شحنه بی باید با ده تن. رای من بر آن جمله قرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز-
داشتم و خواف را غارت کردم و بروستای بشت بیرون شدم و به بیهق در آمدم. دو
هزار سوار بر من جمع شد، بیامدم و نشابور بگرفتم و کار من بالا گرفت و ترقی
همی کرد تا جمله خراسان خویشتن را مستخلص گردانیدم. اصل و سبب این دوبیت
شعر بود، و سلامی اندر تاریخ خویش همی آرد که کار احمد بن عبدالله بدرجه رسید که
بنشابور يك شب سیصد هزار دینار و پانصد سراسب و هزار تا جامه ببخشید.

گیهان شناخت یکی از آثار ابوعلی حسن بن علی قطان مروزی (۴۶۵-
۵۴۸ ق) دانشمند جامع العلوم این عصر است که به دست غزان کشته شد.
گیهان شناخت دو مقدمات علم نجوم است و در حوالی سال ۵۰۰ نوشته

شده و امروزه ارزش لغوی زیادی دارد. قطان مروزی بجز این رساله‌پی در عروض و آثاری در طب داشته، که دردست نیست.

نهاد این کتاب چنانست که صفت هر دو جهان دراو یاد کنیم، نخست آسمانها و آنچه در اوست، از اجرام حامل و محمول و این را عالم علوی گویند. اندرین فصل نخست حرکت کواکب گوئیم، پس حرکت آسمان، از بهر خوبی این کتاب و ترتیب و آسانی دریافتن او، پس زمین و چگونگی او، و این را عالم سفلی گویند، پس بگوئیم که شبان روز و گشت سال و روز و روزگار چگونه است تا آفرینش و نهاد هر دو گیتی را دانسته آید... و نام این کتاب گیهان شناخت دادم زیرا که هر که این کتاب بداند شناسنده گردد بر اشکال گیهان و روشن گردد او را چگونگی او و اگر بیشتر خوانند نیز بهتر دانند زیرا که از پس هر دانستن دانستن دیگرست و هر که چیزی دانند دیگری بود که بهتر از او داند و خداست جل جلاله که هیچ چیز بر او پوشیده نیست.^{۱۰}

قراضة طبیعیات از ابوسعید محمد بن محمد غانمی، که برخی آن را به ابن سینا نسبت داده‌اند، ولی در اوایل سده ششم تألیف شده، در چهار فصل به طریق پرسش و پاسخ. مؤلف در علت تألیف کتاب گوید:

چون اندر مجلس شریف ادام الله رفعتہ حدیث طبیعیات و کتب ارسطاطالیس اندرین باب همی رفت، بفرمود این خادم را تا کتابی کند اندر مسائل طبیعی بر طریق سؤال و جواب بیاری تا فایده آن عام باشد. این خادم آن مثال را امثال کرد و قصد کرد تا از آنچه دیگران بگفته‌اند اندرین کتاب نیارد مگر چیزی که آن مقدمه‌یی سازد مسئله دیگر را و یا بر سبیل اتفاق اندر افتد و این کتاب را موسوم کرد بقراضة طبیعیات، و سبب خرد حجمی کتاب آن بود که اعتماد بر محفوظ و خاطر خویش کرد اندر جمع سؤال و استنباط جواب، دور از آنکه از کتب نقل کرد. و آنکس که این کتاب نگرد و خواند باید که او را بطبیعیات الف باشد و کتب حکما نگریده باشد و بر قانونهای طبیعی واقف گشته بود تا مصادرات و مقدمات این مسائل را بسیار تقلید نباید کرد و سخن اندر کالی طبیعیات آسان تر بود که اندر جزوی...^{۱۱}

یکی از بزرگترین اندیشمندان ایران در سده ششم ظهور کرد و او شهاب الدین ابوالفتوح یحیی بن حبیش بن امیرک سهروردی معروف به شیخ

اشراق است. او در ۵۴۹ در سهرورد زنجان ولادت یافت و در ۳۸ سالگی در ۵۸۷ در حلب کشته شد. او بنیانگذار فلسفه اشراقیست، و در عین حال اوست که اول بار به فلسفه باستانی ایران توجه کرد و در آوردن اصطلاحات فارسی سعی بلیغ کرد. مهمترین اثر او حکمة الاشراق به زبان عربیست. او نویسنده پرکاری بوده و آثار عربی و فارسی متعددی پرداخته است. از آثار فارسی اوست: عقل مرخ، صفیر سیمرخ، روزی بسا جماعت صوفیان، آواز پر جبرئیل، لغت موران و ترجمه رساله الطیر ابن سینا.

دوستی از دوستان عزیز مرا سؤال کرده که مرغان زبان یکدیگر دانند؟ گفتم بلی دانند. گفت ترا از کجا معلوم گشت؟ گفتم در ابتداء حالت چون مصور بحقیقت خواست کی نیست مرا پدید کند مرا در صورت بازی آفرید و در آن ولایت که من بودم دیگر بازان بودند، بایکدیگر سخن گفتیم و شنیدیم و سخن یکدیگر فهم می کردیم. گفت آنکه حال بدین مقام چگونه رسید؟ گفتم روزی صیادان قضا و قدر دام تقدیر باز گسترانیدند و دانه ارادت در آنجا تعبیه کردند و مرا بدین طریق اسیر گردانیدند. پس از آن ولایت که آشیان ما بود بولایتی دیگر بردند، آنکه هر دو چشم من بردوختند و چهاربند مخالف بر من نهادند و ده کس را بر من موکل کردند، پنج را روی سوی من و پشت بیرون و پنج را پشت سوی من و روی بیرون، این پنج که روی سوی من داشتند و پشت ایشان بیرون، آنکه مرا در عالم تحیر بداشتند، چنانکه آشیان خویش و آن ولایت و هر چه معلوم من بود فراموش کردم، می پنداشتم که خود من پیوسته چنین بوده ام. چون مدتی برین برآمد قدری چشم من باز گشودند، بدان قدر چشم می نگریستم، چیزها می دیدم که دیگر ندیده بودم و آن عجب می داشتم تا هر روز بتدریج قدری چشم من زیادت باز می کردند و من چیزها می دیدم که در آن شگفت می ماندم. عاقبت تمام چشم من باز کردند و جهان را بدین صفت که هست بمن نمودند...^{۲۰}

یادداشتها

- ۱- درباره غوریان نك طبقات ناصری.
- ۲- درباره سلجوقیان نك سلجوقنامه ظهیری و راحة الصدور.
- ۳- فرقه اسمعیلیه ازهاچسن؛ فدائیان اسمعیلی از برنارد لویس، هر دو ترجمه فریدون بدره‌ای.
- ۴- دیوان امیر معزی، تصحیح عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۸.
- ۵- از سنایی تا سعدی مخصوصاً تعلیقات آن.
- ۶- همان مأخذ. دیوان اشعار اورا شادروان سعیدنفیسی وحدایق السحر را شادروان عباس اقبال تصحیح و چاپ کرده‌اند.
- ۷- همان مأخذ. دیوان اشعارش به تصحیح علی قویم در ۱۳۳۴ چاپ شده است.
- ۸- همان مأخذ. دیوان عمق را سال ۱۳۳۹ شادروان استاد سعیدنفیسی منتشر کرده است.
- ۹- همان مأخذ. دیوان عبدالواسع در ۱۳۴۱ به تصحیح استاد ذبیح‌الله صفا توسط انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.
- ۱۰- قسمتی از دیوان سوزنی به تصحیح ناصرالدین شاه حسینی چاپ شده است.
- ۱۱- دیوان اثیراخیکنی به تصحیح رکن‌الدین همایون فرخ در ۱۳۳۷ منتشر شده است.
- ۱۲- برای شرح حالش نك مقدمه دیوان مهستی به تصحیح طاهری شهاب، کتابفروشی ابن‌سینا.
- ۱۳- برای تفصیل همین مطالب و مأخذ مربوط دیگر نك از سنایی تا

سعدی، دیوان انوری به جز چاپهای متعدد فعلی، چاپی به اهتمام شادروان سعید نفیسی در ۱ ج و چاپ دیگری به تصحیح استاد مدرس رضوی در ۲ ج دارد.

۱۴- در باره خاقانی نك مقدمة دیوانش تصحیح استاد ضیاءالدین سجادی؛ منشآت خاقانی تصحیح محمدروشن؛ شاعری دیر آشنا از علی دشتی. تحفة العراقین به تصحیح یحیی قریب در ۱۳۳۳ چاپ شده است.

۱۵- دیوان ظهیر فاریابی تصحیح تقی بینش، چاپ مشهد. البته این دیوان چند چاپ دیگر هم دارد که هیچ کدام جالب نیست، جز همین.

۱۶- دیوان جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی به تصحیح شادروان وحید دستگردی چاپ شده است.

۱۷- بهترین چاپ خمسة نظامی به تصحیح شادروان وحید دستگردی منتشر شده است. باقی مانده دیوان نظامی نیز در کتاب احوال و آثار و قصاید و غزلیات نظامی گنجوی به وسیله شادروان استاد سعید نفیسی منتشر شده است. علاوه بر آن نك نظامی شاعر داستان سرا از علی اکبر شهابی.

۱۸- در باره عطار نك جستجو در احوال و آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری از شادروان سعید نفیسی و شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری از شادروان استاد فروزانفر. دیوان عطار يك بار به تصحیح استاد سعید نفیسی و بار دیگر به تصحیح آقای تقی تفضلی چاپ شده است.

منطق الطیر چندین بار چاپ شده، از بهترین چاپهایش یکی به تصحیح استاد محمد جواد مشکور و دیگری به تصحیح استاد سید صادق گوهرین است. اشترنامه به تصحیح مهدی محقق، خسرونامه به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، اسرارنامه به تصحیح سید صادق گوهرین، الهی نامه به تصحیح فواد روحانی، مصیبت نامه به تصحیح نورانی وصال چاپ شده است.

- ۱۹- بختیارنامه بارها چاپ شده ، از جمله در ۱۳۱۰ به وسیله اداره مجله ارمغان و بار دیگر. به نام راحة الارواح به تصحیح ذبیح الله صفا به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است.
- ۲۰- در باره ظهیری به مقدمه اغراض السیاسة او، تصحیح جعفر شعار (انتشارات دانشگاه تهران) نگاه کنید. سندبادنامه او به وسیله کتابفروشی خاور در تهران منتشر شده است.
- ۲۱- حمزه نامه نیز به تصحیح جعفر شعار به وسیله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.
- ۲۲- سمک عیار به تصحیح پرویز خانلری يك بار در سلسله انتشارات دانشگاه تهران و بار دیگر به وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است.
- ۲۳- داراب نامه بی غمی به تصحیح ذبیح الله صفا منتشر شده، درباره شرح حال نویسنده مقدمه آن کتاب را ببیند (بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۲).
- ۲۴- کلیله و دمنه بهرامشاهی چاپهای بسیار متعدد دارد که از پاکیزه ترین آنها تصحیح مجتبی مینوی از انتشارات دانشگاه تهران است. درباره تاریخ پیدایش و ترجمه های کلیله و دمنه نك در باره کلیله و دمنه از محمد جعفر محجوب (انتشارات خوارزمی).
- ۲۵- روضة العقول در ۱۹۳۸ در پاریس چاپ شده است.
- ۲۶- مقامات حریری بارها چاپ شده؛ درباره مقامه نویسی در ادبیات فارسی از ابراهیمی حریری (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶).
- ۲۷- اعتقاد اهل سنت و جماعت ظاهرأ يك بار چاپ شده است.
- ۲۸- بعض مثالب النواصب به تصحیح محدث ارموی به وسیله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.

- ۲۹- این کتاب به تصحیح استاد محمد تقی دانش پژوه به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۴۵ ش در تهران منتشر شده است.
- ۳۰- این کتاب هم در ترکیه و هم در ایران چاپ شده است.
- ۳۱- نك آثار و احوال عين القضاة همدانی از رحیم فرمنش (تهران، ۱۳۳۸). همو غایة الامكان (۱۳۳۹) ولوایح (۱۳۳۷) را منتشر کرده است؛ عقیف عسیران نامه‌های عين القضاة (بنیاد فرهنگ) و مصنفات (دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)؛ و بهمن کریمی یزدان شناخت (تهران، ۱۳۳۸) را منتشر کرده است.
- ۳۲- اسرار التوحید بارها چاپ شده است.
- ۳۳- انس الثائبین و مقامات ژنده پیل هر دو چاپ شده است، اولی به تصحیح علی فاضل، بنیاد فرهنگ ایران، دومی به تصحیح حشمت مؤید، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۳۴- التصفیه به تصحیح غلام حسین یوسفی از طرف بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.
- ۳۵- کشف الاسرار به تصحیح علی اصغر حکمت در ۱۰ جلد به وسیله انتشارات دانشگاه تهران منتشر شده است.
- ۳۶- این تفسیر مفصل نیز دوبار چاپ شده است، بار آخر به تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای در ۱۰ ج و قریب ۵۰۰۰ ص به وسیله کتابفروشی علمی.
- ۳۷- نك تاریخ در ایران.
- ۳۸- ترجمه تازیخ بهخارا چند بار، از جمله بتازگی به وسیله بنیاد فرهنگ ایران چاپ شده است.
- ۳۹- تاریخ بیمق به تصحیح شادروان احمد بهمنیار چاپ شده است. برای شرح حال بیمقی مقدمه آن کتاب را ببینید.

- ۴۰- فارسنامه بارها چاپ شده است.
- ۴۱- سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری به وسیله کتابفروشی خاورچاپ شده است.
- ۴۲- راحة الصدور به وسیله انتشارات امیرکبیر تجدید چاپ شده است.
- ۴۳- عتبة الکتبه به تصحیح محمد قزوینی و عباس اقبال چاپ شده است (تهران، ۱۳۲۹).
- ۴۴- التوسل الى التوسل نیز به تصحیح احمد بهمنیار چاپ شده (۱۳۱۵).
- ۴۵- نامه‌های فارسی رشیدالدین وطواط به تصحیح قاسم نویسرکانی در ۱۳۳۸ منتشر شده است. حدایق السحر به تصحیح عباس اقبال چاپ شده است.
- ۴۶- مکاتیب سنایی در هند چاپ شده است.
- ۴۷- منشآت خاقانی به تصحیح محمد روشن به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است.
- ۴۸- همه آثار جرجانی چاپ شده است. الاغراض به صورت عکسی و ذخیره به صورت سنگی. چاپ علمی و انتقادی ۲ کتاب از ذخیره نیز به صورت سربی اخیراً صورت گرفته است.
- ۴۹- بهترین چاپ چهار مقاله با تصحیح محمد قزوینی و تعلیقات محمد معین است (کتابفروشی زوار، تهران).
- ۵۰- گیهان شناخت ظاهراً چاپ نشده است.
- ۵۱- قراضه طبیعیات به تصحیح غلام حسین یوسفی در ۱۳۳۲ به وسیله انجمن آثار ملی منتشر شده است.
- ۵۲- همه آثار موجود شیخ اشراق چاپ شده است، از جمله آثار فارسی او یک بار به تصحیح سید حسین نصر به وسیله انجمن ایران و فرانسه.

فصل پنجم

عصر سعدی

- ۱- فتنه مغول ۲- اوج سخن پارسی
- ۳- نثر فارسی

فتنه مغول

علاءالدین تکش، که در ۵۶۸ به پادشاهی نشسته بود، در ۵۹۶ هنگامی که به انتقام خون وزیرش صدرالدین مسعود هروی قصد تسخیر الموت را داشت، در این راه از بیماری مرد و پسرش علاءالدین محمد بر جای نشست. او در ۶۰۶ مازندران و در ۶۰۷ کرمان را گرفت و قلمرو خود را تا سواحل جنوبی دریای عمان بسط داد. از آن پس اصفهان و ری و همدان را گشود و اتساک فارس را مطیع خود ساخت؛ همین کار نگرانی خلیفه عباسی را برانگیخت و او را به توطئه و بند و بست بادشمنان خوارزمشاه برانگیخت.

او همچنین امرای مساوراءالنهر و آسیای مرکزی را یکایک برانداخت و در ۶۱۳ برای نخستین بار با مغولان روبرو شد و آنان را فراری ساخت. از آن پس به قصد تسخیر بغداد حرکت کرد، ولی در نزدیکی همدان بر اثر باریدن برف و سرمای سخت بخش بزرگی از سپاهش نابود شد و او راه بازگشت در پیش گرفت.

در همین هنگام در میان طوایف مغول مردی ظهور کرد به نام تموچین و ملقب به چنگیز خان (۵۴۹-۶۲۴ ق) که توانست همه این طوایف را به زیر فرمان خویش درآورد. او برای قلمروش قواعد و قوانینی تدوین کرد که به یاسای چنگیزی موسوم شد.

پس از آنکه در سال ۶۱۵ حاکم اترار باز رگنانان مغول را کشت، چنگیز فرصت یافت تا این کار را دستاویز حمله به ممالک خوارزمشاه کند و در ۶۱۶ بیش از دویست هزار سپاهی به بخارا و سمرقند و شهرهای دیگر ماوراءالنهر ریختند و سال بعد از جیحون گذشتند و خراسان را به خاک و خون کشیدند. در حالی که خوارزمشاه پیشاپیش می گریخت، رعایایش را به خود رها کرد و به جزیره آبسکون پناه برد تا در آنجا درگذشت. پسر دلاورش جلال الدین کوشید تا سلطنت موروث را به دست آورد و مهاجمان را بیرون کند و در این راه ۱۶ سال جنگهای مردانه کرد و پیروزیهای درخشان داشت، ولی بر اثر بی تدبیری و میخوارگی سرانجام کارش به انحطاط گرایید و هنگام فرار در کردستان کشته شد (۶۲۸)، در حالی که مردم تا سی سال چشم به راهش داشتند و مرگش را باور نمی کردند.

در آغاز سده هفتم، اسمعیلیان، همچنان بر قلعه های خویش مسلط بودند و کار هواداران و پیروان مذهب اسمعیلی را در سراسر ممالک ایران اداره می کردند. در سال ۶۰۷ محمد بن حسن پیشوای اسمعیلیان درگذشت و پسرش جلال الدین برجایش نشست. این جلال الدین بر همه دعاوی اسلافش

خط بطلان کشید، خود را مسلمان مؤمن خواند و با خلیفه عباسی بیعت کرد، ازینرو نومسلمان لقب یافت. اوبه علمای قزوین اجازه داد تا به الموت روند و کتابهای کفر آمیز را از کتابخانه آنجا بیرون برند و بسوزند. هنگامی که چنگیز از جیحون گذشت، فرستادگان جلال الدین عرض بندگی کردند و او را خیر مقدم گفتند. رفتار او سبب شد تا نزدیکانش در ۶۱۸ او را مسموم کردند و پسرش علاء الدین را برجایش نشاندند. او نیز در ۶۵۳ کشته شد و پسرش رکن الدین خورشاه به جاییش نشست، که ظاهراً در قتل پدر دست داشت، ولی دولت او دیری نپایید و لشکر هلاکو در ۶۵۴ بر در قلعه های اسمعیلیه رسید و رکن الدین پس از مدتی این دست و آن دست کردن تسلیم مغول شد و پس از آنکه مدتی در اسیری به سر برد به دست مغولان کشته شد (۶۵۷).

هلاکو خان پس از تسخیر ایران روی به بغداد نهاد و پس از محاصره این شهر، آخرین خلیفه عباسی عبدالله مستعصم بالله تسلیم شد. هلاکو مردم بغداد را به بهانه سرشماری از شهر بیرون کشید و همه را از دم تیغ گذراند. آنگاه مغولان به شهر ریختند و آنجا را پنج روز غارت کردند. باویران شدن بغداد و برافتادن خلافت عباسی مرکزیت مسلمانان از میان رفت و زبان عربی در ایران بیش از پیش اهمیت خود را از دست داد (۶۵۶).

هلاکو مراغه را پایتخت ساخت و در آنجا به توصیه خواجه نصیرالدین طوسی رصدخانه یی ایجاد کرد و کتابخانه بزرگی به وجود آورد. پس از مرگ هلاکو (۶۶۳ ق) اباقا (۶۶۳-۶۸۰ ق) به سلطنت نشست و پایتخت را به تبریز انتقال داد. پس از او پسر دیگر هلاکو، یعنی تگودار به سلطنت رسید (۶۸۱) او اسلام آورد و نام خود را احمد نهاد. ولی همین مسلمانی سبب انقراض دولت او شد (۶۸۳) و برادرزاده کافرش ارغون به جای او نشست. آنگاه گیخاتو برادر ارغون (۶۹۰-۶۹۴) جانشین او شد و چندان در بخشش و ولخرجی زیاده روی کرد که خزانه را تهی ساخت. در این هنگام یکی از نواده های

هلاکو به نام بایدو بر او شورید و به قتلش رساند و خود چند ماهی حکم راند، تا آنکه یکی از لایقترین مردان تاریخ به نام غازان خان بایدو را از پای در آورد و خود به سلطنت نشست. او مسلمان شد و خود را محمود نامید. او در مدت ۹ سال پادشاهی (۶۹۴-۷۰۳ ق) قانون مالیاتی منظمی تدوین کرد، چاپارخانه‌ها ساخت، عیار سکه‌های زر و سیم را تعیین کرد، اوزان و مقادیر واحدی به وجود آورد، احیای اراضی را تشویق کرد، راه‌ها را امن ساخت، وضع دادگستری را منظم کرد و تاریخ و تقویم را بر اساس سال شمسی قرار داد. علاوه بر این، در زمان او آثار و ابنیه خیلی زیادی ساخته شد.

در این دوره وزیران دانشمند و برجسته‌ی ظاهر شدند، مانند نصیرالدین طوسی (که هر چند رسماً وزیر نبود، ولی اغلب در این مقام انجام وظیفه می‌کرد)، خواجه شمس‌الدین صاحب‌دیوان جوینی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و یک تن یهودی با هوش و حيله‌گر به نام سعدالدوله.

در آغاز سده هفتم، در فارس، سعدبن زنگی يك سال بود که به مسند فرمانروایی نشسته بود. او تا ۶۲۳ فرمان راند. در ۶۰۷ کرمان را از دست داد. در ۶۱۴ بر اثر حمله به اصفهان و ری نزدیک بود به دست خوارزمشاه کشته شود، ولی جان خود را به بهای چهار دانگ از محصول فارس باز خرید. پس از او پسرش ابوبکر به جایش نشست (۶۲۲-۶۵۸). او توانست با پرداخت خراج سالانه به مغول، فارس را از گزند ایشان نگهدارد. این پادشاه ممدوح سعدی بزرگ است و این سخنورنامی نامش را در گلستان و بوستان خویش جاودانی ساخته است، پس از مرگ ابوبکر برایش جانشین لایقی پیدا نشد، تا آنکه در سال ۶۶۳ فارس رسماً به تصرف مغول درآمد.

۲- شعر فارسی

در سده هفتم شاعران بسیار پدید آمدند که امروزه، همگی نامشان تحت الشعاع سه شاعر بزرگ قرار گرفته است. سعدی، مولوی و عراقی. ما نیز جزیه نامی از آنان نخواهیم پرداخت. از قبیل رکن الدین دعویدار قمی متخلص به دعوی که در حدود ربع اول سده هفتم در گذشته، از شاعران دربار آخرین اتابک آذربایجان بوده، به هر دوزبان عربی و فارسی شعری سروده و امروز منتخبی از دیوانش باقیست.^۲

اثیر الدین اومانی از مردم حوالی همدان که بر کشتارها و ویرانیهای عصر خویش بسی تأسف خورده است.

ازین حیات چه حاصل کنون که از دم تیغ
به زندگی همه باگور می‌برند پناه

که جان برد به کران زین میان موج بلا
که همگنان همه در خون هم کنند شناه

دریغ حشمت اسلام و حرمت ایمان

دریغ شرع پیمبر دریغ دین الله

بی مصیبت این روز شاید از پوشد

جهان چو رایت عباسیان پلاس سیاه

کیکاوس پسر کیخسرو رازی سراینده منظومه بیست به نام زراتشت نامه در سرگذشت پیامبر باستانی ایران که مطالب آن را از متون پهلوی ترجمه کرده است.^۳

شاعر زرتشتی دیگری به نام زرتشت پسر بهرام پژدو که ارداویرافنامه را به نظم آورد. ارداویرافنامه از افسانه‌های پهلوی و سرگذشت موبدیت که در زمان اردشیر بابکان روحش هفت شبانه روز از کالبدش جدا می‌شود و بسیر آن جهان می‌رود.^۴

قانعی طوسی، بهاء الدین احمد بن محمود که هنگام حمله مغول به

آسیای صغیر گبریخت و در دربار سلجوقیان روم مقام ملك الشعرايي يافت. او کليله و دمنه را منظوم ساخت و بيش از چهل سال به مدح سلجوقيان روم پرداخت^۱.

مجد همگر، مجدالدین بن احمد یزدی یا پارسی (۶۰۷-۶۸۶هـ) ملك الشعراي دربار ابوبکر زنگی (۶۲۳ - ۶۵۸ ق) و در زمان خود بسیار معروف و محترم بود و روزگار را به مدح شاهان و بزرگان سپری می کرد. نمونه یی از شعر او:

وقت آنست که یاران می روشن گیرند
بزم آراسته را در گل و سوسن گیرند
صبحدم باده خوران سوی گلستان آیند
شامگه مست و خرامان ره گلشن گیرند
شاهدان میل همه سوی در و دشت کنند
عاشقان بر سر ره منزل و مسکن گیرند
دلبران چون می ورود و گل و صحرا طلبند
بی دلان ترك دل و جان و سر و تن گیرند
عاشقانی که بهم جام می خام خورند
همه بریاد من سوخته خرمن گیرند^۲

امامی هروی، رضی الدین ابو عبدالله محمد بن ابوبکر (-۶۶۷ ق) در خدمت امرای کرمان می زیست و گویند سمدی او را بر مجد همگر ترجیح می داده و این لطیفه زیبا را گفته است.

همگر که به عمر خود نکردست نماز
شك نیست که هرگز به امامی نرسد^۳

بدر جاجرمی، بدرالدین بن عمر (-۶۸۶ ق) که مداح بهاء الدین محمد و شمس الدین محمد صاحب دیوان بوده است^۴.

حال به یکی از سه شاعر بزرگ این قرن می پردازیم. مولوی، جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد (-۶۷۲ ق). هنگامی که کودک خردسالی بود،

پدرش بر اثر مخالفت با خوارزمشاه از بلخ هجرت کرد و او را با خود همراه برد. گویند آنان در نیشابور به خدمت عطار رسیدند و این شاعر بزرگ مولوی را تبرک کبر و نسخه‌یی از اسرارنامه را به پدرش داد. آنان سرانجام در شهر قونیه مستقر شدند. مولوی در آنجا نزد پدرش و سپس نزد استادان دیگر تحصیل کرد. پس از فوت بهاء الدین محمد معروف به بهاء ولد، مولوی يك چند نیز برای تحصیل به حلب رفت. از آن پس در قونیه بر مسند ارشاد نشست، ولی با پدیدار شدن صوفی و ارسته‌یی به نام شمس تبریزی، شمس الدین محمد بن علی، دست از تدریس و تحقیق شست و به بیهودگی معرفت خارجی و ارزش عشق معتقد شد. تغییر حال مولوی خشم پیر وانش را بر علیه شمس تبریزی شعله‌ور ساخت و او ناگزیر مرید پر شور خود را ترك گفت.

ولی مولوی در جستجویش برآمد و او را یافت. پس از چندی، شمس بار دیگر ناپدید شد و دیگر او را نیافتند. محققان، وجود شمس تبریزی را موجب پیدایش دیوان غزلیات عظیمی می‌دانند، که به دیوان شمس موسوم است و مولوی آن غزلها را به خاطر و به یاد شمس سروده است.

اثر دیگر مولوی مثنوی بزرگ اوست در ۲۶۰۰۰ بیت و شش دفتر که مجموعه‌ی بیست از مسایل مهم عرفانی و اخلاقی که آنها را با حکایات و مثل‌هایی چاشنی داده است. این اثر که مدت ششصد سال همراه با نوای نی در خانقاهها خوانده شده، نقطه‌ اوج تصوف ایرانی را نشان می‌دهد. علاوه بر دیوان شمس، مثنوی و مجموعه‌یی از رباعیات، دو اثر منشور نیز از مولوی در دست است، یکی فیه مافیه و دیگری مجالس سبعة، همچنین مجموعه‌یی از نامه‌های او. مثنوی، برخلاف معمول آثار دیگر، به جای حمد خدا و پیامبر با شعری در وصف نی آغاز می‌شود:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جداییها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد وزن نالیده‌اند

تا بگویم شرح درد اشتیاق
 باز جوید روزگار وصل خویش
 جفت خوشحالان و بدحالان شدم
 وز درون من نجست اسرار من
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست
 لیک کس را دید جان دستور نیست
 هر که این آتش ندارد نیست باد
 جوشش عشقست کاندلر می فتاد
 پرده‌هایش پرده‌های ما درید
 همچونی دمساز و مشتاقی که دید؟
 قصه‌های عشق مجنون می‌کند
 مر زبان را مشتری جز گوش نیست
 نی جهان را پر نکردی از شکر
 روزها با سوزها همراه شد
 تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

* * *

اوز حرص و عیب کلی پاک شد
 ای طبیب جمله علت‌های ما
 ای تو افلاطون و جالینوس ما
 کوه در رقص آمد و چالاک شد

* * *

نیست بیماری چو بیماری دل
 عشق اضطراب اسرار خداست
 چون بعشق آیم خجل باشیم از آن

* * *

لیک عشق بی زبان روشن‌ترست
 چون بعشق آمد قلم بر خود شکافت
 رو بکشتیان نمود آن خودهرست

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
 من بهر جمعیتی نالان شدم
 هر کسی از ظن خود شد یار من
 سر من از ناله من دور نیست
 تن زجان و جان زتن مستور نیست
 آتشست این بانگ نای و نیست باد
 آتش عشقست کاندلر نی فتاد
 نی حریف هر که از یاری برید
 همچونی زهری و تریاقی که دید؟
 نی حدیث راه پر خون می‌کند
 محرم این هوش جز بی‌هوش نیست
 گر نبودی ناله نی را ثمر
 در غم ما روزها بی‌گاه شد
 روزها گرفت گو رو پاک نیست

هر که را جامه ز عشقی چاک شد
 شاد باش ای عشق پر سودای ما
 ای دوی نخوت و ناموس ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد

عاشقی پیداست از زاری دل
 علت عاشق ز علت‌ها جداست
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان

گرچه تفسیر قلم روشن‌گرمست
 خود قلم اندر نوشتن می‌شتافت
 آن یکی نحوی بکشتی در نشست

گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت: لا!
دل شکسته گشت کشتیان زتاب
باد کشتی را بگردابی فکند
هیچ دانی آشنا کردن بگو
گفت کل عمرت ای نحوی فنامت
محو می باید نه نحو اینجا بدان
آب دریا مرده را بر سر نهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر
این جهان همچون درختست ای غلام
سخت گیرد خامها مر شاخ را
چونکه پخت و گشت شیرین لب گزان
سخت گیری و تعصب خامیست

* * *

گفت معشوقی بعاشق کای فتی
گو کدامین شهر از آنها خوشترست؟
خوشر از هر دو جهان آنجا بود
هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر
هر که جبر آورد خود رنجور کرد
جبر چبود؟ بستنی اشکسته را
چون درین ره پای خود نشکسته ای
و آنکه پایش در ره کوشش شکست

* * *

گفت دزدی شهنه را کای پادشاه
گفت شهنه آنچه من هم می کنم

* * *

گفت نیم عمر تو شد بر فنا!
لیک آن دم گشت خاموش از جواب
گفت کشتی بان بدان نحوی بلند
گفت نی از من تو سیاحی مجو
ز آنکه کشتی غرق در گردابهاست
گر تو محوی بی خطر در آب ران
ور بود زنده ز دریا کی رهد
بهر اسرار نهد بر فرق سر
ما برو چون میوه های نیم خام
ز آنکه زیبا نیست و درخور کاخ را
سست گیرد شاخها را بعد از آن
تا جنینی کار خون آشامیست

تو بغربت دیده ای بس شهرها
گفت آن شهری که در آن دلبرست
که مرا با تو سر و سودا بود
او همین داند که گیرد پای جبر
تا همان رنجوریش در گور کرد
یا بیوستن رگی بگسسته را
بر که می خندی چو پا را بسته ای؟
در رسید او را براق و برنشست

آنچه کردم بود آن حکم اله
حکم حقست ای دو چشم روشنم!

چه تدبیر ای مسلمانان، که من خود را نمی دانم

نه ترسا نه یهودم من، نه گبرم، نه مسلمانم

نه شرقیم، نه غربیم، نه بریم، نه بحریم

نه از کان طبعیم، نه از افلاك گردانم

نه از خاکم، نه از آبم، نه از بادم، نه از آتش
 نه از عرشم، نه از فرشم، نه از کونم، نه از کانم
 نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقینم
 نه از ملک عراقینم، نه از خاک خراسانم
 نه از دنیی، نه از عقبی، نه از جنت، نه از دوزخ
 نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس رضوانم
 مکانم لامکان باشد، نشانم بی نشان باشد
 نه تن باشد، نه جان باشد، که من از جان جانانم

* * *

ای عاشقان، ای عاشقان، هنگام کوچ است از جهان
 در گوش جانم می رسد طبل رحیل از آسمان
 نك ساریان برخاسته، قطارها آراسته
 از ما حلالی خواسته، چه خفه اید ای کاروان؟
 این بانگها از پیش و پس، زنگ رحیل است و جرس
 هر لحظه بی نفس و نفس سر می کند در لامکان
 زین شمعهای سرنگون، زین پرده های نیلگون
 نقشی عجب آمد برون تا غیبه ها گردد عیان
 زین چرخ دولابی ترا، آمد گران خوابی ترا
 فریاد از این عمر سبك، زنهار از این خواب گران
 ای دل، سوی دلدار شو، ای یار، سوی یار شو،
 ای پاسبان بیدار شو، خفته نشاید پاسبان^{۱۰}

دومین سخنور نامدار سده هفتم سعدی بزرگ، شیخ مشرف الدین شیرازیست که او را یکی از سه تن پیمبران سخن فارسی دانسته اند. او در اوایل سده هفتم در شیراز زاده شد. خانواده اش همه از عالمان دین بودند. او در خردسالی پدر خویش را از دست داد. پس از چندی برای تحصیل به بغداد رفت و گویا در نظامیه به تحصیل پرداخت و در آنجا از محضر برخی بزرگان مستفیض شد. سعدی از حوالی سال ۵۲۳ به مسافرت در نقاط مختلف پرداخت

تا سرانجام در ۶۵۴ به زادگاهش بازگشت. او در ۶۵۵ بسوستان و سال بعد گلستان را تألیف کرد که هر دو مجموعه بیست از حکایات و موضوعات اخلاقی.

بوستان نزدیک به چهار هزار بیت است و در ۱۰ باب: در عدل؛ احسان؛ عشق؛ تواضع؛ رضا؛ ذکر؛ تربیت؛ شکر؛ توبه؛ مناجات و ختم کتاب. سعدی در مقدمه آن می گوید که خواسته است حاصل تجارب و مشاهدات خویش را به عنوان ارمغان برای مردم شیراز آورد. به جز بوستان و گلستان که پس از این از آن سخن خواهیم گفت آثار سعدی عبارت است از تعدادی قصیده عربی و فارسی در مدح و مرثیت که بهترین قصیده بیست در مدح امیر انکیانو. ملمعات، که اشعار دو زبانیست، ترجیع بندها، رباعیات، قطعات، ابیات، هزلیات و غزلیاتش که شامل چهار قسمت است: غزلیات قدیم، طبیات، بدایع و خواتیم. به علاوه چندین رساله به نثر.

آنچه سخن سعدی را بی رقیب و در سراسر سرزمینهای فارسی زبان منتشر و رایج ساخت، علاوه بر استادی و چیره دستی بی مانندش در سخنوری، مربوط به محتوای این اشعار و آثار بود. یعنی سعدی با نظری واقع بین و انسانی به مسایل روزمره زندگی توجه کرد و کوشید تا آنها را آنچنانکه هست نشان دهد و تکلیف انسان فرزانه را در برابر آنها روشن سازد. سعدی در مقام معلم اخلاق هنگامی ارزش واقعی خود را نشان می دهد که نه تنها مکان، بلکه زمان نیز در نظر گرفته شود. سعدی نماینده طرز تفکر برجسته ترین روشنفکران طبقه متوسط شهرنشین در نخستین مراحل تکاملی این طبقه است. یکی از تجلیات اخلاقی طبقه متوسط شهرنشین در مرحله آغاز تکامل خویش گرایش به مکتب انسان دوستی یا مردم گرایی است.

سعدی بزرگ یکی از پیشروان این مکتب در ایران به شمار می رود و آموزشهای او باید با معیار انسان دوستی از دیدگاه یک روشنفکر وابسته

به طبقه متوسط شهرنشین قرون وسطایی ارزیابی شود تا دریابیم که تا آنجا که نگارنده تحقیق و تجسس کرده است - متأسفانه تا پانصد سال بعد نیز نه در جهان مسلمان و نه در باختر زمین همتا و همسنگی نداشته است. آثار سعدی از واقعیت‌های روزمره زندگی زمان او الهام یافته و بامعیار واقعیت‌ها سنجیده شده است ازینرو نباید از برخورد با تناقضها در شگفت شویم، زیرا تناقض در ذات واقعیتهاست و تنها در عالم خیال و مثال است که می‌توان آنها را نادیده انگاشت. کیست نپذیرد که هر خوبی و نیکی ممکن است در موقعیتی بد یا زیان‌آور باشد، خاصه بامعیارهای يك سوداگر واقع‌بین؟ از سوی دیگر، هر عیبی نیز گاه در شرایطی ممکن است مورد چشم‌پوشی قرار گیرد. راستی و راست‌گویی خصلت نیک‌یست، ولی افراط در آن، چه مصایبی که به بار نمی‌آورد. سخن کوتاه، آموزشهای هر حکیم بزرگ همچون دریایی است که بی‌گمان در گوشه و کنار آن چیزهای ناخوشایند و موجودات زیان‌بخش نیز می‌توان یافت؛ ولی آنهمه در برابر بیکرانی، ژرفنا، پاکی و سرشاری دریا چیزی نیست.

بنی آدم اعضای يك پیکرند	که در آفرینش ز يك گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
توکز محنت دیگران بی‌غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

* * *

پدر مرده را سایه بر سر فکن	غبارش بپوشان و خارش بکن
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش	مده بوسه بر روی فرزند خویش
یتیم ار بگرید که نازش خرد؟	وگر خشم گیرد که بارش برد؟
برحمت بکن آتش از دیده پاک	بشفقت بپوشانش از چهره خاك
الا تا نگرید که عرش عظیم	بلرزد همی چون بگرید یتیم

* * *

شب‌ی یاد دارم که چشمم نخفت	شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم گر بسوزم رواست	ترا گریه و سوزباری چراست

بگفت ای هوادار مسکین من
 چو شیرینی از من بدر می‌رود
 همی‌گفت و هر لحظه سیلاب درد
 که ای مدعی عشق کار تونیست
 تو بگریزی از پیش يك شعله‌خام
 ترا آتش عشق اگر پر بسوخت
 مبین تابش مجلس افروزم
 نرفته ز شب همچنان بهره‌ی
 همی‌گفت و می‌رفت دودش بسر
 ره اینست گرخواهی آموختن

* * *

شنیدم که جمشید فرخ سرشت
 برین چشمه چون ما بسی دم زدند
 گرفتیم عالم بمردی و زور
 چو بر دشمنی باشدت دسترس
 عدو زنده سرگشته پیرامنت

* * *

بس بگردید و بگردد روزگار
 ای که دستت میرسد کاری بکن
 ای که وقتی نطفه بودی بی‌خبر
 مدتی بالا گرفتی تا بلوغ
 همچنین تا مرد نام‌آور شدی
 آنچه دیدی برقرار خود نماند
 دیر و زود این شکل و شخص نازنین
 گل بخواهد چید بی‌شک باغبان
 نام نیکوگر بماند ز آدمی

* * *

برفت انگبین یار شیرین من
 چو فرهادم آتش بسر می‌رود
 فرو می‌دویدش برخسار زرد
 که نه صبر داری نه یارای زیست
 من استاده‌ام تا بسوزم تمام
 مرا بین که از پای تا سر بسوخت
 تپش بین و سیلاب دلسوزیم
 که ناگه بکشتش پریچهره‌ی
 همینست پایان عشق ای پسر
 بکشتن فرج یابی از سوختن

بسرچشمه‌ی بر بسنگی نوشت
 برفتند چون چشم بر هم زدند
 ولیکن نبردیم با خود بگور
 مرنجانش کورا همین غصه بس
 به از خون او گشته درگردنت

دل بدنیا در نیندد هوشیار
 پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار
 وقت دیگر طفل بودی شیرخوار
 سرو بالایی شدی سیمین‌عذار
 فارس میدان و مرد کارزار
 وین که بینی هم نماند برقرار
 خاك خواهد بودن و خاکش غبار
 ور نچیند خود فرو ریزد ز بار
 به کزو ماند سرای زرنگار

رها نمی‌کند ایام در کنار منش
 که داد خود بستانم به بوسه از دهنش
 همان کمند بگیرم، که صید خاطر خلق
 بدان همی‌کند، و درکشم به خویشانش
 و لیک دست نیارم زدن بدان سر زلف
 که مبلغی دل خلق است زیر هر شکنش
 غلام قامت آن لعبتم، که بر قد او
 بریده‌اند لطافت، چو جامه بر بدنش
 ز رنگ و بوی تو، ای سرو قد سیم اندام
 برفت رونق نسرین و باغ نسترش
 یکی بحکم نظر پای در گلستان نه
 که پایمال کنی ارغوان و یاسمش
 خوشا تفرج نوروز، خاصه در شیراز
 که برکنند دل مرد مسافر از وطنش
 عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل
 صبا به شهر برآورد بوی پیرهنش
 عجب مدار که از غیرت تو وقت بهار
 بگیرد ابر و بخندد شکوفه در چمنش
 بدین روش که توئی، گربه مرده برگذری
 عجب نباشد، اگر نعره آید از کفش
 نماند فتنه در ایام شاه، جز سعدی
 که بر جمال نو فتنه‌ست و خلق برسختش^{۱۱}

عراقی، شیخ فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر همدانی (۶۱۰-۶۸۸ ق)
 در ۱۷ سالگی همدان را ترک گفت و یک چند در خدمت مشایخ صوفیه به سر
 برد تا در ح ۶۴۱ به هندوستان رفت و ۲۵ سال نزد بهاءالدین زکریای
 مولتانی به سربرد تا پس از مرگ او (۶۶۶ ق) به حجاز و از آنجا به آسیای
 صغیر رفت و در توقات مقیم شد. پس از ۶۷۵ به مصر و از آنجا به شام رفت

و در دمشق مقام کرد تا در گذشت.

کلام عراقی در غزل به اوج می‌رسد و سرشار از شور و شوق و سادگی و در عین حال استادیست. این غزلها همه دعوتیست به جانبازی و از خود بیگانگی و چون دریا جوشان و خروشان و چون سیل ویرانگر به نظر می‌رسد. اما در مثنوی عشاقنامه - که عراقی آن را هنگام اقامت در آسیای صغیر سروده - نشانی از این شور و عشق و قدرت سخنوری هویدا نیست. قصاید او نیز چندان به دل نمی‌نشیند. ازینرو عراقی را باید استاد غزل صوفیانه بدانیم.

ز چشم مست ساقی وام کردند
شراب بیخودی در جام کردند
شراب عاشقانش نام کردند
کمند زلف خوبان دام کردند
بهم کردند و عشقش نام کردند
ز بس دلها که بی‌آرام کردند
بیک جولان دو عالم رام کردند
مهیا پسته و بادام کردند
بجامی کار خاص و عام کردند
بدل ز ابرو دو صد پیغام کردند
بیک جلوه دو عالم رام کردند
سر زلفین خود را دام کردند
جهانی را از آن اعلام کردند
عراقی را چرا بد نام کردند؟

نخستین باده کاندر جام کردند
چو با خود یافتند اهل طرب را
لب میگون جانان جام در داد
ز بهر صید دل‌های جهانی
بگیتی هر کجا درد دلی بود
سر زلف بتان آرام نگرفت
چو گوی حسن در میدان فگندند
ز بهر نقل مستان از لب و چشم
بمجلس نیک و بد را جای دادند
بغمزه صد سخن با جان بگفتند
جمال خویشان را جلوه دادند
دلی را تا بدست آرند هر دم
نهان با محرمی رازی بگفتند
چو خود کردند راز خویشان فاش

جان ما را در کف سودا نهاد
جست و جویی در درون ما نهاد
آرزویی در دل شیدا نهاد
راز مستان جمله بر صحرا نهاد

عشق شوری در نهاد ما نهاد
گفت و گویی در زبان ما فگند
داستان دلبران آغاز کرد
رمزی از اسرار باده کشف کرد

کآتشی در پیر و در برنا نهاد
 جنبشی در آدم و حوا نهاد
 جان وامق در لب عذرا نهاد
 لحظه لحظه جای دیگر پا نهاد
 هرکجا جا دید، رخت آنجا نهاد
 نام آن حرف آدم و حوا نهاد
 منتی بر عاشق شیدا نهاد
 تهمتی بر چشم ناپینا نهاد
 در لب شیرین شکرخا نهاد
 خال فتنه بر رخ زیبا نهاد
 رنگ و بویی بر گل رعنا نهاد
 نور خود در دیده بینا نهاد
 این همه اسرار بر صحرا نهاد
 حسن او چون دست دریغما نهاد
 نام او سر دفتر غوغا نهاد^{۱۲}

قصه خوبان بنوعی باز گفت
 از خمستان جرعه‌یی برخاک ریخت
 عقل مجنون در کف لیلی سپرد
 دم بدم در هر لباسی رخ نمود
 چون نبود او را معین خانه‌یی
 بر مثال خویشتن حرفی نوشت
 حسن را بردیده خود جلوه داد
 هم بچشم خود جمال خود بدید
 کام فرهاد و مراد ما همه
 بهر آشوب دل سودائیان
 وز پی برگ و نوای بلبلان
 تا تماشای جمال خود کند
 تا کمال علم او ظاهر شود
 شور و غوغایی برآمد از جهان
 چون در آن غوغا عراقی را بدید

۳- نثر فارسی

در مورد شعر فارسی سده هفتم سخن را به همین جا مختصر می‌کنیم و به نثر سده هفتم می‌پردازیم که بارزترین خصوصیت آن رواج تاریخ‌نویسی در این عصر است. نفثة المصدور، طبقات ناصری، تاریخ ابن بی‌بی، تاریخ کرمان، ترجمه تاریخ یمینی، جهانگشای جوینی، تاریخ افضل و تاریخ طبرستان همه از این دوره است.

در این دوره یکی از برجسته‌ترین متفکران ایرانی، یعنی نصیرالدین طوسی ظهور کرد و آثار گرانبهایی در علم و فلسفه به جای گذاشت. همچنین است قطب‌الدین شیرازی پزشک و منجم و فیلسوف. نخستین واژه‌نامه منظوم عربی به فارسی نیز که قرن‌ها کتاب درسی کودکان بود در این عصر

تألیف شد. کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم در فنون شعر و بلاغت، و ترجمه دیگری از مرزبان‌نامه. اما شاهکار نثر این دوره گلستان است و در آن تردیدی نیست.

گلستان را سعدی در هشت باب در ۶۵۶ تألیف کرد: ۱- در سیرت پادشاهان. ۲- در اخلاق درویشان. ۳- در فضیلت قناعت. ۴- در فوائد خاموشی. ۵- در عشق و جوانی. ۶- در ضعف و پیری. ۷- در تأثیر تربیت. ۸- در آداب صحبت.

سبك دلفریب سعدی در این کتاب بسیاری از آیندگان را در اندیشه تقلید افکند، ولی هرگز کسی به پای او نرسید.

پادشاهی به کشتن بی گناهی فرمان داد. گفت: ای ملك، به موجب خشمی که تورا بر من است آزار خود مجوی، که این عقوبت بر من به يك نفس برآید و بزه آن بر تو جاوید بماند.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت
تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد
در گردن او بماند و بر ما بگذشت
ملك را نصیحت او سودمند آمد و از سرخون او برخاست.

یکی از ملوک بی انصاف، پارسایی را پرسید: از عبادت‌ها کدام فاضلتر است؟
گفت: تورا خواب نیمروز، تا در آن يك نفس خلق را نیازی.
ظالمی را خفته دیدم نیمروز
گفتم این فتنه‌ست خوابش برده به
وانکه خوابش بهتر از بیداری است

آن چنان بد زندگانی مرده به
همچنانکه گفتیم، بجز گلستان، سعدی رساله‌یی دارد به نام پندنامه
یا نصیحة الملوك شامل ۱۵۱ پند و دستورالعمل همراه با حکایتی چند و

رسالة دیگری موسوم به پنج مجلس.

درباره ترجمه مرزبان نامه موسوم به روضةالعقول پیش از این سخن گفتیم. ترجمه دیگری از این کتاب متعلق به سعد وراوینی در ۶۰۷-۱۳ است. این ترجمه ۱۰ باب است و مختصرتر از روضةالعقول و انشایش زیباتر از آن و به سبک ابوالمعالی بسیار نزدیک است.

ملك گفت: آورده اند كه برزىگرى در دامن كوهى با ماری آشنایی داشت مگر دانست كه ابناء روزگار همه در لباس تلون نفاق صفت دو رنگى دارند و در ناتمامى بمارماهى مانند و چون نهاد او را بر يك وتيرت و سیرت چنان یافت كه اگر ماهیت او طلبند الا بمارى نسبتي دیگر ندهد. بدین اعتبار در دامن صحبت او آویخت و دامن تعلق از مصاحبان ناتمام بیفشاند. القصه هر وقت برزىگر آنجا رسیدى مار از سوراخ برآمدی و گستاخ پیش او برخاك می غلطیدی و لقا طات خورش او از زمین بر- می چیدی. روزی برزىگر بعبادت گذشته آنجا رفت. مار را دید از فرط سرمای هوا كه یافته بود بر هم پیچیده و سر و دم درهم كشیده و ضعیف و سست و بیهوش افتاده. برزىگر را سوابق آشنائی و بواعث نیکو عهدی بر آن باعث آمد كه مار را برگرفت و در توبره نهاد و بر سر خر آویخت تا از دم زدن او گرم گردد و مزاج افسرده او را با حال خویش آورد. خر را همان جایكه بست و بطلب هیمة رفت. چون ساعتی بگذشت گرمی در مار اثر كرد. با خود آمد. خبث جبلت و شرطیعت در كار آورد و زخمی جان گزای بر لب خر زد و برجای سرد گردانید و با سوراخ شد... این افسانه از بهر آن گفتم كه هرك آشنائی با بدان دارد بدی بهر هنگام آشنای او گردد.^{۱۲}

عوفی، نورالدین محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان بخاری در نیمه دوم قرن ششم هجری در بخارا بدنیا آمد. تحصیل خود را در محضر استادانی چون تاج الدین عمر، رکن الدین امامزاده، شیخ مجد الدین بغدادی و شیخ نجم الدین کبری پایان برد. در سال ۵۹۷ سفری بسمرقند نمود و چندی بریاست دیوان قلج ارسلان که در آن هنگام ولیعهد بود منصوب گشت. در سال ۶۰۰ بخراسان آمد و چندی در شهرهای مختلف به سیر و سفر پرداخت. آنگاه عازم هند شد و بخدمت ناصر الدین قباچه راه یافت و

تا سال ۶۲۵ در نزد وی بود و کتاب **لباب الالباب** را در آنجا نوشت. سپس روانه دهلی شد و در سال ۶۳۰ جوامع الحکایات را تألیف کرد و از آن پس از وی خبری در دست نیست.

لباب الالباب بگفته مؤلفش اولین کتابست در زبان فارسی در تاریخ شعرا و شرح احوال ایشان و نمونه هائی از کارشان و در عین حال از نظر تاریخ عمومی نیز حاوی اطلاعاتی ارزنده است. اغلب تذکره نویسان ایرانی که بعد از عوفی آمده اند مأخذ اطلاعاتشان **لباب الالباب** بوده است. کتاب دیگر او موسوم به جوامع الحکایات و لوامع الروایات مجموعه ای است عظیم از حکایات با ارزشهای کاملاً مختلف و منقسم به چهار باب است و هر باب دارای بیست و پنج فصل، که هر فصل به نوبه خود دارای چندین حکایت مربوط به موضوع مخصوص آن فصل است. سبک کتاب بسیار ساده و روان است که در آن تضاد چشمگیری با اثر قبلی و فوق العاده مهمش **لباب الالباب** پنجم می خورد.

...حکایت- صاحب عباد را ندیمان بسیار بودند و وی در محاوره و مفاکحه از همه بیشتر بود. روزی گفت که من از هیچ کس ملزم نشدم چنانکه از بدیهی شدم، روزی در پیش حاضران مجلس زردآلو آورده بودند و هر کس از آن تناول می کردند و بدیهی در آن باب غلو میکرد و بشرهی تمام بکار می برد. من گفتم که حکما چنین گفته اند که زردآلو معده را بیالاید و صفرا انگیزد. بدیهی گفت بزرگان گفته اند که میزبانرا طیبی کردن عیب باشد. من از آن کلمه چنان خجل شدم که هیچ جواب نتوانستم گفت...^{۱۴}

یکی از آثار اخلاقی و حکمی این دوره **مرصاد العباد** از **نجم الدین دایه**، ابوبکر عبدالله بن محمد رازیست که در فتنه مغول از ری به همدان و از آنجا به اردبیل و سپس به آسیای صغیر رفت.

کتاب دیگر **اخلاق ناصری** از آثار **نصیر الدین طوسی**، **ابوجعفر محمد بن محمد** است. طوسی حکیم و ریاضی دان و ستاره شناس بزرگ قرن

هفتم هجری در سال ۵۹۷ ق در طوس بدنیا آمد و در سال ۶۷۲ در بغداد بدرود جهان گفت. خواجه نصیر بیشتر مطالعات جدی خویش را در حکمت و علوم در زیر حمایت اسمعیلیان شمال ایران که مروج دانش و فلسفه بودند بعمل آورد و اغلب تألیفهای مهم خود را در دربار ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور محتشم قهستان که یکی از بزرگان ملاحده بود نوشت. وی بیش از بیست و دو سال در میان آن قوم میزیست و هنگام تسلیم خورشاه آخرین زعیم ملاحده (مقیم میمون دز) به هلاکو نیز با ایشان بود، پس از سقوط قلاع ملاحده خواجه به هلاکو پیوست و تا سال وفات آن ایلخان مغول (سال ۶۶۳ هـ ق) مقرب درگاه او بود و در سال ۶۵۷ هـ ق رصدخانه مراغه را به امر ایلخان بکمر عده‌ای از دانشمندان زمان - از ملتهای گوناگون - بنیان نهاد و کتاب «زیج ایلخانی» را نوشت. میگویند که خواجه کتابخانه‌ای دارای چهارصد هزار جلد کتاب داشته است. وی کتابهایی چند در حکمت و ریاضی و نجوم بزبان عربی نوشته است. اما کتابهایی که بفارسی نوشته: «اساس الاقتباس» در منطق و «اوصاف الاشراف» در اخلاق و «زبدۃ الهیة» در نجوم و صورالکواکب عبدالرحمن صوفی ترجمه و «اخلاق ناصری» که در واقع ترجمه کتاب «الطهاره» ابن مشکویه (ابن مسکویه) دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری و وزیر آل بویه و معاصر ابن سیناست. از اخلاق ناصری دو تحریر وجود دارد. اولی به نام اخلاق محتشمی به نام ناصرالدین محتشم قهستان، و دومی که پس از برافتادن اسمعیلیان تنظیم شده همین اخلاق ناصریست. اخلاق ناصری از نظر ادبی اهمیت چندانی ندارد و انشایش دشوار و ناخوشایند است و ارزش آن منحصر به مطالب آن است.

علاج حسد. حسد آن بود که از فرط حرص خواهد که بفواید و مقتنیات از ابنای جنس ممتاز بود. پس همت او بر ازاله آن از دیگران و جذب بخود مقصور

باشد، و سبب این رذیلت از ترکیب جهل و شره بود، چه استجماع خیرات دنیاوی که بنقصان و حرمان ذاتی موسوم است، یک شخص رامحال باشد. و اگر نیز تقدیر امکان کنند استمتاع او از آن صورت نبندد. پس جهل بمعرفت این حال و افراط شره، برحسد باعث شوند. و چون مطلوب حسود ممتنع الوجود بود، جز حزن و تألم او را طایلی حاصل نیاید. و علاج این دو رذیلت علاج حسد باشد. و از جهت تعلق حسد بحزن درین موضوع ذکر او کرده آمد. و الاحمل حسد بر امراض مرکبه اولیتر باشد.^{۱۰}

حال پیردازیم به مورخان و آثارشان. یکی از نخستین آثار تاریخی این سده ترجمه تاریخ یمنی از ابوالحسن محمد بن عبدالجبار عتبی (۴۲۶) در تاریخ سلطنت سلطان محمود است. در آغاز سده هفتم ابوالشرف ناصح بن ظفر از مردم گلپایگان تاریخ یمنی را به فارسی ترجمه کرد (۶۰۳ ق). در کار او نیز تأثیر سبک ابوالمعالی کاملاً آشکار است و با اینکه خواسته قدرت سخنوری و انشای خود را نشان دهد در آوردن سجع و قافیه مبالغه نکرده است. این قطعه بیست از ترجمه تاریخ یمنی در حکایت طوفانی که انوری و دیگران پیش بینی کرده بودند:

کواکب هفتگانه را در برج میزان اجتماع افتاد و مدتها بود که در افواه افتاده بود و منجمان در کتب احکام آورده، که درین زمان طوفان باد باشد، و مقدار سه گز- و در بعضی اقاویل ده گز و بیست گز- از روی زمین برگیرد، و کوههای عظیم بردارد، و از آدمی و بعضی دیگر حیوانات چیزی نماند و قیامت که در قرآن مجید و اخبار و آثار آمده است آن ایام خواهد بود، و این وهم بر خواطرمستولی شد، و ربی عظیم در ضمائر بنشست، و یکی از معارف خراسان خبری روایت کرد - والعهدۃ علیه فیما رواء- که از پیغامبر علیه السلام والصلوة پرسیدند که: متى القیامه؟ پیغامبر صلوة الله علیه فرمود: القیامه، و چندبار مراجعت کردند، و همچنین جواب دادند- و زیرکان درین الفاظ تأمل کردند و بحساب جمل باز انداختند و از حروف این کلمه پانصد و هشتاد و دو بیرون آمد، و این اعداد موافق احکام نجوم و عدد سالهای هجری آمد، و خیالها بدین سبب مستحکم تر گشت، و بسیار کس از اهل تمیز و اصحاب نعمت و ثروت اندیشه بر آن گماشتند که در غارها مسکن و مأوی

گیرند و بعضی اونهاء محکم ساختند و در مسارب و مداخل زمین جایه‌اء حصین ترتیب دادند، و در ماه رجب سنه‌ائین و خمسائه موعد قران بود، تقدیر خدای تعالی چنان افتاد که موعد یکماه برگ بر درخت نجنبید، و خرمنها بر صحرا بماند که باد بر تنقیه آن یاری نمیداد، و جهانیان را معلوم شد که اقاویل اهل نجوم و ترهات ایشان همه باد است، و همه در علوم قاصرند. و از حقایق و دقایق صنعت خویش غافل و ندانند که خدایتعالی چون کار امتی بزوال رساند و بدیشان عذابی فرستد، عالم صورت را در آن مدخلی نباشد.^{۱۶}

نسوی، نورالدین (یا شهاب‌الدین) محمد بن احمد زیدری در زیدر
از توابع نساء خراسان بدنیا آمد و تحصیلات خود را در نیشابور انجام داد. جوانی وی مصادف با حمله مغول و استیصال محمد خوارزمشاه بود. نسوی بخدمت سلطان جلال‌الدین در آمد و ریاست دیوان انشاء سلطان بدو محول شد. از آن پس تا چند روز پیش از مرگ سلطان، نسوی غالباً همراه وی بود.

در سال ۶۲۸ پس از اولین شکست جلال‌الدین، نسوی روی به گریز نهاد و چندی آواره میگشت، در حالی که اموالش بغارت رفته و از مال دنیا با خود هیچ نداشت. پس از دوماه بمیافارقین می‌رسد و از مرگ سلطان جلال‌الدین یقین حاصل میکند. با دلی شکسته و خاطری پریشان به ملک مظفر پناه میبرد و سالی چند در کنف حمایت وی بسر می‌کند. او در آنجا در سال ۶۳۲ کتاب **نقته‌المصدور** را در شرح حوادث ماههای آخر زندگی سلطان جلال‌الدین بزربان فارسی مینویسد و برای پسر عمش سعدالدین جعفر بن محمد می‌فرستد.

پس از چندی بوزارت حسام‌الدین بر که منصوب می‌شود و در سال ۶۳۹ کتاب **سیره جلالی الدین منکبرنی** معروف به **سیره جلالی** را بزربان عربی مینویسد. مرگ او احتمالاً در ۶۴۸ اتفاق افتاده است.
سیره جلالی که در همان عصر به وسیله ناشناسی به فارسی ترجمه شده

یکی از مآخذ بسیار معتبر درباره تاریخ دوره جلال الدین خوارزمشاه است.

برای نشان دادن سبك منشیانه او قطعه‌یی از نفثة المصدور می آوریم :

شرح حال تن مهجور و دل رنجور با سرگیریم، که این حسرت نه از آن جمله است، که بزاری و نوحه گری داد آن توان داد. آسمان در این ماتم کبود جامه تمام است. زمین در این مصیبت خاک بر سر بست. شفق برسم اندوه زدگان رخسار به خون دل شسته است. ستاره بر عادت مصیبت رسیدگان برخاکستر نشسته است. صبح در این واقعه هائل اگر جامه دریده است، صادقست. ماه در این حادثه مشکل اگر رخ به خون خراشیده، بحقست. سنگین دلاکوه! که این خبر سهمگین بشنید و سر نهاد، و سرد مهرا روز! که این نعی جانسوز بدو رسید و فرو نایستاد. سحاب در این غم اگر به جای آب خون بارد، به جای خود است. دریا، در این ماتم اگر کف بر سر آرد، رواست.^{۱۷}

یکی دیگر از نخستین مورخان این قرن **افضل الدین کرمانی**، ابو-حامد احمد بن حامد است که تا ۶۱۲ زنده بوده و در دستگاه امیران کرمان می زیسته است. او تاریخی داشته به نام **بدایع الازمان** معروف به تاریخ افضل که از میان رفته و تنها قسمت‌هایی پراکنده در کتابها نقل شده است. او در سالهای ۶۰۷-۱۲ ذیلی بر این کتاب نوشت موسوم به **مضاف الی بدایع الازمان** همچنین کتاب دیگری دارد موسوم به **عقد العلی**^{۱۸}.

علاءالدین عظاملك بن بهاءالدین محمد بن محمد جوینی در سال ۶۲۳ در جوین از توابع خراسان (نزدیک سبزوار) متولد گردید و پس از خاتمه تحصیل وارد کارهای دیوانی شد. زیرا پدر و برادر و بسیار کسانش از دیوانیان بودند. او پیش از حمله هلاکوخان بایران سفرهایی به مغولستان نمود و با احوال آن مرز و بوم و مردمش آشنائی یافت. در سال ۶۵۷ هلاکوخان پس از فتح بغداد حکومت عراق را به عظاملك واگذاشت و او تا سال ۶۸۰ در این شغل باقی بود. وفات جوینی را در سال ۶۸۱ نوشته اند. کتاب وی بنام **تاریخ جهانگشای** که به جهانگشای جوینی معروفست سندیت بسیار گرانبها

برای آشنائی باحوال قبائل مغول و اوضاع ایران در قرن هفتم و اطلاعات پر ارزشی درباره فرقه اسمعیلیه بدست میدهد. این کتاب نثری ساده و روشن دارد و از متون گرانبه‌های تاریخ و ادب فارسی است که در سه مجلد تدوین گردیده است.

جهانگشای جوینی کتابی است که بشیوه انشا و سبك منشیانه قدیم با تصرفاتی تازه نوشته شده است و در مقدمه و حشوان کتاب بشیوه «مقدمه ابن خلدون» جای بجای (هرچند بسیار مختصر است) مسائل فلسفی و اصول صحیح اجتماعی در علل حقیقی شکست **خوارزمیان** و انقراض مدنیت ایرانیان در برابر حادثه **تاتار** و علت‌های واقعی دیگر در پیشرفت کار **چنگیز** و اتباع خونریز او آورده است که در عالم خود منحصر بفرد می‌باشد.

«چون خبر قدوم ربیع بر بعب مسکون و رباع عالم رسید، سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست و هنگام اسحار بر اغصان اشجار بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه‌گری آغاز کردند و بریاد جوانانی که هر بهار بر چهره انوار و ازهار در بساتین و منتزهات می‌کش و غمگسار بودند، سحاب از دیده‌ها اشک میبارید، و میگفت بارانست، و غنچه در حسرت غنجان از دلتنگی خون در شیشه می‌کرد و فرامی‌نمود که خنده است. گل بر تأسف گلرخان بنفشه عذار جامه چاک میکرد و می‌گفت شکفته‌ام، سوسن در کسوت سوگواران ازرق می‌پوشید و اغلوطه میداد که آسمان رنگم، سرو آزاد از تلف هر سروقامتی خوش رفتار بمدد آسردی که صبح هر سحرگاه بر می‌کشید پشت دوتا میکرد و آنرا تبختری نام نهاده بود، و بر وفاق او خلاف از پریشانی سر بر خاک تیره می‌نهاد و از غصه روزگار خاک بر سر میکرد که فراش چمنم، صراحی غرغره در گلو انداخته و چنگ و رباب را آواز در بر گرفته.

نگه کن سحرگاه تا بشنوی	ز بلبل سخن گفتن پهلوی
همی نالد از مرگ اسفندیار	ندارد جز از ناله زو یادگار
کس لب بطرب بخنده نگشود امسال	وز فتنه دمی جهان نیاسود امسال
در خون گلم که چهره بنمود امسال	با وقت چنین چه وقت گل بود امسال

... در چنین زمانی که تحط سال مروت و فتوت باشد، و روز بازار ضلالت و جهالت،
 اخیار ممتحن و خوار، و اشرار ممکن و درکار، کریم فاضل تافته دام محنت، و لئیم
 جاهل یافته کام نعمت، هر آزادی بیزادی و هر رادی مردودی، و هر نسیمی بی نصیبی،
 و هر حسیمی نه در حسایی، و هر داهنی قرین داهیة و هر محدثی رهین حادثه و هر عاقلی
 اسیر عاقله، و هر کاملی مبتلی بنازل و هر عزیزی تابع هر ذلیلی باضطرار، و هر باتمیزی
 در دست هر فرومایه گرفتار.^{۱۹}

منهاج سراج، قاضی ابو عمر منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی
 در سال ۵۸۹ ق در هرات به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیل و وصول به سن
 بلوغ به خدمت سلاطین غوری در آمد و در سال ۶۲۳ به سفارت عازم دربار
 ملک نیمروز شد.

سفر وی مصادف با تاخت و تاز مغولان بود و او بارها آواره کوه و
 بیابان شد تا سرانجام وادی ایمن را در مولتان یافت و در تحت حمایت
 ناصرالدین قباچه امیر دانش دوست در آمد و از جانب وی بشغل تدریس و
 قضای لشکر منصوب شد. پس از زوال دولت ناصرالدین، در سال ۶۲۵
 به خدمت رقیب حامی سابقش یعنی شمس الدین التمش در آمد و با وی به
 دهلی رفت و در دستگاه شمس الدین و پسرش ناصرالدین محمود شاه
 بسربرد.

اثر نفیس منهاج الدین طبقات ناصری نام دارد که از نمونه های
 دلنشین نثر فارسی است. این کتاب شامل تاریخ عمومی عالم است و به ۲۳
 قسمت تقسیم شده که هر قسمت از آن شامل ذکر طبقه خاصی مانند انبیاء،
 سلاطین، خلفا و غیره است.

کتاب طبقات ناصری هم از حیث سلاست و استحکام انشاء و هم از
 جهت اشتمال بر وقایع مهم یکی از شاهکارهای مهم زبان فارسی است و
 علاوه بر اهمیت آن از لحاظ تاریخ غوریه و ملوک هند در باب تاریخ دوره
 استیلای تاتار یکی از معتبرترین منابع است.^{۲۰}

ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد بن حسن از مردم مازندران مدتی را در ری و بغداد و يك چند را در خوارزم به سر برده و در سالهای ۶۰۶-۱۳ تاریخ زادگاهش طبرستان را تألیف کرده است. تاریخ طبرستان یکی از آثار مهم تاریخی به شمار می‌رود.

از آثار صوفیانه این عصر کتاب المعارف بهاءالدین محمد بن حسین خطیبی معروف به بهاءالدین ولد (-۶۲۸) است که مجموعه‌ی بیست از مواعظ او. نثر این کتاب بسیار ساده و دلپذیر است و گاه در لطافت به شعر می‌ماند.^{۲۱}

اثر دیگر فیه مافیه است از پسر او جلال‌الدین مولوی به همان ترتیب در مواعظ و حکایات و تأویل آیات، تعدادی نامه نیز از مولوی در دست است.^{۲۲}

از همین دوره است عزیزالدین محمد نسفی که یکی از برجسته‌ترین صوفیان و متفکران و شارحان سده ۷ است. او شاگرد سعدالدین حمویه بوده، در ۶۱۷ از خوارزم به خراسان گریخته، کشف الحقایق را پس از ۶۸۰ ق نوشته و ظاهراً تا ۶۹۱ ق زنده بوده است و از نیروی معلوم می‌شود که عمری دراز کرده است. او آثار متعدد دارد که از آن جمله است الانسان الكامل، مقصد الاقصی، زبدة الحقایق، لسان التنزیل و منازل السایرین. آثار نسفی برای فهم تصوف ایران کمال اهمیت دارد.^{۲۳}

شمس‌الدین محمد بن قیس رازی از دانشوران و نویسندگان قرن ششم و هفتم هجریست، مدتها در خراسان و ماوراءالنهر و خوارزم اقامت داشته است و در سنه ۶۱۴ شمس قیس که در مرو بود بسلطان محمد خوارزمشاه پیوست و چند سال در ری بسر برد و در سنه ۶۱۷ که خوارزمشاه از مقابل لشکر مغول از حدود عراق بسوی طبرستان

میگریخت شمس قیس در رکاب پادشاه بوده است و در این فترات چندکرت خدمت لشکر خونخوار **تاتار** و قتل و غارت آنانرا در **بلاد اسلام**، به چشم دیده است، و در شکست سلطان از مغول و فرار او کتب و اسباب شمس قیس نیز بتاراج رفته است، و عاقبت پس از فرار **خوارزمشاه** و تسلط **تاتار** بر خراسان شمس قیس در سنه ۶۲۳ بفارس پناه جسته بخدمت **اتابک سعد بن زنگی بن مودود (۵۹۹-۶۲۸)** ملحق گشت و در دربار آن سلطان سمت منادمت یافت، و کتاب نفیس و پر بهای **المعجم فی معاییر اشعار العجم** بزبان پارسی در همه علوم شعر از عروض و قافیه و بدیع و قرض الشعر که پیش از آن بنای آنرا نهاده بود تألیف کرد، و تا اوایل عهد **اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی** هم زنده بود. سال وفات او نامعلومست.^{۲۱}

یکی از متفکران برجسته و پارسی نویسان چیره دست این روزگار **بابا افضل**، افضل الدین محمد بن حسن مرقی کاشانی (-ح ۶۶۷ق) است. هر چند ممکن است زمانش مقدم بر این باشد. از او تعدادی رباعی و چند غزل نقل کرده اند، ولی همه اهمیتش به آثار فلسفیست. از آن جمله است **مدارج کمال**، **ره انجام نامه**، **ساز و پیروای شاهان پر مایه**، **رساله تفاحه**، **عرض نامه**، **جاودان نامه**، **ینبوع الحیات**، **رساله نفس**، **رساله در علم و نطق**، **مبادی موجودات نفسانی**. این رسالات از لحاظ آوردن واژه ها و معادل های فارسی و شیرینی و روانی انشا شاهکارهاییست.^{۲۲}

یکی از بزرگان این عصر **قطب الدین شیرازی** محمد بن مسعود بن مصلح معروف به **ملاقطب (۶۳۴-۷۱۰ق)** است. او پس از آنکه يك چند به جای پدر به کار طبابت نشست، به سیر آفاق و انفس پرداخت و مدتی را در بغداد و مصر و شام به سر برد و يك چند در آسیای صغیر به کار قضاوت اشتغال داشت، تا سرانجام در تبریز درگذشت. از آثار مهم او در زبان فارسی **دایرة المعارف**ست موسوم به **درة التاج** و دیگر کتابهاییست موسوم به **تحفة شاهی** و **نهایة الادراك** هر دو در هیئت و نجوم.

یادداشتها

- ۱- تاریخ مغول از عباس اقبال.
- ۲- تاریخ ادبیات صفا، ج ۳.
- ۳- همان مأخذ. دیوان اثیر اومانی ظاهراً چاپ نشده است.
- ۴- زراشت نامه را اشتباهاً از کاتب آن زرتشت بهرام پژدومی دانسته اند زراشت نامه به تصحیح محمد دبیرسیاقی در تهران چاپ شده است (۱۳۳۸ ش).
- ۵- ارداویرافنامه با مقدمه و تصحیح رحیم عفیفی در مشهد چاپ شده است.
- ۶- نسخه خطی کلیله و دمنه قانعی موجود است.
- ۷- تاریخ ادبیات صفا، ج ۳.
- ۸- تاریخ گزیده. برای شرح حالش مأخذ بالا را ببینید.
- ۹- نسخه خطی دیوان او دردست است. در باره او همان مأخذ را ببینید.
- ۱۰- در باره مولوی چند تئنگاری فارسی در دست است: رساله در احوال مولانا جلال الدین مولوی از فریدون بن احمد سپهسالار که در ۱۳۲۵ ش به تصحیح شادروان استاد سعید نفیسی به وسیله کتابفروشی اقبال در تهران منتشر شده است. این شخص از معاصران مولوی و کتابش از مأخذ افلاکی بوده است؛ رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی از شادروان استاد بدیع الزمان فروزانفر (تهران،

کتابفروشی زوار ۱۳۳۲ ش)؛ **سوانح مولوی رومی**، از شبلی نعمانی، ترجمه شادروان محمد تقی فخرداعی؛ **شخصیت مولوی** از حسین شجره (تهران ۱۳۱۶ ش)؛ **یادنامه مولوی** (تهران کمیسیون ملی یونسکو ۱۳۳۷ ش). در باره تاریخ سیاسی و اجتماعی عصر مولوی نک تاریخ سلاجقه روم از محمد جواد مشکور؛ تفسیر مثنوی از محمد تقی جعفری تبریزی که ۴ ج آن منتشر شده از مآخذ مهم برای فهم مثنویست. در باره دیوان شمس نک سیری در دیوان شمس از علی دشتی. بزرگترین محقق احوال و آثار مولوی شادروان استاد آلن رینولد نیکلسن انگلیسی (۱۸۶۵-۱۹۴۵ م) بود که در حال حاضر شاگردش استاد آربری کار اورا دنبال می کند. نیکلسن تمام مثنوی را به انگلیسی ترجمه کرد و بر آن شرحی نوشت، آنگاه منتخبی از همه آثار مولوی را ترجمه و شرح کرد. بتازگی یکی از آثار نیکلسن فقید به نام **مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی** با ترجمه و تعلیقات بسیار سودمند آقای آوانس آوانسیان به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است. این اثر می تواند آگاهیهای سودمندی در دسترس جویندگان احوال و آثار مولوی قرار دهد.

از **مثنوی** چند چاپ خوب در دست است: از جمله چاپ لیبدن به تصحیح شادروان نیکلسن در ۳ ج که بارها در تهران افست شده است و چاپ شادروان محمدرمضانی مدیر کتابفروشی خاور. **فیه مافیه و دیوان شمس** نیز چند بار چاپ شده که پاکیزه ترین آنها به تصحیح شادروان استاد فروزانفر به وسیله انتشارات دانشگاه تهران است (فیه مافیه ۱۳۳۰ ش؛ دیوان ۶ ج، ۱۳۳۶-۴۰ ش).

۱۱- در باره سعدی این مراجع در دست است: قلمرو سعدی از علی دشتی؛ **حیات سعدی** از الطاف حسین، ترجمه نصرالله سروش، تهران، ۱۳۱۶ ش؛ **سعدی نامه** مجموعه مقالات محققان از انتشارات مجله تعلیم و

تربیت وزارت فرهنگ؛ شناسایی سعدی از هزارشیرازی (شیراز ۱۳۱۷ ش)؛
مکتب سعدی از کشاورز صدر (تهران ۱۳۳۸ ش) سخنان سعدی درباره خود
(سلسله مقالات سعید نفیسی در سال ۵ مجله مهر)؛ یادداشت‌های قزوینی
(زیرنام سعدی). برای مقالات دیگر درباره سعدی نك فهرست مقالات فارسی،
ج ۱، ص ۷۵۷-۶۳ و ج ۲، ص ۵۰۰-۵۰۲ که در آنها بیش از ۶۰ مقاله را
معرفی می‌کند.

آثار سعدی در شمار نخستین کتابهای چاپی فارسی بوده و از کلیات
و هر يك از آثار وی چاپهای فراوانی در دست است. بهترین و قابل
استفاده‌ترین چاپ کلیات از محقق معاصر مظاهر مصفا به وسیله کتابفروشی
معرفت تهران در ۱۳۴۰ ش منتشر شده است.

نقصی که این چاپ به گمان نگارنده دارد حذف اشعار مشکوک و
مختلف فیه است. از چاپهای خوب متقدم کلیات چاپ مصحح شادروان
محمد علی فروغی (تهران، کتابفروشی بروخیم ۱۳۱۶-۲۰ ش)، مصحح
شادروان عباس اقبال (تهران، کتابفروشی ادب ۱۳۱۷ ش) و مصحح شادروان
استاد عبدالعظیم قریب (تهران ۱۳۳۰ ش) است.

۱۲- درباره عراقی نك مقدمه کلیات شیخ فخرالدین عراقی، تصحیح
سعید نفیسی، کتابفروشی سنایی تهران، چاپ ۲، ۱۳۳۶ ش.

۱۳- مرزبان‌نامه و راوینی بارها چاپ شده، که پاکیزه‌ترین چاپش با
تصحیح و مقدمه علامه قزوینی در لیدن، و از روی آن بارها در تهران،
صورت گرفته است. از روی همین مرزبان‌نامه و راوینی ترجمه‌ی به ترکی
شده که از وجودش خبری نداریم، ولی ابن عرب‌شاه مورخ معروف (-۸۵۴
ق) آن را به عربی ترجمه کرده و این ترجمه در قاهره چاپ شده است. برای
آگاهی بیشتر نك مقدمه شادروان قزوینی بر مرزبان‌نامه.

۱۴- لباب‌الالباب عوفی علاوه بر چاپ لیدن و چاپ عکسی آن در تهران،

يك بار نیز با تصحیحات و تعلیقات شادروان استاد سعید نفیسی در ۱۳۳۵ ش به وسیله کتابفروشی محمدعلی علمی منتشر شده است. چاپ انتقادی بخش کوچکی از جوامع الحکایات به وسیله شادروان استاد محمد معین منتشر شد، که متأسفانه ادامه نیافت.

۱۵- درباره خواجه نصیرالدین نک آثار و احوال خواجه نصیرالدین طوسی تألیف مدرس رضوی از انتشارات دانشگاه تهران. تقریباً همه آثار خواجه نصیر چاپ شده است.

۱۶- چاپ تازه‌یی از تاریخ یمینی به تصحیح جعفر شعار به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است. برای شرح حال مؤلف مقدمه آن را ببینید.

۱۷- نفثة المصدور به تصحیح دکتر حسن یزدگردی به وسیله وزارت آموزش و پرورش و ترجمه فارسی سیره جلالی به تصحیح مجتبی مینوی به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب منتشر شده است. برای شرح حال مؤلف این دو کتاب را ببینید.

۱۸- در باره افضل‌الدین کرمانی نک تاریخ در ایران.

۱۹- برای شرح حال جوینی مقدمه تاریخ جهانگشا، تصحیح شادروان محمد قزوینی را ببینید. این کتاب بارها چاپ شده است.

۲۰- طبقات ناصری در سال ۱۳۴۲-۳ به وسیله عبدالحی حبیبی در ۲ جلد در کابل منتشر شده است.

۲۱- کتاب المعارف به تصحیح شادروان استاد فروزانفر منتشر شده است.

۲۲- فیه مافیه نیز به تصحیح همو منتشر شده است. مکاتبات مولانائیز از روی چاپ ترکیه مجدداً در تهران تجدید چاپ شده است.

۲۳- برای شرح حال نسفی مقدمه کشف الحقایق از انتشارات بنگاه

ترجمه و نشر کتاب را ببینید.

۲۴- المعجم بارها چاپ شده. برای شرح حال شمس قیس مقدمه آن کتاب را ببینید.

۲۵- آثار بابا افضل به وسیله دانشگاه تهران در دو جلد منتشر شده است.

عصر حافظ

۱- تاریخ عصر حافظ ۲- اوج غزل
فارسی ۳- نثر

۱- تاریخ عصر حافظ

غازان خان در ۷۰۳ درگذشت و برادرش اولجایتو (۷۰۴-۷۱۵ ق) به جایش نشست و خود را سلطان محمد خدا بنده نامید. وزارت او نیز بسا خواجه رشیدالدین فضل الله بود. در زمان وی پایتخت با شکوهی در سلطانیه ساخته شد. بسا مرگ او شکوه دولت ایلخانی پایان یافت و دوره هرج و مرج آغاز شد. با این حال، پسرش ابوسعید ۲۰ سال حکومت کرد و با شجاعت ذاتی خویش توانست این دولت را از اضمحلال باز دارد. پس از او امیران به جان یکدیگر افتادند و مدعیان از هر سوسر برافراشتند و بساط دولت را برچیدند. در این دوره چند سلسله در نقاط ایران پدید

آمد. یکی از این سلسله‌ها مظفریان است. مظفر بنیانگذار این سلسله از سوی اولجایتو در حوالی یزد حکومت یافت و چون دو سال بعد درگذشت، پسرش مبارز الدین محمد جانشین او شد. مبارز الدین در ۷۱۹ یزد را گرفت، در ۷۴۰ کرمان را تصرف کرد، و در ۷۵۴ فارس را پس از جنگ درازی از دست شاه شیخ ابواسحق انجو بدر آورد. او در فارس میخانه‌ها را بست و بساط سالوس و ریاگسترد، چندانکه محتسب لقب یافت و مردم شیراز از جور و بیدادش براو شوریدند. مبارز الدین در ۷۵۸ اصفهان را نیز گشود و ابواسحق انجو را گرفت و کشت. آنگاه روانه تبریز شد و در آنجا نیز پیروزی یافت، ولی فرزندان او را شوریدند، او را گرفتار کردند، میل در چشمانش کشیدند و به زندان افکندند تا در اسیری درگذشت (۷۶۵ ق). پس از او پسرش شاه شجاع بر تخت نشست (۷۶۵-۷۸۶ ق) که مردی دوستار ادب بود و گاه شعری نیز می‌گفت، همچنانکه در باره پدر خویش گفته بود:

در مجلس دهر ساز مستی بسته است

نه چنگ و نه قانون و نه دف بردست است

رندان همه ترك می پرستی کردند

جز محتسب شهر که بی می مست است

پس از او قلمروش دچار آشوب شد، از جمله چند روزی فارس به دست شاه منصور افتاد که مردی دلاور بود و در برابر سپاه تیمور مردانه تا پای مرگ ایستاد. با کشته شدن او دولت مظفری پایان یافت.

سلسله دیگر ایلکانیان، چوپانیان یا جلایریان است که مؤسس آن شیخ حسن بزرگ از ۷۳۶ تا ۷۵۷ بر بین النهرین و باختر ایران و آذربایجان فرمان راند. پس از او پسرش اویس سلطنت کرد (۷۵۷-۷۷۶ ق). از آن پس دولت جلایریان راه انحطاط پیمود تا سرانجام به دست قرايوسف قراقویونلو

برچیده شد (۸۱۲ ق).

سلسله دیگر ملوک کُرت در حوالی هرات و افغانستان امروزیست. نیاکان این سلسله در خدمت امرای غور به سر می بردند. یکی از آنها موسوم به شمس الدین در ح ۶۵۰ به نزد منگوقاآن رفت و حکومت بخشی از افغانستان کنونی را گرفت. او در خدمت ایلخانان مغول بود تا در سال ۶۷۶ به امر ابا قاضیان مسمومش کردند. پس از او پسرش رکن الدین به جای او نشست (۶۷۷-۷۰۵ ق) آنگاه پسر او فخرالدین سلطنت کوتاه خیانت باری داشت، ثانوبت به برادرش غیاث الدین رسید (۷۰۸-۷۲۹). پس از مدتی فترت نوبت معزالدین پسر غیاث الدین شد (۷۳۲-۷۷۱ ق) و او چهل سال با قدرت و قساوت حکم راند. پسرش غیاث الدین پیرعلی (۷۷۱-۷۸۳ ق) به دست تیمور گورکان اسیر شد و دولت این سلسله پایان یافت.

یکی دیگر از سلسله های حکومتی این دوره به سر بداران معروف است. پیدایش این سلسله از يك قیام ملی و مذهبی سرچشمه می گرفت و کانون آن شهر سبزوار بود و بنیادگذارانش پیروان مذهب شیعه. اینان در مدت نیم قرن، یعنی از ۷۳۷ تا ۷۹۲ بر بخش بزرگی از خراسان دست یافتند. دهه های آخر این قرن مصادف با یکی دیگر از حوادث بسیار هولناک تاریخ ایران است، یعنی هجوم تیمور گورکان. او حمله خود را به خراسان در ۷۸۱ آغاز کرد و در بیست سال بعدی سراسر خاک ایران را زیر سم ستوران خویش به خاک و خون کشید و از کشته ها پشته ها و از سرها منارها ساخت.^۱

۲- شعر فارسی

این دوره اوج غزلسرایست و حافظ برجسته ترین نماینده آن، در عین حال برترین غزلسرای فارسی زبان همه اعصار است. علی رغم زخمها که بر پیکر ایران رسیده بود، هنوز شعر فارسی شکوفان بود و در این قرن به چند نام بزرگ برمی خوریم: حافظ، خواجو، اوحدی، هماد، سلمان، ابن

یمین، محمود شبستری، امیر خسرو دهلوی، شمس مغربی، عبید زاکانی،
عماد فقیه و کمال خجندی.

همام تبریزی همام‌الدین بن علا (-۷۱۴ ق) از شاعران غزلسرای
آذربایجان و از مقربان خاندان شمس‌الدین محمد صاحب‌دیوان جوینی
مخصوصاً پسرا و شرف‌الدین هارونست. غزلهای او غالباً بتقلید از غزلهای
سعدی ساخته شده و اشعاری لطیف و زیباست.

این خاک توده منزل دیوان رهزنت
بگذر ز منزلی که درو جای دشمنست
مغرور عشوهای جهانی و بی‌خبر
کاین غول را چه خون عزیزان بگردنست
تا کی کنی عمارت این دامگاه دیو
کآخر ترا بعالم علوی نشیمنست
سیمرغ جان کجا کند از گلخن آشیان
کورا هوای تربت آن سبز گلشنست
از منجنیق دهر شود عاقبت خراب
بنیاد این وجود گر از سنگ و آهنست
در زیر ران حکم تو گر ابلق زمان
رهوار می‌رود مشو ایمن که توستنت^۲

امیر خسرو دهلوی، ابوالحسن خسرو بن سیف‌الدین (۶۵۱-۷۲۵ ق)
اصل خاندانش از بلخ است و او در دهلی زاده شد و در همانجا برآمد و
به مدح پادشاهان دهلی پرداخت. امیر خسرو در غزل از پیروان سعدی بود،
در قصیده شاعران قرن ششم خاصه سنائی و خاقانی را تقلید می‌کرد و در
مثنوی تابع نظامی بود. دیوان قصائد و غزلهای او به پنج قسمت میشود
(تحفة الصغر، وسط‌الحیوة، غرة الکمال، بقیة نقیة، نهاية الکمال). خمسه‌یی
که بتقلید از نظامی ساخته متضمن اشعار دلنشین است (مطلع الانوار،

شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آیینۀ سکندری، هشت بهشت). مثنویهای دیگر از قبیل قران السعدین، خضرخسان و دولرانی، مفتاح الفتوح؛ و کتب و رسالات منشور متعدد دارد. وی بحق بزرگترین شاعر پارسسی گوی هند است.

ابر می بارد و من می شوم از یار جدا
چون کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا؟
ابر باران و من و یار ستاده بوداع
من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا
سبزه نو خیز و هوا خرم و بستان سرسبز
زاغک روی سیه مانده ز گلزار جدا
نعمت دیده نخواهم که بماند پس ازین
ماند چون دیده ز آن نعمت دیدار جدا
حسن تو دیر نماند چو ز خسرو رفتی

گل بسی دیر نماند چو شد از خار جدا^۲
اوحدی مراغی، که لقبش را اوحالدین و رکن الدین ذکر کرده اند، در مراغه می زیسته و در همانجا در گذشته است. او سراینده مثنوی جام جم در موضوعات عرفانی، اخلاقی و اجتماعی و دیوانی مشتمل بر غزلهای دلکش و برخی قصاید و قطعات و رباعیات دارد.

رفت کسری ز خط شهر بدشت	با سواران ز هر طرف می گشت
گلشنی دید تازه و خندان	تر و نازک چو خط دلبدان
پر ز نارنج و نار باغی خوش	زیر هر برگ او چراغی خوش
گفت آب از کدام جویستش	که بدینگونه رنگ و بویستش
باغبانش ز دور ناظر بود	داد پاسخ که نیک حاضر بود
گفت عدل تو داد آب او را	ز آن نبیند کسی خراب او را

* * *

گر بنگری در آینه روزی صفای خویش
ای بس که بی خبر بدوی در قفای خویش

ما را زبان ز وصف جمال تو کند شد
 دم در کشیم تا تو بگویی ثنای خویش
 منگر در آب و آینه زنهار بعد ازین
 تا نازنین دلت نشود مبتلای خویش
 معذور دار اگر قمرت گفته‌ام که من
 مستم ، حدیث مست نباشد بجای خویش
 يك روز پیرهن ز فراق قبا كنم
 و آنكه بقاصدان تو بخشم قباى خویش
 چون گشت اوحدى ز دل و جان گداى تو
 اى محشتم نگاه كن اندر گداى خویش؛

خواجوی کرمانی ، ابوالعطا کمال‌الدین محمود (۶۸۹-۷۵۳ ق) پس
 از حافظ ، بزرگترین شاعر سده هشتم و یکی از مشاهیر عرفای این قرن است.
 او در کرمان ولادت یافت و پس از تحصیل در کرمان و فارس به مسافرت‌های
 دراز پرداخت و سرانجام در شیراز مقیم شد. از خواجو علاوه بر دیوان
 مثنویهایی مانده است موسوم به **همای و همایون** ، **گل و نوروژ** ،
کمال نامه ، **روضه الانوار** ، **سام نامه** ، **گوهر نامه** که در آنها تأثیر نظامی کاملاً
 مشهود است. اما در غزل‌سرایی ، خواجو شیوه سعدی را دنبال کرده و غزل
 را به افکار عرفانی آراسته و شیوه‌ی پدید آورده که به وسیله حافظ تکمیل
 شده است.

گویا عزم ندارد که شود روز امشب
 یا در آید ز در آن شمع شب افروز امشب
 گر بمیرم بجز از شمع کسی نیست که او
 بر من خسته بگیرد ز سر سوز امشب
 مرغ شب خوان که دم از پرده عشاق زند
 گو نوا از من شب خیز پیامور امشب

تا که آموخت از کوی وفا بر گشتن
 خیز و باز آی علی رغم بد آموز امشب
 بنشان شمع جگر سوخته را ، گر چه کسی
 منشیناد بروز من بدروز امشب
 اگر آن عهد شکن با تو نسازد خواجه
 خون دل می خور و جان می ده و می سوزد امشب

ابن یمین ، محمود بن یمین الدین طغرای فریومدی (۶۸۵-۷۶۹ ق) از
 مردم فریومد در نواحی سبزوار که بیشتر در خدمت سربداران به سر می برد.
 اهمیت او بیشتر به خاطر سرودن قطعات اخلاقی و اجتماعیست و پس از انوری
 بزرگترین شاعر قطعه سرای ایران به شمار می رود.

از برای دو چیز جوید و بس	مرد عاقل جهان پر فن را
یا از او سر بلند گردد دوست	یا کند پایمال دشمن را
و آنکه می جوید و نمی داند	که غرض چیست مال جستن را
چیده باشد به مسکن خوشه	داده زان پس به باد خرمن را
غیر جان کردن و ز خستن چیست	حاصل ناشناس کردن را

* * *

مرد باید که هر کجا باشد	عزت خویشتن نگه دارد
خود پسندی و ابلهی نکند	هر چه کبر و منیست بگذارد
به طریقی رود که مردم را	سر مویی ز خود نیازارد
همه کس را ز خویش به داند	هیچکس را ز خود نیازارد

از شیخ محمود شبستری (-۷۲۰ ق) جزیک مثنوی کوچک شعری در دست
 نیست. این مثنوی که به گلشن راز موسوم است ، یکی از مهمترین مآخذ تصوف
 به شمار می رود. گلشن راز در پاسخ ۱۵ سؤال مربوط به کیفیت و مراتب وجود
 و ماهیت تصوف سروده شده و در آن علاوه بر پاسخ سئوالات برخی امثال و
 شواهد جابجا آمده است. بخشی از سئوالات چنین است:

نخست از فکر خویشم در تحیر
 چه چیز است آنکه گویندش تفکر ؟

کدامین فکر ما را شرط راه است
چرا گه طاعت و گاهی گناه است ؟
که باشم من ؟ مرا از من خبر کن
چه معنی دارد «اندر خود سفر کن» ؟
مسافر چون بود ؟ رهرو کدام است ؟
کرا گویم که او مرد تمام است ؟
که شد بر سر وحدت واقف آخر ؟
شناسای چه آمد عارف آخر ؟
اگر معروف و عارف ذات پاک است

چه سودا در سر این مشت خاک است ؟

عبید زاکانی، نظام‌الدین عبیدالله (۷۷۲ ق) از خاندان زاکانیان قزوین
مدتی از عمر خود را در خدمات دیوانی و زمانی را در سفر سپری کرد.
البته عمده اهمیت عبید به‌خاطر رسالات منشور اوست، ولی شعرش
بیشتر تحت تأثیر سبک سعدی، و در عین حال محکم و استوار است و
نشانه‌یست از آشنایی عمیق او با آثار شاعران گذشته و سبک آنان.

قصهٔ درد دل و غصهٔ شبهای دراز
صورتی نیست که جایی بتوان گفتن باز
محرمی نیست که با او بکنار آرم روز
مونسی نیست که با وی بمیان آرم راز
در غم و خواری از آنم که ندارم غمخوار
دم فرو بسته از آنم که ندارم دمساز
خود چه شامیست شقاوت که ندارد انجام
یا چه صبحیست سعادت که ندارد آغاز
بی نیازی ندهد دهر، خدایا تو بده !
سازگاری نکند خلق، خدایا تو بساز !
از سر لطف دل خستهٔ بیچاره عبید
بنواز ای کرم عام تو بیچاره نواز

سلمان ساوجی ، جمال‌الدین سلمان بن علاء‌الدین محمد (۷۷۸-ق) بیشتر عمر خود را در بغداد و دربار امرای جلایری و به مدح آنان سپری کرد. سلمان را می‌توان آخرین قصیده‌سرای بزرگ ایران بعد از مغول و پیش از دوره بازگشت دانست و اگرچه درین فن باستان‌دان بزرگ پیش از خود نمی‌رسد، لیکن بهر حال از همه معاصران خود بهتر از عهده‌تتبع‌قصاید شاعران قصیده‌سرای قرن پنجم و ششم برآمده است.

غزل‌های سلمان لطیف و از حیث مضامین و معانی در زمره غزل‌های خوب فارسیست و برخی از آنها از لحاظ صورت یادآور غزل‌های حافظ است. دو داستان منظوم یکی بنام «جمشید و خورشید» و دیگری بنام «فراق‌نامه» از سلمان باقی مانده است.

از کوی مغان نیم شبی ناله نی خاست
زاهد بخرابات مغان آمد و می خواست
ما پیرو آن راهروانیم که نی را
هر دم بنمایند بانگشت ره راست
من کعبه و بتخانه نمی‌دانم و دانم
کآنجا که تویی قبله ارباب دل آنجاست
ای آنکه بفردا دهی امروز مراییم
روبیم کسی ده که امیدیش بفرداست
خواهیم که بر دیده ما بگذرد آن سرو
تا خلق بدانند که او بر طرف ماست
بنشست غمت در دل من تنگ و ندانم
با ماش چنین تنگ نشستن ز کجا خاست
بسیار مشو غره بدین حسن دلاویز
کاین حسن دلاویز ترا عشق من آراست
جمعیت حسنی که سر زلف تو دارد
از جانب دل‌های پراکنده شیدااست^۶

حال به حافظ می‌رسیم که از پانصد سال بازغزلش دل‌هار بوده است. شمس‌الدین محمد شیرازی (۷۹۲ ق) که گویند پدرش بازارگانی اصفهانی بوده بهاء‌الدین نام که در خردسالی او در گذشته، و مادرش از مردم کازرون بوده و حافظ در آغاز شباب برای به‌دست آوردن نان خانواده يك چند نانوايي می‌کرده است. هیچ سخنی از این‌همه که گفتیم مسلم نیست و جز این افسانه‌های بسیار در باره او در دست است، از نخستین سال‌های جوانی و دل‌دادنش به شاخ نبات تا واپسین روزها و حاضر جوابیش در برابر تیمورخون‌خوار. مسلم است که حافظ قرآن را بسا روایات متعدد مرسوم عصر خویش از برداشته، بسیار با سواد و کتاب‌خوانده بوده، آثار شعرای فارسی و عربی را خوب مطالعه کرده بوده، با کلیات علوم و معارف عصر خویش به‌خوبی آشنایی داشته، در سال‌های پیری در سراسر اقالیم فارسی زبان معروف و مشهور بود، ابواسحق انجو، شاه شجاع و مخصوصاً شاه منصور پاس هنر و حرمت او را داشتند، ایلکانیان او را به بغداد و تبریز می‌خواندند، اتابک نیز انعام می‌فرستاد، شاه‌هرمز عطا می‌داد و شاهان هند به خویش می‌خواندندش. او اهل قیل و قال و مبارزه نبود، ولی به لطف کنایات دلکشی با جنگ و ستم و ریا درمی‌آویخت و شیخ و صوفی و محتسب را به يك چوب می‌راند. او اندیشه خیام را - بدون صلابت و خشونتش - به اوج اعتلا رسانیده است. ما را از فردا خبری نیست و دیروز هم از کف رفته است. پس هم امروز را دریابیم. در این دنیای بی‌ثبات دایم در حال ویرانی، که نه در گل‌نشان وفا هست و نه در ناله بلبل آهنگ امید، در این دنیایی که امید و شفقت به‌دست جور و فتنه تباہ می‌شود، چه بهتر که به گوشه امن پناه بریم و کشتی دل در شراب افکنیم.

اما حافظ بدبین یا بی‌غم نیست. او مردم را دوست دارد و شريك غم و بیچارگی‌هاشان است. او بیش از رزمجویی شکست خورده و مأیوس

به پهلوانی اسیر می ماند که دست و پا بسته و بی خبر از همه جایش نگه داشته اند. بی گمان تا بدان هنگام که غم عشق و هجران، بی وفایی یار، بدعهدی روزگار، ستم و ریا وجود داشته باشد، شعر حافظ دلها را به تپش خواهد افکند. او از افسون کلام خویش آگاه بود که می گفت:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

شعر حافظ نمونه بسیار بارزی از جمال شگفت انگیز هنر ایرانی قرن پنجم به بعد است، هنری که مظاهر دیگرش را در نقشهای قالبیها و کاشیها می بینیم. گلها و شکوفه ها، بلبلان و آهوان، مرغزاران و جویباران که همه خاموش و بی نام و نشان بر پیشانی ابدیت نقش بسته اند. هیچکدام متعلق به زمان و مکان نیستند، سیمای مشخصی ندارند و به رؤیایها می مانند. گل و بوته هایی که معلوم نیست از کجا سر بر آورده اند و به کجا سر بر می کشند. هر يك از آنها زیباست و مجموعه شان زیباتر است و آنها جز در جمع و در کل مفهومی ندارند.

سینه مالا مال دردست، ای درینا مرهمی !

دل ز تنهایی بجان آمد، خدا را همدمی !

چشم آسایش که دارد از سپهر تیز رو ؟

ساقیا جامی بمن ده تا بیاسایم دمی

زیرکی را گفتم: این احوال بین! خندید و گفت

صعب روزی، بلعجب کاری، پریشان عالمی !

در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست

ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی

اهل کام و ناز را درکوی رندی راه نیست

رهروی باید جهانسوزی، نه خامی، پیغمی

آدمی در عالم خاکی نمی آید بدست

عالمی دیگر بپاید ساخت و ز نو آدمی

گریه حافظ چه سنجد پیش استغناى عشق

کاندین دریا نماید هفت دریا شبمی

* * *

اگر چه باده فرحبخش و باد گلپز است

به بانگ چنگ مخمور می که محتسب تیز است

در آستین مرقع پیاله پنهان کن

که همچو چشم صراحی زمانه خونریز است

ز رنگ باده بشوید خرقه ها از اشک

که موسم ورع و روزگار پرهیز است

* * *

گره از کار فرو بسته ما بکشایند

بود آیا که در میکده ها بکشایند

تا حریفان همه خون از مژه ها بکشایند

گیسوی چنگ ببرید به مرگ می ناب

تا همه مغبچگان زلف دوتا بکشایند

نامه تعزیت دختر رز بر خوانید

که درخانه تزویر و ریا بکشایند

در میخانه بیستند، خدایا مپسند

دل قوی دار که از بهر خدا بکشایند

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند

* * *

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد

بنیاد مکر با فلك حقه باز کرد

ای کبک خوشخرام کجا می روی به ناز

غره مشو که گربه عابد نماز کرد

دست زمانه بشکندش بیضه در کلاه

آن را که عرض شعبده با اهل راز کرد^۱

کمال خجندی، کمال الدین مسعود (- ح ۷۹۲ ق) در جوانی از زادگاهش

به تبریز رفت و در آنجا در تصوف به مراتب بلند رسید، تا جایی که سلطان

حسین جلایر برایش خانقاهی ساخت و او در آنجا به ارشاد اهل طریقت

پرداخت تادر گذشت. اودر غزلسرایی مرتبه یی بلندیافت و غزلیانش مشحون

از افکار عارفانه است.

دوش از در میخانه بدیدیم حرم را
می نوش و ببین فسحت میدان کرم را
فرمان خرد بر دل هشیار نویسند
حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را
ای مست گرافتی بسر تربت شاهان
مشتاق لب جام بیایی لب جم را
پای ستم از ساحت جان گرد بر آورد
بنشین و بمی باز نشان گرد ستم را
چنگت خبر از راه طرب داد وز پیران
بشنو سخن راست ، مبین پشت بخم را^{۱۱}

عماد فقیه در کرمان صاحب خانقاه بوده و افسانه‌یی درباره‌ی تعریض حافظ بر او در کتابها آورده‌اند. از او علاوه بر دیوان مثنویهایی موسوم به **مونس الابرار و محبت‌نامه صاحب‌دلان** در دست است. شعر او، همچنانکه از نمونه‌ی زیر می‌توان دید، تقلیدی و خالی از لطافت است.

بیچاره خسته‌یی که ز دارالشفای‌دین	قاروره می برد به حکیمان ره نشین
از راه‌ورنج و محنت و بیماریش چه غم	آن را که خضریار و مسیحا بود قرین
بر لوح جان نوشته‌ام از گفته پدر	روز ازل که تربت او باد عنبرین
کای طفل، اگر به صحبت افتاده‌یی رسی	شوخی مکن، به چشم حقارت دراومبین
بر شیراز آن شدند بزرگان دین سوار	کاهسته‌تر ز مور گذشتند بر زمین
گر در جهان دلی ز تو خرم نمی‌شود	باری چنان مکن که شود خاطری حزین
یاری به جز خدا نتوان خواستن عماد	یا مستعان عونک ایاک نستعین ^{۱۲}

۳- نثر فارسی

نثر فارسی سده‌ی هشتم گواه رونق بیش از پیش تاریخ نویسیست، چهار تاریخ بسیار مهم موسوم به جامع‌التواریخ، تاریخ و صاف، تاریخ بناکتی و تاریخ‌گزیده در اثنای این قرن نوشته شد، به علاوه چندین تاریخ دیگر از

قبیل تجارب السلف، منتخب التواریخ، ترجمه محاسن اصفهان، تاریخ نامه هرات و شیرازنامه. در این دوره آثاری راجع به تصوف و عرفان و احوال و مقامات صوفیان پرداخته شد از قبیل مقالات شمس تبریزی، مناقب العارفين، صفوة الصفا، مصباح الهدایه. همچنین از این دوره دایرة المعارفی داریم به نام نفایس الفنون، کتابی به نام دستور الکاتب در فن انشاء و وظایف منشیان، انیس العشاق در تشبیهات شعرای ایران و حقایق الحقایق در شرح حقایق السحر رشید و طواط. از حکایات و داستانها در این عصر طوطی نامه ضیاء نخشب و نگارستان را می توان یاد کرد.

ولی شاهکار آثار منشور فارسی در سده هشتم رسالات عبیدزاکانیست موسوم به رساله دلگشا، اخلاق الاشراف، صدپند، ریشنامه و ده فصل. حال مختصری در باره هر يك از نثرنویسان سده هشتم بیان می کنیم.

رشیدالدین فضل الله بن عمادالدوله ابو الخير بن موفق الدوله همدانی
در حدود سال ۶۴۵ در همدان بدنیا آمد. خاندانش از مشاهیر علما و جدش موفق الدوله از مقیمان الموت بوده است. رشیدالدین در همدان بتحصیل پرداخت و طبابت پیشه کرد. سپس بعنوان طبیب در دستگاه اباخان راه یافت و فرصتی پیش آمد تا لیاقت و استعداد بیماندش را نشان دهد. وی در زمان غازان خان بوزارت رسید و تا سلطنت ابوسعید این سمت را داشت.

خواجه رشیدالدین از جانب غازان خان مأموریت یافت تا تاریخ قوم تاتار را در کتابی فراهم آورد. وی در طریق اجراء این امر بتصنیف تاریخ عظیمی پرداخت و برای تکمیل آن اهل فضل و ارباب اطلاع هر قومی را از چین و ترك و تاتار و مسیحی و یهودی و غیره فرا خواند.

این تاریخ که به جامع التواریخ موسوم است شامل دو مجلد است: مجلد اول در تاریخ مغول از قدیمترین ایام تا عهد الجایتو که به تاریخ

مبارک غازانی معروف است. مجلد دوم مشتمل بر دو باب است: باب اول در تاریخ سلطنت الجایتو و بساب دوم در تاریخ انبیا و خلفا و سلاطین و مشاهیر و تاریخ اقوام مختلف. خواجه رشیدالدین قصد ترتیب کتابی را نیز در جغرافیا داشته که از آن خبری در دست نیست. تنظیم جامع التواریخ در سال ۷۱۰ به پایان رسیده است.

رشیدالدین فضل الله آثار دیگری نیز دارد که از آنجمله است **الاحیاء و الآثار**، **مفتاح التفاسیر** و مجموعه های مختلف از مراسلات که همه آنها را در یکجا مدون و جامع تصانیف رشیدی نام نهاد.

دربیان علو منزلت و عظمت کارهای این مرد بزرگ کتابی لازم است. او همانست که ربع رشیدی را ساخت و غازان خان و خدا بنده را بایجاد شهرها، بیمارستانها، کتابخانه ها و امحاء آثار خرابکارانه اخلافشان واداشت. او مشوق، مشاور و مأمور انجام اغلب اصلاحات اجتماعی غازان خان بزرگترین مصلح اعصار متمادیست.

زندگی رشیدالدین فضل الله در ایام وزارت سرشار از مساجراهای گوناگون و دستخوش کوه نظریها و رقابت هاست و سرانجام نیز جمعی از درباریان دست بهم داده او را در ۷۳ سالگی بکشتن میدهند. نخست فرزند شانزده ساله اش را در پیش چشمش میکشند و آنگاه خودش را بدو نیم میکنند (۷۱۸). پس از آن به یهودی بودن متهم میشود، اموالش بغارت میرود و حتی پس از صد سال استخوانهایش را از گور بدر آورده بگورستان یهودیان میبرند. شگفتا که گوئی اینمرد چنین حوادثی را پیش بینی کرده بود چرا که در ایام حیات همه آثار فارسی خود را بعربی و آثار عربی را بفارسی ترجمه کرده و دستور داده بود هر سال دو نسخه از آثارش کتابت کنند و بیکی از کتابخانه های بلاد معتبر اسلام بفرستند^۱.

شهاب الدین عبدالله بن عزالدین فضل الله ملقب به **وصاف الحضرة** در سال ۶۶۳ در شیراز تولد یافت. در جوانی بخدمت خواجه صدرالدین زنجانی

نایب‌الحکومه فارس در آمد و پس از چندی با خواجه رشیدالدین فضل‌اله آشنائی یافت و بوسیله اوبغازان خان و اولجایتو معرفی شد و مورد مرحمت قرار گرفت.

کتاب او که مشتمل بر وقایع سالهای ۶۵۶-۷۲۸ می‌باشد بسخافت انشاء، پیچیدگی عبارات و تکلف و اطناب معروف است و در عین حال یکی از دو تاریخ معتبر و مستند بیش از سه ربع قرن ایران است. این کتاب بمنزله ذیل جهانگشای جوینی است و **تجزیه‌الامصار و تجزیه‌الاعصار** نام دارد و به **تاریخ و صاف** معروف است.

اینست عقیده و صاف در باره اثرش و نمونه‌ئی از انشاء وی:

«... غرض از تسوید این بیاض، مجرد تقلید اخبار و آثار نیست و الاخلاصه آنچه در این اوراق است در موجزترین عبارتی بی شواهد و امثال محرر شدی. اما نظر بر آنستکه این کتاب مجموعه صنایع علوم و فهرست بدایع فضائل باشد و اخبار و احوال که موضوع علم تاریخ است در مضامین آن بالعرض معلوم گردد، چنانچه فضلاء صاحب طبع بعد از تأمل شافی انصافی دهند که در رشاقه لفظ و سیاق معنی و حسن مواضع تضمین بر این نمط در عرب و عجم مسبوق بغیری نیست.»^{۱۴}

بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن محمد (- ۷۳۰ ق) از مردم بناکت (در ساحل راست رود سیحون) است. او **ملك الشعراء** دربار غازان خان بوده که در زمان ابوسعید بهادرخان نیز این مقام را حفظ کرده و از طرف وی بنوشتن تاریخی مأمور شده است و در تأیید این منظور در سال ۷۱۷ بترتیب تاریخ **روضة اولی الالباب فی تواریخ الاکابر والانساب** در تاریخ عمومی عالم از بدو خلقت تا جلوس ابوسعید بهادرخان (سال ۷۱۶) میپردازد که امروزه تاریخ بناکتی معروف است. این کتاب تلخیصی از جامع التواریخ است و در عین حال از معلومات تازه خالی نیست. برخلاف تواریخ دیگر اسلامی شامل شرح بالنسبه مبسوط دقیقی است از احوال ملل غیرمسلمان

مثل یهود و عیسویان و هندود و چینی‌ها و مغول و کتاب او با وجود صغر حجم از تواریخ معتبره عهد مغول است^{۱۰}.

حمدالله بن ابی بکر بن محمد بن نصر مستوفی قزوینی در حدود سال ۶۸۰ در قزوین متولد شد. حمدالله از تربیتی کافی بهره‌مند گردید و به خدمت خواجه رشیدالدین فضل‌الله درآمد و بامر کتابت مشغول شد. در سال ۷۱۱ حاکم و مستوفی ابهر و زنجان و طارم گردید. پس از قتل خواجه رشیدالدین، حمدالله در سلك ملازمان خواجه غیاث الدین محمد فرزند خلف وزیر مقتول درآمد و تا ۷۳۶ در خدمت وی باقی بود تا آن بزرگوار نیز بقتل رسید.

وفات حمدالله مستوفی در حدود سال ۷۵۰ اتفاق افتاده است. مستوفی را سه کتابست بنام **ظفرنامه**، **تاریخ گزیده** و **نزهة القلوب**.

ظفرنامه منظومه ایست در ۷۵۰۰۰ بیت که در بحر متقارب سروده شده و تکمله شاهنامه فردوسی است. این منظومه که در سال ۷۳۵ سروده شده شامل تاریخ ایران از ظهور اسلام تا عهد مورخ است و منظومه گرچه ارزش ادبی بارزی ندارد در عوض ارزش تاریخی آن بسیار است.

تاریخ گزیده يك تاریخ عمومی مختصر عالم است از بدو خلقت تا زمان مؤلف که در سال ۷۳۰ بنام خواجه رشیدالدین وزیر تألیف گردیده. این کتاب، منتخبی است از جامع التواریخ رشیدی با اطلاعاتی که حمدالله از کتب مورخین دیگر التقاط نموده و بر آخر آن دو فصل یکی در تساریخ علماء، ائمه و شعرای عرب و عجم، دیگری در تساریخ و جغرافیا و بزرگان شهر قزوین و وطن خود افزوده که هر دوازدهمترین ابواب این کتاب است.

نزهة القلوب تألیف جغرافیائی حمدالله است که برای نوشتن آن بیش از بیست کتاب را از پیشینیان در این باره مطالعه کرده و با مسموعات و

مشهودات شخصی مقایسه نموده است. این کتاب معلومات شایسته‌ئی درباره آب و هوا، جمعیت، وسعت و محصولات شهرهای ایران بدست می‌دهد و نیز وضع حکومت و میزان مالیات اغلب شهرها را روشن می‌سازد.^{۱۶}

هندو شاه سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی در نیمه دوم قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم میزیسته و در سال ۶۷۴ بنیابست از طرف برادرش حکومت کاشان را عهده‌دار بوده است و از آن پس چندی در مولد خود نخجوان بسر برده. آنگاه بخدمت نصره‌الدین احمدلر پیوسته و در سال ۷۲۴ کتاب خود را بنام **تجارب السلف** بوی تقدیم داشته است.

تجارب السلف که ترجمه تاریخ ابن طقطقی می‌باشد نثری شیوا دارد و بر آن مطالب بسیاری از تواریخ دیگر و حکایات تاریخی افزوده شده است.^{۱۷}

حال به تاریخهای محلی بپردازیم از قبیل تاریخ اصفهان، کرمان، شیراز و هرات.

سیف بن محمد بن یعقوب سیفی هروی در سال ۶۸۱ در هرات متولد شد و از تحصیلاتی شایسته برخوردار گشت و بشاعری پرداخت. آنگاه بیاری حکیم سعدالدین منجم بدربار ملک فخرالدین کرت راه یافت.

پس از مرگ فخرالدین (سال ۷۰۶) وی همچنان در دربار آل کرت راه داشت، منظور نظر و مورد توجه ملک غیاث‌الدین بود و منظومه‌ئی بنام **سام‌نامه** در تاریخ آل کرت سرود و تاریخ موطن خود را بنام **تاریخ‌نامه هرات** در حدود سالهای ۷۲۰-۷۲۹ نوشت که کتابی مفصل مشتمل بر چهارصد فصل بوده است و برای نوشتن آن از اسناد دولتی و فرامین و احکام موجود در خزانة شاهی نیز استفاده کرده است.^{۱۸}

حسین بن محمد بن ابی‌الرضا آوی کتاب **محاسن اصفهان** اثر مفضل بن سعد مافروخی (از سده پنجم) را به فارسی ترجمه کرده است.^{۱۹}

فخرالدین ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی در حدود سال ۶۷۰ در شیراز متولد شد. وی کتابی در سال ۷۴۴ پس از مراجعت از سفر حج تصنیف کرده است بنام **شیرازنامه** که بنظر اهل اطلاع حائز معلومات تازه‌ئی نیست.

زرکوب کتابی نیز بنام **عمدة التواریخ** در تاریخ خاندان انجو تألیف کرده است که اینک در دست نیست.^{۲۰}

ناصرالدین عمدة الملك بن منتخب الدین یزدی یا (کرمانی) در حوالی سال ۶۶۰ بدنیا آمد. پدرش مردی نامور بود که چندی وزارت سلطان حجاج قراختائی را بعهده داشت. ناصرالدین در جوانی عازم کرمان شد و بریاست دیوان انشاء صفوة الدین پادشاه خاتون قراختائی نائل آمد (سال ۶۹۴).

ناصرالدین در مدت اقامت در کرمان کتابی در تاریخ قراختائیان کرمان نوشت که خلاصه‌یی از تاریخ کرمان و حوادث عصر قراختائیان را تا زمان حکومت ناصرالدین محمدغوری حائز است. وی اینکتاب را بتقلید افضل الدین کرمانی نگاشته و در سال ۷۱۶ بنام ایسن قتلغ نویان تمام کرده و **سمعت العلی للحضرة العلیا** نام نهاده است. کتاب دیگر ناصرالدین **نسائم الاسحار من لطائف الاخبار** نام دارد که در شرح احوال وزرا از زمان خلفای راشدین تا چنگیزخان است.^{۲۱}

شمس الدین محمد بن محمود آملی از مردم آمل است که در اواخر قرن هفتم بدنیا آمده و تا بعد از سال ۷۵۳ زنده بوده است. او مردی دانشمند بوده و بامر الجایتو در مدرسه سلطانیه تدریس میکرده و مذهب شیعه داشته است. وی مدتی از عمر خود را بسیاحت گذرانیده و بعضی کتب را مانند قانون ابن سینا و مختصر الاصول ابن حاجب شرح کرده است.

اثر نفیس وی **نفایس الفنون و عرایس العیون** نام دارد که در باره هر

يك از علوم متداول عصر و تاريخ و مشاهير آن بحث نموده و آنرا بنام شاه شيخ ابواسحق انجو در سال ۷۴۲ تأليف کرده است. اين كتاب از نظر تاريخ عمومى، تاريخ علوم و مردم شناسى حائز اهميت بسيار است.^{۲۱}

محمد بن هندو شاه نخجوانى پسر هندو شاه سابق الذكر و مؤلف تجارب السلف مانند پدر منشى زبردستى بود و در دربار اويس ايدكانى (۷۷۶-۷۵۷) به خدمت اشتغال داشت. او نويسنده **دستور الكاتب** فى تعيين المراتب در فن انشاء و وظائف منشيان است.^{۲۲}

باز از اين دوره است **شرف الدين رامى**، حسن بن محمد تبريزى كه در دربار سلطان اويس به سر مى برد. او مؤلف **انيس العشاق** در تشبيهات شعرى ايران و **حدائق الحقايق** در شرح حقايق السحر رشيد و طواط است.^{۲۳}

از آثار عرفانى اين دوره **مصباح الهدايه** از عزالدین محمود بن على كاشانى نطنزى است كه ترجمه عوارف المعارف شهاب الدين سهروردى است و او آن را در ۷۳۵ ترجمه کرده است.^{۲۴}

اثر بسيار مهم ديگر مقامات شمس تبريزى است كه شخص ناشناسى از شاگردان و مریدانش آن را تدوين کرده است. اين كتاب تنها مرجع موثق در باره احوال و افكار اين متفكر عجيب قرن هفتم است.^{۲۵}

باز در اين دوره **شمس الدين احمد افلاكى** از مریدان مولوى احوالات، سخنان و حكايات مربوط به او را در كتابى موسوم به **مناقب العارفين** گرد آورده. اين كتاب كه انشائى ساده و روان دارد، هم براى شرح حال مولوى و هم براى براى تاريخ اجتماعى عصر او از منابع موثق به شمار مى رود.^{۲۶}

اثر شرح حالى ديگرى داريم مربوط به احوال شيخ صفى الدين اردبيلى كه به **صفوة الصفا** موسوم است و آن را توكل بن اسمعيل معروف به ابن بزاز در اواسط اين قرن تأليف کرده. در زمان شاه طهماسب در اين كتاب تغييراتى

داده شده و تحریر تازه‌یی از آن صورت گرفته است.^{۲۸}

يك قرن از تساریخ تألیف گلستان نگذشته بود که معین‌الدین آوی جوینی در ۷۳۵ به تقلید از آن کتابی تألیف کرد و آن را **نگارستان** نام نهاد. این کتاب که در هفت باب است، گرچه از حیث انشا به پای گلستان نمی‌رسد، ولی دارای فواید تساریخی بسیار است. این معین‌الدین داستان یوسف و زلیخا را نیز به نام **احسن القصص** نوشته است.

ما در بالا از عبید زاکانی یاد کردیم. او مردی بود دانشمند و در ریاضیات و نجوم دستی داشت. هنگامی که اوضاع زمانه را آشفته و کالای علم را بی‌خریدار دید، شاعری و حکایت‌نویسی پیشه کرد و با قلمی موشکاف به تصویر زشتیها و نابسامانیهای جامعه عصر خویش پرداخت.

او در آثارش همه نهادهای جامعه و پستیها و حماقتهای همه طبقات را برملا کرده است. همچنانکه فردوسی در حماسه، خیام در رباعی، نظامی در داستان عاشقانه، انوری در قطعه، سعدی در حکایات کوتاه اخلاقی، مولوی در مثنوی و حافظ در غزل فارسی بی‌نظیر بوده‌اند، عبید نیز در انتقاد اجتماعی تا دوره معاصر همتایی نداشته است.

حکایت شخصی با معبری گفت در خواب دیدم که از پشک شتر بورانی میسازم تعبیر آن چه باشد. معبر گفت دو تنگه بده تا تعبیر آن بگویم. گفت اگر دو تنگه داشتمی خود بیاد نجان دادمی و بورانی ساختمی تا از پشک شتر نبایستمی ساخت.

حکایت شیعی در مسجد رفت. نام صحابه دید بر دیوار نوشته، خواست که خیوبر نام ابوبکر و عمر اندازد بر نام علی افتاد. سخت برنجید گفت: تو که پهلوی اینان نشینی سزای تو این باشد.

حکایت جعی گوسفند مردم می‌دزدید و گوشتش صدقه می‌کرد. ازو پرسیدند که این چه معنی دارد. گفت: ثواب صدقه با بزه دزدی برابر گردد و در میانه پیه و دنبه توفیر باشد.

حکایت - قزوینی با سپری بزرگ بجنگ ملاحده رفته بود . از قلعه سنگی برسرش زدند و بشکستند . برنجید و گفت: ای مردك، کوری، سپری بدین بزرگی نمی‌بینی، برسر من میزنی؟

حکایت - درخانه جحی بدزدیدند. او برفت و در مسجدی برکند و بیخانه میبرد. گفتند: چرا درمسجد برکنده . گفت در خانه من دزدیده‌اند و خداوند این دزد را می‌شناسد، دزد را بمن سپارد و درخانه خود بازستاند.

حکایت - لولئی با پسر خود ماجرا میکرد که هیچ کاری نمیکنی و عمر دربطالت بسر میبری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسنبازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمیشنوی، بخدا ترا در مدرسه اندازم تا آن علم مرده ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی درمذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یکجو از هیچ‌جا حاصل نتوانی کرد.

حکایت - لورکی درمجلس واعظ حاضرشد. میگفت صراط ازموى باریکتر باشد و از شمشیر تیزتر و روز قیامت همه کس را براو باید گذشت. لورکی برخاست گفت مولانا آنجا هیچ داربزیی یا چیزی باشد که دست در آنجا زنند و بگذرند. گفت: نه. گفت نيك بریش خود می‌خندی والله اگر مرغ باشد از آنجا نتواند گذشت.

یکی از حکایات این دوره طوطی‌نامه معروف به چهل طوطی از ضیاء الدین نخشبی (۷۵۱ ق) است. نخشبی این کتاب را در ۷۳۰ از سانسکریت به فارسی ترجمه کرده است. او آثار دیگری هم از قبیل سلك السلوك، داستان معصوم شاه و لذت النساء داشته است. نویسندگان اعصار بعدی طوطی‌نامه را تهذیب و از نو تحریر کرده‌اند.^{۲۹}

یادداشتها

- ۱- درباره حوادث تاریخی این دوره نك تاریخ عصر حافظ از شادروان دکتر قاسم غنی.
- ۲- قسمتی از دیوان همام به تصحیح مؤید ثابتی در ۱۳۳۳ در تهران چاپ شده است.
- ۳- آثار امیر خسرو تماماً در هند چاپ شده؛ مثنویهای او نیز در تهران به چاپ مجدد رسیده است. در باره او تاریخ مغول عباس اقبال و تاریخ ادبیات براون ترجمه علی اصغر حکمت را ببینید.
- ۴- دیوان اوحدی به تصحیح سعید نفیسی در ۱۳۴۰ به وسیله انتشارات امیرکبیر و خلاصه احوال و منتخب آثار اوحدی همراه با مثنوی منطق العشاق او به تصحیح محمود فرخ در ۱۳۳۵ در مشهد منتشر شده است.
- ۵- دیوان خواجوه به تصحیح سهیلی خوانساری در ۱۳۳۶؛ روضة الانوار با مقدمه حسین مسرور در ۱۳۰۶؛ گل و نوروژ و همای و همایون به وسیله بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.
- ۶- شرح حال ابن یمین از رشیدیاسمی، تهران، ۱۳۰۳؛ دیوان انوری يك بار در ۱۳۱۸ با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی و بار دیگر در ۱۳۴۴ به اهتمام باستانی راد منتشر شده است.
- ۷- گلشن راز چاپهای بسیار متعدد دارد و چند تن آن را تفسیر و شرح نوشته اند.
- ۸- کلیات عبید زاکانی به تصحیح عباس اقبال بارها منتشر شده است. برای شرح حال عبید مقدمه آن کتاب را ببینید.

۹- دیوان سلمان ساوجی چند چاپ دارد، از جمله چاپی به تصحیح مهرداد اوستا و با مقدمه رشید یاسمی در ۱۳۳۷ به وسیله کتابفروشی زوار تهران منتشر شده است.

۱۰- در باره حافظ نك مقدمه دیوان حافظ از محمد قزوینی؛ نقشی از حافظ، از علی دشتی؛ از كوچه‌رندان، از عبدالحسین زرین کوب؛ شخصیت معنوی حافظ از جعفری لنگرودی.

۱۱- دیوان کمال در ۱۳۳۷ به تصحیح عزیز دولت آبادی در تبریز چاپ شده است.

۱۲- دیوان عماد فقیه به تصحیح رکن الدین همایون فرخ در ۱۳۴۸ به وسیله انتشارات ابن سینا منتشر شده است.

در باره خواجه رشیدالدین نك یادنامه او که به وسیله دانشگاه تهران منتشر شده است. جامع التواریخ به صورت قطعات جدا جدا در کشورهای مختلف از جمله ایران چاپ شده و در حال حاضر برنامه‌ی برای چاپ منظم همه آثارش در دست است.

۱۴- تاریخ و صاف چند بار به صورت سنگی چاپ شده است. تحریر و تلخیصی از تاریخ و صاف به وسیله عبدالحمید آیتی صورت گرفته که بنیاد فرهنگ آن را منتشر کرده است.

۱۵- تاریخ بناکتی به تصحیح جعفر شعار به وسیله انجمن آثار ملی منتشر شده است.

۱۶- تاریخ گزیده به تصحیح عبدالحسین نوایی به وسیله انتشارات امیر کبیر و نزهة القلوب به تصحیح محمد دبیرسیاقی توسط کتابفروشی طهوری چاپ شده، ولی ظفرنامه تاکنون به چاپ نرسیده است.

۱۷- تجارب السلف در سال ۱۳۱۳ باهتمام عباس اقبال و بار دیگر اخیراً در تهران چاپ شده است.

۱۸- قسمتی از این کتاب که مشتمل بر تاریخ هرات و شرح احوال اکابر رجال و علماء و امراء آنشهر است و بیش از یکصد و سی فصل بجای مانده نیست در سال ۱۹۴۳ م. در کلکته باهتمام و تصحیح محمدزبیر الصدیقی بچاپ رسیده و اخیراً در تهران تجدید چاپ شده است.

۱۹- ترجمه محاسن اصفهان به تصحیح عباس اقبال چاپ شده است.

۲۰- شیرازنامه در سال ۱۳۱۰ باهتمام بهمن کریمی در طهران چاپ شده است.

۲۱- سمط العلّی در ۱۳۲۸ به‌اهتمام عباس اقبال و نسائم الاسحار در ۱۳۳۸ به‌اهتمام سید جلال الدین محدث چاپ شده است.

۲۳- نفایس الفنون بارها به‌صورت سنگی و اخیراً به‌صورت سربی به‌وسیله کتابفروشی علمیه اسلامیة چاپ شده است.

۲۳- دستورالکاتب در شوری به‌صورت عکسی چاپ شده است.

۲۴- انیس العشاق در ۱۳۲۵ به‌تصحیح عباس اقبال منتشر شده است. برای شرح حال مؤلف مقدمه آن کتاب را ببینید.

۲۵- مصباح الهدایه با مقدمه و تصحیح استاد جلال همایی منتشر شده است. برای شرح حال عزالدین مقدمه آن کتاب را ببینید.

۲۶- مقالات شمس به تصحیح احمد خوشنویس در تهران منتشر شده است.

۲۷- مناقب العارفین به تصحیح تحسین یاریجی در ۲ ج در ترکیه چاپ شده است.

۲۸- صفوة الصفا همراه با چند رساله دیگر به‌صورت سنگی در بمبئی چاپ شده است.

۲۹- طوطی‌نامه بارها چاپ شده است.

فصل هفتم

عصر جامی

۱- دوران بازسازی ۲- شعر در سده نهم

۳- نثر در سده نهم

۱- دوران بازسازی

امیر تیمور گورکان در آغاز سده نهم هفت سال دیگر ایران و بین النهرین و شام و آسیای صغیر و هند را به خاک و خون کشید، تا سرانجام هنگامی که عازم فتح چین بود، در کنار سیحون درگذشت (۸۰۷ ق)، پس از مرگ او، يك چندبازماندگانش بر سر ملك و تاج با هم جنگیدند تا سرانجام، دولت، شاهرخ پسر تیمور را مسلم شد و او تا ۸۵۰ بر ایران فرمان راند. در دوره او بسیاری از ویرانیها مرمت شد، هنر رونق گرفت و ادبیات تشویق شد. همسر او گوهرشاد از بانیان آثار خیر و یکی از پسرانش بایسنقر مردی کتابدوست و هنر پرور بود و پسر دیگرش الغبیک دانشمندی بزرگ.

الخ بیک پس از پدرنزدیک چهار سال پادشاهی کرد تا به دست پسر کم خردش کشته شد (۸۵۳ ق). پس از یک چند آشفته‌گی سلطان ابوسعید نواده تیمور در ۸۵۵ بر ماوراءالنهر دست یافت و اندک اندک سراسر خراسان را گرفت. سرانجام هنگامی که می‌خواست آذربایجان را از دست اوزون حسن بدر آورد گرفتار و کشته شد (۸۷۳). پس از او بار دیگر فتنه و آشوب در گرفت تا آنکه سلطان حسین بسایقرا بر خراسان دست یافت و این خطه را یک چند امن و آباد ساخت و جلوی ترک‌تازی اوزبکان را گرفت. و به تشویق فرهنگ و هنر پرداخت.

در این قرن دودولت دیگر در باختر ایران و به وجود آمد، که به قدرت دو ایل چادر نشین و شبان متکی بود. این دو ایل از ترکمانان آسیای مرکزی بودند که در ایام لشکر کشی مغول از آنجا به باختر ایران کوچ کرده بودند و به خاطر رنگ گوسفندان (یا نقش پرچم‌هایشان) به آق‌قویونلو و قراقویونلو معروف بودند.

ترکمانان قراقویونلو در شمال دریاچه وان (در ترکیه کنونی) سکونت داشتند. مؤسس حکومت این طایفه شخصی موسوم به قرایوسف از امرای سلطان احمد جلایریست. او پس از استیصال سلطان احمد فرصت را غنیمت شمرد و بخشی از قلمرو او را تصرف کرد، ولی در برابر امیر تیمور تاب مقاومت نیاورد و به مصر گریخت و در آنجا زندانی شد تا پس از مرگ تیمور به آذربایجان آمد و فرزندان تیمور را از آنجا بیرون راند و مخدوم پیشینش سلطان احمد جلایر را کشت و همدان و کرمانشاه و عراق و بخشی از آسیای صغیر و گرجستان و قفقاز را گرفت. اما هنگامی که عازم جلوگیری از حمله شاهرخ بود ناگهان در گذشت (۸۲۳ ق).

یک چند پسرش اسکندر با شاهرخ گورکانی و برادر خودش جهان‌شاه به جنگ و گریز مشغول بود تا کشته شد (۸۳۹). پس از او برادر جهان‌شاه از

طرف شاهرخ به حکومت آذربایجان منصوب شد. او مردی لایق بود و دولت خود را تا عراق و فارس و کرمان گسترش داد. او در پایان سلطنت خویش با طغیان نزدیکانش روبرو شد و سرانجام مدعی تازه‌یی از میان ایل مخالف او آق‌قویونلو برخاست. او در جنگ شکست خورد و کشته شد.

این مدعی تازه به سبب قتل‌اندیش به اوزون حسن معروف بود. او نخست مناطق کردنشین را از غرب ارمنستان تا دره‌ علیای دجله به تصرف آورد. او در ۸۷۲ جهان‌شاه قراقویونلو و سال بعد سلطان ابوسعید تیموری را شکست داد و بر سراسر ایران دست یافت. ولی در جنگ با عثمانی شکست خورد و سرانجام مدتی بعد در ۸۸۲ درگذشت. پس از او پسرش یعقوب بیگ، برادرش سلطان خلیل را کشت و خود به پادشاهی نشست. او همچنین سلطان حیدر پدشاه اسمعیل را کشت و کسانش را در فارس زندانی ساخت. پس از او (۸۹۶) باز میان بازماندگانش اختلاف افتاد تا سرانجام رستم به سلطنت نشست (۸۹۷).^۱

۲- شعر فارسی

شعر فارسی سده نهم در مقایسه با قرن‌های گذشته بسیار فقیر و بی‌رنگ است و اگر در آن معانی و مفاهیم تازه‌یی هم بتوان یافت، بیان و شیوه‌نو بهیچ‌روی دیده نمی‌شود. شاعران منبع‌الهام واقعی خود را از دست داده‌اند، گلستانها ویران شده، گل‌ها به تاراج رفته، تعصب دینی رواج یافته، عناصر بیگانه در زبان فارسی قوت یافته، جمعیت خاطر و علو روح در شاعران کمیاب گشته است. افکار و استعارات صوفیانه، افتادگی و خاکساری و بهره‌گیری از خرمن انبوه نیاکان یگانه دست مایه شعر شده است.

سده‌های ۷ و ۸ و ۹ عصر پیدایش فرقه‌های درویشی بود، فرقه‌هایی که برخی تا عصر ما بر جای ماند و پیروان بسیار یافت مانند درویشان

مولوی، صفوی، نقشبندی و نعمت‌الهی. از این میان گروه نخستین بیشتر در عثمانی رواج یافت، گروه دوم پس از اضمحلال دولت صفوی از میان رفت، ولی دو گروه دیگر هم امروز در ایران پیروانی دارد.

شاه نعمت‌الله ولی، نورالدین نعمت‌الله بن عبد‌الله کرمانی (۷۳۰-۸۳۴ ق) در حلب زاده شد، يك چند در هرات و یزد به سربرد و سرانجام در ماهان کرمان مقیم شد و در همانجا درگذشت. از او آثار متعددی به‌نثر و دیوان شعری به‌جای مانده است.

منزل جان جهان بر درجانه ماست	مسکن اهل دلان گوشه میخانه ماست
خلوتی بر در میخانه گرفتیم ولی	حرم قدس یکی گوشه کاشانه ماست
تازشمع رخ او مجلس جان روشن شد	نور شمع فلک از پرتو پروانه ماست
دیده‌ای لؤلؤ لالا که ز دریا آرند	حاصل اشک جگر گوشه جانانه ماست
تا ابد گنج غمش در دل ما خواهد بود	ز آنکه گنجش ز ازل در دل ویرانه ماست
ساقیا ساغر و پیمانه می سوی من آر	که مراد دو جهان يك لب پیمانه ماست ^۲

قاسم انوار، معین‌الدین علی بن نصیر بن هارون تبریزی (-۸۳۷ ق) در تبریز و گیلان تحصیل کرد، آنگاه رخت به هرات کشید و در آنجا شاگردان و مریدان بسیار یافت. در اواخر عمر در خرجرد جام مقیم شد. قاسم انوار علاوه بر دیوان شعر دو مثنوی موسوم به **انیس العارفين** و **انیس العاشقين** دارد.

ز چشم گوشه نشینان نشان سودا پرس
سواد زلفش از آشفته‌گان شیدا پرس
مرا که مست و خرابم ز جام و ساقی گوی
حدیث توبه و تقوی ز شیخ و مولا پرس
کمال ذوق زمستان بی دل و دین جوی
نشان شوق ز رندان بی مر و پا پرس

در آن زمان که براندازد از جمال نقاب
 بیا و از دل ما لذت تماشا پرس
 علاج علت دل را ز ارغنون بشنو
 دوی درد کهن را ز جام صہبا پرس
 کمال سحر مبین، طرز غارت دل و دین
 ز چشم شیوه گر مست شوخ شہلا پرس
 طریق عشق و مودت ز جان قاسم جوی
 نشان در ثمین از درون دریا پرس^۲
 کاتبی توشیزی، محمد بن عبدالله (- ۸۳۸ ق) نیز علاوه بر دیوان شعر
 منظومه‌هایی به سبک نظامی سروده است، از قبیل حسن و عشق، ناظر و منظور
 و بهرام و گلندام.

بیا که عمر چو باد بهار می‌گذرد	بکار باش که هنگام کار می‌گذرد
تو غافل و شفق خون دیده می‌بارد	که روز می‌رود و روزگار می‌گذرد
ز چشم اهل نظر کسب کن حیات ابد	که آب خضر درین جویبار می‌گذرد
هزار صید نشاطست در کمینکه عمر	مرو بخواب که چندین شکار می‌گذرد
تفرج از طلبی شاهراه دل مگذار	که شهریار ازین رهگذار می‌گذرد
مراقد چو کمان زیر خالک رفت و هنوز	خدنگ آه ز سنگ مزار می‌گذرد
زبان کاتبی اترغم گذشت، گذشت	درین دیار ازین بی شمار می‌گذرد ^۳

امیر شاهی سبزواری، آقاملک بن جمال الدین (- ۸۵۷ ق) از بازماندگان
 سربداران بود که یک چند در خدمت بایسنقر به سربرد و سرانجام
 به زادگاهش سبزوار بازگشت. غزلهایی که از او بازمانده سخت دلکش و
 گواه استادی اوست.

ای دل ایام هجر شد بنیاد	رو، که مرگ فوت مبارک باد
دل سوزان من ز آه منست	چون چراغی نهاده در ره باد
آن چنانم بیاد او مشغول	که فراموشیم برفت از یاد
مژده‌یی روزگار را که گذشت	عیش پرویز و محنت فرهاد
گفتی اقتاد شاهی از نظرم	کاشکی این چنین نمی‌افتاد ^۴

از دهها ناظم و قافیه‌بند این دوره چشم می‌پوشیم و سخن شعر را با جامی به پایان می‌بریم.

نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی (۸۱۷-۸۹۸ ق) بزرگترین شاعر این قرن است. تحصیلاتش در هرات و سمرقند در علوم ادبی و دینی و عرفان و سیر و سلوک در مراحل تصوف صورت گرفت تا بمرتبۀ ارشاد رسید و در سلك رؤسای طریقه نقشبندی در آمد و بعد از وفات سعدالدین کاشغری خلافت نقشبندیان بدو تعلق گرفت. جامی از سلاطین عهد خود مخصوصاً بسلطان حسین بایقرا تقرب یافته بود و ضمناً با سلاطین بزرگ دیگر عهد خود نیز ارتباط داشت.

جامی شاعر عارف و ادیب و محقق بزرگ عهد خود و صاحب نظم و نثر و کتب پارسی و تازی متعدد است. از آثار منظوم او نخست هفت اورنگ یا سبعة است شامل هفت مثنوی سلسله الذهب، سلامان و ابسال، تحفة الاحرار، سبحة الابرار، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، خردنامه اسکندری؛ دیگر دیوان قصاید و ترجیعات و غزلها و مراثی و ترکیب بند و ترانها و قطعات است که جامی آنرا بر سه قسمت کرده و فاتحة الشباب و واسطة العقد و خاتمة الحیات نام نهاده است. در اشعار جامی افکار صوفیانه و داستانها و حکمت و اندرز و تصورات غزلی و غنایی همه بوفور دیده می‌شود. وی در مثنویهای خود روش نظامی را تقلید می‌کرد و در غزل پیرو سعدی و حافظ بود و در قصیده تابع سبک شاعران قصیده گوی عراق با این حال نباید او را از ابتکار مضامین تازه و قدرت بیان و لطف معانی در اشعارش بی بهره دانست و با آنکه بمرتبۀ استادان بزرگ پیش از خود کمتر می‌رسد لیکن از آن جهت که خاتم شعرای بزرگ پارسی زبانست دارای اهمیت و مقام خاصیت.

پشته خار همی بزد پشته
هر قدم دانه شکری می کاشت
وی نوازنده دلهای نژند
چه عزیزی که نکردی با من؟
تاج عزت بسم بنهادی
گوهر شکر عطایت سفتن
رخش پندار همی راند ز دور
گفت: ای پیر خرف گشته خموش
عزت از خواری نشناخته ای؟
که نیم بر در تو بالین نه
نان و آبی که خورم و اشامم
بخشی چون تو گرفتار نساخت
بر در شاه و گدا بنده نکرد

خارکش پیزی با دلق درشت
لنگ انگان قدمی برمی داشت
کای فرازنده این چوخ بلند
کنم از جیب نظر تا دامن
در دولت برخم بگشادی
حد من نیست ثنایت گفتن
نو جوانی بجوانی مغرور
آمد آن شکر گزاریش بگوش
عمر در خارکشی باخته ای
پیر گمنا که چه عزت زین به
کای فلان چاشت بده یا شامم
شکرلله که مرا خوار نساخت
بره حرص شتابنده نکرد

* * *

بگذشت یار و سوی اسیران نظر نکرد
کردیم ناله در دل سختش اثر نکرد
خاک رهش شدیم که بوسیم پای او
از سر کشی و ناز بدانجا گذر نکرد
ما را چه سود اشک چو سیم و رخ چو زر
چون هرگز التفات بدین سیم و زر نکرد
تا در رخ نظر نکنم ، هرگز ندید
جایی که روی خویش بجایی دگر نکرد
بر خاک ره نشان کف پای نازکش
روشن دلی ندید که کحل بصر نکرد
می خواست دل که همراه جان از پیش رود
جان خود چنان برفت که دل را خبر نکرد
شد خاک بر درش سر جامی ولی هنوز
سودای پایبوس وی از سر بدر نکرد

بدندان رخنه در پولاد کردن	بناخن راه در خارا بریدن
فرورفتن بآتشدان نگونسار	یپلک دیده آتش پاره چیدن
بفرق سر نهادن صد شتربار	ز مشرق جانب مغرب دویدن
بسی بر جامی آسان تر نماید	ز بار منت دونان کشیدن ^۱

۳- نثر فارسی

نثر فارسی سده نهم بسیار وسیع بود و نویسندگان در همه رشته‌ها فعالیت خوبی را آغاز کرده بودند که امکان داشت مفید و بارور باشد، ولی برخی عوامل بازدارنده از رشد آن ممانعت کرد و در پایان این قرن، مخصوصاً در آغاز قرن بعد بیشتر متفکران یا زبان در کام کشیدند و یابه‌هند و عثمانی‌گریختند و ما در فصل آینده در این باره سخن خواهیم گفت.

تاریخ نویسی که در دوره مغول رواج یافته بود، در سده نهم به اوج اعتلای خود رسید و تاریخهای متعددی تألیف شد، تواریخ عمومی از قبیل مجمع‌التواریخ، مجمل فصیحی، منتخب‌التواریخ و روضة‌الصفاء؛ تواریخ تیمور و جانشینانش از قبیل ظفرنامه شامی، ظفرنامه یزدی، شمس‌الحسن، مطلع‌السعدین؛ تواریخ محلی مانند تاریخ جدید یزد، تاریخ رویان و مازندران، تاریخ بخارا، تاریخ گیلان، تاریخ هرات و ترجمه تاریخ قم؛ شرح حال وزرا به نام دستورالوزرا و شرح حال شعرا به نام تذکرة الشعراء؛ کتابهایی اخلاقی و تعلیمی از قبیل انوار سهیلی و اخلاق جلالی؛ آثار عرفانی شاه نعمت‌الله، نقشبند، محمد پارسا و خواجه احرار؛ آثار حکمی جلال‌الدین دوانی و قاضی میبدی و جامی و آثار علمی جمشید کاشانی و علی قوشچی.

نخست از مورخان آغاز کنیم که تعدادشان فراوان است و مابجز برخی را نام نخواهیم برد.

نظام‌الدین شامی از مردم شنب غازان تبریز در جوانی به بغداد رفته

و به خدمت جلایریان پیوسته بود. او در ۷۹۵ هنگام فتح بغداد به دست تیمور نزد او رفت و به خدمتش درآمد و در سال ۸۰۴-۶ تاریخ فتوحات اورا به نام **ظفرنامه** تألیف کرد. پس از آن به زادگاهش بازگشت. این کتاب از مآخذ اصلی شرف الدین علی یزدی در تألیف ظفرنامه اش بوده است.

شرف الدین علی یزدی از تحصیلاتی ممتاز برخوردار بوده شعر میسروده و بتصوف میلی داشته و بتقوی و پرهیزگاری موصوف بوده است و دوستان و دوستانش و عرفان از دور و نزدیک بزیارتش میرفته اند. وی به هنگام امارت ابراهیم پسر شاه رخ میرزا در سلک ندیمان وی درآمد و مورد اکرام و اعزاز فراوان قرار گرفت.

او در سالهای ۸۲۲-۸ به خواهش مخدومش تاریخ جهانگشای تیمور را نوشت که به **ظفرنامه** موسوم است و با اینکه سرشار از تملق، مداهنه عبارات پیچیده، درازگویی و سخن پردازی بی مزه بیست، از فواید تاریخی خالی نیست. شرف الدین در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت و پس از مرگ در مدرسه شرفیه که خود ساخته بود مدفون شد. او آثاری نیز در معما، ریاضیات و نجوم دارد. این قطعه کوچکیست از شرح قتل عام مردم اصفهان به دست تیمور:

یرلیغ شهنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد سپارند، و جهت ضبط آن نواجیان دیوانی علیحده بنهادند، و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمیخواستند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان میخریدند و می سپردند، و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکی بود و در اواخر که هر کس حصه خود سپرده بودند يك سر به نیم دینار آمده بود و کس نمیخرد، و همچنان هر کرامی یافتند می کشتند، و از غوامض حکمت الهی آنکه جمعی که در روز از گزند تیغ بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند، از قضا برفی نشست و اثر پای ایشان در برف بماند. روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هر جا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و بتیغ انتقام بگذرانیدند.^۸

شهاب الدین عبدالله بن زین الدین لطف الله بن عبدالرشید ملقب به حافظ ابرو (یا حافظ آبرو) یکی از مشاهیر مورخان ایران در عصر تیموریان است که در خواف متولد شد و در جوانی هنگام تسخیر ایران بدست امیر تیمور بخدمت وی راه یافت و توجه او را بسخندانی و دانش خود جلب کرد. با اینهمه شهرت حافظ ابرو در عصر سلطنت شاهرخ و بفرزونی نهاد و بخدمت بایسنقر شاهزاده هنرمند و هنرپرور گورکانی راه یافت و از حمایت کامل وی برخوردار شد.

حافظ ابرو در خدمت بایسنقر ویتشویق وی بنوشتن تاریخی میپردازد که مشتمل بر حوادث تاریخی از آغاز خلقت تا سال ۸۲۹ هجریست. قسمت اعظم این تاریخ تلخیص و نقل جامع التواریخ خواجه رشیدالدین است و آنچه سبب اهمیت و اعتبار کتاب حافظ ابرو گشته شرح وقایع از زمان غازان خان تا سال ۸۲۹ یعنی تاریخ ۱۲۵ سال اخیر است که **زبدة التواریخ** نام دارد و مجموع آن که در مدت سه سال و اندکی تدوین و در سال ۸۲۹ به بایسنقر تقدیم شده به **مجمع التواریخ** موسوم است. او رساله‌یی نیز در جغرافیا دارد.

محمد بن برهان الدین خاوند شاه بلخی معروف به میرخواند در سال ۸۳۷ در خانواده‌ئی نامدار در بلخ بدنیا آمد. در جوانی بهرات رفت و در دستگاه وزیر دانش‌پرور امیر علیشیر نوائی راه یافت و از کمکهای وی برخوردار شد. میرخواند از طرف سلطان حسین بایقرا بریاست خانقاه اخلاصیه منصوب و بنوشتن تاریخ جامعی مأمور شد. او این تاریخ را درشش مجلد از آفرینش عالم تا جلوس سلطان حسین بتخت سلطنت تدوین کرد که **روضة الصفاء فی سیرت الانبیاء و الملوك و الخلفاء** نام دارد و مجلد هفتم آن که شامل حوادث سلطنت سلطان حسین بوده بسبب بیماری و مرگ وی ناتمام مانده است.

میرخواند در پایان عمر بانزوا و کناره‌گیری از دربار تمایل یافت و پس از بیماری طولانی به سال ۹۰۳ در خانقاه اخلاصیه هرات درگذشت و در همان جا مدفون شد.

روضة الصفا چکیده و خلاصه تحقیقات اغلب مورخان بزرگ قبل از وی مانند طبری، مسعودی، جوینی، خواجه رشیدالدین، حافظ ابرو و شرف الدین یزدی می‌باشد.

روزی حضرت خاقانی در وقتی که خواجه مجدالدین محمد در پایه سریر جهانبانی ایستاده بود، خواجه نظام‌الدین و خواجه افضل را گفت که مبلغ دوهزار تومان کپکی جهت مهمی سرانجام می‌باید کرد و آن دو وزیر چنانچه می‌بایست این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواجه مجدالدین محمد بنظر آن پادشاه مؤید بزانو درآمده عرضه داشت کرد که حضرت اعلی را اگر ده هزار تومان ضرورت باشد باید این دو خواجه که هر یک هر سال مبلغهای کلی از منال دیوانی اخذ می‌نمایند، فی الحال کفایت فرمایند تا بدو هزار تومان چه رسد. از شنیدن این سخن خاقان منصور متنبه شده همگی همت بتربیت مهر سپهر مکرمت مقصور گردانیده روز دیگر قامت قابلیتش را بخلعت گرانمایه آرایش داد و فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که بدستور پیشتر توقیع روی نشان همایون و جواب عرضه داشت و تشخیص مهمات دادخواهان بخواجه مجدالدین محمد باشد، همه امراء و وزرا و صدور و مقربان در هر مهمی از مهمات سلطان و سرانجام جمیع امور سرکار دیوان او را عمده دانند و مقرر شد که منشیان آستان سلطنت آشیان در فرامین مطاعه خواجه والانزاد را مؤتمن السلطنه و معتمد الملك نویسند. مهم خواجه مجدالدین محمد در يك لحظه از پرتو انوار عاطفت خاقانی شبهم صفت از حفیض انحطاط روی باوج ارتفاع نهاد و بخت بخشم رفته صلح کنان باز آمد.^{۱۰}

معین‌الدین نطنزی که از حقیقت احوال وی آنچه میدانیم اینست که کتابی تألیف کرده بنام **منتخب التواریخ** مشتمل بر حوادث از زمان هبوط آدم تا سال ۸۰۷ و بعضی از حوادث سالهای ۱۶-۸۰۷.

وی نخست این کتاب را بنام مخدوم خود میرزا اسکندر بن عمر شیخ

(نوه تیمور که از سال ۸۱۲ تا ۸۱۷ حکومت اصفهان و فارس را داشته) مینویسد. در سال ۸۱۷ پس از مرگ اسکندر بخدمت شاهرخ درمیآید و کتاب را بنام او می‌کند، و در مطالب کتاب تغییراتی میدهد.

فصیح خوافی فصیح‌الدین احمد بن جلال‌الدین محمد در سال ۷۷۷ در هرات تولد یافت و تحصیلات خود را نیز در همانجا پایان برد و در خدمت امیر شاهرخ گورکانی درآمد و مدتی طولانی در دربار شاهرخ و بایسنقر بعمل استیفاء اشتغال داشت. وی نیز مانند بسیاری از مردان لایق درباری که در مقابل اغراض و مطامع ملکه‌ها و زنان حرم تسلیم نشده‌اند مقام خود را بر اثر عدم رضایت گوهرشاد آغا در سال ۸۴۵ از دست داد و از آن‌پس از زندگی وی خبری در دست نیست.

تاریخ فصیح‌خوافی بنام **مجمل فصیحی** از متون موثق تاریخی است که حوادث را از سال اول هجری تا سال ۸۴۵ سال بسال نگاشته است و علی‌الخصوص در باره زندگی شعرا و علماء ایران اطلاعات قابل توجهی بدست میدهد. جملات محکم و ساده و خیلی کوتاه است چندانکه گاه فهم آنها مشکل میشود.

کمال‌الدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی مؤلف کتاب مطلع‌السعدین از مورخان و نویسندگان عصر تیموری بود (تولد بسال ۸۱۶ در شهر هرات). در دربار شاهرخ خدمت میکرده است. یکبار سفری به هندوستان کرده، بعد از مرگ شاهرخ در خدمت شاهزادگان تیموری بوده و در سال ۸۶۷ ه. شیخ خانقاه میرزا شاهرخ شد و در سال ۸۸۷ هجری در هرات درگذشت.

تاریخ مطلع‌السعدین به نثری ساده نوشته شده است و وقایع را از سال تولد سلطان ابوسعید مغول آغاز و بدوره سلطنت ابوسعید تیموری ختم میکند، (این کتاب را بهمین مناسبت «مطلع‌السعدین» نام نهاده) و پیش آمدهای آن دوران را تقریباً سال بسال ذکر کرده است.

دروقتی که امیرسید خواجه بعمارت طوس مشغول بود خبر آمد که خواجه علی پسر خواجه مسعود سبزواری حقوق نعمت حضرت صاحبقران فراموش کرده با جمعی سرداران به پستی مшти ارذال دست تصرف باطراف ولایت دراز کرده، مملکت مو رو و ملک خود میداند. میرسید خواجه علی الفور با سپاهی که ملازم داشت عزیمت نمود و در شهر ذی قعده بموسم بهار که سبزه و ریاحین بفر فروردین سر بر آورده بودند در مرغزار رادکان فرود آمد و مسرعان باحضر لشکرها اطراف قهستان و طوس و مشهد مقدس و ایبورد و نسا و یازر دوانید و امیر مضراب رسیده، هردو امیر باتفاق شش صد سوار نامدار بر سبیل منغلای بجانب سبزواری فرستادند و خواجه علی خبر یافته دو یست سوار مسلح باستقبال ترکان روان کرد و در نواحی بحرآباد هردو فریق بهم رسیده، ترکان شش قشون بودند و سبزواریان یک قشون، حمله کرده بر قشون ترکان زدند و آتش حرب بالا گرفته نائره قتال وجدال التهاب و اشتعال داشت. سبزواریان کهنه گران جنگها دیده و کار آزموده بودند، اکثر ترکان را بقتل آوردند.^{۱۲}

سید ظهیرالدین بن نصیرالدین بن کمال الدین بن قوام الدین مرعشی

در سال ۸۱۷ در ساری متولد شد. پدران او همه از بزرگان و گردنکشان مازندران بوده اند و او خود نیز در ماجراجویی خلف صدقی بوده و در حدود ۸۴۰ با نوه سید محمد بن سید مرتضی که حکمران ساری بود بستیزه پرداخت و چند بار در میان شان جنگ در گرفت. لیکن سید ظهیرالدین کاری از پیش نبرد و مغلوب و محروم بگیلان بازگشت و پس از چندی از طرف کارکیا سلطان محمد بامارت سیاکله رود منصوب شد. از سال ۸۶۱ تا ۸۸۰ بارها ببرداری سپاهیان کارکیا انتخاب و مأمور لشکر کشی بقزوین و طارم و خلخال و اردبیل میشود. وفات سید ظهیرالدین بعد از سال ۸۹۴ اتفاق افتاده و شاید بتوان گفت وی قرن نهم را پایان برده است. سید ظهیرالدین دو کتاب دارد یکی بنام **تاریخ طبرستان** و دیگری بنام **تاریخ گیلان** که اولی تا حوادث سال ۸۸۱ و دومی تا ۸۹۴ را شامل است. منابع اصلی و مطالب عمده آثار وی منقول و مأخوذ از تاریخ ابن اسفندیار، اولیاء الله آملی و

علی بن جمال الدین رویانی است. قسمت مهم و قابل توجه این کتاب دو فصل آخر آن است که شرح مبارزات و حکومت ملک کیومرث رستم‌داری و اخلاف او و شرح خروج جد مؤلف قوام‌الدین مرعشی و فرزندان اوست. مرعشی را می‌توان مورخی منصف و امین دانست و این بزرگترین امتیاز اوست.^{۱۴}

احمد بن حسین بن علی کاتب طاهری یزدی. از مورخین قرن نهم است که در یزد متولد شده و بخدمت امیر جهان‌شاه قره‌قویونلو که از سال ۸۴۱ تا ۸۷۲ در عراق و آذربایجان حکومت داشته پیوسته و سمت کتابت داشته است. او در سال ۸۶۱ کتابی در باره تاریخ زادگاه خود تألیف کرده که به **تاریخ جدید یزد** موسوم است و آنرا بمخدوم خود امیر جهان‌شاه تقدیم داشته است.^{۱۵}

محمد بن حسن آملی معروف به اولیاءالله آنچه از شرح احوال وی بدست می‌آید مأخوذ از کتاب اوست باین شرح. وی تا سال ۷۸۰ در زادگاه خود آمل بسر می‌برده ولی در این هنگام بسبب آشوب و ناامنی که در آمل بوده برستمدار پایتخت امرای استندار میرود و بیمارگاه امیر ابوالمعالی فخرالدوله راه می‌یابد و در آنجا بخواش وی کتابی در تاریخ رویان مینویسد که مشتمل است بر هشت باب. آخرین تاریخی که در کتاب دیده میشود سال ۸۰۵ است و چنین پیدا است که دست کم پنج تا ده سال پس از آن کتاب نوشته شده است.^{۱۶}

معین‌الدین محمد زمچی اسفزاری در قریه‌ئی از توابع هرات در اوائل قرن نهم هجری بدنیا آمد و از تحصیلات شایسته برخوردار شد. او که بقدرت طبع و وسعت فهم معروف و بتقوی و حسن خلق موصوف بود در دستگاه سلطان حسین بسایق‌رما مقامی شایسته یافت و نوشتن تاریخی را در وصف هرات پایتخت تاریخی و با عظمت تیموریان در سال ۸۷۳ آغاز کرد

و تا سال ۸۹۹ به اكمال آن پرداخت. این کتاب که **روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات** نام دارد تاریخ خراسان و ماوراءالنہر را از زمان قبل از اسلام و از هنگام قشونکشی های هیطالیان تا روزگار وی شامل است و از تواریخ بسیار خوب و قابل استفاده قرن نهم بشمار می رود. اسفزاری اشعاری دلنشین نیز سروده است که از آن جمله این دو بیت عارفانه است:

چو من زباده شوق تو مست و بی خبرم همه جمال تو بینم بهر چه مینگرم
تو هر حجاب که خواهی فرو گذار که من بنعره ئی که زخم صد حجاب را بدرم
اسفزاری در ۹۰۳ دیده از جهان فرو بسته است.^{۱۷}

در همین دوره کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد قمی به وسیله محمد بن حسن قمی در سال ۸۰۵ و ۸۰۶ به فارسی ترجمه شد. کتابهای تاریخی را به همین مختصر قناعت کنیم و به تصوف و عرفان و اخلاق و حکمت بپردازیم.

یکی از عجیبترین چهره های ادبیات این عصر کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (-۹۱۰ق) از مردم سبزوار است که در هرات به کار و عظمی پرداخته و صدایی خوش و بیانی دلکش داشته است. او دارای آثار بسیار زیاد و متنوعیست از قبیل **سمعة کاشفیه** و **اختیارات در نجوم**، **جواهر التفسیر**، **مختصر الجواهر** و **مواهب علیہ** در تفسیر قرآن، **روضة الشہدا** در احوال اخبار اهل بیت پیامبر اسلام، **انوار سهیلی** در تحریر تازه یی از کلیله و دمنه، **مخزن الانشا** در آیین نگارش، **اخلاق محسنی** در اخلاق، **اربعمین** در احادیث، **اسرار قاسمی** در سحر و طلسمات، **تحفة العلیہ** در اسرار حروف، **فتوت نامہ** سلطانی در آیین جوانمردان و عیاران **لطائف الطوائف** در حکایات و دهمها کتاب و رسالہ کوچک و بزرگ دیگر.

کاشفی در نوشتن **سبک خصاصی** ندارد، گناه بسیار ساده و موجز می نویسد و گناه به تقلید از گلستان می پردازد. برای مقایسه، همان داستان

روباه و طبل را که از نثر ابوالمعالی نقل کرده بودیم، از انوار سبیلی کاشفی می‌آوریم:

دمنه گفت: آورده‌اند که روباهی در بیشه‌ای می‌رفت. و به بوی طعمه هر طرف می‌گشت. به پای درختی رسید که طبل از پهلوی آن آویخته بودند و هرگاه بادی بوزیدی، شاخی از آن درخت به حرکت درآمده بروی طبل رسیدی و آواز سهمگین از آن برآمدی. روباه به زیر درخت مرغ خانگی دید که متقار در زمین می‌زد و قوتی می‌طلبید. در کمین نشسته، خواست که او را صید نماید، که ناگاه آواز طبل به گوش او رسید. نگاه کرد؛ جثه‌ای دید بغایت فربه و آواز وی مهیب استماع افتاد. طامع زوباه در حرکت آمده با خود اندیشید که هرآینه گوشت و پوست در فراخور آواز خواهد بود. از کمین مرغ بیرون آمد و روی به درخت نهاد. مرغ از آن واقعه خبردار شده بگریخت، و روباه به صدمختن به درخت برآمد؛ بسی بکوشید تا آن طبل بدرد. جز پوستی و پاره چوبی هیچ نیافت. آتش حسرت در دل وی افتاد و آب ندامت از دیده باریدن گرفت و گفت: دریغ که بواسطه این جثه قوی، که همه باد بود، آن صید حلال از دست من بیرون شد، و از این صورت بسی معنی فایده‌ای به من نرسید...

دهان در فغانست دایم ولی	چه حاصل چو اندرمیان هیچ نیست
گرت دانشی هست معنی طلب	به صورت مشو غره‌کان هیچ نیست ^{۱۸}

از جامی در ضمن شاعران یاد کردیم، اونیزیکی از نویسندگان پرکار سده نهم است و از جمله آثار اوست **نفحات الانس** در شرح حال صوفیان، **نگارستان** به سبک گلستان سعدی، رساله‌های متعدد در شرح آثار صوفیه از قبیل عراقی، مولوی، ابن‌فارض و ابن‌عربی، رسالانی در معما، عروض و قافیه، نحو و غیره.

وزیر هرمز بن شاپور بوی نامه نوشت که بازرگانان دریا بار جواهر بسیار آوردند و آنرا بصد هزار دینار خریده‌ام، برای پادشاه، شنیده‌ام که پادشاه آنرا نمی‌خواهد، اگر راستست فلان بازرگان، بصد هزار دینار سود می‌خرد. هرمز در جواب نوشت، که «صد هزار دینار و صد هزار چندان پیش ما قدری ندارد. اما چون

ما بازرگانی کنیم پادشاهی که کند و بازرگانان چه کار کنند.

* * *

موری را دیدند بزورمندی کمر بسته و ملخی را ده برابر خود برداشته ،
متعجب گفتند این مور را ببینید که با این ناتوانی باری را باین گرانی چون میکشد.
مور چون این بشنید بخندید و گفت، مردان بار را بنیروی همت و بازوی حمیت
کشند نه بقوت تن و ضخامت بدن.

قطعه

باری که آسمان و زمین سرکشید از آن
مشکل توان بیاوری جسم و جان کشید
همت قوی کن از مدد رهروان عشق
کان بار را بقوت همت توان کشید^{۱۹}

جلال الدین محمد بن اسعد **دوانی** کازرونی متخلص به فانی فیلسوف
عصر خود بود. بسال ۸۳۰ هـ. در قریه دوان از توابع کازرون فارس بدنیا
آمد و بسال ۹۰۸ هـ. در همان قریه درگذشت. بیشتر تألیفات وی بزربان
تازی است. ولی کتاب «لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق» یا «اخلاق جلالی»
را بنام اوزون حسن آق قویونلو بزربان فارسی در علم اخلاق نوشته است.
وی رساله ای نیز بنام نور الهدایه و رساله دیگری در عرض لشکر
بزربان فارسی دارد و رباعیاتی نیز از او باقی مانده.

واما علاج حزن و آن المیست نفسانی که از فقد محبوبی وفوت مطلوبی
حاصل شود و سبب آن حرص و طمع است در حصول مشتهیات جسمانی و مستلذات
بدنی و توقع بقای زخارف دنیوی و علاج آن تاملست در آنکه اشخاص عالم کون و
فساد قابل ثبات و بقا نیستند، چنانچه در علاج خوف مرگ اشارتی بآن رفت و آنچه
ثابت و باقی تواند بود امور عقلی و سعادت نفسانیست که از حیطه زمان و حوزة مکان
و تصرف اضداد و تطرق فساد متعالیست تا چون یقین کامل باین معنی حاصل شود
طمع فاسد و خیال را بخود راه ندهد و دل را در اسباب دنیوی که ظل زائل بل
خیال باطلست نیندد، بلکه همه همت بر کمال عقلی و ملکات فاضله که باقیات صالحات

وسبب اتصال بجوار قدس حضرت ذولجلالند مقصور دارد و از منزل حرص که محل احزان دائمه و آلام متراکمه است خلاص یافته بمقام رضا که موطن بهجت حقیقی و سرور دائمیست پیوندد. ۲۰

یکی از عرفا و نویسندگان این دوره کمال الدین حسین بن حسن کاشانی خوارزمی **کبروی** (۸۴۰ ق) از اهالی کاشان ماوراءالنهر است. او شرحی بر مشنوی مولوی دارد موسوم به **جواهر الاسرار** که از منابع مهم تصوف است.

یکی از پراثرترین نویسندگان این دوره **شاه نعمت الله ولی** کرمانیست که از او در شمار شعرا نام بردیم. او رسالات متعدد عربی و فارسی در شرح آثار صوفیه، حکمت و اخلاق دارد از قبیل مکاشفات، تعریفات، لطایف التصوف، معنی هستی و نیستی، ذوقیات، فیوضات، مجمع الاسرار و غیر آن.

یعقوب چرخی نقشبندی، یعقوب بن عثمان بن محمود از دراویش نقشبندی در روستای چرخ از توابع غزنین ولادت یافت و یک چند در شیراز به سربرد تا در ۸۵۱ درگذشت. او تفسیری دارد معروف و رساله انسیه در تصوف.

خواجه احرار، ناصرالدین عبیدالله سمرقندی (۸۹۵ ق) از بزرگان مشایخ نقشبندی و جانشین یعقوب چرخ بود و آثاری چند در تصوف داشته که معروفتر از همه **تحفة الاحرار** است.

قاضی میبدی، حسین بن معین الدین از شاگردان دوانی از متفکران ناهای سده نهم و یکی از شهیدان متعدد راه اندیشه و تفکر است. او در ۹۰۹ ق به فرمان شاه اسمعیل کشته شد. قاضی میبدی آثار متعدد به فارسی و عربی دارد و از نوشته های فارسی اوست شرح گلشن راز و جام گیتی نما در حکمت^{۱۱}.

یکی دیگر از معروفترین تذکره های شعرای فارسی متعلق به این دوره

است.

«امیر دولتشاه بن علاءالدوله بختیشاه الغازی السمرقندی» مؤلف تذکره معروف دولتشاه از امیرزادگان و فرزند یکی از ندیمان شاهرخ و خود از نزدیکان دربار سلطان حسین بایقرا و مقربان امیر علی شیرنوائی و معاصر عبدالرحمن جامی شاعر و فیلسوف صوفی بوده. و تذکره الشعرا را در پنجاه سالگی بنام امیر علی شیر تألیف کرده است. در این تذکره شرح حال بیش از صد تن از شاعران - از آغاز تا پایان سده نهم هجری - آمده است. این تذکره که در تساریخ ۸۹۲ هجری با تمام رسیده است بسا وجود مزایای انکار ناکردنی اشتباهات فراوان دارد و سند معتبری نیست.^{۱۲}

در سده نهم بسار دیگر علم رونقی یافت و مخصوصاً در ریاضیات و نجوم دانشمندانی پیدا شدند از قبیل غیاث الدین جمشید کاشانی (-۸۳۲ ق) که مخترع کسر اعشاریست و رسالات ریاضی و نجومی مختلف به عربی و فارسی دارد از قبیل مفتاح الحساب و شرح زیج ایلخانی. او یکی از پایه گذاران رصدخانه سمرقند است که بنیان آن در ۸۲۴ به فرمان الغ بیك پسر شاهرخ (۷۹۶-۸۵۳) آغاز شد. او خود کار رصد و تنظیم زیج رارهبری می کرد و زیج خاقانی یا زیج جدید گورکانی حاصل آن است.

یکی دیگر از همکاران این رصدخانه ملاعلی قوشچی، علاءالدین علی بن محمد (-۸۷۹ ق) است که شخصی جامع العلوم و فیلسوف بود. او توانست پس از کشته شدن الغ بیك از سمرقند بگریزد و خود را به استانبول برساند. از آثار او کتابیست معروف به فارسی هیئت، کتابی در شرح زیج الغ بیك، شرح تجرید العقاید خواجه نصیر، رساله محمدیه در حساب و قانون نسامه چین و ختای^{۱۳}.

* * *

سده نهم، علی رغم فشارهایی که در آن وجود داشت، رویهمرفته دوره فعال و پربثری در ادبیات مخصوصاً در نشر فارسی بود و نشر فارسی می رفت که در

جهت سادگی و وضوح قدم بردارد. زبان فارسی علاوه بر ایران، در دربارهای هند و عثمانی سخت مورد حمایت قرار گرفته بود و به علت زیاد شدن فوق العاده مدارس تألیف و تدریس آثار علمی و ادبی رواج می یافت، ولی در آغاز قرن بعدی حوادثی پیش آمد که این جریان را متوقف ساخت.

یادداشتها

- ۱- در باره تاریخ این عصر نك تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال.
- ۲- دیوان نعمة الله ولسی بارها چاپ شده است؛ همچنین تعدادی از رسالاتش.
- ۳- دیوان قاسم انوار- انیس العارفین- انیس العاشقین به تصحیح سعید نفیسی چاپ شده است.
- ۴- درباره کاتبی ترشیزی نك از سعدی تا جامی.
- ۵- امیرشاهی سبزواری، همان مآخذ.
- ۶- همان مآخذ.
- ۷- نظام شامی، همان مآخذ.
- ۸- ظفرنامه یزدی چاپ شده است.
- ۹- زبدة التواریخ چاپ شده است.
- ۱۰- روضة الصفا چاپ شده است.
- ۱۱- درباره معین الدین نطنزی و منتخب التواریخ نگاه کنید به تاریخ در ایران.
- ۱۲- مجمل فصیحی در سه جلد در مشهد چاپ شده است.
- ۱۳- مطلع السعدین چاپ شده است.
- ۱۴- تاریخ مازندران ظهیر الدین بتازگی به وسیله بنیاد فرهنگ ایران تجدید چاپ شده است.
- ۱۵- تاریخ جدید یزد در سال ۱۳۱۷ ش. در یزد بچاپ رسیده است.

- ۱۶- تاریخ رویان اخیراً به وسیله بنیاد فرهنگ ایران تجدید چاپ شده است.
- ۱۷- روضات الجنات در افغانستان چاپ شده است.
- ۱۸- درباره کاشفی نگاه کنید به از سعدی تا جامی.
- ۱۹- تقریباً تمام آثار جامی چاپ شده است.
- ۲۰- اخلاق جلالی چاپ شده است. در باره دوانی نك تساریخ نظم و نشر فارسی، ج ۱.
- ۲۱- برای شرح حال این افراد نك تاریخ نظم و نشر فارسی، ج ۱.
- ۲۲- تذکره دولت شاه چاپ شده است.
- ۲۳- درباره این اشخاص نك کاشانی نامه از ابوالقاسم قربانی، از انتشارات دانشگاه تهران.

فصل هشتم

عصر وحشی

۱- دولت قزلباش ۲- شعر فارسی در
سده دهم ۳- نثر فارسی در سده دهم

۱- دولت قزلباش

در قرن دهم مهمترین واقعه تاریخ جدید ایران روی داده که نه تنها جریان تاریخ را دگرگونه کرده بلکه اندیشه ایرانیان را نیز براه دیگری برده است. در دوم رمضان سال ۹۰۷ اسمعیل که در این زمان شانزده سال و یک ماه و هفت روز از زندگی او میگذشت در تبریز بر تخت پادشاهی نشست و یکسال بعد یعنی در ۹۰۸ خود را بنام «شاه اسمعیل» خواند. پدران شاه اسمعیل همه شافعی بودند و او نیز در این طریقه بجهان آمده بود اما چون از شش سالگی تا چهارده سالگی هشت سال در دربار کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان (۸۸۳-۹۱۰) میزیست و با و پناه برده بود و وی شیعه بسیار تندروی بود

همینکه بسلطنت رسید دین شیعه را رسمیت بخشید و برای رواج و پیشرفت دین خود خونریزی بسیار کرد. در این میان جمعی از ادبا و علمای نامی ایران که پیرو این عقیده نبوده اند گذشته شده اند و عده کثیری از ایشان از ترس جان خود از ایران گریخته اند، چنانکه دانشمندان خراسان بماوراءالنهر و هندوستان رفته و دانشمندان آذربایجان بخاک عثمانی پناه برده و حتی عده کثیر از دانشمندان فارس و کرمان و خوزستان بعربستان رفته اند و بهمین جهت در قرن دهم بعده بسیار دانشمندان ایرانی نژاد برمیخوریم که در این کشورها بوده و در همانجا در گذشته اند. چنانکه فارسی مدتی زبان رسمی دربار عثمانی شد و نفوذ این زبان مدت سیصد سال در آن کشور به چشم می خورد. از طرف دیگر، ظهیرالدین بابر شاهزاده تیموری در ۹۳۲ بر تخت هندوستان نشست و سلسله یی را بنیان نهاد که سیصد و پنجاه سال بر این کشور فرمان راند و زبان رسمی آن تا پایان کار فارسی بود.

در ایران پادشاهان صفوی توجهی بادییات نداشتند زیرا که همه کوشش آنها متوجه انتشار طریقه شیعه و پیشرفت سیاست مذهبی و بستن سدی استوار در برابر استیلای ازبکان سنی ماوراءالنهر و عثمانیان سنی آسیای صغیر و فراهم کردن تعصب و کینه مذهبی بسیار شدید و دامن زدن آتش اختلاف بود و برای این کار احتیاج بادییات عامیانه ای داشتند که در میان مردم زیر دست و خرده پا فراهم کنند، مانند نوحه و تعزیه و امثال آن و گاهی شاعرانی را که درباره شهدای کربلا مرثی میسرودند تشویق میکردند. در انتشار علوم نیز توجهی نداشتند و تنها بنشر معارف شیعه همت میگماشتند و چون برای این کار در ایران که اکثریت مردم با سواد آن پیش از پادشاهی ایشان سنی بودند چندان دانشمندان نمی یافتند، ناچار عده کثیری از پیشوایان شیعه کشورهای تازی زبان مانند بحرین و لحساء و جبل عامل و نواحی دیگر دمشق و سوریه را بایران آوردند و ایشانرا باین کار

گماشتند و آنها هم فارسی زبان نبودند و تعلیمات خود را بزبان تازی میدادند و نتیجه این شد که زبان تازی بسار دیگر به صورت زبان علمی و ادبی ایران درآمد و تا دو قرن این وضع دوام یافت^۱.

۲- شعر فارسی

در شعر فارسی این دوره سبک تازه‌یی ظهور کرد که به سبک هندی معروف است و واضع و مروج آن شاعران پارسی زبان مقیم هند بودند. سبک هندی دریافتن تشبیهات و کنایات و استعارات راه افراط می‌پوید و گاه شعر را به معما شبیه می‌سازد. با این حال، در قرن بعد دو شاعر چیره دست، یعنی صائب و کلیم توانستند شاهکارهایی در سبک هندی به وجود آورند. از شاعران سده دهم جز چند تن قابل ذکر نیستند: هلالی، بابا فغانی، محتشم کاشانی، وحشی بافقی و عرفی شیرازی.

یکی از نخستین و بهترین شاعران این دوره **هلالی جغتایی** از ترکان جغتای است که در استرآباد زاده شد و به سبب آزاداندیشی او را در خراسان رافضی و در عراق سنی می‌خواندند و سرانجام عبیدالله خان شیبانی امیر ازبک او را به اتهام شیعی بودن کشت (۹۳۵ ق). از او به جز قصاید و غزلیات چند مثنوی به نامهای **شاه و درویش**، **صفات العاشقین و لیلی و مجنون** ذکر کرده‌اند.

ای نور خدا در نظر از روی تو ما را

بگذار که در روی تو بهنیم خدا را

هرچند که خوبان همه در راه تو خاکند

حیف است که در خاک نهی آن کف پا را

پیش تو دعا گفتم و دشنام شنیدم

هرگز اثری بهتر از این نیست دعا را

من و بیداری شبها و شب تار و زیاریها
 نبیند هیچکس در خواب یارب این چنین شبها
 سیه‌روzan هجران را چه حاصل بی‌توازخوبان
 که روز تیره را خورشید می‌باید ز کوکبها
 معلم غالباً امروز درس عشق می‌گوید
 که در فریاد می‌بینیم طفلان را به مکتبها^۲

فغانی شیرازی معروف به بابا فغانی مردی صوفی مشرب و میخواره
 بود. در آغاز کار در دربار سلطان یعقوب قراقویونلو کارش رونقی داشت.
 در زمان شاه اسمعیل به اَبیورد گریخت و آخر عمر را نیز در مشهد گذراند
 (۹۲۵ ق). اشعار او دارای معانی لطیف و احساسات رقیق است. در باره
 خودش گفته است:

آلوده شراب فغانی به خاک رفت آه از ملایکش کفن تازه بو کنند
 هم از تک بیتهای دلکش اوست:
 ساقی مدام باده به اندازه می‌دهد
 این بی‌خودی گناه دل زودمست ماست
 مشکل حکایتست که هر ذره عین اوست
 اما نمی‌توان که اشارت به او کنند^۲

عرفی شیرازی، جمال‌الدین محمد بن بدرالدین در ۹۶۳ ق در شیراز
 تولد یافت و در ۹۹۹ در هندوستان درگذشت. او شاعری سخت خودپسند و
 ناسازگار بود که خود را برتر از فردوسی و سعدی و انوری می‌دانست. از
 او علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات، دو مثنوی به سبک مخزن‌الاسرار و
 خسرو و شیرین ذکر کرده‌اند. این قصیده شاهکار اوست:

جهان بگشتم دردا به هیچ شهر و دیار
 نیافتم که فروشد بخت در بازار

کفن بیار و نوتاوت و جامه نیلی کن
 که روزگار طبیب است و عافیت بیمار
 ز منجیق فلک سنگ فتنه می‌بارد
 من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
 دلم چو رنگ زلیخا شکسته در خلوت
 منم چو تهمت یوسف دویده در بازار
 شبی ز بوته خاری اگر کنم بالین
 به سعی زلزله در دیده‌ام خلاند خار
 به آن خدای که در شهر بند امکان نیست
 متاع معرقتش نیم ذره در بازار
 به آن متاع که گوهر فروش کنعانی
 به مصر برد و سراسر ز چشم شد بازار
 به آن دروغ که فرهاد از او شهادت یافت
 به آن ترانه که منصور را کشید به دار؛

محتشم کاشانی (۹۹۶ ق) را بساید بنیانگذار مرثیه دینی بدانیم ،
 شیوه‌یی که بزودی رواج یافت و دهها نوع مرثیه دینی یا نوحه به وجود
 آمد. گویند او نخست به مدح شاه طهماسب پرداخت و چون سودی نبخشید،
 مدح ائمه و شرح مصایب کربلا آغاز کرد و آن هفت بند معروف را سرود:

باز این چه شورش است که در خلق عالمست
 باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
 باز این چه رستخیز عظیم است کز جهان
 بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
 گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب
 کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانیش قیامت دنیا بعید نیست
 این رستخیز عام که نامش محرم است
 در بارگاه قدس که جای ملال نیست
 سرهای قدسیان همه در زانوی غم است

جن و ملك بر آدميان نوحه مى‌کنند
گويا عزای اشرف اولاد آدم است...

این غزل او نیز معروف است:

دهنده‌یى که به گل نکهت و به گل جان داد
به هرکس آنچه سزادید حکمتش آن داد
به عرش رتبه‌ی عالی به فرش رتبه‌ی پست
ز روی مصلحت و رای مصلحت دان داد
دوکشتی متساوی اساس را در بحر
یکی رساند به ساحل یکی به طوفان داد
دو سالک متشابه سلوک را در عشق
یکی نوید به وصل و یکی به هجران داد
به قد سرو قدان کرد جنبشی تعلیم
که خجلت قد رعناى سرو بستان داد
ز باغ حسن سیه نرگسی چو چشم انگیخت
به آن بلای سیه خنجری چو مژگان داد
به چشمهای سیه شیوه‌یى ز ناز آموخت
که هر که خواست به این شیوه دل دهد جان داد

وحشی بافقی ، کمال الدین (-۹۹۱ ق) بر جسته‌ترین شاعر سدهٔ دهم است که در بافق زاده شد و ظاهراً در یزد وفات یافت. او بهترین مقلد نظامیست و مثنویهایی به سبک او ساخته موسوم به **خلد برین** ، **ناظر و منظور** ، **شیرین و فرهاد** که این سومی ناتمام مانده است. علاوه بر این دیوان او شامل قصاید، غزلیات و قطعات در دست است. همه این مربع معروف او را به خاطر دارند یا شنیده‌اند:

داستان غم پنهانی من گوش کنید	دوستان شرح پریشانی من گوش کنید
گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید	قصه‌ی سر و سامانی من گوش کنید
شرح این قصهٔ جانسوز نهفتن تاکی	
سوختم، سوختم این راز نگفتن تاکی	

و این مناجات دلنشینش:

الهی سینه‌یی ده آتش افروز	در آن سینه دلی وان دل همه سوز
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست	دل افسرده غیر از آب و گل نیست
سخن کز سوز دل تابی ندارد	چکد گر آب از او آبی ندارد ^۶

حال که از وحشی سخن گفتیم جا دارد از دو اهلی نیز یادی کنیم
اهلی توشیزی، یوسف بن محمد (-۹۳۴ ق) یک چند در دربار هرات بود،
 آنگاه به تبریز رفت و به خدمت سلطان یعقوب میرزا پیوست و به کمانداری
 شهرت یافت. **اهلی شیرازی**، محمد (-۹۴۳ ق) نیز نخست به دربار هرات
 و سپس به دربار سلطان یعقوب میرزا پیوست. پس از آن هم به خدمت
 شاه اسمعیل درآمد. سرانجام به زادگاه خویش بازگشت و در آن شهر درگذشت.
 از آثار او منظومه شمع و پروانه و سحر حلال را ذکر کرده‌اند. علاوه بر آن
 دیوانی شامل شش هزار بیت دارد.^۷

۳- نثر فارسی در سده دهم

در سده دهم پیه‌وده به دنبال شاهکار یا اثر با ارزشی هستیم. در این
 قرن اگر شعر فارسی بینوا و مفلس شد، نثر از آن هم فروتر رفت و در سراسر
 آن جز نمونه‌هایی از تاریخ‌نویسی چیز قابل ذکر نیست.

غیاث‌الدین بن همادالدین محمد بن برهان‌الدین محمد شیرازی معروف
به خواندمیر در سال ۸۸۰ در هرات متولد شد. پدرش وزارت سلطان محمود
 میرزا گورکانی را داشت و مادرش دختر میرخواند مورخ نامدار بود. وی
 از تحصیلاتی شایسته برخوردار شد و در سال ۹۰۴ که تازه جوانی بیش نبود
 مورد توجه امیرعلیشیرنوائی قرار گرفت و بسبب معلومات شایسته‌اش دیری
 نپائید که کوکب اقبالش درخشید و بوزارت بدیع‌الزمان میرزا شاهزاده
 گورکانی نائل شد و تا هنگام هجوم اوزبکان این سمت را داشت. در سال
 ۹۳۳ بقندهار و پس از آن بهند رفت و در سال ۹۳۵ در آکره به خدمت بابر

شاه رسید و مورد اکرام و محبت وی قرار گرفت و پس از مرگ وی نیز در خدمت پسرش بسر برد و در خدمت وی بگجرات رفت و بهنگام بازگشت از آنجا در سال ۹۴۲ درگذشت و در دهلی مدفون گردید. وی را باید آخرین تجلی فرهنگ ماوراءالنهر دانست.

کتاب معروف وی **حبیب السیر فی اخبار افراد البشر** نام دارد که در سه مجلد تنظیم شده و نثری ساده و روان دارد و بشرح سلطنت شاه اسمعیل صفوی خاتمه می‌یابد (سال ۹۳۰). خواندمیر این کتاب را بنام استاد خود کریم‌الدین حبیب‌الله اردبیلی مزین و حق استادی وی را بدینگونه بشایستگی ادا کرده است.

حبیب‌السیر از نظر وقوف بر علل زوال دولت پر شکوه تیموری در ایران و زوال سریع فرهنگ و معنویت درخشان عصر امیر علیشیر نوائی و انتقال این میراث عظیم بهند و هم‌چنین برای آگاهی بکیفیت ظهور دولت صفوی دارای ارزش فراوانست.

این نویسنده پرکار علاوه بر حبیب‌السیر مجلد هفتم کتاب دائی خود می‌خواند یعنی **روضة الصفا** را کامل و مدون و آنرا در کتابی بنام **خلاصة الاخبار تلخیص کرده** است که چاپ نشده و **دستورالوزراء** در شرح احوال وزراء ایران و اسلام و **همایون‌نامه** که مجموعه‌ئی از منشآت اوست و **مکارم‌الاخلاق** در اوصاف امیرعلیشیر نوائی هم از اوست.^۸

قاضی احمد بن محمد غفاری قزوینی در ری تولد یافت. پدرش قاضی آن شهر بود و احمد نیز پس از پدر چندی بر مسند قضانشسته و باسام میرزا صفوی فرزند شاه اسمعیل سخت محشور بوده است. وی پس از چندی از کار قضا دست شست و از خدمت دولت توبه کرد و بسفر حج رفت و در بازگشت در سال ۹۵۹ در بندر دیبول هندوستان مقیم شد و کتابی محتوی حکایات تاریخی بنام **نگارستان** تألیف کرد که خالی از فوائد تاریخی نیست.

کتاب دیگر وی **تاریخ جهان آرا** نام دارد که محتوی خلاصه‌ئی از تاریخ ایران باستان، یمن، کلد و آشور، یونان و روم و تاریخ عهد اسلامی ایران و دیگر کشورهای اسلامی است. این کتاب خدائی از اطناب و در مواردیکه بعضی مؤلف نزدیک میباشد مستند است. تاریخ اتمام کتاب سال ۹۷۲ است و مؤلف حوادث را تا آن سال دنبال کرده. وفات غفاری را در سال ۹۷۵ در دیبول نوشته‌اند. او در باره عصر خویش می‌نویسد:

اکثر ممالک از اهل فضل مخلو گشته و از اهل جهل مملو شده و جز قلیلی از فضلا در تمام ممالک ایران نمانده.^۹

فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الامین ابوالخیر خنجی در حدود سال ۸۶۰ در شیراز بدنیا آمد و دوبار در ۱۸ و ۲۵ سالگی حج بجای آورد و بمصر رفت و بتحصیل علوم دینی و فقه و اصول پرداخت و یکی از علمای متسنن زمان محسوب شد. وی در سال ۸۹۲ به خدمت سلطان یعقوب آق قویونلو پیوست و در مدت چهار سال شرح حوادث ایام سلطنت وی را در کتابی بنام **عالم آرای امینی** فراهم آورد. در این سال یعنی ۸۹۶ سلطان یعقوب درگذشت و پسر خردسالش وارث سلطنت شد ولی دولتش مستعجل بود و دیری نپائید که سلسله آق قویونلو بدست شاه اسمعیل از میان رفت.

پس از ظهور شاه اسمعیل شیعی مذهب با آنچه فضل الله نوشته بود برایش چاره‌ئی جز آن نبود که از تیررس وی بگریزد و او نیز همین کار را کرد و روی بدربار محمدخان شیبانی امیر ترکستان نهاد و در خوارزم رحل اقامت افکند و تا سال ۹۱۶ در سفر و حضر بسا وی بود و مورد اکرام و احترام بسیار امیر قرار می‌گرفت. در این هنگام حامی وی بدست شاه اسمعیل کشته شد. دو سال پس از آن بنزد عبیداله خان شیبانی برادرزاده امیر مقتول رفت و تا سال ۹۲۷ در آنجا بود تا مرگش در رسید.

فضل الله علاوه بر عالم آرا تألیفات دیگر نیز دارد که از آن جمله است

مهمان نامه بخارا که متضمن تاریخ امراء شیبانی و سفرهای مؤلف و حائز فوائد تاریخی است. فضل الله قصه حی بن یقضان را نیز به فارسی ترجمه کرده و کتابی به نام **سلوک الملوك** در آداب جهاننداری نوشته است.^{۱۰}

زین الدین محمود واصفی از مردم هرات و از خانواده متوسط الحالی بود. بسال ۸۹۰ هجری در آن شهر بدنیا آمد. در آن زمان هرات مرکز ادب و هنر بشمار میرفت و مرد ادب پرور و هنردوستی چون علی شیر نوائی و شاعر و حکیم و صوفی نامی مانند جامی به پایتخت سلطان نامجوئی چون سلطان حسین بایقرا رونق و شکوه بیمانندی بخشوده بودند و وجود ایشان خود قطب جاذبه‌ای برای شاعران و نویسندگان و هنرمندان گشته بود. واصفی نیز در عنفوان جوانی بسدرک محضر امیر علیشیر نوائی نایل آمد. وی در فن معما که یکی از شیوه‌های ادبی متداول آن زمان محسوب میشد بسیار ماهر بود و شعر نیز میگفت. واصفی حرفه‌های گوناگون را آموذ. معلم سرخانه امیر شاه ولی-یکی از امیران جغتائی-بود، کاتبی فریدون حسین-یکی از پسران سلطان حسین بایقرا-را داشت و مدتی نیز شاگرد حسین کاشفی واعظ مشهور بود و خود از واعظان معروف زمان خویش گشت.

واصفی در سال ۹۱۳ هجری هنگام سقوط سلاله تیموریان جغتائی و افتادن هرات بدست خان شیبانی در آن شهر بود و شمه‌ای از آنچه دیده بود در کتاب **بدایع الوقایع** خود نقل کرده است و در تألیف مزبور جزئیات زنده‌ای یافت میشود که در دیگر آثار تاریخی و یا ادبی آن زمان نمی‌یابیم.

مؤلف ناظر ورود قزلباشان شاه اسمعیل بهرات نیز بود و چون سنی مذهب بود، برای گریز از تضییقاتی که قزلباشان برای پیروان آن مذهب فراهم میکردند بماوراءالنهر هجرت کرد و در خدمت خانان شیبانی - در سمرقند و بخارا و شاهرخیه و تاشکند - بسمت شاعر درباری میزیست و کتاب **بدایع الوقایع** پیش گفته را در اواخر عمر نوشت و در حدود سال ۹۶۰ هجری

در تاشکند در گذشت. «بدایع الوقایع» واصفی وضع زندگی نیمه اول قرن دهم هجری را در هرات و ماوراءالنهر بنحو زنده و بی سابقه ای نمایان میسازد و شرکت عامه ناس را در زندگی هنری و فرهنگی آندوران به روشن ترین شیوه ای نشان میدهد. این کتاب غالباً با نثری بسیار ساده و بالکل خالی از تکلف نوشته شده است.^{۱۱}

رساله كوچك جالبی نیز از شاه طهماسب اول دومین پادشاه صفوی در دست است معروف به تذکره شاه طهماسب. او در ۹۳۰ به سلطنت رسید و پس از ۳۵ سال جنگ با ازبکان و عثمانیان و گرجیان در ۹۶۵ به پایتختنش قزوین بازگشت و تا ۹۸۴ در آنجا با آرامش به سر برد و برخی ملاحظات خود را در این رساله به یادگار گذاشت، که انسان با خواندن آن از حماقت و کوتاه فکری او در شگفت می شود، تا ببینیم عقیده خودش چه بوده است:

اما بعد، بنده ضعیف حضرت باری تعالی جل شأنه و امت نحیف حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و آله و غلام بالاخلاص سید الوصیین و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین طهماسب بن اسمعیل حیدر الصفوی الموسوی الحسینی را بخاطر شکسته خطور کرد که از احوالات و سرگذشت خود تذکره بقلم آورم که از ابتدای جلوس الی یومنا هذا احوال من بچه نوع گذشته تا از من برسبیل یادگار در روزگار بماند و دستور العمل اولاد امجاد و احباب شود.^{۱۲}

یادداشتها

- ۱- درباره تاریخ ایران در سده دهم نك تاريخ اجتماعي ايران از ابوالقاسم طاهری، شرکت کتابهای جیبی.
- ۲- برای شرح حال هلالی نك مقدمه دیوان او به تصحیح شادروان سعید نفیسی، تهران، سنایی، ۱۳۳۷.
- ۳- دیوان باباافغانی به تصحیح سهیلی خوانساری چاپ شده است (اقبال، ۱۳۴۰).
- ۴- برای شرح حال عرفی نك دیوان عرفی تصحیح غلامحسین جواهری، تهران.
- ۵- دیوان محتشم به وسیله کتابفروشی صفی علی شاه منتشر شده است.
- ۶- دیوان وحشی بارها چاپ شده است، از جمله با مقدمه ایرج افشار؛ همچنین به تصحیح حسین نخعی.
- ۷- درباره این دواهلای ج ۴ ادبیات ایران براون، یا تاریخ نظم و نثر فارسی را ببینید. دیوان اهلی شیرازی به تصحیح حامد ربانی چاپ شده است (سنایی، ۱۳۴۴ ش).
- ۸- حبیب السیر چاپ شده است.
- ۹- نگارستان اول بار در سال ۱۸۵۰ م. در کلکته و اخیراً با تعلیقات و حواشی و اضافات مرتضی گیلانی در طهران چاپ شده. تاریخ جهان آرانیز در سال ۱۳۴۴ ش. با اهتمام سید ابوالقاسم مرعشی مدیر کتابفروشی

حافظ بصورت آبرومندی بطبع رسیده است.

۱۰- تاریخ در ایران.

۱۱- بدايع الوقایع اخيراً به وسیله بنیاد فرهنگ ایران تجدید چاپ

شده است.

۱۲- تذکره شاه طهماسب چند بار چاپ شده است.

فصل نهم

عصر صائب

۱- ایران در سده یازدهم ۲- اوج
سبك هندی ۳- رواج داستانها و آثار
عامیانه

۱- ایران در سده یازدهم

چهار سال پیش از آنکه قرن دهم به آخر رسد، شاه عباس برپدر خویش شورید و سلطنت ایران را به کف آورد و ۴۲ سال با قدرت تمام بر ایران فرمانروایی کرد (۹۹۶-۱۰۳۸ ق). او با وجود سخت دلی و سخت کشی یکی از شاهان هنر دوست و آبادگر به شمار می رفت و در میان مردم از محبوبیت عظیمی برخوردار بود. پس از او نوه ۱۷ ساله اش به نام شاه صفی سلطنت خونینی داشت (۱۰۳۸-۵۲). آنگاه پسر نه ساله شاه صفی به نام شاه عباس دوم بر تخت نشست (۱۰۵۲-۷۲) و در نیک نامی جدش سهیم شد. سپس پسرش

معروف به شاه سلیمان (۱۰۷۲-۱۱۰۶) به آسودگی سلطنت کرد. در دوره این پادشاهان ایران از يك سو سرگرم زد و خورد با عثمانیان بود، از سوی دیگر در کشمکش با ازبکان. استعمار باختر نیز دست اندازی خود را به خلیج فارس آغاز کرده بود، ولی کوشش شاه عباس برای مدتی آنان را از این نقطه دور کرد.^۱

۲- اوج سبك هندی

همه شاعران معروف این دوره مدتی را در هند به سر برده اند: نظیری نیشابوری، ظهوری ترشیزی، طالب آملی، کلیم کاشانی و صائب تبریزی. **نظیری**، محمد حسین نیشابوری در آغاز جوانی به هند رفت و بیشتر اوقات خود را در گجرات گذراند و در ۱۰۲۱ در همان شهر درگذشت. قصاید او استادانه و غزلهایش دارای ترکیبات نو و خیالات باریک است.

پرده برداشته ام از غم پنهانی چند	بزیان می رود امروز گریبانی چند
ز آن ضعیفان که وفاداشت درین شهر اسیر	قفسی چند بجا مانده و زندانی چند
سروسامان سخن کردن این جمعم نیست	پهلوی من بنشانید پیریشانی چند
بس خراییم ز یکدیگر گمان نشانند	مانده ایم از ده غارت زده ویرانی چند
کشته از بس بهم افتاده کفن نتوان کرد	فکر خورشید قیامت کن و عریانی چند
هیچ دل راستم حادثه مجروح نکرد	که نه لعل تو بر آن ریخت نمکدانی چند
هیچکس را سرپایی نزد ایام که ما	پشت دستی نگزیدیم بدندانی چند ^۲

ظهوری، نورالدین محمد ترشیزی در ۹۸۰ به هند رفت و به دربار عادلشاه پیوست و در ۱۰۲۵ در بیجاپور هند درگذشت. او دیوانی بزرگ، ساقی نامه‌ی مفصل و چند مثنوی و آثاری به نثر دارد.

دل را بیک کرشمه پنهان فروختیم	پر کار بود مشتری ارزان فروختیم
جنس دیار عشق ببازار ریختیم	آتش پنبه شیشه بسندان فروختیم
سودای کفر و عشق نمی شد بنقد دل	ناچار بود، گوهر ایمان فروختیم
سودایان کاکل وزلفیم، دور نیست	گر طعنه بی بسنبل و ریحان فروختیم

در مخزن جگر گهری چند جمع بود دلال گشت دیده بدامان فروختیم
دیگر زما مجوی ظهوری سرودعیش لب را زغم بناله و افغان فروختیم^۲

محمد طالب آملی در جوانی از آمل به کاشان و مرو و از آنجا به هند رفت و به دربار جهانگیر شاه پیوست و در ۱۰۲۸ ملک الشعراى دربار اوشد تا در ۱۰۳۶ در جوانی درگذشت. او طبعی قوی و تشبیهات و استعاراتی تازه و لطیف دارد. علاوه بر دیوان شعر منظومه‌یی به نام جهانگیرنامه از او در دست است.

صبحست و نیم قطره میم در پیاله نیست
ز آنم دماغ گل نه و پروای لاله نیست
بی ذوق‌تر ز مرده هفتاد ساله‌ام
یکدم که در پیاله شراب دو ساله نیست
اوراق کهنه کی بمی کهنه می‌رسد
ذوقی که در پیاله بود در رساله نیست
پهلوی تهی ز نکته گل می‌کند مشام
امشب که در بر آن بت مشکین کلالة نیست
کامم روا نشد ز لب لعل او مگر
تأثیر در قلمرو این آه و ناله نیست
می در کفست طره معشوق‌گو مباش
باری پیاله هست اگر هم پیاله نیست
هر کام درك چاشنی غم نمی‌کند
این نشاة جز بساغر طالب حواله نیست؛

ابوطالب کلیم کاشانی در همدان ولادت یافت لیکن بسبب اقامت طولانی در کاشان بکاشانی مشهور شد. مدتی در شیراز سرگرم تحصیل علوم بود. در عهد جهانگیر بهندوستان رفت و بساز بایران و سپس بهندوستان بازگشت و چندی سرگرم مدح امرای گورکانی هندبود تا سمت ملک الشعراىی دربار شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) یافت و اواخر عمر را در کشمیر گذراند تا

بسال ۱۰۶۱ هجری درگذشت. کلیم در انواع شعر دست داشت، قصیده و مثنوی را خوب می‌گفت لیکن مهارت و استادی او در غزلست که در آن سخن استوارپرمعنی و مضامین بسیار تازه و دقیق دارد. وی در معنی آفرینی و نیروی تخیل و وارد کردن کلمات زبان محاوره در شعر معروفست. کلیم پس از صائب بزرگترین شاعر فارسی عصر خویش است و در عین حال شعرش آینه عصر خویش، سرشار از نومیدی، تسلیم، خاکساری و آوارگی.

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
ضعف تن از تحمل رطل‌گران گذشت
وضع زمانه قابل دیدن دوباره نیست
رو پس نکرد هرکه ازین خاکدان گذشت
در راه عشق گریه متاع اثر نداشت
صد بار از کنار من این کاروان گذشت
از دستبرد حسن تو بر لشکر بهار
يك نيزه خون گل ز سر ارغوان گذشت
طبعی بهم رسان که بسازی بعالمی
یا همتی که از سر عالم توان گذشت
مضمون سرنوشت دو عالم جزین نبود
آن سرکه خاك شد بره از آسمان گذشت
در کیش ما تجرد عنقا تمام نیست
در قید نام ماند اگر از نشان گذشت
بی دیده راه اگر نتوان رفت پس چرا
چشم از جهان چو بستی از اومی توان گذشت
بدنامی حیات دو روزی نبود بیش
آنهم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
يك روز صرف بستن دل شد باین و آن
روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

حال به بزرگترین شاعر سده دهم می‌رسیم. محمد علی بن عبدالرحیم صائب تبریزی (۱۰۱۶-۸۱ ق) پدرش از تاجران تبریزی اصفهان بود و او در آن شهر ولادت یافت و بعد از تحصیلات و کسب فنون شاعری مورد علاقه شاه عباس قرار گرفت و بعد از چندی در عهد سلطنت شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸) به هندوستان رفت تا در زمان شاه عباس ثانی بوطن بازگشت و سمت ملك الشعرایی یافت.

صائب در اصناف سخن دست داشت. در قصاید و مثنوی چیره نیست ولی در غزل از استادان مسلم شمرده می‌شود. سخن او استوار و مقرون بموازین فصاحت و در عین حال پرمعنی و پراز مضمونهای دقیق و فکرهای باریک و خیالهای لطیفست و او مخصوصاً در تمثیل ید بیضا می‌نماید و کمتر غزل اوست که یا متضمن مثل سائری نباشد و یا بعضی ابیات آنها حکم امثال سائر را نداشته باشند. اینست که شیوه خاص صائب را تمثیل دانسته‌اند و می‌توان ازین حیث او را با عنصری در میان قصیده‌سرایان قدیم مقایسه کرد. اختصاص دیگر صائب بسایر ادنکته‌های دقیق اخلاقی و عرفانی در اشعار خویشست و این کار بغزل‌های او شکوه و جلوه‌بی خاص می‌بخشد.

خوش آنکه از دو جهان گوشه غمی دارد
همیشه سر بگریبان ماتمی دارد
تو مرد صحبت دل نیستی چه می‌دانی
که سر بجیب کشیدن چه عالمی دارد
لب پیاله نمی‌آید از نشاط بهم
زمین میکده خوش خواب بی‌غمی دارد!
تو محو عالم فکر خودی، نمی‌دانی
که فکر صائب ما نیز عالمی دارد

بزیر چرخ دلی شادمان نمی‌باشد
 گلی شکفته درین بوستان نمی‌باشد
 بهر که می‌نگری همچو غنچه دلتنگست
 مگر نسیم درین گلستان نمی‌باشد!
 بچشم زنده دلان خوشترست خلوت گور
 ز خانه‌یی که در آن میهمان نمی‌باشد
 خروش سیل حوادث بلند می‌گوید
 که خواب امن درین خاکدان نمی‌باشد
 هزار بلبل اگر در چمن شود پیدا
 یکی چو صائب آتش بیان نمی‌باشد

* * *

گفتگوی کفر و دین آخر به یکجا می‌کشد
 خواب يك خوابست اما مختلف تعبیرها
 ده در شود گشاده اگر بسته شد دری
 انگشت ترجمان زبان است لال را
 چه سود از آنکه کتبخانه جهان از تست
 نه علم، هرچه عمل می‌کنی همان از تست
 ترا ز جان غم مال ای عزیز بیشتر است
 علاقه تو به دستار بیشتر ز سر است
 یا سبو، یا خم می، یا قدح باده کنند
 يك كف خاك در این میکده ضایع نشود^۶

البته در این دوره ناظم، قافیه‌پرداز و حتی نکته‌گوی بسیار بودونام
 و نمونه آثار بیش از هفتصد تن از آنان در تذکره‌ها موجود است. حتی
 شاهان آن زمان نیز اشعاری می‌یافتند. اما با تعریفی که در مقدمه کتاب از
 شعر کرده‌ایم، بهتر است درباره شاعران سده یازدهم به‌همین مختصر قناعت
 کنیم.^۷

۳- رواج نثر عامیانه

از اواسط قرن پیش يك نوع شیوة ساده نویسی در نثر فارسی پدیدار شده که در وهله اول جنبه تعلیمی و تبلیغی داشت و در وهله دوم از ذوق عمومی مردم ناشی می شد. یکی از این افراد قاضی نورالله شوشتری معروف به شهید ثالث است که در ۱۰۱۹ ق به دست سنیان در لاهور کشته شد. کتاب معروف او **مجالس المؤمنین** در شرح مشاهیر شیعه است که آن را به زبانی بسیار ساده نوشته:

«مؤلف گوید که از قدیم الایام همگی اهل ورامین از اصحاب یمین و در دوستی خاندان امین اند و از اعیان متأخرین سادات ایشان سید فاضل محبوب - القلوب قاضی محمد است که بمصاحبت و ندیمی پادشاه صاحبقران مغفور شرف اختصاص و امتیاز داشت و در بدیهه گوئی و حاضر جوابی نظیر خود نداشت. و از جمله لطایف مقامات او آنست که روزی در مجلس بهشت آئین حاضر بود و پادشاه صاحبقران مغفور تسبیح مرواریدی که سلطان سلیم عثمان والی روم برسم تحفه فرستاده بود در دست مبارک داشتند و در لطایف جوهر آن تأمل میفرمودند و بخاطر اشرف رسید که آن تسبیح را آویزه گردن یکی از اهل مجلس سازند و از دور نظر بر کیفیت صفای آن اندازند. اتفاقاً آقا جمالی که جمله الملکی و از جمله بد نفسان عالم و سگان جهنم بود در برابر نشسته بود آنحضرت تسبیح مذکور را آویزه گردن او نمود و از دور ملاحظه لطافت جوهر آن میفرمود و مقارن آنحال قاضی محمد مذکور این بیت مناسب مشهور بخواند:

تسبیح خارجی که نه در ذکر حیدر است

در گردن سگان جهنم طناب کن^۱

این آقا جمال خوانساری جمال الدین محمد بن حسین مؤلف کتاب **کلثوم ننه** یکی از آثار بسیار با ارزش اجتماعیست. او در اصفهان قاضی بوده و در این کتاب کوچک با بیانی ساده و طنزی کوبنده خرافات زمان خود را مورد حمله قرار داده است.^۱

در این دوره داستانهای عامیانه از قبیل اسکندرنامه ، حسین کرد شبستری ، قصص الانبیاء ، شاه آزادبخت ، حمزه نامه و طوطی نامه تألیف یا از نو تحریر شد و در قهوه خانه ها مورد استفاده نقالان قرار گرفت. انشای این آثار کاملاً به زبان محاوره نزدیک بود، مثلاً این نمونه بیست از اسکندرنامه :

گلدسته بندان ریاض سخندانی و گل چینان بوستان نکته دانی بدینگونه آورده اند که چون «صلصال خان» خبردار شد از اشکنجه کردن «مهر نسیم» از شهر خطا بیرون آمده داخل درغار افراسیاب شد. درپیش «شمامه جادو» رسید. از هرجا سخن درمیان آوردند و آنشب را درغار بسر برد و مهر نسیم را نیز بیرون غار انداخته بودند که «مهر برق» خود را رسانید، نعش نسیم و اسباب او را برداشته داخل در عمارت «شمسه بانو» گردید و جراحی برسر او گماشتند که او را چاق کند.

چون روز دیگر شد «صلصال» از بردن نعش مهر نسیم خبردار شد یزدک را طلبید و گفت می خواهم که نعش نسیم را پیدا کنیم. یزدک عرض کرد بچشم، و از غاری بیرون آمد، داخل شهر خطا گردید و کدخدایان و ریش سفیدان شهر خطا را طلبید و از هر کدام التزام گرفت که نعش نسیم از خانه هر کس بیرون بیاید مالش مال دیوان، سرش در پای قایق. چون چند روز از این مقدمه گذشت غیاث الدین جراح بسیار تشویش بهم رسانید، چون شب گردید خود را در سر چهارسو رسانید و مقدمه گریزاندن نسیم را گفت. یزدک گفت: تو دروغ میگوئی. غیاث گفت: من از چشم خود دیدم. القصه یزدک گفت غیاث را محبوس کردند بعد از آن خود برخاست داخل در عمارت شمس بانو گردید.^{۱۰}

در مقابل این ساده نویسی و ساده گرایی، جماعتی از متفکران هم مانند میر داماد، شیخ بهایی، ملا محسن فیض، میرفتدرسکی و ملا صدر اغلب یا به عربی می نوشتند یا به فارسی بسیار پیچیده غیر فصیح.

از این دوره دو کتاب تاریخی بسیار مهم و چند تاریخ متوسط داریم. یکی از تاریخهای بسیار خوب عالم آرای عباسی از اسکندربیک ترکمان

(۹۶۸-۱۰۴۳ ق) منشی دربار شاه عباس است. او در این کتاب تاریخ دوران سلطنت شاه عباس اول را با بیانی دقیق ذکر کرده است و یکی از مدارک بسیار مهم تاریخ ایران در نیمه آخر سده دهم و نیمه اول سده یازدهم به شمار می رود. این گزارش است در باره اقدام شاه عباس به ایجاد تونل کوهرنگ. راستی که انشای آن چقدر به روزنامه های امروزی شبیه است.

... چون توجه خاطر اشرف بآوردن آب کورنگ بطرف دارالملک صفاهان در نصاب کمال است اراده خاطر فیض مظاهر بدان متعلق گشت که بنفس نفیس بدانجا رفته بکیفیت و کمیت آب و شقوق آوردن باز رسیده برای العین مشاهده فرمایند. لهذا از مقر سلطنت عنان عزیمت بدان صوب معطوف گردانید بروزی چند دریلاقات آنحدود منزل گزیدند و مشاهده نیک و بد آن فرموده بامراء عظام در انجام خدمت مرجوعه سفارشات بلیغ فرمودند. امام قلی خان بیگلربیگی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیرخان بختیاری و صفی قلیخان حاکم همدان و اعیان فارس و صفاهان که بدان خدمت مأمور بودند هریک بمهام مرجوعه کمایتبغی اقدام نموده و در بند بستن و کوه کندن فرهاد آسا سعی موفور بظهور می آوردند. امید که مکنون خاطر دریانوال بپروجه دلخواه سمت ظهور یابد.^{۱۱}

شرف‌الدین بن امیر شمس‌الدین شرف‌خان بدلیسی در ۹۴۹ در حوالی قم متولد شد. او پدرش را در کودکی از دست داده و با فرزندان شاه‌طهماسب بزرگ شده بود. وی در سال ۹۷۳ عازم گیلان شد و هفت سال در آنجا گذرانید. چندی فرمانروای شیروان بود و در سال ۹۸۴ امیرالامرای کردستان گردید. ولی شاه اسمعیل ثانی از وی مظنون گشت و بنه‌خجوانش فرستاد. وی در سال ۹۸۶ با سلطان عثمانی مراد اول آشنائی بهم رسانید و از وی لقب شرف‌خان و حکومت بدلیس را یافت. در همانجا بود که بسال ۱۰۰۵ کتابی در تاریخ کرد نوشت که بنام شرفنامه موسوم است. شرفنامه یکی از اساسی‌ترین کتب درباره تاریخ کرد و طوایف و قبائل و امرای این قوم است.^{۱۲}

یادداشتها

- ۱- درباره تاریخ این دوره نك تاریخ اجتماعی ایران از ابوالقاسم طاهری؛ تاریخ مفصل ایران از عباس اقبال.
- ۲- دیوان نظیری در ۱۳۴۰ به اهتمام مظاهر مصفا در تهران چاپ شده، برای شرح حالش مقدمه آن کتاب را ببینید.
- ۳- دیوان ظهوری در هند چاپ شده است. درباره او نك تاریخ نظم و نثر فارسی؛ تاریخ ادبیات براون ج ۴.
- ۴- درباره طالب آملی نك شعرالعجم، ج ۳.
- ۵- دیوان کلیم کاشانی به تصحیح ادیب بیضائی چاپ شده است، برای شرح حال شاعر مقدمه آن کتاب را ببینید.
- ۶- دیوان صائب بارها چاپ شده است از جمله به تصحیح امیری فیروزکوهی به وسیله کتابفروشی خیام و با مقدمه همو چاپ عکسی از روی خط صائب به وسیله انجمن آثار ملی (۱۳۴۵). برای شرح حال صائب همان مقدمه را ببینید.
- ۷- درباره این افراد مثلاً می توان مراجعه کرد به تذکره نصرآبادی، آتشکده آذر و مجمع الفصحا.
- ۸- مجالس المؤمنین بارها در هند و ایران چاپ شده است. برای شرح حال قاضی نورالله نك قصص العلما.
- ۹- نك کلثوم ننه به اهتمام محمود کتیرایی، تهران، طهوری

(۱۳۵۰).

- ۱۰- همه این آثار به وسیله شرکت طبع کتاب بارها چاپ شده است.
- ۱۱- عالم آرای عباسی به تصحیح ایرج افشار در ۲ جلد توسط انتشارات امیرکبیر منتشر شده است.
- ۱۲- شرفنامه در تهران تجدید چاپ شده است.

فصل دهم

عصر خزین

- ۱- عصر آشفته ۲- شعر در سده دوازدهم
- ۳- انحطاط نثر فارسی

۱- عصر آشفته

در سال ۱۱۰۶ ق شاه سلیمان درگذشت و پسر بزرگش سلطان حسین بر جایش نشست. در اواخر سلطنت او افغانان که از ستم دولت و تعصب شیعیان به جان آمده بودند به اصفهان ریختند و دولت صفوی را برانداختند (۱۱۲۵ ق). پس از هفت سال آشوب سردار لایقی به نام نادر ظهور کرد که جنگاوری شایسته و شهریاری ستم پیشه بود. پس از او بار دیگر دامنه آشوب بالا گرفت، تنها کریم خان برای مدتی (۱۱۶۳-۹۳) در بخشی از ایران امن و رفاهی فراهم ساخت، که آن هم پیش از پایان قرن به سر آمد.^۱

۲- شعر در سده دوازدهم

شعر در سده دوازدهم تنگ‌مایه و بیمارگونه است، زیرا برای رشد و نمو آن نه امنیتی بود و نه مشوقی، در نتیجه شاعران خوب انگشت‌شماری برآمد. از آنان که بتوان یادی کرد مشتاق، عاشق و هاتف اصفهانی، حزین لاهیجی و آذر بیگدلی بوده‌اند. اهمیت شعر این دوره بیشتر از این لحاظ است که در آن تمایل به سرپیچی از سبک هندی و بازگشت به سبک شاعران سده‌های ششم و هفتم دیده می‌شود.

سید علی مشتاق اصفهانی (۱۱۰۱-۱۱۷۱ ق) از پیشگامان بازگشت ادبی در شعر فارسیست. او به جای پیروی از سبک هندی معاصرانش به تقلید گذشتگان، خاصه عراقی پرداخت و مضامین و اوزان شعری دلپذیری را به کار گرفت.

مخوان ز دیرم بکعبه زاهد که برده از کف دل من آنجا
بناله مطرب، بعشوه ساقی، بخنده ساغر، بگریه مینا
بعقل نازی حکیم تاکی، بفکرت این ره نمی‌شود طی
بکنه ذاتش خرد برد پی، اگر رسد خس بقعر دریا
چو نیست بینش بدیده دل، رخ ار نماید حقت چه حاصل
که هست یکسان، بچشم کوران، چه نقش پنهان چه آشکارا!
چونست قدرت بعیش و مستی، بساز ای دل بتنگدستی
چو قسمت این شد زخوان هستی، دگرچه خیزد ز سعی بیجا
ربوده مهری چو ذره تابم، ز آفتابی در اضطرابم
که گر فروغش بکوه تابد ز بی‌قراری درآید از پا
درین بیابان ز ناتوانی، فتادم از پا چنان که دانی
صبا پیامی ز مهربانی بیر ز مجنون بسوی لیلا
همین نه مشتاق در آرزویت، مدام گیرد سراغ کویت
تمام عالم بجست و جویت، بکعبه مؤمن بدیر ترسا^۲
محمد علی بن ابوطالب حزین لاهیجی اصلش از لاهیجان است. پدرش

از آن دینار به اصفهان رفت و محمد علی به سال ۱۱۰۳ در آنجا ولادت یافت. در حمله افغانان از اصفهان بیرون رفت و بعد از سفر در بلاد ایران و عراق و حجاز و یمن رخت اقامت بهند برد و همانجا بود تا به سال ۱۱۸۱ در بنارس در گذشت. وی کتابی در احوال شاعران به نام «تذکره حزین» و سرگذشتی از خود با ذکر حوادث ایام خویش به نام «تاریخ حزین» دارد که هر دو سودمند و حاوی اطلاعات ذیقیمتست و دیوان اشعار خود را در چهار قسمت مدون ساخته و این چهار دیوان متضمن انواع مختلف شعرست. سخن او متوسط و مقرون بسادگی و روانی و حد فاصلیست میان شیوه سخن شاعران قدیم و شیوه‌یی که به سبک هندی معروفست.

ای‌وای براسیری‌کز یاد رفته باشد	دردام مانده باشد صیاد رفته باشد
آه ازدمی که تنها با داغ او چولاله	درخون نشسته باشم چون باد رفته باشد
از آه دردناکی سازم خبر دلت را	روزی که کوه صبرم بر باد رفته باشد
آواز تیشه امشب از بیستون نیامد	گویا بخواه شیرین فرهاد رفته باشد
شادم که از رقیبان دامن کشان گذشتی	گرمشت خاک ماهم بر باد رفته باشد ^۲

محمد عاشق اصفهانی (۱۱۱۱-۱۱۸۱ ق) نیز از هواداران بسازگشت

ادبی بود.

نه زبی رحمی صیاد بود زاری من	ترسم آگاه نباشد ز گرفتاری من
شاد گشتم ز جفا چون تو چنین می‌خواهی	فکر دیگر بکن از بهر دل‌زاری من
من بآیین وفا جان بگمت خواهم داد	گو تو آگاه نباشی ز من و یاری من
آن که می‌گفت محبت اثری می‌دارد	گو بین عزت اهل هوس و خواری من
عاشق از وعده آن عهد شکن در ره شوق	هیچ کس جان نسپردست بدشواری من ^۱

لطف علی آذر بیگدلی (۱۱۲۴-۱۱۹۳ ق) در اصفهان و خراسان

گذراند و سرانجام به خدمت کریم خان پیوست. او نویسنده یکی از تذکره‌های مهم فارسیست و از افراد معدودیست که به نقد اشعار شاعران توجه کرده است. از آذر تعدادی غزل و قطعه و منظومه‌یی به نام یوسف و زلیخا مانده است. شعر او پخته و روان و سخنش ساده و عاری از تکلف است.

درین منزل که کس را نیست آرام
که تا نعمت بود قدرش نداند
بدریایی شناور ماهیسی بود
نه از صیاد تشویشی کشیده
نه جان از تشنگی در اضطرابش
درین اندیشه روزی گشت بی تاب
کدامست آخر آن اکسیر جان بخش
گر آن گوهر متاع این جهانست
جز آتش در نظر شام و سحر نه
مگر از شکر نعمت گشت غافل
بر او تایید خورشید جهان تاب
زبان از تشنگی بر لب فتادش
ز دور آواز دریا چون شفتی
که اکنون یافتیم آن کیمیا چیست
درینا دامن امروزش بها من

چنانست آدمی غافل ز انجام
بداند چون ازو گردون ستاند
که فکرش را چو من کوتاهی بود
نه رنجی از شکنج دام دیده
نه دل سوزان ز داغ آفتابش
که می گویند مردم آب، کو آب؟
که باشد مرغ و ماهی را روان بخش
چرا یارب ز چشم من نهانست
در آب آسوده از آتش خبر نه
که موج افکندش از دریا بساحل
فکند آتش بجانش دوری آب
بخاک افتاد و آب آمد بیادش
بروی خاک غلتیدی و گفתי
کامید هستیم بی او دمی نیست
که دستم کوتاه است اورا ز دامن

احمد هاتف اصفهانی (۱۱۹۸ ق) در حال حاضر شهرت خود را
مدیون ترجیع بند معروفیست که بر اساس عقاید توحید دینی و وحدت
وجود سروده و انصافاً با بقیه اشعارش در روانی و زیبایی قابل قیاس
نیست.

ای فدای تو هم دل و هم جان
دل فدای تو چون تویی دلبر
دل رها کردن ز دست تو مشکل
راه وصل تو راه پر آشوب
بندگانیم جان و دل بر کف
گر سر صلح داری اینک دل
دوش از شور عشق و جذبه شوق
آخر کار شوق دیدارم

وی نثار رخت هم این و هم آن
جان نثار تو چون تویی جانان
جان فشاندن بیای تو آسان
درد عشق تو درد بی درمان
چشم بر حکم و گوش بر فرمان
ور سر جنگ داری اینک جان
هر طرف می شتافتم حیران
سوی دیر مغان کشید عنان

روشن از نور حق نه از نیران
دید در طور موسی عمران
بادب گرد پیر مغجگان
همه شیرین زبان و تنگ دهان
شمع و نقل و می و گل و ریحان
مطرب بذله گوی خوش الحان
خدمتش را تمام بسته میان
شدم آنجا بگوشه‌یی پنهان
عاشقی بی قرار و سرگردان
گرچه ناخوانده باشد این مهمان
ریخت در ساغر آتش سوزان
سوخت هم کفر از آن و هم ایمان
بزبانی که شرح آن نتوان
همی حتی الوریید والشریان

چشم بد دور خلوتی دیدم
هرطرف دیدم آتشی کآن شب
پیری آنجا بآتش افروزی
همه سیمین عذارو گل رخسار
چنگ و عود و دف و نی و بربط
ساقی ماه روی مشکین موی
مغ و مغ زاده موبد و دستور
من شرمنده از مسلمانی
پیر پرسید: کیست این؟ گفتند
گفت جامی دهیدش از می ناب
ساقی آتش پرست و آتش دست
چون کشیدم نه عقل ماندو نه هوش
مست افتادم و در آن مستی
این سخن می شنیدم از اعضا

که یکی هست و هیچ نیست جزو

وحدو لا اله الا هو •

۳- انحطاط نثر فارسی

سده دوازدهم از لحاظ نثر پارسی هیچ اثر برجسته‌یی ندارد، مگر شرح حال حزین و شرح حال آذر، از دیگر آثار این دوره کتابهای محمدباقر مجلسی در آیین شیعه و چند کتاب تاریخی از قبیل آثار میرزا مهدی منشی استرآبادی، محمد کاظم وزیر مروی، محمد صادق نسامی، گلستانه، میرزا محمد کلانتر. از مهمترین این آثار کتاب حزین لاهیجی موسوم به **سوانح العمری** و معروف به تاریخ حزین است. او در این کتاب خاطرات خود را از حمله افغانان و آوارگیش در شهرهای مختلف از قبیل خرم آباد و همدان و شوشتر و بصره و کربلا و مکه و یمن و مشهد و کردستان و آذربایجان و گیلان و طهران و شیراز و سرانجام سفرش را به هند شرح می‌دهد. از این لحاظ کتابش سرشار

از اطلاعات تاریخی و جغرافیایی بسیار با ارزش است. از آثار دیگر او تذکره معاصرین در شرح حال قریب صدتن از شعرا و فضلاء معاصر است. از اشعارش نیز در گذشته یاد کردیم.^۱

یکی از پرکارترین و بانفوذترین نویسندگانی که در آغاز این قرن در گذشت محمد باقر مجلسی (-۱۱۱۱ ق) است که در پایتخت صفوی نفوذ روحانی و سیاسی عظیمی داشت و توانست در دستگاه خود دبیرخانه‌یی برای تألیف آثار مذهبی به وجود آورد که از آن جمله کتاب بسیار معروف و مفصل بحار الانوار و تعدادی آثار ساده تر موسوم به عین الحیاة، مشکوة الانوار، حلیة المتقین، تحفة الزائرین و جلاء العیون است.

لطف علی آذر که از او نیز در زمره شعرا یاد کردیم تذکره‌یی دارد موسوم به آتشکده که شعرای معروف گذشته و بسیاری از شاعران زمان خود را با نمونه‌هایی از آثارشان در آن معرفی کرده است و در آن فصلی دارد در تاریخ سقوط دولت صفوی تا زمان تألیف آتشکده. انشای آذر بسیار متین، تا حدی ساده و خالی از تکلفات لفظیست.^۲

میرزا محمد مهدی بن محمد نصیر منشی استرآبادی در اوایل قرن دوازدهم در استرآباد متولد شد. در جوانی همراه پدرش باصفهان پایتخت باشکوه صفوی آمد و بتحصیل پرداخت و بشاعری علاقه یافت. وی در شعر کواکب تخلص میکرد و بعضی از اشعارش که در تذکره‌ها نقل شده حاکی از عدم توفیق وی در این زمینه است. او در زمان سلطان حسین نظر امور باغات سلطنتی شد و چندی بعد در سلك کتاب و منشیان اردوی نادرشاه در آمد و تا روز مرگ این پادشاه مصدر خدمات مهم بود. میرزا مهدی خان در سال ۱۱۵۹ بسفارت از طرف نادرشاه بدربار عثمانی رفت و بهنگام بازگشت در بغداد از مرگ نادر آگاهی یافت و از آنجا عازم تبریز شد و تا پایان عمر که یحتمل بسال ۱۱۷۳ بود در همان شهر باقی ماند. از آثار میرزا مهدی خان علاوه بر اشعار و منشآت وی و وقایع روزانه سلطنت نادرشاه که دیده

نشده است دو کتاب باقیست نخست **دره نادره** که کتابی بسیار مغلق و بل پیچیده‌ترین و مصنوعترین انشاء زبان فارسی است که نمونه‌یی از مقدمه‌اش نقل میشود:

دل بانگ زد که هان اسم سامیش را بکاغذ کاغذ بر و نام نامیش را بعزت
درنامه بنامه آور. پس قلم «بالرأس والعین» گفته نخست بآب گوهر دهان شست و
بجیش پای جبین راه تحیش چست جست و سرزمین ورق را **ماشیا علی راسه** در
نوشت و خدیو آفی و نادر آفاق درنوشت. آنکه:

از نهیب زخم تیر قوس ذوالقرنین او
در چه مغرب رود هرشب سکندر آفتاب

اثر تاریخی دیگر میرزا مهدی **عالم‌آرای نادری** نام دارد که از دره نادره مفصلتر و نسبتاً ساده‌تر است.^۸

میرزا محمد کلانتر شیرازی (۱۱۳۲-۱۲۰۰ ق) در ۱۰ سالگی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی خالش برآمد. در ۱۱۷۰ از طرف کریم‌خان کلانتر شیراز شد و تا به هنگام مرگ کریم‌خان همین سمت را داشت. در ۱۱۹۸ به اصفهان رفت. آقامحمدخان او را با خود به طهران برد و او در آنجا خطاطات خود را به صورتی ساده و بی تکلف نوشت که با آنکه بظاهر حسب حالی بیش نیست تاریخ مجسم سال‌های ۱۱۴۲-۹۹ بشمار میرود:

یکسال قبل از فوت وکیل طاب ثراه عادت را تغییر داده بارتکاب امور چند میپرداخت که شایان شأن او نبود. تا آن روز ندیده بودیم که از او این قسم امور سر بزنند. نظر بآنکه بممالکی که متصرف بود قناعت کرده دیگر زیاده روی منظور نداشت و از شیراز مادام حیات حرکت نمیکرد. اولاً تسخیر بصره را بدون جهت پیشنهاد خاطر ساخته مبلغها ضرر بخود و از بابت عراق و فارس از تعیین ملازم و جزایری و تدارک قشون رسیده آن خود سهل است تخمیناً بقدر ده هزار نفر کشته شدند و مطلق فایده نداشت و بالاخره از حزن و اندوه و غم و غصه بصره جان خود را باخت. و دیگر بدون جهت و سبب محمد ققنس را انباردار کرد و

مقداری جنس را آن قرمساق خورد و غرامت آنرا کلا از مردم گرفت. هر چند اشراری که ادعای سلطنت میکنند صد مقابل این را هر روز مباشر می‌شوند باوجودی که رؤیت آدم ندارند؛ از وکیل که دیناری وجهه‌ئی ندیدیم که بی حساب از کسی گرفته باشد بعید بود و تغییر خلق داده با وجود اساس بیقیاس و ابهت و شوکت و سلطنت بقدریکدانه زیاد و کم خرج یومیه مضایقه از قتل چند نفر نداشت.^۹

ابوالحسن گلستانه از مردم اصفهان و در آغاز کار مردی صاحب دولت بوده که بر اثر آشفتگی اوضاع در هندوستان اقامت گزیده و در سال ۱۱۹۵ تاریخ ایران را در ایام بعد از نادر شاه نوشته است. کتاب او **مجمّل التواریخ** نام دارد و از آثار مهم تاریخی این دوره است.^{۱۰}

میرزا محمد صادق نامی اصفهانی از سادات موسوی اصفهانست که پدرانش از شیراز بدانجا رفته‌اند. او بخدمت کریم خان زند پیوسته و وقایع‌نگار او بوده است. پس از مرگ کریمخان دربدر میشود و فقر و تنگدستی از سوئی و اعتیاد به افیون از سوی دیگر مرگ ویران‌سریع میکند و در سال ۱۲۰۴ در عین فلاکت و تنگدستی رخت بصرای بساقی میکشد. نامی کتابی در تاریخ خاندان زند نگاشته که **بتاریخ گیتی‌گشای** معروفست. در این کتاب نیز همان **سبک فضل** فروشانه میرزا مهدی خان دیده می‌شود:

اما بعد: برضا میر ارباب بصایر و خواطر اصحاب مآثر مخفی و مستور نخواهد بود که در هر عصری از اعصار ضبط وقایع و تدوین احوالات بدایع روزگار و بیان رسوم دولت سلاطین کامکار و ایراد قواعد سلطنت خوانین نامدار و ثبت محاسن صفات آن فرقه والامقدار و نشر مکارم ذات آن طبقه کامکار بر صفحات لیل و نهار واجب... در این اوان سعادت نشان که زمان دولت و اوان شوکت داور دارا افسر، سکندر فریدون‌فر، خدیو قضا مطیع قدرچاکر، دارای جم شکوه فریدون سیر، قهرمان دشمن سوز دوست پرور، جهانگیر کسری نظیر، کی همسر دلیر، خورشید تیغ، بهرام خنجر، سپهبد شهاب رمح‌هاله سپر، سپه‌دار ستاره چشم انجم لشکر، طرازنده رخسار عرایس فتح و ظفر، معمار معموره ملک و کشور، لایق تاج

و سرافراز افسر برگزیده حضرت داور، المؤید بتأیید ملك الاكبر ، ابوالمظفر
محمد جعفر خان زند... است این حقیر خاکسار و ذره یمقدار محمد صادق
موسوی متخلص بنامی که از خدمتگزاران قدیم این دولت جاوید مدتست از جانب...
این شهریار... مأمور گردید... جمیع کلیات و جزئیات را مدون سازد.^{۱۰}

یادداشتها

- ۱- درباره تاریخ این دوره نك تاریخ مفصل ایران.
- ۲- دیوان مشتاق به تصحیح حسین مکی در ۱۳۲۰ در تهران منتشر شده است.
- ۳- دیوان حزین لاهیجی اخیراً به وسیله کتابخانه خیام تهران منتشر شده است.
- ۴- نك مقدمه دیوان عاشق اصفهانی، تصحیح حسین مکی، ج ۲، علمی، ۱۳۴۴.
- ۵- نك مقدمه دیوان هاتف اصفهانی.
- ۶- تاریخ حزین چاپ شده است.
- ۷- آتشکده چاپهای متعدد دارد.
- ۸- عالم آرای نادری و دره نادره هر دو به وسیله انجمن آثار ملی منتشر شده است.
- ۹- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس در سال ۱۳۲۵ به اهتمام شادروان عباس اقبال چاپ شده است.
- ۱۰- مجمل التواریخ گلستانه به نام مجمل التواریخ بعد نادریه با تصحیح مدرس رضوی در سال ۱۳۴۴ به وسیله کتابفروشی ابن سینا چاپ شده است.
- ۱۱- تاریخ گیتی گشای در ۱۳۱۷ به اهتمام سعید نفیسی در تهران چاپ شده است. امکان دارد اصل کتاب به نام کریم خان زند بوده و دیگری آن را به نام محمد جعفر خان کرده باشد.

فصل یازدهم

عصر قائم مقام

- ۱- درباره این عصر ۲- بازگشت در شعر پارسی ۳- تحول نثر پارسی

۱- درباره این عصر

این عصر بر خلاف اعصار گذشته تنها شامل نیم قرن است، زیرا به خاطر اهمیتی که این عصر و اعصار بعدی دارد، اندکی بیشتر درباره آنها گفتگو خواهد شد. به علاوه، این بار بر خلاف سابق نام کسی را برای این عصر نهاده ایم که در نویسندگی معروفتر است تا در شاعری، ولی از این رو که اصیلترین شخصیت ادبی عصر خویش بود، چنین انتخابی را درخور دیدیم. سده سیزدهم با قدرت یافتن آقامحمدخان قاجار آغاز می شود. این

سردار خونخوار، که دست حوادث از مواهب زندگی طبیعی محروم شد، ساخته بود، باردیگر به کشور ایران وحدت بخشید و سرانجام در لشکرگاهش در قفقاز به دست کسانش کشته شد (۱۲۱۱ ق). برادرزاده اش باباخان ملقب به فتحعلی شاه سرانجام توانست بر رقیبان و مدعیان فایق آید و تاج و تخت را برای خویش مسلم سازد، ولی در جنگی که برای پایان دادن به دخالت های روسیه در قفقاز آغاز کرد (۱۲۱۹-۱۲۴۱ ق) سراسر قلمرو ایران را در آن سوی رود ارس از دست داد. بر اثر شکست های پیاپی در این جنگ دخالت دولتهای استعماری، مخصوصاً روس و انگلیس در ایران آغاز شد و حوادث شومی به بار آورد.

در این ایام به خاطر وجود شاهزاده یی لایق به نام عباس میرزا در آذربایجان و هوشمندی و شایستگی وزیرش میرزا عیسی قائم مقام و پسر بساکفایت میرزا عیسی موسوم به میرزا ابوالقاسم قائم مقام، این منطقه به کانونی برای پیشرفت و ترقی تبدیل شد. جمعی برای تحصیل علوم و فنون به خارج فرستاده شدند و در آذربایجان کارخانه، چاپخانه و مدرسه فنی و نظامی تأسیس شد. در ۱۲۴۹ عباس میرزا نایب السلطنه و سال بعد فتحعلی شاه درگذشتند و سلطنت به محمدشاه پسر عباس میرزا رسید.^۱

۲- بازگشت در شعر پارسی

پیدایش سلطنت قاجار، با وجود حوادث شومی که به بار آورد، برای مردم نوید امنیت و فراغت بود، خاصه برای طبقه متوسط. البته آقامحمد خان توجهی به شعر و نثر و فرهنگ نداشت. او در اندیشه انباشتن خزینه بود و مردم با سواد را «میرزاهای فرنی خور» لقب می داد. اما برادرزاده و جانشین او فتحعلی شاه، دربار با شکوهی در تهران تشکیل داد و بر آن شد که زندگانی درباری پر عظمت روزگاران باستان را تجدید کند، و دربار خود را نظیر دربار سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی سازد.

او مردی بود ایلاتی و از دنیا بیخبر، فوق العاده عیاش و خوشگذران و شیفته زنان و طالب تکثیر اولاد و با اینهمه با استعداد و دست کم باسواد. مردی که از تاریخ ایران خبر داشت و شاهنامه می خواند و خود از شاعری بی بهره نبود و غزلیات بسیاری از او به تخلص «خاتسان» باقی مانده است.

گذشته از خود شاه، که شاعران را بسیار می نواخت و جایزه های سرشار به آنان می بخشید، بزرگانی مانند قائممقام فراهانی، که خود نویسنده و اهل فضل و کمال بودند، گویندگان و نویسندگان را تشویق می کردند و شاهزادگان قاجار در دوران کودکی، شعر و ادب و خط می آموختند و حمایت از شعرا را برای خود نوعی تشخیص و تعیین می شمردند و در این کار بر یکدیگر سبقت می جستند و صلات و جوائز کافی به شعرا می دادند.

بدین قرار، صدها شاعر قصیده گو و غزلسرا، به امید نزدیک شدن به مرکز قدرت و گرفتن صله و جایزه و کسب نام «بهترین شاعر» و ربودن لقب ملك الشعرايي، از هر سو در پیرامون شاه شاعر و شعرشناس گرد آمدند و از میان آنان چند شاعر مستعد و با قریحه مانند صبا و نشاط و معمر برخاستند. اینان همگی در رشته خاص خود، چنان مهارت و شایستگی به خرج می دادند که سخن آنان از حیث رعایت نکات و دقایق فنی اختلافی با آثار پنج شش قرن پیش نداشت. بدین قرار، عصر سعدیها و خاقانیها يك بار دیگر در شعر دربار فتحعلی شاه و جانشینان او احیاء شد با این فرق که استادان قدیم بیش از آنچه در بند وزن و قافیه و سخن آرایي باشند، به معانی و مضامین اشعار و اقوال خود توجه داشتند و خود هنر خویش را احساس می کردند، ولی سخنوران دوره بازگشت، بی آنکه چنین اندیشه و احساسی از هنر خویش داشته باشند، اشعار ادوار گذشته را شبیه سازی و به اصطلاح خود «تبع» یا «افتاء» می کردند، و در حقیقت صنعتکاران

ماهر و چیره دستی بودند که يك مشت الفاظ و عبارات پر آب و تاب و گراف را بر حسب میل و سفارش مشتریان خود در قالبهایی که نمونه آنها از پیش در اختیار آنان گذارده شده بود، می ریختند و تحویل صاحب کار می دادند.

مضامین کلام این سعدیه‌ها و منوچهریه‌های دروغین، به طور کلی منحصر بود به مدح و ستایش، وصف شکار و شراب و جشنها و سلامها و بزمهای عیش و نوش و خوشگذرانی، با خمیر مایه‌ای از تغزل و تشبیب، یا دادن تصویری از عوالم طبیعت، مانند بهار و خزان و شب و روز، یا گریز به تصوف و عرفان و ذکر بیوفایی و بی اعتباری دنیا و تأسف بر عمر از دست رفته و نوعی اضطراب و دلهره و آزرده‌گی و بدبینی بر هر چه هست.

صبا، فتحعلی پسر محمد کاشانی (ح ۱۱۷۸-۱۲۳۸ ق) ملك الشعراى دربار فتحعلی شاه و معروفترین شاعر این عصر است. او از تشویق و حمایت فوق‌العاده شاه برخوردار شد و در برابر سرودن منظومه شاهنشاهنامه چهل هزار مثقال زر جایزه گرفت.

بزرگترین مثنوی صبا شاهنشاهنامه است، و آن داستان حماسی است به‌روال شاهنامه فردوسی و به‌همان وزن، در ستایش و ذکر وقایع پادشاهی فتحعلی شاه و مآثر آقامحمدخان و پدران آنان و جنگها و فتوحات عباس میرزا با سپاهیان روس و اندرزها و مطالب دیگر. وی اشعار زیادی، از غزل و مثنوی و رباعی و ترجیع بند، سروده، اما هنر بزرگ او قصیده‌سرایی است. او در این فن، در عین پیروی از انوری، دارای سبك و شیوة خاصی است. دیوانش ده تا پانزده هزار بیت است. غیر از شاهنشاهنامه که از آن جداگانه صحبت شد، مثنوی به‌نام خداوندنامه در بیان معجزات پیغمبر اسلام و جنگها و دلیریهای علی، امیرالمؤمنین، و دو رساله منظوم به‌نام عبرتنامه به تقلید تحفة العراقین خاقانی و گلشن صبا در اندرز به فرزند

خود دارد. گلشن صبا از جمله بهترین اشعار صباست. این اشعار به پیروی از سبک سعدی و بی اندازه پخته و ساده و روان سروده شده است.

از يك قصیده:

به سوی باختر شد بالگستر
زمین و آسمان در سایه پر
به هر مرغوله پیدا سیمگون بر
براین زنگارگون کیمخت، گوهر
شکارانداز شد زی دشت دیگر
زمین را نیفه شد پرنافه تر
شبی تاریک بود ومن به غم در
وثاقم خواجه تاش کام اژدر
یکی در ایمن و دیگر به ایسر
که بدریدی به تن دیبای ششتر
که آمودی بر از کافور و عنبر
به غیرت درفتادند آن دو دلبر
زبان بگشود در تندی چو نشتر
بود روی من از رشکت معصفر؟
به غمازی تویی دائم به هر در
بدوگفت ای سیهکار فسونگر
به نیرنگ توأم دروا به هر در
فروبندیم بر بال کبوتر
به نشر مدح دارای مظفر...

شبانگه کاین همای آتشین پر
غرابی پرگشود از شرق و آورد
به مشکین طره تن پوشید شیرین
یکی گنجور هندو باز افشاند
چو از این بیشه شیری آتشین چنگ
ز ناف آهوان سیمگون سم
سخن روشن کنم زین در به یاران
چراغم خانه زاد چشم کژدم
دویار غمگسار از زنگ و از روم
سیه مستی بد آن شکرلب زنگ
سمن ساقی بد آن سیمین تن روم
نهانی مهر من با خود چو دیدند
نخست آن زنگی سرکش به رومی
بگفتا ای چنین و ای چنان، چند
به دمسازی منم قائم به يك جای
ز گفتارش به خود پیچید رومی
به افسون توام حیران به هر کوی
چو بینی پیکرم چون پرتاووس
منم در مشرق و مغرب مسافر

از خداوندنامه:

به گفتن شد این آفرینش پدید
سخن ز آفرینش بهین گوهر است
نه از سخت ستخوان، نه از نرم تن
بدین نام نامی سزاوار بیش

جهانبان جهان از سخن آفرید
ز هر آفریده سخن برتر است
به مردم بود نام مرد از سخن
یه هرکس که نیروی گفتار بیش

سخنگو ندارد به دل بیم مرگ
 زبان سخندان یکی خنجر است
 همه نوش آن آن داناروان
 نمرد و نمیرد کسی کش سخن
 نه در خاک ماند سخنهاى پاك
 سخن آسمان و در آن خور منم
 كنون از سخن رستخیز آورم
 یکی جام ده پهلوانی به من
 ز گوینده نوسخن گوش كن
 از گلشن صبا:

سخن مرگ را آهنین پتك و ترگ
 كه گه نوشزا، گه شرنگ آوراست
 همه زهر آن بهر نابخردان
 بود مایه جان و نیروی تن
 تن پاك گوینده گوشو به خاك
 همان آزمند سخنور منم
 زبان، راست، چون تیغ تیز آورم
 كه دارم سر پهلوانی سخن
 كهن گفته‌ها را فراموش كن

شنیدم یکی موبد سالخورد
 تن پاكش از تابش آفتاب
 یکی گفتش: ای پیر دیرینه روز
 نبستی چرا در سرای سپنج
 بنالید و گفتا: در این روز كم
 بزرگان چنین از جهان رسته‌اند
 چو صاحب‌دلی بر جهان دل منه

در آن دم كه روشنروان می‌سپرد
 چوموم اندر آتش، چو شكر در آب
 تن از تابش آفتاب به سوز
 سپنجی سرایی پی دفع رنج ؟
 گر آسایش از سایه نبود چه غم!
 نه چون ما دل اندر جهان بسته‌اند
 به بیهوده گل بر سر گل منه^۲

عبدالوهاب نشاط اصفهانی (۱۱۷۵-۱۲۴۴ق) از سادات معروف اصفهان بود و پدر بزرگ او، عبدالوهاب، حکومت اصفهان داشت و مال و ثروت فراوان برای فرزندان خود باقی گذاشت. نشاط تربیت خوبی یافت و علاوه بر زبان مادری، زبانهای عربی و ترکی را فرا گرفت و در حسن خط سرآمد اقران شد و با شعر و ادب فارسی و عربی و دانشهای زمان خود از دینی و ریاضی و حکمت الهی و منطق آشنایی یافت و یکی از هواخواهان جدی بازگشت ادبی شد. در این زمان اصفهان مرکز این جنبش و رستاخیز شعری ادب بود و او و یارانش بودند که به طریق قدما شعر سرودند و سنت قدیم ادبیات فارسی را از نو زنده کردند.

نشاط در سال ۱۲۱۸ هـ ق، به تهران آمد و به دربار فتحعلی شاه راه یافت و سمت دبیری و منشیگری و لقب «معتمدالدوله» گرفت و پس از چندی به سرپرستی دیوان رسائل گمارده شد و همه جا در سفر و حضر با شاه همراه بود و بیشتر احکام سلطنتی و فرامین رسمی و نامه های خصوصی شاه و عقدنامه ها و وصیتنامه های افراد خاندان سلطنت، با خط و انشای او تحریر می شد و تا پایان عمر عهده دار این سمت بود.

نشاط يك بار جزو هیئتی، به نمایندگی از طرف شاه، به پاریس رفت و به حضور ناپلئون اول رسید. در سال ۱۲۳۳ هـ ق مأمور رفع اغتشاش غوریان و باخرز شد و در هر دو مأموریت سرانجام توفیق یافت. او در اواخر عمر به تصوف گروید و رفتارش موجب حیرت اطرافیان شد. نشاط از انواع شعر بیشتر به غزل پرداخته و تقلید سبک حافظ را کرده است.

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

در دل دوست به هر حيله رهی باید کرد

منظر دیده قدمگاه گدایان شده است

کاخ دل در خور اورنگ شهی باید کرد

روشنان فلکی را اثری در ما نیست

حذر از گردش چشم سیهی باید کرد

شب، چو خورشید جهانتاب نهان از نظر است

طی این مرحله با نور مهی باید کرد

خوش همی می روی ای قافله سالار به راه

گذری جانب گم کرده رهی باید کرد

نه همین صفزده مژگان سیه باید داشت

به صف دلشدگان هم نگهی باید کرد

جانب دوست نگه از نگهی باید داشت

کشور خصم تبه از سپهی باید کرد

گر مجاور نتوان بود به میخانه ، «نشاط»

سجده از دور به هر صبحگاهی باید کرد

* * *

طفلی، پی دیوانه، ز هرخانه، در این شهر

یارب ، چه کند يك دل دیوانه در این شهر

دل را هوس صحبت ما نیست ، ببینید

دیوانه ندارد سر دیوانه در این شهر

سودای سر زلف تو گر رهن دلهاست

مشکل که بماند دل فرزانه در این شهر

چون شمع به هر جمع بسوزیم وچه حاصل

بر شمع نسوزد دل پروانه در این شهر

دیگر ندهد گوش به افسانه ما کس

دیوانگی ما شده افسانه در این شهر

جا تنگ شد ار بر سر کویش ، چه توان کرد

يك شهر غریبیم و یکی خانه در این شهر

دارد سر تعمیر سرا خواجه ، خدا را

دیوانه ندارد سر ویرانه در این شهر

يك زاهد و يك رند در این شهر ندیدیم

بستند در مسجد و میخانه در این شهر

دل از چه، ندانم ، که گریزان ز نشاط است

دیوانه ندارد سر دیوانه در این شهر؛

میرزا سید محمد سحاب فرزند سید احمد هاتف اصفهانی (که از او

در فصل گذشته سخن گفتیم)، از شعرای عهد فتحعلی شاه و از مداحان اوست.

سحاب در علوم نظری و طب و نجوم دارای اطلاعات کافی بوده و نزد فتحعلی

شاه مقام و احترام شایان داشته است. سحاب دارای اشعاری ساده و روان

و گیراست. دیوانش قریب پنجهزار بیت است.

وی علاوه بر شاعری در شعر شناسی و فنون ادبی نیز متبحر بوده و

تذکرهٔ دشحات صحاب را به نام فتحعلی شاه تألیف کرده که متأسفانه به اتمام نرسانده و در سال ۱۲۲۲ هـ ق در گذشته است.

این ابیات بیزاری و شرمساری او را از شعر و شاعری به خوبی آشکار می‌سازد:

کس را کمال نفس بجز حسن حال چیست؟

و آن را که حسن حال نباشد کمال چیست؟

شعر است هیچ و شاعری از هیچ هیچتر

در حیرتم که در سر هیچ این جدال چیست؟

يك تن نپرسد از پی ترتیب چند لفظ

ای ابلهان بیهنر، این قیل و قال چیست؟

از بهر مصرعی دو که مضمون دیگری است

چندین خیال جباه و تمنای مال چیست؟

شعر اصلش از خیال بود جنش از محال

تا از خیال این همه فکر محال چیست؟

از چند لفظ یاوه نزد لاف برتری

هر کس که یافت شرم چه و انفعال چیست

صد نوع از این کمال بر اهل رأی و هوش

با حسن ذات عامی نیکو خصال چیست؟

گیرم که نظم بچردر و کان گوهرست

با نثر کلک داور دریا خصال چیست؟

سید حسین طباطبایی اردستانی، متخلص به مجهر فرزند سید علی، در اواخر قرن دوازدهم هجری در زوارهٔ اصفهان تولد یافت و پس از تعلیم مختصری در محل، به اصفهان آمد و در آنجا به تحصیل علوم ادبی پرداخت و مدتی در اصفهان بود و بعد بنا معتمدالدولهٔ نشاط به تهران آمد و زیر دست معتمدالدوله تربیت شد و در سال ۱۲۲۲ هـ ق لقب مجتهدالشعرایی گرفت و سه سال بعد در ۱۲۲۵ ق در جوانی درگذشت.

قصاید و قطعات و ترکیب بند و اشعاری در هزل و هجو و يك مثنوی به سبك تحفة العراقین خاقانی و قطعات منشوری به سبك گلستان شیخ سعدی از مجمر باقی مانده است. دیوان او محتوی حدود سه هزار بیت است، مجمر از شعرای قصیده پرداز است و در اغلب قصاید خود که به سبك انوری و خاقانی و معزی ساخته، شاه و پسرش و اعیان کشور را ستوده است.

گاهی برند به دوش و گه آورند به هوشم
زهی حریف صبح و زهی معاشر دوشم!
مرا چه غم که خرابی ز بام و در به در آید
که رند خانه خراب و گدای خانه به دوشم
تو جای بر سر آتش نکرده ای که بدانی
چگونه خون دل از غصه آمدست به جوشم
غمش به ملک جهان خواجه می خرد زمن، اما
غمی که بنده آنم، بگو چگونه فروشم
از آنچه رفته به ما غافل، چگونه ننالم
وز آنچه کرده به ما آگه است. از چه خروشم؟
تو دیده چون نتوانی ز روی غیر بیوشی
منت چگونه توانم ز روی دیده بیوشم
به بزم خویشتم خواند «مجر» امشب ودانم
که پندها دهم تا به صبح و من نیوشم^۱

میرزا شفیع شیرازی، معروف به میرزا کوچک و متخلص به وصال یکی از بزرگترین شعرای عهد فتحعلی شاه و پسرش محمد شاه است. او در ۱۱۹۲ هـ در يك خانواده محترم شیراز پا به عرصه وجود نهاد و علوم متداول زمان خود را نزد دانشمندان عصر، از جمله میرزا ابوالقاسم سکوت، از عرفای نامی، فرا گرفت و نوشتن انواع خط را آموخت و در سایه استعداد ادبی و خط خوب و آواز خوش به محافل انس راه یافت و هنگام سفر فتحعلی شاه به شیراز مورد توجه قرار گرفت و شاه وصال را به اسراف در کسب کمال

ستود و دو هزار تومان صله داد و سالیانه مبلغی نقد و مقداری جنس مستمری برای وی تعیین کرد. او در اواخر عمر نابینا شد و در سال ۱۲۶۲ درگذشت.

اندیشه‌های نو و مضامین بکر یا آزمایشهای مستقل لفظی در دیوان او نمی‌یابیم و هر چه دارد انعکاس ماهرانه و استادانه‌ای از سخن شعرای گذشته است و بس. با این وصف خواندن اشعار او لذت هنری بزرگی در خواننده ایجاد می‌کند و هر سطر از اشعارش، بیتی از شعراستادان کهن را به خاطر می‌آورد. مرثیه‌های شورانگیز وصال، که به سبک و روش محتشم کاشانی سروده، بر شهرت ادبی او بسیار افزوده است. او مثنوی بزم وصال را در بحر تقارب ساخت و داستان شیرین و فرهاد وحشی را، که ناتمام بود، به قدری خوب و استادانه به پایان رساند که هر منتقد دقیق در تشخیص و بیان تفاوت آغاز و انجام داستان، دچار اشکال می‌شود. استقبال‌های زیبا و فراوان وی از غزلیات سعدی نیز همه بدقت و اصابت نظر ممتازند. وصال شاعریست مداح و قصیده‌سرا و دارای همه صفات یک شاعر درباری و دیوانش به قول خود او «انباشته از مدح بزرگان است». با این همه او نیز بیهودگی شاعری درباری را دریافته بوده و از پیشه‌ای که در پیش گرفته بود رنج می‌برده است:

کس نیست که گوید به من ای پیهده گفتار

ای زشت به گفتار و به کردار و به رفتار

این پیشه کدام است که در پیش گرفتی

بر دیده دل نشتر و در پای خرد خار!

گشتی ادب آموز و بدین گونه سیه‌روز

گشتی سخن آرا و بدین گونه شدی خوار

چندانکه ترا کاست هنر بیش فزودیش

ای بر همه خواری هنرمند سزاوار!

مقدار هنر را بفزودی تو به مقدور
او بیش ز مقدور ترا کاست ز مقدار
از قد چه کشیدی که بدادیش چنین خم
وز دیده چه دیدی که بکردیش چنین تار؟
دیوان تو انباشته از مدح بزرگان
در کیسه نه درهم بودت هیچ نه دینار
زین پیش گروهی پی این کار بررفتند
سود همه زاین، پیشه و نفع همه زاین کار
شایسته‌تری کس نه چو ایشان به بر شاه
بایسته‌تری کس نه چو این قوم به دربار
امروز چو بازار ادب سرد بینی
آخر به چه رو گرم بتازی تو به بازار؟
ظاهر آ او نخستین شاعر ایرانیست که معشوق سیاه پوستش را مدح
گفته و پیدا است که با تبعیض نژادی میانه‌یی نداشته است!
دوش چون گشت جهان از سپه زنگ سیاه
از درم آن بت رنگی بدر آمد ناگاه
با رخی غیرت مه لیک بهنگام خسوف
خنده بر لب چو درخشی که جهد زابر سیاه
همچو نرگس که بنیمی شکفت در دل شب
چشم افکنده بصد شرم همی کرد نگاه
دو لبش آب خضر کرده نهان در ظلمات
غیب او ز دل سوخته انباشته چاه
لب چو انگشت ولی نیمه انگشت آتش
موچو سرطانش ولی چون شب سرطان کوتاه
چون یکی شب که دو روزش بمیان بر گیرند
می‌خرامید وز آصف دو وشاقش همراه^۷

۳- تحول نثر پارسی

در دوره پادشاهان قاجار کلام منظوم همچنان غلبه دارد و نثرنویسی در درجه دوم اهمیت است و چنانکه دیدیم نهضتی در شعر پارسی برای بازگشت به سبک قدما پدید می آید، اما بازگشت ادبی به کلام منشور کمتر توجه دارد و این نهضت و جنبش در نثر نه تنها دیرتر به وقوع می پیوندد، بلکه خیلی آهسته، کند و تدریجی است. نثر این دوره غالباً عبارت از آثاری است که به همان سبک و روش پیش نوشته شده و از نظر ادبی زیاد قابل اعتنا نیست. منشیان و نثرنویسان این عهد، مانند فاضل خان گروسی، عبدالرزاق بیگ دنبلی، میرزا صادق همای مروزی و قیام نگار و منشی حضور فتحعلی شاه، میرزا جعفر ریاض همدانی منشی سفارت انگلیس، میرزا طاهر شعری دیباجه نگار مؤلف گنج شایگان، میرزا عبداللطیف مترجم کلیله و دمنه و مؤلف برهان جامع در لغت، میرزا حیرت مترجم تاربخ سرجان ملکم از فضیله هندوستان، میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان، میرزا حبیب الله قاتانی، میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله نشاط و میرزا رضی تبریزی و دیگران، بدون آنکه خود در صدد ترویج شیوه کهن باشند تنها حدی بدان دلبستگی دارند و هنوز در منشآت خود کمابیش از سبک و شیوه دیرین پیروی می کنند و این وضع با وجود اصلاحاتی که کسانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نثرنویسی به وجود آورده اند، تا واسط سلطنت ناصرالدین شاه ادامه دارد و باز مانند پیش دبیران و منشیان نه تنها در نامه ها و نوشته های خصوصی، بلکه در مکاتبه با پادشاهان کشورها به عبارت پردازی و سجع سازی سرگرم و دلخوشند، چنانکه اگر فرمانهای دولتی و نامه های رسمی آن زمان را ببینیم حیرت می کنیم که چگونه پادشاهان و وزیرانی در بند این گونه عبارت های پوچ بوده اند و دبیران را ماهانه گزاف داده اند و تنها برای پرداختن آن عبارت های بیمعنی نزد خود

نگاهداشته‌اند.

با همه آنچه گفتیم، از شواهدی که ضمن شرح احوال نثرنویسان عمده دوره قاجاریه خواهیم آورد پیداست که از اواخر کار زندیه، قدم به قدم اصلاحات جزئی و نسبی در سبک نگارش به وجود آمده و نثرنویسی فارسی، اگر چه به تدریج و تأنی، به سادگی و روانی و پختگی گراییده و تصنع و تکلف تا حدی کمتر شده است.

این نکته هم ناگفته نماند که در این دوران، مدح و ستایش، وصف طبیعت و حسن و عشق - این همه را همچنان شعر بر عهده دارد و از نثر جز در نامه‌نگاری و تاریخ‌نویسی و شرح حال‌نویسی و امثال آنها استفاده نمی‌شود.

عبدالرزاق دنبلی - از ایل دنبیل - در سال ۱۱۷۶ ه.ق. در خوی بدنیا آمد. پدرش او را از ده سالگی به علامت اطاعت از کریم‌خان زند، برسم گروگان، به شیراز فرستاده بود. این شبه اسارت به سود عبدالرزاق بود و استعداد ذاتی و ذوق وی در خدمت اهل فضل پرورش بسزا یافت. عبدالرزاق پس از مرگ کریم‌خان به اصفهان رفت و بعد از انقراض زندیه به خدمت شاهان قاجار درآمد و در دربار ایشان (آقا محمدخان و فتحعلیشاه) نامی شد. وی در شیراز کتابی بنام «حدایق الجنان» در اوضاع دربار کریم‌خان و شرح احوال رجال و دانشمندان و شاعران آن دوران و حکایت‌هایی چند درباره خود او تألیف کرد و بعدها تغییراتی در آن داده بنام «تجربه الاحرار و تسلیه الابرار» موسوم گردانید. این کتاب نثری استوار و دلکش دارد. عبدالرزاق دنبلی متخلص به «مفتون» بود و کتاب دیگری بنام «مآثر سلطانیه» در تاریخ قاجاریه دارد.

آثار دیگرش عبارتست از حقایق الانوار، حدایق الادبا، نگارستان دارا، ترجمه عبرتنامه از ترکی، جامع خاقانی، روضة الآداب و جنة الالباب

(به زبان عربی) ، دیوان قصاید و غزلیات ، مثنوی ناز و نیاز ، مختارنامه منطوم درغزوات مختاربن ابوعبیده ثقفی .

وی در سال ۱۲۴۳ ه. ق. در عتبات وفات یافت. صفحه‌ای از حدایق الجنان را در باره کریم خان زند نقل می‌کنیم.

کریم خان اگرچه بالطبع سرورپسند و لهو طلب بود، بعلاوه این اندیشه نیز در ضمیرش نقش بست که اشرار هر دیار را که در شیراز جنت آثار ساکن ساخته بود سرگرم کاری کند که بیش گرد فتنه و فساد نگردند و ، به بهانه جهال پسند از اسباب ملامی و مناهای کیسه پرداز آنها شده ، از تهی دستی بخیال مکر و احتیال نیفتند، و قدرت برمنازعه و مواضعه نیابند. دارالعلم شیراز را دارالعیش کرد و تهیه سامان خوشدلی بیشتر دست بهم داد...

شهر شیراز چنان آراسته شد که از دل‌های محرمان راز ، به مشاهده آن مکان تمنای خمر بی‌خمار بهشت و حور مقصور جنان برخاسته شد .

شهری دلنشین که عرصه بهشت برین بود و بایستی که معموره ذکر ارباب حال و مقصوره فکر اهل کمال گردد... از عیش جوئی و بی‌پروائی، غافل از قهر خدائی از تقوی و پرهیز جدائی خواستند و بهوای نفس آشنائی جستند. درمیکدها سرخمهای مدام گشادند و صلاهی عام در دادند...^۸

میرزا محمد از طسایفه بایندر ترکمان، روز چهاردهم ذیحجه سال ۱۱۹۸ ه. ق درگروس به دنیا آمد. در شانزده سالگی یتیم ماند و به عسرت بزرگ شد. چندی پس از مرگ پدر، به عراق و جاهای دیگر سفر کرد و خط و انشایی فراهم آورد. پس به تهران آمد و به وسیله فتحعلی خان صبابه دربار راه یافت و جزو غلامان خاص در آمد و به فرمان شاه تحت نظر و تربیت صبا مشغول تحصیل شد و در پنج سال چنان معلوماتی از علوم زمان به دست آورد که شاه چون فضایل او را دید لقب فاضل خان به او داد و به سمت جارچی باشی دربار، منصوب داشت. او چند سال جزو منشیان مخصوص شاه کار می‌کرد و در سفر و حضر ملتزم رکاب بود و چون بیانی خوب داشت، قصایدی را که فتحعلی خان ملک الشعراء و دیگران در مدح شاه می‌سرودند

حفظ و روایت می کرد و بدین مناسبت تخلص شعری خود را نیز «راوی» قرار داد. در سال ۱۲۴۴ هـ ق شاهزاده خسرو میرزا یکی از پسران کبوتر عباس میرزا نایب السلطنه با هیئتی مأمور دربار روسیه شد که فاضل خان هم جزو آن بود. او زمانی هم وزارت همدان یافت، ولی در آنجا وامدار شد و به تهران بازگشت و سرانجام در ۱۲۵۴ درگذشت.

فاضل خان از فصیحترین نویسندگان دربار فتحعلی شاه است. قائم مقام در منشآت خود بارها از فاضل خان به احترام یاد می کند و وی را کسی می داند که «قدرش مجهول است و مثلش معدوم».

فاضل خان غیر از منشآت خود که از نمونه های عالی فصاحت آن روزگار بود، تذکره ای نیز به دستور فتحعلی شاه به نام انجمن خاقان در ذکر احوال شاعران و دانشمندان دربار شاه قاجار تألیف کرده است.

قسمتهایی از نامه فاضل خان به آقاخان محلاتی:

هم نبوت در نسب هم پادشاهی در حسب

کو سلیمان تا در انگشت کند انگشتی

حضرت مخدوم جواد و صاحب راد با عدل و داد و مشفق و الانزاد که

ابدال دهر کعبه حاجات و محل اطراف و محط رحل اوتاد و محیط رکاب شعرا باد!

در ضمن نگارش حکایتی و در طی گزارش روایتی، که موجب عبرت و علت

حیرت است، زحمتی دارم و آن این است: در اوایل دولت کریم خان زند، که عالم

همه بازار شکر و قند بود، دختری، خوشمنظری، سیمینبری، عشوه گری، شیطانهای،

فتانه ای، سحاره ای، مکاره ای، غداره ای، پیمانه نوش، مردانه پوش....

با عالم عالم ناز، آوازه انداز، از شیراز به همدان آمده و آتش خرمن پیر و جوان

شده، به مفاد:

قوس ابرو، تیر غمزه، دام کید، بهر چه دادت خدا؟- از بهر صید

زاهدان را گرفتار بند خود و عارفان را مگس قند و بسته کمند نمود...

در انبار هر علاف از غمزه آتش ریخت و شیرازه کار هر صحاف بگسیخت. به قوه جاذبه

از هر نمی می و از هر دانه ای پیمانه ای به دست آورد. خلاصه، پنجاه سال در بلدم

و بلوك، از آزاد و مملوك، از حاكم و محكوم، از امام و مأموم، بدره‌ها گرفت
 نادكانهارا بسته کرد و طلبكاران را خسته. پس از سفیدی موی و سیاهی روی و زردی
 دندان و خشکی پستان، بردار از گوشی نشسته، به زیارت رفته، به سلامت آمده،
 طیب و طاهر گشته و کربلایی ننه طیه شده و هم اکنون در جنب مسجد جامع خانه‌ای
 گرفته و کاشانه‌ای ساخته، از آن زرها که به عرق جبین و کدیمین حاصل نموده، گاهی
 بوریای مسجد می‌بافد و گاهی آتش «عباس علی» می‌پزد. دانه تسبیح را از عدد فاجر
 زیاده کرده و نمد سجاده را از بسط فجور بهتر گسترده و به نماز پنجگانه در دنبال
 امام است و در میان زنها پیشوای آنان. هرگاه غریبی را هم وام آورده معامله
 از ده و پانزده کم نمی‌کند و به ده دینار گرو، يك درهم نمی‌دهد...^۱

میرزا محمد صادق ملقب به **وقایع نگار**، از مردم شاهجهان مرو و از
 نجیب زادگان آنجا بود، که به مشهد آمد و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت.
 پس از آن به زیارت نجف اشرف رفت و بعد از مراجعت، در کاشان اقامت
 گزید، به تمرین شعر و شاعری پرداخت و بعد به تهران آمد و به دربار فتحعلی
 شاه راه یافت و ابتدا سمت منشیگری و بعد به سال ۱۲۱۵ منصب وقایع نگاری
 گرفت و به نوشتن تاریخ قاجاریه مأمور شد و این کتاب را در دو جلد رقم
 زد و در سال ۱۲۲۵ هـ جلد اول آن را که تاریخ جهان آرا نام داده بود،
 به نظر شاه رسانید و سمت داروغگی دفتر سلطنتی به او داده شد و از آن
 تاریخ به بعد غالباً از طرف شاه و عباس میرزا نایب السلطنه در خراسان و
 آذربایجان دارای مأموریت‌های مختلف بود تا آنکه در سال ۱۲۵۰ هـ
 درگذشت.

وقایع نگار دو کتاب دیگر به نامهای **قواعد الملوك** و **شیم عباسی**
 نوشته و مدایح شعرای دربار فتحعلی شاه را در مجموعه‌یی به نام
زینة المدايح گرد آورده است. وقایع نگار نیز از پیشروان انشای جدید است
 و قائم مقام انشای او را می‌ستاید و در نامه‌ای به او می‌نویسد «بدایع افکار
 سرکار... به جایی است که دست هیچ آفریده‌ای بدانجا نرسیده» و باز در نامه

دیگر از قول نایب السلطنه می گوید «فرمودند الفاظ و عبارات و قایع نگار مثل آب زلال و صافی است که حاجب ماوراء نیست و مضامین و معانی به سان حبائب غوانی روی گشاده، حاضر و آماده، بی پرده و حجاب، مانند ماه و آفتاب...»

وقایع نگار، شعر هم می سروده و «هما» تخلص می کرده است و قصایدی به شیوه متقدمان در مدح خاقان و عباس میرزا نایب السلطنه رمیرزا محمد تقی صاحب دیوان و بزرگان دیگر دارد.^۷

بزرگترین نویسنده این دوره، بلکه بزرگترین نویسنده فارسی زبان از پایان سده هفتم تا سده سیزدهم میرزا ابوالقاسم فراهانی فرزند سید الوزراء میرزا عیسی معروف به میرزا بزرگ از سادات حسینی و از مردم هزاره فراهان از توابع اراک بود. در سال ۱۱۹۳ هـ به دنیا آمد و زیر نظر پدر دانشمند خود تربیت یافت و علوم متداوله زمان را آموخت. در آغاز جوانی به خدمت دولت درآمد و مدتها در تهران کارهای پدر را انجام می داد. سپس به تبریز نزد پدرش، که وزیر آذربایجان بود، رفت و چندی در دفتر عباس میرزا ولیعهد به نویسندگی اشتغال ورزید و در سفرهای جنگی با او همراه شد و پس از آنکه پدرش انزواگزید، پیشکاری شاهزاده رابه عهده گرفت و نظم و نظامی را که پدرش میرزا بزرگ آغاز کرده بود تعقیب و با کمک مستشاران فرانسوی و انگلیسی سپاهیان ایران را منظم کرد و در بسیاری از جنگهای ایران و روس شرکت داشت.

در سال ۱۲۳۷ هـ پدرش میرزا بزرگ قائم مقام درگذشت و او به امر فتحعلی شاه به جانشینی پدر با تمام امتیازات او نایل آمد و لقب سیدالوزراء و قائم مقام یافت و به وزارت نایب السلطنه ولیعهد ایران رسید. ولی او که ذاتاً مردی بینا و مغرور بود و با بعضی از کارهای ولیعهد مخالفت می کرد، پس از يك سال وزارت در اثر تفتین بدخواهان به اتهام دوستی با روسها

از کار برکنار شد، سه سال در تبریز به بیکاری گذراند. اما پس از سه سال معزولی و خانه نشینی، در سال ۱۲۴۱ هـ ق دوباره به پیشکاری آذربایجان و وزارت نایب السلطنه منصوب شد. در سال ۱۲۴۲ هـ ق فتحعلی شاه به آذربایجان رفت و مجلسی از رجال و اعیان ترتیب داد تا درباره صلح یا ادامه جنگ با روسها، به مشورت پردازند. در این مجلس قائممقام با مقایسه نیروی مالی و نظامی طرفین، اظهار داشت که ناچار باید با روسها از در صلح درآمد. این نظر، که صحت آن بعدها بر همه ثابت شد، در آن روز همه ای در مجلس انداخت و جمعی بروی تاختند و او را به داشتن روابط نهانی با روسها متهم کردند. پس دوباره از کار برکنار و به خراسان اعزام شد. سرانجام پس از آنکه جنگ با روس به شکست ایران انجامید، در سال ۱۲۴۳ هـ ق شاه قائممقام را از خراسان خواست و دلجویی کرد و با دستورهای لازم و اختیار نامه عقد صلح به نام ولیعهد، به تبریز روانه نمود.

میرزا ابوالقاسم در کار صلح و عقد معاهده با روس، جدیت فراوان کرد و عهدنامه ترکمن چای در پنجم شعبان ۱۲۴۳ هـ ق به خط قائممقام تنظیم و امضا شد و قائممقام، بار دیگر به پیشکاری آذربایجان و وزارت ولیعهد به تبریز مراجعت کرد.

در اوایل سال ۱۲۴۹ هـ ق نایب السلطنه برای دفع فتنه یاغیان افغانی عازم هرات شد و قائممقام را نیز همراه برد.

هرات در محاصره بود که عباس میرزا در گذشت و قائممقام، که جنگ را صلاح نمی دانست، با یار محمدخان افغانی عهدنامه صلح بست و با محمد میرزا به تهران بازگشت. محمد میرزا در ماه صفر سال ۱۲۵۰ هـ ق به تهران وارد شد و در همان ماه حشن ولیعهدی او به جای پدر برپا شد و ولیعهد ایران به فرمانروایی آذربایجان و قائممقام به وزارت او عازم تبریز شد. چندی نگذشت که فتحعلی شاه در اصفهان در گذشت.

قائم‌مقام وسایل جلوس محمد شاه را فراهم آورد. در تبریز، خطبه به نام او خوانده شد و شاه به زودی به همراهی قائم‌مقام به تهران حرکت کرد و قائم‌مقام به منصب صدارت مشغول مملکتداری شد و اعیان شاه و گردنکشان دیگر را به جای خود نشاند. اما با این همه خدمت، به صدارت محمد شاه دیرنپایید و سختگیریهای او وسعایت حاسدان و مخصوصاً فتنه‌انگیزیهای بیگانگان، عاقبت شاه را بروی یدگمان کرد تا در سال دوم سلطنت خود دستور داد او را در بساغ نگارستان، محل ییلاقی خانواده سلطنتی، زندانی و پس از چند روز (سلخ صفر ۱۲۵۱ هـ) خفه کردند و بدین قرار به زندگانی مردی که از بزرگان ایران و ابلغ المترسلین آن زمان بود، پایان داده شد.

قائم‌مقام مردی فوق‌العاده با هوش و صاحب فکر و عزم ثابت بود که به واسطه اطلاعات و تجارب خود، به اوضاع و احوال سیاست همسایگان ایران به خوبی آشنایی داشت. و انگلیسیها یقین داشتند که تا او مصدر کار است، ممکن نیست بتوان در امور داخلی ایران رخنه کرد.

مجموعه رسائل و منشآت قائم‌مقام حاوی چند رساله و نامه‌های دوستانه و عهدنامه‌ها و وقفنامه‌هاست.

قائم‌مقام پیش از همه مرد سیاست و عمل است و نویسندگی او نیز به ایجاب ضرورت کار بوده، نه از راه تفنن یا هنرنمایی. او نوشته‌های خود را غالباً سرسری و با عجله انشاء می‌کرده و قلم می‌زده است و با اینهمه منشآت او از ذوق و حسن سلیقه مایه وافر دارد.

قائم‌مقام به مقدار زیادی از عبارات متکلف و متصنع و مضامین پیچیده و تشبیهات بارد و نابجا کاسته و تا اندازه‌ای انشای خود را مخصوصاً در مراسلات خصوصی به سادگی و گفتار طبیعی نزدیک ساخته است. نثر او، بر خلاف آثار اسلاف وی که پر از جمله‌ها و عبارتهای طویل و قرینه‌سازیهایی

مکرر و سجعهای خسته کننده است، از جمله های کوتاه ترکیب شده و قرینه ها به ندرت تکرار می شود. در تلفیق هر مزدوج دقت زیاد می کند و از سجعهای زیبایی که خاص سعدی و گلستان است، بهره مند می شود. از ذکر القاب و تعریفهای تملق آمیز حتی المقدور اجتناب می ورزد. به اشعار فارسی و عربی و آیات قرآنی و احادیث و اخبار که شیوه نویسندگان سابق است، خیلی کمتر از اسلاف خود تمسک می جوید و بسیار بجا و بموقع به آنها استشهاد می کند و گاهی از آوردن لغات و اصطلاحات تازه و متداول، که به کار بردن آنها برای منشیان و نویسندگان محافظه کار بسیار سخت و دشوار بود، پروا نمی کند و بالاخره نامه های او نسبت به رسم و عادات آن زمان جامعتر و فشرده تر و خاصه در مواردی که میل ندارد مطلبی را صریح بنویسد موزن و کوتاه و با مقام و مقال متناسب است.

رویه مرفته سبک قائم مقام تابع گلستان سعدی و مانند آن زیبا و روان و آهنگدار است.

این نامه را از زبان عباس میرزا نایب السلطنه، در حین اشتغال به جنگ روس، به میرزا بزرگ قائم مقام نوشته است و سر تا پا گوشه و کنایه است به علما و طلاب تبریز که بسا ولیعهد همراهی نمی کردند و حتی به تحریک روسها و درباریان تهران مزاحم نیز بودند:

خدایا، راست گویم فتنه از تست	ولی از ترس نتوانم چخیدن
لب و دندان ترکان ختا را	بدین خوبی نبایست آفریدن
که از دست لب و دندان ایشان	به دندان دست و لب باید گزیدن

می فرمایند پلوهای قند و ماش و قدحهای افشرد و آتش شماس که حضرات را هار کرده است. اسب عربی بی اندازه جو نمی خورد و اخته قزاقی اگر ده من یکجا بخورد بدمستی نمی کند، خلاف یابوهای دودرغه که تا قدری جو زیاد دید و در قوروق بی مانع چرید، اول لگد به مهتری که تیمارش می کند، می زند.

ای گلبن تازه، خار جورت	اول بر پای باغبان رفت
------------------------	-----------------------

از تاریخى که شیخ الاسلام تبریز در فتنه مغول صلاح مسلمین را در اسلام دید تا امروز، چه در عهد جهانشاهی و مظفری، چه سلاطین صفوی، چه نادرشاهی و کریمخان، چه در حکومت دنبلی و احمدخان، هرگز علمای تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعیت نداشتند، تا در این عهد از دولت ما و عنایت ماست که علم کبریا به اوج سما افراشتند. سزای آن نیکی این بدی است! امروز که ما در برابر سپاه مخالف نشسته‌ایم و مایملک خود را بی محافظ خارجی به اعتماد اهل تبریز گذاشته، در شهر پایتخت ما آشوب و فتنه بکنند و دکان و بازار ببندند و سید حمزه و با غمیشه بروند و شهرت این حرکت مزروبیج در ملک روس و صفی خان در آستانه همایون و دیگران در ملک روم بدهند! روی اهل تبریز سفید! اگر فتحعلی خان عرضه داشت و کدخدایان آدم بودند، با اینکه مثل میرزامهدی آدمی در پهلوی آنهاست، فاتح غیرعلیم چه جرئت و قدرت داشت که مصدر این حرکات شود؟! آنهاست، فرمودند اگر حضرات از آش و پلو سیر نشوند بجا، اما شما را چه افتاده

است که از زهد ریایی و نهم ملایی سیر نمی‌شوید؟ کتاب جهاد نوشته شد، نبوت خاصه به اثبات رسید، قیل و قال مدرسه حالا دیگر بس است یک چند نیز خدمت معشوق و می‌کنید! صد یک آنچه با اهل صلاح حرف جهاد زدید اگر با اهل صلاح صرف جهاد شده بود، کافری نمی‌ماند که مجاهدی لازم باشد.

باری، بعد از این سفره جمعه و پنجشنبه را وقف اعیان شهر و کدخدای محلات و نجای قابل و رؤسای عاقل بکنید، سفره زرق و حیل را برچینید، سکه قلب و دغل را بشناسید.

نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد

ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد تا حال هرچه از این ورق خواندیم و بر این نسق رانندیم سود و بهبودی ظاهر نگشت، بلکه اینها که می‌شود از نتایج نمازهای روز جمعه و نیازهای شب جمعه ما و شماست. من بعد بساط کهنه برچینید و طرح نودراندازید. با اهل آن شهر معاشرت کنید و مربوط شوید، دعوت و صحبت نمایید، از جوانان قابل و پیران کامل آنها، چند نفری که به کار خدمت آیند انتخاب کنید و هزار یک آنچه صرف این طایفه شد، مضروف آنها دارید و ریگ این جماعت را دور بیندازید، مثل سایر ممالک محروسه باشد، نه اذیت و اضرار، نه دخالت و اقتدار...

پیداست که صیت شهرت قلم سحر قائم مقام به گوش سفیر انگلیس هم رسیده و اونیز از آن آگاه شده بود. زیرا از قائم مقام خواهش کرده است تا برای همسرش نامه‌یی بنویسد و او را به بازگشت از انگلستان دعوت کند. مسلماً این حکایت اصلی دارد که محمدشاه پس از دستگیری قائم مقام دستور داد نگذارند برای شاه نامه بنویسد، چون می‌ترسید با دیدن خط قائم مقام تحت تأثیر قرار گیرد.

علیا جاه صدارت دستگاه عصمت و عفت همراه، خواهر خجسته اختر مهربان، بی‌بی صاحب، امید از رأفت و رحمت خداوند یگانه دارم که هر جا باشید به خوشوقتی و کامیابی بگذرانید. از رفتن شما بسیار ملالت و دلتنگی دارم، به این سبب که دوست حقیقی من، ایلچی بزرگ دولت دایم‌القرار انگلیس، تنها مانده است و سخت اندیشه‌ناکم که از الم تنهایی و مفارقت شما خدا نخواست بر او ناخوش بگذرد، از آب و هوای این مملکت دلگیر شود. حق این است که هرگز راضی به رفتن شما نبودیم. از اندیشه اینکه حب وطن بر شما غالب باشد و منعی که بکنیم بر خاطر شما ناگوار آید، سکوت کردیم. حالا بحمدالله به ممالک انگلند و اسکاتلند، که موطن اصلی و مسکن مألوف شماست، رسیده‌اید و آنچه اینجا بر شما بد گذشته بود تلافی آن را در خوشگذرانیهای آنجا کرده‌اید. واجب بود که اولاً افسوس و تأسف خود را از خالی بودن جای شما در این مملکت اظهارکنم، ثانیاً مبارکباد و تهنیت ورود شما را به خانه و ولایت خودتان بنویسم، ثالثاً از احوال خجسته مآل شما جويا شوم و بعد از این سه مطلب به شما اعلام می‌شود که هر چند فرق و تفاوت آن مملکتها با این ولایت بسیار است و هر کس آنجا را دیده باشد هرگز میل و رغبت نمی‌کند که در چنین جاها زندگانی کند، لیکن در راه دوستی و خواهری و مهربانی ممکن است که راضی به بدگذراندن اینجا توان شد. بر شما معلوم است که اهل این مملکت منتهای انس به وجود جناب جلالت‌نصاب ایلچی صاحب گرفته‌اند و شاهنشاه اعظم و نواب ولیعهد به کرات او را آزموده‌اند و بسیار سخت است که از مثل او نیکخواهی بگذرند و در این صورت ماندن جناب مشارالیه در این مملکت بی‌حضور آن خواهر مهربان دشوار خواهد شد، چرا که غیر شما اهل و عیال و پرستار ندارد و از شما ممکن نیست که قطع نظر نماید. توقع از محبت‌های خواهرانه شما

دارم که جواب این کاغذ را زودتر بفرستید و احوال سلامتی خود را به جهت خاطر جمعی ماها بنویسید و در این مطلب عمده که به شما نوشته‌ام، فکری خوب بکنید و هرطوری رأی شما قرار گرفت، اعلام نمایید. امید ما آن است که به فضل خدا طوری قرار دهید که مایه خورسندی و شادکامی ماها همه باشد. الباقی ایام خجسته فرجام به کام باد. والسلام. قائممقام دولت علیه ایران ابوالقاسم الحسینی.

این هم نامه بیست به یکی از دوستان:

از آن زمان که رشته مراودات حضوری گسسته و شیشه شکیبایی از سنگ تفرقه و دوری شکسته، اکنون مدت دو سال افزون است که نه از آن طرف بریدی و سلامی و نه از اینجانب قاصدی و پیامی. طایر مکاتبات را پر بسته، و کلبه مراودات را در بسته.

تو بگفتی که بجا آرم و گفتم که نیاری

عهد و پیمان وفاداری و دلداری و یاری

الحمد لله فراغتی داری، نه سفری و نه حضری، نه زحمتی، نه بیخوابی، نه برهم خوردگی و نه اضطرابی.

مقدری که به گل نکهت و به گل جان داد

به هر که هر چه سزا بود حکمتش آن داد

شما را طرب داد و ما را تعب، قسمت شما حضر شد و نصیب ما سفر،

ما را چشم بردر است و شما را شوخ چشمی دربر. فرق است میان آنکه یارش در

بر با آنکه دو چشم انتظارش بردر. خوشا به حالت که مایه و معاشی از حلال داری

و هم انتعاشی از وصال، نه چون مادلنگار و در چمن «سراب» گرفتار. روزها روزهایم

و شبها به دریوزه. شکر خدا را که طالع نادری و بخت اسکندری داری. نبود نکویشی

که در آب و گل تو نیست جز آنکه فراموشکاری. یاد یاران یار را میمون بود.

یاد آرید ای مهان، ز این مرغ زار يك صباحی در میان مرغزار

این روا باشد که من در بند سخت که شما بر سبزه گاهی بر درخت؟

مخلصان را امشب بزمی نهاده و اسباب عیشی ترتیب داده، دلم پیاله،

مطربم ناله، اشکم شراب، جگرم کباب! اگر شما را هوس چنین بزمی و به یاد

تماشای بیدلان عزمی است، بی تکلفانه به کلبه‌ام گذری و به چشم یاری به شهیدان

کویت نظری. مائیم و نوای بینوایی بسم الله اگر حریف مایی

قائم مقام مانند غالب رجال و بزرگان ایران، گاه به گاه شعر هم می سروده و «ثنائی» تخلص می کرده. اشعار او، که بیشتر قصاید و مدایح و بعضی قطعات و مثنویات است، مجموعاً در حدود سه هزار بیت می شود. يك مثنوی هم به نام جلايرونامه دارد که بر سبیل طیبیت و مزاح به نام غلام خود جلاير سروده و در آن محمد میرزا (محمد شاه بعد) را مدح کرده است و این مثنوی همان است که ایرج میرزا عارفنامه معروف خود را به تقلید آن ساخته است. اهمیت اشعار قائم مقام در آن است که وی برخلاف معاصران خود، که هیچ گونه اشاره ای به حوادث زمان خود نمی کنند، در بعضی از این اشعار از وقایع و پیشامدهای روز سخن می دارد. از جمله در این قصیده شکست ایران و استیلای روس را در نظر داشته و از روی دلتنگی گفته است:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بیهنگام آرد
قهر اگر دارد بسی ناساز و بیهنجار دارد
گه به خود چون زرق کیشان تهمت اسلام بندد
گه چو رهبان و کشیشان جانب کفار دارد
گه نظر با پلکنیک و باکپیتان و افیسر
گاه با سرهنگ و با سرتیپ و با سردار دارد
لشکری را گه به کام گرگ مردمخوار خواهد
کشوری را گه به دست مرد مردمدار دارد
گه به تبریز از پطربرگ اسپهی خونخوار راند
گه به تفلیس از خراسان لشکری جرار دارد
گه بلوری چند از آنجا بر سفاین حمل بندد
گه کروری چند از اینجا بر هیونان بار دارد

یادداشتها

- ۱- درباره تاریخ این دوره نك تاریخ اجتماعی ایران در دوره قاجاریه از سعید نفیسی.
 - ۲- برای تفصیل بیشتر راجع به شعرای بی شمار این دوره به نگارستان دارا، سفینه المحمود، انجمن خاقان و مجمع الفصحا نگاه کنید.
 - ۳- دیوان صبا در سال ۱۳۴۱ ش در تهران، شاهنشاهنامه در ۱۸۶۷ م در کلکته و گلشن صبا در ۱۳۱۳ ش در تهران چاپ شده است. در باره شرح حال صبا به مقدمه دیوان او نگاه کنید.
 - ۴- مجموع آثار نشاط در کتابی به اسم گنجینه ابتدا در سال ۱۲۶۶ هق و بعد در سال ۱۲۸۱ هق به امر ناصرالدین شاه با خط خوب در تهران چاپ شده و بعدها به تجدید چاپ هم رسیده است.
 - گنجینه شامل: (۱) دیباچه‌ها، خطبه‌ها، وقفنامه‌ها، وعظنامه‌ها (۲) مدیحه‌ها، قباله‌ها، قصاید و قطعات (۳) نامه‌ها و فرمانهای فتحعلی شاه (۴) نامه‌هایی که به خود شاه و شاهزادگان نوشته، و (۵) شعرها و قطعات ادبی و حکایات اخلاقی است.
 - ۵- درباره سحاب نك نگارستان دارا و مجمع الفصحا.
 - ۶- دیوان مجمر در ۱۳۴۵ با مقدمه استاد محیط طباطبائی به وسیله کتابفروشی خیام چاپ شده است.
 - ۷- کلیات وصال به صورت چاپ سنگی در تهران منتشر شده است.
- برای شرح حالش نك مجله یادگار، سال اول.

- ۸- تجربه الاحرار دنبلی به وسیله دانشگاه تبریز، نگارستان دارا به وسیله کتابفروشی تهران در تبریز، عبرت نامه به صورت سنگی در تهران، متأثر سلطانی در تبریز و اخیراً بار دیگر در تهران چاپ شده است.
- ۹- فاضل خان گروسی، درباره شرح حالش به تذکرها مراجعه شود، ظاهراً هیچیک از آثارش چاپ نشده است.
- ۷- از صبا تا نیما، ج ۱.
- ۸- منشآت قائم مقام بارها چاپ شده است. در باره او نك شخصیت ادبی و سیاسی قائم مقام از جهانگیر قائم مقامی.

فصل دوازدهم

عصر قاآنی

- ۱- شاه صاحبقران ۲- ارتباط با غرب
- ۳- شعر حرفه‌یی ۴- سادگی در نثر
- فارسی

۱- شاه صاحبقران

گفتیم که محمد شاه به پایمردی قائل مقام در سال ۱۲۵۰ به پادشاهی رسید و يك سال بعد او را کشت و زمام کار را به دست حاج عباس ماکویی ابروانی معروف به حاج میرزا آقاسی سپرد. در ۱۴ سال دوران پادشاهی او افغانستان از دست رفت. آقاخان محلاتی در جنوب و آصف الدوله در شرق علم طغیان برافراشتند و بابیه در فارس و مازندران و زنجان شورش

کردند.

پس از مرگ محمد شاه، پسر شانزده ساله اش ناصرالدین میرزا به پادشاهی رسید و وزیرش امیرکبیر در مدتی کوتاه شیرازه امور را انتظام بخشید. اما او نیز سرانجام به سرنوشت سلف و مربی پیشینش قائم مقام دچار شد و سر بر سر این کار نهاد.

۲- ارتباط با غرب

سلطنت ناصرالدین شاه ۴۹ سال دوام یافت. در این مدت ارتباط و آشنایی با غرب که از زمان فتحعلی شاه آغاز شده بود، به طور تدریجی ولی مستمر دوام یافت، دارالفنون وسیله‌ی برای اشاعه علوم جدید شد. روزنامه که انتشار آن در زمان محمد شاه آغاز شده بود، کم کم رواج یافت، علاوه بر چند روزنامه در ایران، در خارج از ایران هم روزنامه‌هایی به زبان فارسی منتشر شد و نویسندگان در آنها به ذکر پیشرفت کشورهای دیگر و انتقاد از اوضاع ایران پرداختند. تأسیس چاپخانه‌ها و ورود کاغذ فرنگی کمک زیادی به انتشار کتب کرد. ایجاد پست در اواخر این ایام به سهولت ارتباط کمک کرد. صرف نظر از محیط فشار و خفقان، امنیت و ثبات نسبی که در این دوره ایجاد شده بود به رواج ادبیات کمک می کرد. از خصوصیات این دوره آشنایی ادبا و اهل قلم با ادبیات اروپایی و وارد شدن واژه‌های فرنگی در ادبیات فارسیست^۱.

۳- شعر صنعتی

شعر در نیمه دوم سده سیزدهم همانقدر هنرمندانه است که در آثار صنعتی می توان آن را مشاهده کرد. در این دوره شعر کمتر برای ارضای روح هنرمند و بیشتر برای فروش تهیه می شود، ازینرو باب طبع مشتری ساخته می شود و از سلیقه و اصول متداول در بازار روز پیروی می کند، نه از

خلافت و ابتکار سازنده.

شعر درباری، که در دوره پادشاهی فتحعلی شاه به کمال رسیده بود، در دوره جانشینان او نیز همچنان ترقی و پیشرفت داشت و گویندگان بیشماری دنباله کار را با همان سبک و اسلوب تا نیمه های روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه گرفتند که بنام ترین آنان شهاب اصفهانی، فروغی بسطامی، قاتنی شیرازی، یغمای جندقی، سروش سدهی اصفهانی، شیبانی کاشانی و محمودخان ملک الشعراء بودند.

میرزا نصرالله شهاب اصفهانی (۱۲۹۱ ق) از شعرای بزرگ این دوره در سال ۱۲۵۴ هجری به تهران آمد و به تاج الشعراء ملقب گردید. شهاب هر از چندگاهی به تهران می آمد و مدایح و قصاید خود را به صدر اعظم عرضه می داشت و به موطن خود باز می گشت. پس از آنکه ناصرالدین شاه به سلطنت رسید، شهاب به حضور شاه رسید و تهنیت گفت و به نظم چند مجلس در مرثی و تعزیت حضرت سیدالشهداء مأمور شد. شهاب اشعار بسیار از قصیده و قطعه و مثنوی سروده و چند بهاریه دلکش دارد.

بادفروردین چو فرش جهان افروز شد	روزگار میگساران فروخ و فیروز شد
ای بهار تازه چهر من، هلا نوروز شد	تازه کن جان حریفان ز آن می صاف کهن
برد در بیت الشرف خورشید زرین جامه رخت	زیر تشریف ز مرد رنگ پنهان شد درخت
شاه گل با افسر بیجاده گون بر شد به تخت	جام سیمین ده که صف بستند شمشاد و سمن
در شکست از لشکر آزار مه قلب شتا	بشکن ای ترک حصاری، زلف پر چین دوتا
کز نسیم باد بستان شد همه مشک ختا	وز سرشک ابر صحرا شد همه در عدن

نوروز فراز آمد با اختر فیروز	با اختر فیروز فراز آمد نوروز
گشتند به رفتار يك اندازه شب و روز	شد مهر به بیت الشرف، ای ماه شب افروز

وقت است که گیری ره بستان ز شبستان

سبزه به خط غالیه آلائی تو ماند	سرو لب جو بر قد و بالای تو ماند
لاله به رخ نفز و دلارای تو ماند	سنبل به سر زلف سمن سای تو ماند

بخرام که خرم شد باغ از گل و ریحان

غنچه چولبت خنده زده ای ترک حصار ی بگریست چو دو دیده من ابر بهاری
 چون طره ات افشاند صبا مشک تتاری عید است فرو سوز هلا، عود قمار ی
 در کاسه فکن آبی چون آتش سوزان
 ای عشق توانداخته از بام مرا طشت ایام دگرگون شد و دوران فلک گشت
 چون باغ ارم خرم و آراسته شد دشت بخرام و بزنجام و میارام ز گلگشت
 از اول فروردین تا آخر نیسان^۲

میرزا عباس، فرزند آقا موسی بسطامی در سال ۱۲۱۳ هـ ق در عتبات به دنیا آمد و شانزده سال پیش نداشت که پدرش درگذشت و پسر تهیدست و بی سرپرست ماند و با مادرش به ایران آمد و نزد عموی خود به مازندران رفت و در ساری اقامت گزید.

میرزا عباس سواد نداشت، اما چندان رنج برد که نوشتن و خواندن آموخت و بیشتر اوقاتش را صرف مطالعه در دیوان غزلسرایان بزرگ مانند سعدی و حافظ کرد تا آنکه در نتیجه مطالعه و ممارست، خود نیز غزلهایی سرود و عمویش که خزانه دار شاه بود، هنگام مراجعت از مازندران برادرزاده اش را نیز با خود به تهران آورد و به خدمت فتحعلی شاه معرفی کرد و به فرمان شاه برای خدمت نزد شجاع السلطنه والی خراسان اعزام مشهد شد. شجاع السلطنه مقدم او را گرامی داشت و سمت منشیگری به او داد و او به نام امیرزاده فروغ الدوله، یکی از پسران تخلص خود را فروغی انتخاب کرد. فروغی پس از چند سال اقامت در مشهد به اتفاق شجاع السلطنه به کرمان رفت تا در سال ۱۲۴۹ هـ ق با او وارد تهران شد. فروغی تا آخر سلطنت فتحعلی شاه و بعد چندی در دوره محمد شاه، در تهران زیست و چند بار به خدمت محمد شاه رسید و از او نوازشها دید و پس از مدتی به عتبات رفت.

پس از مراجعت از عراق به واسطه استغراق در احوال و آثار عرفا، مثل بایزید بسطامی و منصور حلاج، تغییر حال داد و از مردم دوری گزید

و زندگی را به درویشی و اعتزال گذرانید.

داستان شوریدگی و غزلهای عارفانه فروغی به گوش ناصرالدین شاه رسید، او را خواست و ملاطفت کرد و چندان شیفته وی شد که هروقت غزلی می سرود، بروی می خواند و فروغی آن را تکمیل می کرد. یکی از غزلهای ناصرالدین شاه که فروغی به پایان برده چنین است:

دوست نباید زدوست در گله باشد	مرد نباید که تنگ حوصله باشد
ده دله از بهر چیست عاشق معشوق؟	عاشق معشوق به که یکدله باشد
با گله خوش نیست روی خوب تودیدن	دیدن رویت خوش است بی گله باشد

فروغی بر آن افزود:

دوش به هیچم خریدد خواجه و ترسم	باز پشیمان در این معامله باشد
راهرو عشق باید از پی مقصود	در قدمش صد هزار آله باشد
آنکه مسلسل نمود طره لیلی	خواست که مجنون اسیر سلسله باشد
تند مران، ای دلیل ره که مبادا	خسته دلی در میان قافله باشد
زیب غزل کردم این سه بیت ملک را	تا غزل صدر هر مراسله باشد
با غزل شاه نکته سنج «فروغی»	من چه بگویم که قابل صله باشد؟

فروغی همچنان با وجد و حال و دور از مردم زندگی می کرد و ماهی يك بار نزد شاه می رفت و غزلهای تازه خود را به عرض می رسانید تا آنکه در ۲۵ محرم سال ۱۲۷۴ هـ ق پس از کسالتی شدید در شصت سالگی درگذشت.

هنر او در غزلسرایی است و در غزل از سعدی پیروی می کند. در سخن او چندان ابداع و ابتکاری نیست. مضامین شعری او همان است که بارها پیش از او و پس از او در غزل فارسی تکرار شده است. اماروانی و شیوه بیان و سوز و گداز عرفانی که در اشعارش هست، وی را در شاعری مقامی داده و موجب شهرتش شده و بعضی از غزلهای او، با اینکه مضمون نو و مطلب تازه ای ندارد، به سبب زیبایی آهنگ و فصاحت بیان، رواج و شهرت بسیار یافته است.

کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا	کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا
پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا	غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا	با صد هزار جلوه برون آمدی که من
تا با خبر ز عالم بالا کنم ترا	بالای خود در آینه چشم من بین
تا قبله‌گاه مؤمن و ترسا کنم ترا	مستانه کاش در حرم و دیر بگذری
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم ترا	خواهم شبی نقاب ز رویت برافکنم
چندین هزار سلسله در پا کنم ترا	گرفتند آن دو زلف چلیپا بچنگ من
یکجا فدای قامت رعنا کنم ترا	طوبی و سدره گر بقیامت بمن دهند
هر گه نظر بصورت زیبا کنم ترا	زیبا شود بکار گه عشق کار من
ترسم خدا نخواسته رسوا کنم ترا	رسوای عالمی شدم از شور عاشقی
میر سپاه شاه صف آرا کنم ترا	باخیل غمزه گر بوثاقم گذر کنی

* * *

خوش آنکه حلقهای سر زلف وا کنی
دیوانگان سلسهات را رها کنی
کار جنون ما بتماشا کشیده است
یعنی تو هم بیا که تماشای ما کنی
کردی سیاه زلف دو تا را که در غمت
مویم سفید سازی و پشتم دو تا کنی
تو عهد کرده‌ای که نشانی بخون مرا
من جهد کرده‌ام که بعهدت وفا کنی
من دل ز ابروی تو نبرم برآستی
با تیغ کج اگر سرم از تن جدا کنی
گر عمر من وفا کند ای ترک تند خوی
چندان وفا کنم که تو ترک جفا کنی
تا کی در انتظار قیامت توان نشست
برخیز تا هزار قیامت بپا کنی
دانی که چیست حاصل انجام عاشقی
جانانه را ببینی و جان را فدا کنی

شکرانه‌یی که شاه نکویان شدی بحسن

می‌باید التفات بحال گدا کنی^۲

شمس الشعرا سروش، میرزا محمد علی، فرزند قنبر علی سده‌ی اصفهانی، در سال ۱۲۲۸ ه‍.ق به دنیا آمد. تحصیلات خود را در اصفهان کرد و بیست و نه ساله بود که اصفهان را ترک گفت، چندی در قم و کاشان به سر برد و عاقبت پس از سه سال در تبریز اقامت گزید. در این شهر به خدمت ولیعهد رسید و قصیده‌های باشکوه و مطمئن و مبالغه آمیزی که در اعیاد تقدیم می‌داشت، پسند خاطر ولیعهد افتاد و او به صلوات و عطایا سروش را بنواخت و چند سال به خوشی و آسایش در شهر تبریز زندگی کرد و در سال ۱۲۶۴ ه‍.ق، در التزام رکاب ناصرالدین شاه به تهران آمد و جزو خدام خاص دربار شد و سالها با سمت شاعر رسمی دربار به آسایش گذراند تا به سال ۱۲۸۵ ه‍.ق، در ۵۷ سالگی، در تهران درگذشت.

آثار سروش عبارت است از قصاید و فتحنامه‌ها و مثنویها (اردیبهشت نامه، ساقی‌نامه، الهی‌نامه) و کتابی به نام شمس المناقب حاوی قصاید در مدح و منقبت رسول اکرم و خاندان نبوت و شصت بند مرثیه و نیز مثنوی به نام روضة الانوار در ذکر واقعه کربلا و دیوانی به نام زینة المدايح.

سروش از پیروان مکتب قدیم است و قصاید او تقلید استادانه‌ای است از قصاید انوری، امیر معزی و فرخی سیستانی. او می‌کوشد در اشعار خود مضامین و تشبیهات اصیلتر و جسورانه‌تری به کار برد و این میل و رغبت غالباً او را به تکلف مفرط و گاهی به ابتذال می‌کشاند ولی به هر حال قادر است فکر خود را صریح و روشن و با قدرت و مهارت آشکار سازد. سربیت‌های قصاید او بسیار زیبا و نفیس و با وجود تصنع و تکلف زیاد، کاملاً شاعرانه

و هنرمندانه است.

یکی از برجسته‌ترین و مفیدترین آثار سروش آراستن حکایتهای دلفریب الف‌لیله و لیله ترجمه میرزا عبداللطیف طسوجی است به شعر فارسی، که به جای اشعار عربی کتاب، بر حسب تناسب و سیاق کلام بهترین و مشهورترین نمونه‌های شعر فارسی را از اساتید بزرگ و بیشتر از غزل‌های سعدی و حافظ برگزید و با مهارت خاصی ضمن داستانها گنجانید و چون در الف‌لیله و لیله اشعاری هم هست که از واقعه خاصی حکایت می‌کند و پیدا کردن معادل آنها از اشعار پارسی امکان‌پذیر نبود، سروش خود اشعاری به پارسی سرود و به جای آنها قرار داد.

تا عروس نو بهاری پرده از رخ بر کشید
 باد چون مشاطه‌اش در حلیه و زیور کشید
 ژاله بر سنبل بر آن ماند که رضوان بهشت
 موی حوران بهشتی در در و گوهر کشید
 باغبان در بوستان گویی همه شب مشک سود
 دست مشک آلود را بر شاخ سیسنبه کشید
 کرد از بس نقش گوناگون به باغ و بوستان
 ابر آذاری قلم بر صنعت آزر کشید
 لاله نعمان برون آمد ز میناگون حجاب
 گلبن سوری به سر فیروزه گون معجز کشید
 خوب رویان بهشتی را صبا صورت نگاشت
 چهره‌شان از لاله برگ و دیده از عبهر کشید
 خرم آن عاشق که با معشوق جام می‌کشان
 بامدادان رخت زیر شاخ گل گستر کشید
 می‌کند خنیاگری در باغ بلبل رایگان
 دست را زین پس نباید تا ز خنیاگر کشید
 باید اکنون ساخت بربط، باید اکنون باخت عشق،
 باید اکنون با بتان در بوستان ساغر کشید

باید اکنون بر سماع مطرب و بوی بهار

می به یاد دولت شاه باند اختر کشید . . .

لاله بصحرا چو در خورنق نعمان	کوه بسبزه چو در ستبرق رضوان
گل همه گیتی بنیم هفته گرفته	بوده مگر سرخ گل نگین سلیمان
مخزن لؤلؤ شدست و معدن یاقوت	از گل سرخ و گل سپید گلستان
زاد شکوفه پریر و خندید امروز	طرفه بود زاده پریری خندان
گل همه شب تاسحر غنوده و بلبل	شب همه شب نغنون چو مردنگهبان
گویی نخجیر را ز بس که چرد گل	بادۀ سرخست جای شیر بپستان؛

میرزا حبیب الله شیرازی، متخلص به قآنی در سال ۱۲۲۳ هـ.ق، در شیراز متولد شد. پدرش، میرزا محمد علی گلشن نیز شعر می سرود. قآنی در هفت سالگی به مکتب رفت و یازده ساله بود که پدرش را از دست داد و بسا خانواده خود به فقر و تنگدستی افتاد. ولسی او تحصیل را رها نکرد و علاوه بر شیراز، چند سال هم در اصفهان به تحصیل ریاضی و معارف اسلامی گذراند و بعد به شیراز بازگشت و به تدریس عروض و شرح دیوان خاقانی و اندوری پرداخت، تا آنکه در سال ۱۲۳۹ هـ.ق شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه، فرزند فتحعلی شاه، به شیراز آمد و در تربیت وی اقدام کرد و انواع ملاطفت و مهربانی به جای آورد.

در اواخر همان سال شاهزاده حسنعلی میرزا از طرف پدر فرمانفرمای خراسان شد و قآنی را به همراه برد. شاعر در مشهد تحت حمایت و تربیت آن شاهزاده به تحصیل ریاضی و حساب مشغول شد و بنا به میل و اراده او تخلص خود را، که تا آن زمان «حبیب» بود، به قآنی تبدیل کرد.

قآنی در ۱۲۵۱ به تهران آمد و به حلقه شاعران دربار پیوست. پس از مدتی به شیراز رفت، ولی در آن شهر کارش نگرفت. در سال ۱۲۶۲ به تهران بازگشت و با علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آشنا شد و به وسیله او به مهدعلیا، مادر ناصرالدین شاه، معرفی شد و بعد به خدمت خود شاه، که تازه جلوس کرده و از

زمان ولایتعهدی خود او را می‌شناخت، راه یافت و شاعر رسمی دربار شد و از آن پس به‌طور دایم در تهران رحل اقامت افکند و خانواده خود را نیز به تهران آورد و به تربیت فرزندش، میرزا محمد حسن، پرداخت. شاعر در سال ۱۲۷۰ هـ ق به بیماری مالیخولیا و پریشان‌گویی مبتلا شد و روز چهارشنبه پنجم شعبان همان سال درگذشت. قاتانی ظاهراً نخستین شاعر ایرانیست که علاوه بر ترکی و عربی زبان فرانسه و مختصری انگلیسی می‌دانسته است، ولی تأثیر این دو زبان در کارش هیچ مشهود نیست.

قاتانی هرگز صاحب سبک خاص و مکتب مستقلی در شعر نبوده، مگر روانی و شیرینی بیان، که در این هنر مسلم و از معاصران خود متمایز است. از حضور ذهن و روانی طبع وی سخن‌ها گفته و شواهدی آورده‌اند که غالب اشعار خود را بالبداهه و مرتجلاً یا در حال مستی و سرخوشی و لااقل در فرصت کم و بدون حک و اصلاح و موشکافی کافی می‌سروده است. محصول این بدیهه‌گوییها قصاید با شکوه و پرطنطنه‌ای از آب درآمده است. این قصاید مظنن که در مدح محمد شاه و پسرش ناصرالدین شاه و بزرگان آن عهد سروده شده و دیوان قطور او را تشکیل می‌دهد، از نظر ادبی شایسته بحث و بررسی زیادی نیست. اما ابیات اولیه آنها رنگ هنری خاصی دارد و غالباً مناظر بدیع و شگرفی را که مستقیماً از زندگانی گرفته شده است، با قلمی قادر تصویر و رنگ‌آمیزی می‌کند. تقریباً همه آنها با تغزلات زیبا و صحنه‌سازیه‌ای دلپذیر و رنگارنگ در وصف بهار و خزان، شب و روز، شراب و شاهد، سفر و رنج سفر و یا آمدن پیک و رسیدن پیامی آغاز می‌شود و همیشه به مدح ممدوح می‌پیوندد.

زبان قاتانی غنی و شیواست. او تسلط بی‌نظیری بر الفاظ دارد. کلمات را فخیم و فاخر انتخاب می‌کند و در نشان دادن هر کلمه به جای خود توانایی و چیره‌دستی عجیبی نشان می‌دهد و در این کار، یعنی ربودن و به کار بستن

کلمات، هیچ شاعر فارسی زبان به پای او نمی‌رسد. ولی با اینهمه قدرت بیان و مهارت در وصف و تشبیه غالب قصاید او از حیث مضمون فقیر و ناچیز است. قاتانی مسمطهای بسیار زیبایی هم دارد، ولی غزلش چندان پرمایه نیست و گویند او در یک شب مستی پس از شنیدن بیتی از غزل سعدی غزلهایش را در آتش افکنده است.

هر جاکه پارسى بت من جلوه گر شود	بس شیخ و پارسا که برندی سمر شود
گر در طراز شاهد من بگذرد بناز	از طلعتش طراز طراز دگر شود
ور بگذرد بعزم سیاحت بروم و چین	هر جا بتیست سنگ دل و سیم بر شود
ور بگذرد بباغ، گل از بهر دیدنش	با آنکه جمله روست سراپا بصر شود
ای لعبت حصار زرخ پرده بر فکن	ز آن پیش کآب دیده من پرده در شود
بنیاد صبر و طاقتم از روی و موی تو	تا کی چوری و موی تو زیر و زبر شود
زیر و زبر همی چه کنی روی و موی خویش	مگذار ابر تیره حجاب قمر شود
عالم تبه نخواهی خال سیه بپوش	کان دانه دام مردم صاحب نظر شود
هر جاکه قد فرازی جانها هبا بود	هر جاکه رخ فروزی خونها در شود
با آن که از غم تو بعالم شدم علم	هر روز حال من علم الله بتر شود
دل رند و لا ابالی و شیدا شد از غمت	خرم غمی که مایه چندین هنر شود

* * *

نرگسك آن طشت سیم باز به سر بر نهاد
بر سر سیمینه طشت طاسك زر بر نهاد
در وسط طاس زر زرین پر بر نهاد
بر پر زرین او ژاله گهر بر نهاد

تا شود آن زر خشك از گهرش آبدار

چون ز تن سرخ بید گشت عیان سرخ باد
از فزعش ارغوان در خفقان اوفتاد
نامیه همچون طبیب دست به نبض نهاد
پس بن بازویش بست، زاکحل او خون گشاد

ساعد او چند جا ماند ز خون یادگار

کنیزکی چینی است، به باغ در، نسترن
سپید و نفز و لطیف چو خواهرش یاسمن
ستارگانند خرد به هم شده مقترن
باد بهاری بجست زهره وی آب شد

نیمشبان بسی خبر کرد ز بستان فرار

نرمك نرمك نسیم زیر گلان می خزد
غیغب این می مکد، عارض آن می مزد
گیسوی این می کشد، گردن آن می گزد
گه به چمن می چمد، گه به سمن می وزد

گاه به شاخ درخت، گه به لب جویبار

لاله در آمد به باغ، بارخ افروخته
بهرش خیاط طبع سرخ قبا دوخته
سرخ قبایش به بر یک دو سه جا سوخته
یا که ز دلدادگان عاشقی آموخته

کش شده دل غرق خون، گشته جگر داغدار

اصیلترین چهره شعر این دوره یغماست. میرزا رحیم یغما پسر حاجی
ابراهیم قلی در سال ۱۱۹۶ هـ در یک ولایت بسیار فقیر دهکده خور بیابانک
از توابع جندق، به دنیا آمد. روزگار کودکی وی با رنج و سختی فراوان
گذشت. در شش هفت سالگی کار می کرد و در بیرون ده شتر می چراند تا
روزی یکی از مالکین عمده و فرمانروای آن سامان را حاضر جوابی و
ادب او پسند افتاد و او را نزد خود برد و به تربیتش همت گماشت. یغما
در چند سال خواندن و نوشتن و کمالات مرسوم را آموخت و پس از چندی
به منشیگری سردار ذوالفقارخان حاکم سمنان و دامغان منسوب شد و کارش
بالا گرفت. اما همکاران یغما بر وی رشک بردند و نزد سردار که مردی تندخو
و بد زبان بود از او سعایت کردند تا سردار بر وی خشمگین شد و به چوبش
بست و در سیاهچال انداخت و کسانی برای ضبط دارایی و سرکوبی خویشان

او به جندق فرستاد. یغما پس از رهایی از زندان نسام خود را به ابوالحسن و تخلصش را به یغما تبدیل کرد و آواره شهرهای غربت شد. تا آنکه سرانجام بیگناهی او بر سردار معلوم شد و یغما به زادگاه خویش بازگشت. ولی در آنجا نتوانست مدتی بماند و روبه تهران نهاد. در تهران از توجه حاج میرزا آقاسی برخوردار شد و به وزارت حکومت کاشان رسید. در کاشان امام جمعه شهر او را تکفیر کرد، ولی بعضی از روحانیان رقیب به حمایت از او برخاستند و یغما با سرودن چند مرثیه و تظاهر به دیانت از خطر رست، چنانکه در این باره گوید:

ز شیخ شهر جان بردم به تزویر مسلمانی مدارا گر به این کافر نمی کردم چه می کردم
با این حال، یغما دیگر نتوانست در کاشان بماند، بار دیگر به سیر و سیاحت پرداخت و سرانجام به زادگاهش بازگشت و در ۱۲۷۶ در همانجا درگذشت.

یغما شاعری است بسیار سخن. اشعاری که از وی باقی مانده عبارت است از دو مجموعه غزلیات قدیمه و جدیده، پنج منظومه کوتاه هزلی و مقدار زیادی مراثی و قطعات و ترجیعات و رباعیات. اشعار همجایی یغما رنگ و آهنگ دیگری دارد. زبان درازی جسورانه او به شیخ و صوفی و واعظ و همچنین متولیان امور زمان خود دشنام ساده نیست، بلکه حمله‌ای است به وضع کهنه و فرسوده کشور و همه کسانی که مسبب، یا سر رشته دار آن هستند. یغما به حوادث و پیشامدهایی که او را ناراحت و مشوش داشته‌اند، توجه دارد، ولی برای پیکار با علل فساد و ریشه کن کردن آنها معجز نیست. وی که بار آمده محیط خود و پرورش یافته سنن قدیمه است، آن وسعت نظر را ندارد که به کینه امور پی ببرد. این است که بر همه خشم می‌گیرد و از همه کس بیزاری می‌جوید و بانگ فریاد او به هر سوی کشور پراکنده می‌شود و به گوش دیگر نیکمردان و چاره‌جویان ایران می‌رسد. ولی او خود سرانجام

از جوش و خروش می‌ماند، زندگی در نظروی ارزش و اعتبار خود را به کلی از دست داده، هیچ‌گونه امید و آرزویی ندارد و سازش با محیط دیگر از قدرت او بیرون است.

یغما نوع تازه‌یی از مراثی را با آهنگی خاص به وجود آورده که به سرودهای ملی شباهت دارد و در اوایل دوره مشروطیت مورد استفاده سرایندگان اشعار میهنی و سیاسی قرار گرفت. یغما از لحاظ شکل و قالب شعر پیرو سبک استادان قدیم است ولی از حیث مضمون انحراف کلی از سنت قدما در آثار وی پدید آمده است. یغما نسبت به زمان خود مردروشنفکری است. او مانند قآنی در محیط خود خفه نشده و تماشاگر مطیع و منقاد حوادث نیست. با کمال خشونت و سرسختی به زندگانی موجود اعتراض می‌کند و آنچه را که زشت و پلید و ناپسند می‌یابد، به باد فحش و ناسزا می‌گیرد. یغما پیشاهنگ گویندگان طنزهای سیاسی آینده است. او زود آمد و «سرخورد» و اگر يك قرن بعد به دنیا آمده بود، شاید در میان نویسندگان عهد انقلاب ایران مقام رهبری و پیشوایی می‌یافت.

اودر مثنوی صكوك الدلیل دونوع بهشت را توصیف می‌کند، نخست بهشتی را که مطلوب و مقصود اهل زمان است، آنگاه بهشتی را که خود آرزو می‌کند.

گرفته پری پیکری در کنار
چو برانگبین ازدحام مگس
تجرع کن از گونه گون باده‌ها
شکمه ز الوان فردوس پر
فرو رفته تا گردن اندر غسل
یکی در تجرع، یکی در جماع
پی میوه بر شاخهای درخت
فرو هشته نظم تماسک ز دست ...

به هر گوشه سالوسکی دیوسار
ز غوغای خرصالحان پیش و پس
فقیران در افکنده سجاده‌ها
به هر محفل این زمره کیسه‌بر
یکی چون خر بارکش در وحل
یکی در تغنی، یکی در سماع
یکی همچو دزدان بر آورده رخت
یکی بر لب کوثر افتاده مست

در آن باغ کاین قوم را بار نیست
زمینش منزله ز لوٹ رقیب
نه جز شمع در محفلش سر زده
روی گر همه عمر دامن کشان
ادب بر درش کمترین پرده دار
همه صف نشینان باهوش و رای
می صاف از جام وحدت به جام
همه از می لعل دلدار مست
الهی ، در آن محفلم بار ده
در او جز گل طلعت یار نیست
هوایش معطر ز خلق حبیب
نه جز حلقه کس حلقه بر در زده
نبینی ز بیگانه در وی نشان
خرد در وثاقتش کمین پیشکار
چو سلطان دل کرده در صدر جای
گمارندگان مست وحدت مدام
همه فانی از خویش و بادوست هست
رهم در سراپرده یار ده . . .

* * *

نگاه کن که نریزد دهی چو باده به دستم
فدای چشم تو ساقی ، به هوش باش که مستم
کنم مصالحه یکسر به صالحان می کوثر
به شرط آنکه نگیرند این پیاله ز دستم
ز سنگ حادثه تا ساغر مست بماند
به وجه خیر و تصدق هزار توبه شکستم
چنین که سجده برم بپای جلال
به عالمی شده روشن که آفتاب پرستم
کمند زلف بتی گردنم بست به مویی
چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم
نه شیخ می دهم توبه و نه پیر مغان می
ز بسکه توبه نمودم ، ز بسکه توبه شکستم
ز گریه آخرم این شد نتیجه در پی زلفش
که در میان دو دریای خون فتاده نشستم
ز قامتش چو گرفتم قیاس روز قیامت
نشست و گفت: قیامت به قامتی است که هستم
حرام گشت به «یغما» بهشت روی تو روزی
که دل به گندم آدمفریب خال تو بستم^۱

ملك الشعرا محمود خان صبا (۱۲۲۸-۱۳۱۱ هجری) نواده فتحعلی خان صبای کاشانیست، وی از اواخر عهد محمد شاه قاجار بکارهای دیوانی پرداخت و سپس در دربار ناصرالدین شاه عهده دار مشاغل مختلف دولتی بود و از نزدیکان و ستایشگران او شمرده می شد. محمودخان در فنون ادب و تاریخ و حکمت و خط و نقاشی و منبت کاری و مجسمه سازی مهارت داشت. در شعر تابع سخنوران قرن پنجم و صاحب سخنی فصیح و منسجم بود. او شاعر قصیده سراسر است و بیشتر قصایدش مطابق معمول در مدح شاه و بزرگان.

از کوه بر شدند خروشان سحابها	غلطان شدند از بر البرز آبها
باد بهاری آمد و بر بوستان گذشت	بگرفت زلف سنبل از آن باد تابها
یکباره بلبان همه در بوستان شدند	یک سر برون شدند ز بوستان غرابها
دوشینه بادهای تر از سوی بوستان	بر روی ما زدند سحرگه گلابها
وقت سحر ز بانگ نوازنده بلبان	بر هر کرانه ساخته بینی ربابها
قمری چو بر چنار سؤالی همی کند	بلبل ز سرو بن دهد او را جوابها
از نیل سوده با قدری آب معصفر	زلف بنفشه راست بهر شب خضابها
هر لحظه بر هوانگری لشکری کشن	شمشیرها کشیده برون از قرابها
چون صدهزار جام بلورین واژگون	بر آبدان ز ریزش باران حبابها
جنبانی ار عنان بسوی باغ مرترا	پنهان شود بخوید و سپرغم رکابها
خوبان سپیده دم بسوی بوستان شدند	از بهر دیدن رخ گل با شتابها
گویی دمیده هر طرف از روی دلبران	در سایه گاه بید بنان آفتابها
وقتی خوشست و عاشق دل داده را کنون	در خانه داشتن نتوان با طنابها
زین فصل و بابها که کتاب زمانه راست	تو اختیار فصل طرب کن ز بابها

* * *

بید بنان دست فشانی کنند	فاختگان قافیه خوانی کنند
تودبنان وقت نسیم سحر	بر سر ما نقل فشانی کنند
بر روش باد شمال ، ابرها	هر طرفی پیل دوانی کنند
سروبنان شاد تن و شاد خوار	از پس هفتاد ، جوانی کنند

برتن و بردوش گرانی کنند	رفته که سرهای کدوبن به باغ
سنبلكان عشوه نهانی کنند	نرگسكان غمزه زنند آشكار
بلبلكان چربزبانی کنند	تا مگر از گل بستانند كام
خویر از نامه مانی کنند	نقش نگاران چمن باغ را
غیرت اورنگ کیانی کنند ^۷	از در و پیروزه و لعل و گهرش

شیبانی، ابوالنصر فتح الله بن محمد کاظم (۱۲۴۱-۱۳۰۸ ق) از يك خانواده معروف کاشان برخاست. در جوانی به خدمت محمد شاه و پسرش ناصرالدین میرزا رسید و آنان را مدح گفت، ولی پس از رسیدن ناصرالدین میرزا به پادشاهی از دربار رانده شد، زمانی را در همدان و چندی را در خراسان گذراند. زمانی به همکاری با انگلیسیان متهم شد و روزی اشرار دار و ندارش را غارت کردند. نتیجه این همه سختی و تلخی زندگی آن شد که شاعر از عدالت بشری مأیوس و روگردان گشت و به مال و نعمت دنیا پشت پا زد و تا بود مغضوب و مهجور و ناراضی زیست.

در اواخر در تهران به سمت غربی شهر، نزدیک دروازه قزوین، خانه و خانقاهی ساخت و در آنجا برای مدفن خود مکانی معین کرد و دیری نکشید که پس از شصت و هفت سال عمر، در شب دوشنبه بیستم رجب سال ۱۳۰۸ هق درگذشت و در همان دخمه به خاک سپرده شد.

از آثار شیبانی ترجمه حالی است از خود او به نام مقالات ابونصر شیبانی و مقدار زیادی اشعار از قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات که در مجموعه هایی به نام درج درر، فتح و ظفر، گنج گهر، مسعودنامه، تنگ شکر، زبده الآثار، شرف الملوك، کامرانیه، یوسفیه، خطاب فرخ، فواکه السحر، جواهر مخزون، لآلی مکنون و نصایح منظومه گرد آمده است. شیبانی از سخنوران فصیح و بلیغ قرن سیزدهم است. طبعی قادر و سرشار دارد و مانند یکی از شعرای خوب سبك خراسانی شعر می سراید.

اشعاری که وی با لحن پند و اندرز، یا در مقام مفاخره سروده و از

مناعت فوق العاده طبع و یأس و بدبینی به اوضاع کشور و نابسامانی و بی اعتباری زندگانی درباری حکایت می کند، در ادبیات آن دوره بیسابقه است.

ملك پريشان و تخت و تاج پريشان
کار در شاه از لجاج پريشان
دخل پريشیده و خراج پريشان
بستر شوریده و دواج پريشان
هر گله ای را که شد نتاج پريشان
مملکتی را که شد مزاج پريشان...

باغ پريشان و سرو و کاج پريشان
لعنت حق بر لجاج باد، که گشته است
وای به ملکی که شد ز داخل و خارج
شه نکند هیچ خواب امن، چو دارد
خير نبیند شبان ز روغن و پشمش
لا بد باید یکی طیبی حاذق

* * *

داد که تا خاکیان رهند ز بیداد
داد گر آسمان بگیرد از او داد
گر ندهی داد، داد از تو کند داد
تات به فردا نکرد باید فریاد
این گله انبیا به داد فرستاد
ز آب و گل داد بیخ دارد و بنیاد
گیتی بی آب داد کی شود آباد ؟
خیز و به بابل رو و مداین و بغداد
آنچه بد از خشت خام و آنچه ز پولاد
و آنچه ز بیداد بود جمله بر افتاده

داد گر آسمان که داد بشر داد
گر ندهد داد خلق داد گر خاک
داد ترا داد تا که داد دهی تو
گوش به فریاد داد خواه ده امروز
داد ده و داد کن که داد گر کل
هر چه بنا انبیا نهاده به گیتی
ملك اگر آباد شد به داد شد، ایرا
ورت ز بیداد و داد پند بیاید
کاخ بزرگ ملوک رفته نظر کن
هر چه بنایش به عدل بود به پای است

۴- نثر فارسی

در این دوره نیز نثر فارسی راه تکامل و پیشرفت پیمود و در آن از واژه های عربی کمابیش حذر شد و نوعی سبک ساده نویسی که می توان آن را انشای روزنامه یی نامید به وجود آمد. ناصرالدین شاه و اعتماد السلطنه و وزیر انطباعات خودشان از جمله پیشگامان این سبک بودند. در این دوره اندک،

اندك نوشته‌های انتقادی پیدا شد، همچنین یکی از بهترین آثار این دوره ترجمه هزار و یکشب است از زبان عربی. از این دوره چند خاطره‌نویسی و سفرنامه هم داریم که درخور توجه است، از قبیل سفرنامه ناصرالدین شاه ومظفرالدین شاه، سفرنامه امین‌الدوله، سفرنامه خیوه وخوارزم، سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی، خاطرات امین‌الدوله وخاطرات اعتمادالسلطنه. از کتابهای تاریخی این دوره است روضة الصفای ناصری، ناسخ التواریخ، درالتیجان، تساریخ نو، حقایق الاخبار، نامه خسروان و از کتابهای جغرافیایی مرآت البلدان، مطلع الشمس، التدوین، نصف جهان، جغرافیای دارالسلطنه اصفهان، تاریخ کاشان، سالاریه در تاریخ کرمان، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز. یکی از آثار مهم این دوره نامه دانشوران در شرح حال و معرفی آثار دانشمندان مسلمان است. از تذکره‌های معروف این دوره است مجمع الفصحا و ریاض العارفین. در این دوره به سبب ایجاد دارالفنون وتوجه روشنفکران به علوم و فنون جدید پاره‌یی کتابهای علمی نیز ترجمه یا تألیف شد.

یکی از منشیان چیره‌دست این روزگار که شیوة انشای کهن را پیروی کرده و در آن قدرت و مهارت بسیار نمودار ساخته میرزا محمد ابراهیم نواب تهرانی ملقب به بدایع‌نگار است (-۱۲۹۹ ق).

یکی از بهترین آثار او ترجمه نامه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب به‌مالك اشتر است، ودیگری رساله‌یست برضد میرزا حسین‌خان سپهسالار، به‌نام عبرت‌لیناظرین. در آنجا در باره سپهسالار می‌گوید:

از این روی عموم خلق را دل براین پادشاه بگردید و رجال دولت را بامكان سلطنت بازپس ثقت نماند وحشمت تاج وتخت این پادشاه از دیده‌ها برخاست و جملگی از لطیفه خدمت و داعیه دولتخواهی نفور شدند و برحیات وممات خویش بترسیدند تا خود از این رأی باطل چه زاید و این سوءعشرت چه نتیجه دهد ! ...
... وبه‌رمه ماه چهارشب مجلسی طراز کرده است وآن انجمن را «سوآره»

همی خوانند و طبقات مردم را، از مسلم و مشرك، بدان مجلس بار بود و نظاره گاهی باشد، و ساده ها گسترده و میزها ترتیب داده، و بدان مجمع در صدور و ورود و قیام و قعود بر سیره فرنگان بایست بود؛ برهنه سر بایست نشست، با موزه بایست بود و حاضران این محضر همه آزاد باشند، هر نوع نشینند و خسبند و خیزند از تعرض دیگری مأمون و درخمار و قمار مختار. و شنیدم که پادشاه جهان بر کار قمارش نکوهش فرموده بود و نه گمانم که مصدق باشد و اگر صدق بودی نکوهش بر خمار اولتر بودی، بل وضع چنین مجمع از خمار و قمار هر دو نکوهیده تر است.^۹

حاج میرزا محمد خان مجدالملک سینکی (۱۲۲۴-۱۲۹۸ ق) کار خود را با پیشکاری مادر محمدشاه قاجار آغاز کرد. سپس به چند مأموریت سیاسی به حاجی طرخان و عثمانی و عراق رفت. در زمان صدارت داییش میرزا آقاخان نوری وزیر اوقاف شد. در ۱۲۸۶ نایب التولیه آستان قدس رضوی و در سال بعد از وزرای دانشوری شد و هنگام مرگ وزارت اوقاف را بر عهده داشت. او مؤلف یکی از نخستین رسالات انتقادی زمان خویش است، موسوم به کشف الغرایب و معروف به رساله مجدیه که نثری شیرین و روان دارد و در آن زمان نسخه های متعددی از آن در دست مردم بوده است.

شتر مرغ های ایرانی، که از پطرزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته اند و دولت ایران مبلغها در راه تربیت ایشان متضرر شده، از علم دیپلمات و سایر علومی که به تحصیل و تعلم آن مأمور بودند، معلومات آنها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تخطئه دولت. در بدو ورود پای ایشان به روی پا بند نمی شود، که از اروپا آمده اند. از موجبات اخذ و طمع و بخل و حسد به مرتبه ای تنزیه و تقدیس می کنند که همه مردم، حتی پادشاه، با آن جودت طبع و فراست کذا، به شبهه می افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا بالذات مربی است و قلب ماهیت می کند.

این انگورهای نو آورده هم با نطق های متأسفانه، گاه از بخت خود اظهار تعجب می کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ممالك بینظم رجعت کرده اند؟

وگاه به احوال پادشاه متحیر که تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند ؟ این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده. همینکه مصدر کاری و مرجع شغلی شدند، به اطمینان کامل که قبح اعمالشان تاچندی به برکت سیاحت قطعاً اروپا پوشید است و به این زودیهایی در صدد کشف بیحقیقتی ایشان نیست، بالادست همه بیهوشیها برمیخیزند و در پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بیداینتی و ترك غیرت و مروت و اختراعات امور ضاره و طمع بیجا و تصدیقات بلا تصور و خوشامد و مزاحکوهی به رؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق به اقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان می شود و متحیر می ماند که باینها به چه قانون سلوک کند.^{۱۰}

ترجمه هزار و يك شب از آثاریست که به اوایل این دوره یا حتی شاید به دوره ماقبل مربوط می شود. هزار و يك شب مجموعه یی از افسانه های هندی و ایرانیست که به عربی ترجمه و با مایه های اسلامی آمیخته شده و در زبان عربی به الف لیلة و لیلة موسوم است. بهمن میرزا پسر چهارم عباس میرزا نایب السلطنه، هنگامی که فرمانفرمای آذربایجان بود از دو نفر از فضلاء عهد خود تقاضا کرد که الف لیلة و لیلة عربی را از نشر و نظم به فارسی ترجمه کنند. یکی از آنها ملا عبداللطیف طسوجی بود که متن نثر الف لیلة و لیلة را به نثر عالی فصیح فارسی در آورده و دوم سروش بود که ترجمه شعرهای عربی این کتاب بدو محول گردید و او از عهده این کار در نهایت خوبی برآمد.

علی بن خاقان خلیفه را، که به لباس ماهیگیر بود، گفت: همی بینم که از این کنیزك و عودنواختن او در طرب شدی. خلیفه گفت: آری. علی نورالدین گفت: اگر ترا پسند افتاد، کنیز را به تو هدیه کردم، هدیه خداوندان کرم که از بخششهای خویش پشیمان نشوند. پس علی بن خاقان بر پای خاست و کنیزك را به خلیفه، که به صورت صیاد بود، بداد و گفت: هدیه از من بپذیر. انیس الجلیس نظر به سوی او کرد و گفت: یاسیدی،

دوری ز برت سخت بود سوختگان را سخت است جدایی به هم آموختگان را

علی چون این بشنید گفت:

در هجر تو مرگ همنشینم بادا منظور دو دیده آستینم بادا
گر بی تو به کام دل برآرم نفسی یارب ، نفس باز پسینم بادا !
خلیفه چون سخن ایشان بشنید ، از هم جدا کردن ایشان او را سخت
دشوار آمد. ۱۱

دو تن از شاعران این عصر در نثر هم سهمی دارند، یکی قاتنی که از مقلدان بی شمار و ناکام گلستان بوده و کتابی به نام پریشان پرداخته است. کتاب پریشان که به خواش «یکی از بزرگان» و به نام محمد شاه قاجار تألیف شده و در بیستم رجب سال ۱۲۵۲ هـ ق به پایان رسیده، عبارت است از ۱۲۱ حکایت متنوع بزرگ و کوچک و به قول خود مؤلف «جد و هزلی چند در هم ریخته و برخی نظم و نثر به هم آمیخته» که با فصلی در نصیحت ابنای ملوک خاتمه می یابد. لحن عمومی کتاب تعلیماتی است و قصد مؤلف آن بوده که از همه حکایتها نتایج اخلاقی بگیرد. اما مطالبی که در این کتاب آمده از زیر محك آزمایش انتقادی سالم در نمی آیند و نه تنها نتیجه اخلاقی از آنها گرفته نمی شود، بلکه بسیاری از حکایتها این مجموعه ـ مانند حکایت ادیبی که در علم مساحت یگانه بود، پیر در حالت احتضار، نکاح زاهد، لوطی و شحنه، آنکه در مجلس بیداران خفت، کرد سبزواری، کودکان فلاخن باز، کلانترزاده شیراز، کتاب شلفیه، گبری که مسلمان شد، آشنای زن بیگانه و غیره ـ بسیار بی پرده و بی ادبانه است. حکایتها دیگر هم، که تا حدی مؤدبانه نوشته شده، موضوعهای پیش پا افتاده مبتذلی است که بارها پیش از او با عباراتی فصیحتر و بلیغتر گفته و نوشته شده است. اینک پاره هایی از کتاب پریشان:

طایفه بنماز جماعت حاضر بودند. یکی از ایشان سخنی گفت . دیگری بملامتش برخاست که سخن گفتی و نمازت باطل شد. یکی دیگر بخندید که نماز هر دو منقصت یافت. دیگری گفت نماز هر سه بطلان پذیرفت، چه هر سه سخن گفتید .

چهارمین گفت: منت خدایرا که من هیچ نگفتم.

* * *

قلندری را گفتند: دنیا و آخرت را چگونه بینی. گفت: نه آنرا سنگی است
ونه این را رنگی و طالب این هر دو مشتی هواپرستانند نه خداپرستان، چه در هر
دو مایل اکل و شربند نه طالب وصل و قرب.

من همان رند مست بی‌باکم که ندارم ز هر دو عالم باک
راستی را در عالم ار این است باد برفرق هر دو عالم خاک
خود چو، یارب، ز کفر و دین پاکی ذاتم از قید کفر و دین کن پاک

* * *

عسسی نیمشب مستی را در میان بازار خفته دید. آستینش گرفت که برخیز
تا برویم. گفت: ای برادر کجا برویم. گفت: بزدان پادشاه. گفت:
خدا را آستینم رهاکن که اگر من رفتن می‌توانستم بخانه خود می‌رفتم و
در اینجا نمی‌خفتم.

شاعر دیگر یغمای جندقیست که از او تعدادی نامه در دست است. اهمیت
این نامه‌ها در این است که کوشش نویسنده را برای فارسی نویسی و اجتناب
از واژه‌های بیگانه نشان می‌دهد.

با این همه کوشندگیهای پدر و جوشندگیهای مادر و لابه و درخواست
من، چون خدای نکرده، خامه را چاک در زبان و نامه را خاک در دهان،
در آب و گلش گوهر دانایی نیست و در جان و دلش فر بینایی نه، پهنه
آموخت و اندوخت تنک است و زبان و پسای توانایی لال و لنگ، بار
خدا را ستایش، فر و شکوه شاهزادگی هست، دید و دانش، که سرمایه
آزادگی است، گوهر گز مباح. اگر روزی به دانش در فرودی ز نادان
تنگروزیتر نبودی.^۲

فرهاد میرزا معتمدالدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه و برادر محمد
شاه قاجار در ۱۲۳۳ متولد شد و در ۱۳۰۵ درگذشت. او مدتی حکومت

فارس و زمانی حکومت لرستان و کردستان داشت و هفت سال پایان عمرش را در تهران گذراند. او یکی از فاضلترین شاهزادگان بود. او یکی از کتابهای جغرافیایی عالم را از زبان انگلیسی ترجمه کرد و به جام و جم موسوم ساخت و خود معلومات و اطلاعاتی برای فهم بهتر مطالب بر آن افزود. او سفرنامه مکه‌یی هم دارد موسوم به *هدایة السبیل* و جنگی محتوی حکایات و مطالب گوناگون موسوم به *زنبیل*، ترجمه خلاصه الحساب شیخ بهایی به نام *کنز الحساب*. او برای اول بار منشآت قائم مقام و برخی آثار سودمند دیگر را منتشر کرده است. انشای او ساده و روشن و در عین حال پخته و محکم است و در آن، مخصوصاً در مورد نامه نگاری تأثیر قائم مقام دیده می‌شود. اینک نمونه‌یی از نثر او:

گفت حالا آنها هم سویل زاسیون شده‌اند و عنقریب همه ولایات سویل زاسیون خواهند شد. از عمر ما چیزی باقی نیست، ولی آیندگان خواهند دانست که هرچه نوشته شده حق است. در ایران، بلکه تمام آسیا، زنها هر هفت نهاده، باروی گشاده، در کوچه و بازار حرکت خواهند کرد. ولم یبق من الاسلام الا اسم و درس رسمه. نماز و روزه و حج کار سفها و مجانین خواهد شد.

می‌خندد روزگار و می‌گرید چرخ
بر طاعت و بر نماز و بر روزه ما
و عقد و نکاح را برای شهرت و صلاح حفظ خواهند نمود و اطفال که لب از شیر شستند به تعلیم زبان فرانسه خواهند گذاشت. خواندن قرآن چنان منسوخ شود که اگر کسی احیاناً بخواهد یاد گیرد باید به حجاز و مدینه برود. علی الظاهر از آثار فلکی و اسباب ارضی چنین می‌نماید، تا از پرده غیب چه درآید و مشیت مالک الملك حقیقی به چه قرار گیرد!

امیر نظام گروسی، حسنعلی خان (۱۲۳۶-۱۳۱۷ ق) یکی از منشیان زبردست و پیروان سبک قائم مقام است. او این سبک را بیشتر به سادگی نزدیک کرد. امیر نظام پس از پیمودن مدارج ترقی در ۱۲۷۵ مأمور فرانسه و انگلیس شد و هفت سال را در اروپا گذراند و یک سال نیز سفیر ایران در استانبول

بود. سپس به عضویت دارالشوری، وزارت فواید عامه، پیشکاری ولیعهد و ریاست قشون آذربایجان رسید. در ۱۳۱۶ از این شغل استعفا کرد و به تهران بازگشت و سال بعد در تهران بدرود زندگی گفت. اینک نمونه‌یی از پندنامهٔ یحویه که به نام پسرش یحیی خان نوشته است:

... صواب چنان بینم که کلماتی چند بر سبیل پند ترا به یادگار نویسم، تا اگر خدا خواهد و به مقام رشد و تمیز برسی، پند پدر کاربندی تا از عمر و زندگانی خود برخوردار شوی. نخستین پند من ترا آن است که زنهار با گروهی که از خدا دورند، نزدیکی نکنی و با اراذل و فرومایگان همنشینی نگزینی که صحبت این جماعت عاقبت ندارد و در اندک روزگاری فساد دین و دنیا آورد. همشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید پس بر آن باش که جز با خداوندان دانش به سر نبری و عمر گرامی را در کارهای باطل و کردارهای بیحاصل صرف نکنی. پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و شگرف بگمار و دل را بر آن قوی دار تا طبیعت تو بدان خو کند و به پستی و سستی نگراید.

تا توانی دست کرم برگشاکه کریم فقیر به از بخیل غنی است و زنهار از بخل و امساک بر حذر باش که در دوجهان تیره بختی و خیره رایی آورد و باید که داده و احسان خود را به اظهار منت ضایع و ناچیز نگردانی.

شیرین زبان و خوشگفتار باش و ملایمات سخن را همه وقت رعایت کن و در ایجاز و اختصار کلام بکوش که از اطناب و تطویل شنونده را ملال خیزد و تو نیز به خیره سرایی و هرزه درایی مشهور گردی. از ادای الفاظ مغلقه و عبارات غیر مأنوسه کناره جوی که سخرهٔ مردم نشوی. اگر چه هزل و طعنت از خصایص جهال است اما غالب این است که مردم سخن ساده را مکروه شمارند، پس باید در سخن تبهر داشت و باشی تا در هر محفلی به مناسبت مقام و درخور طباع سخن گویی. و بر تو باد که در تحصیل علوم ادبیه جهد وافی به عمل آوری و اگر از علوم بهره نیابی زنهار به محض تقلید به ادای الفاظ و امثال عربیه مبادرت مکن که ادای الفاظ معضله از زبان مردم بیسواد به درستی جاری نشود و چون به درستی جاری نشود، موجب سخریه و استهزا گردد.

در حسن خط بکوش که زینت ظاهر را نیکو پیرایه ای است. ۱۳

نادر میوزا پسر بدیع الزمان میرزا که از بازماندگان فتحعلی شاه بود، در استرآباد به دنیا آمد (۱۲۳۵ ق) در ۱۵ سالگی به تبریز رفت و در آنجا به تحصیل زبانهای عربی و فرانسه پرداخت. او بعدها چندی حکومت تبریز را عهده دار شد. نادر میرزا کوشید تا سبک نویسندگی ابوالفضل بیهمی را زنده کند و کتابی که به نام تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز نوشت که از نمونه های زیبای نثر فارسیست. این کتاب در سالهای ۱۳۰۲-۳ ق تألیف شده و در آن جغرافیای تبریز، مشخصات ابنیه و اماکن، قنوات، محصولات، عادات مردم، تفریحات، اعیاد، غذاها و احوال رجال با بیانی آراسته توصیف شده است.

نادر میرزا کتابی نیز در انواع اطعمه و اغذیه ایرانی و کیفیت طبخ و ترکیب هریک از آنها و خورشها و هرگونه پختنیمای مردم ایران به فارسی نوشته و عبارات را با آیات و امثال و اخبار و اشعار آراسته است. از تألیفات دیگر او مجموعه نفیسی است در امثال عرب و کتابی در علم نجوم و رساله ای در تشریح اعضای بدن انسانی به عربی که نسخه آنها در دست نیست.

... افسوس که اکنون دین ما رفته است و نمانده مگر نامی، آن نیز به اندک مایه روزگاری نماند. دشمنان این شریعت نخست، کمخردان ما را دمدمه دادند که لغت عرب به چه کار آید، در جهان به کجا بدین زبان حاجت افتد. پس شاید عمر گرامی صرف فرا گرفتن عربیت کرد. آنگاه جهال ما را افسون کردند که این قرآن خود دیوانی است که محمد جمع کرده از تورات و انجیل، آنگاه که به شام رفتی از رهابین و احبار شنید. پس گفتند از کجا خمر حرام و نجس باشد، آن مفرح روح است. بهشت کجاست، دوزخ چیست؟! مرد عاقل، نعمت عاجل به وعده آجل نفروشد. آنان همان شیاطین بودند که مردم بیراه کردند. هرچه کتاب به ملک ما بود اکنون به شهرهای فرنگستان است. کس نبود که با نادانان ما نصیحت کند و راستی این دین بنماید و به مدعی گوید ماسخنها و صحبتها به یکسونهیم و مسلم داریم

گفته تراکه این قانونی است محمد بن عبدالله نهاده، کدام قانون به از این باشد ؟ عفت و دیانت و صدق فرموده، جود و شجاعت و قناعت و مواسات ستوده، به رحم و مروت و حیا و آهستگی امر کرده. هریک زشت است برگوی! با این صفات بود که بر سلطان چهار هزار ساله عجم غالب آمد و زمین افریقا و اسپانیا تا به خاک فرانسه به زیر سنابک خیول فرسان اسلام همی لرزید. ملت ما به خوابی است که هرگز بیدار نشود، زیرا که دشمنان به خرابی این شریعت تدبیری کردند که کار از دست برفت. آن این بود که آیین احمدی به یکبار فراموش کردند، دودین نهادند: علوی و عمری، و این ملت بزرگ را آشفته کردند. کجاست آن مرد که به همه اسلام خاطر نشان کند که شمارا باعلی و عمر کاری نیست، هریک بحق خلیفه باشد گو باش! مارا باید به محمد، که صاحب این شریعت است، گوش داشت و رایت او برافراخت و کلمه اسلام را فراگرفت. این سخن پایان ندارد. به یزدان پناهم.^{۱۴}

محمد تقی بن میرزا علی لسان‌الملک سپهر کاشانی در سال ۱۲۱۶ در کاشان متولد شد. وی از تحصیلاتی شایسته برخوردار گردید و در جوانی بدربار فتح‌علی شاه راه یافت، ولی رونق کار وی در زمان سلطنت محمد شاه بود. این پادشاه سپهر را در سال ۱۲۵۸ مأمور تدوین یکدوره تاریخ عمومی عالم نمود. سپهر پس از مرگ محمد شاه بکاشان بازگشت ولی بار دیگر به همراه ناصرالدین‌شاه بطهران آمد و از طرف شاه مستوفی و به لسان‌الملک ملقب شد و مجدداً مأمور تدوین تاریخ قاجار گردید. لسان‌الملک منشاء ایل قاجار و احوال اجداد سلاطین این سلسله را تا حوادث سال دهم سلطنت ناصرالدین‌شاه (سال ۱۲۷۴) در سه مجلد نوشت و آنرا **فاسخ‌التواریخ** نام نهاد. ناصرالدین‌شاه این خدمت را بشایستگی پاداش داد و دهی رادر کاشان تیول مورخ گردانید و او را بلقب مستوفی اول ملقب ساخت. لسان‌الملک علاوه بر تاریخ قاجاریه تاریخ عالم را از هبوط آدم تا ظهور پیغمبر اسلام و زندگی پیغمبر و خلفاء راشدین و حضرت فاطمه و امام حسن و حسین در شش مجلد نگاشته است. از میان آثار وی تاریخ دوره اسلام بسیار قابل استفاده و تاریخ قاجاریه نیز مستند و در پاره‌ی موارد معتبر است. بقیه

ناسخ التواریخ که مشتمل بر ۱۲ مجلد است توسط عباسقلی خان سپهر فرزند وی تألیف شده.

نثر لسان‌الملک محکم و پخته و در عین حال خالی از عبارات ثقیل است.

روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه تهران جنرال غاردان تقییل درگاه شهریار را دست یافت. مکتوب ناپلئون را برسانید و اشیائی که بارمغان آورده بود پیش داشت و درتشید مبانی اتحاد، پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید. خلاصه آن بدین شرح که ناپلئون برخویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت و مدهانت، خواه بطریق مناجرت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که بتحت فرمان آورده‌اند بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و حفادت با جماعت انگلیس پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان یکسره شود و ناپلئون سپاهی بتسخیر هندوستان مأمور دارد عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود. مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه پهای برد شهریار نامدار فتحعلی‌شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را به لقب‌خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که یکتن از سرکردگان سیاه بود با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلئون رسول فرمود.^{۱۴}

شاهزاده جهانگیر بن عباس میرزا بن فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۲۵

در تبریز متولد شد و بر اثر توجه پدرش که مردی بسیار لایق بود جوانی شایسته بارآمد و بهمان سبب در او ان بلوغ بحکومت خوی و سلماس منصوب شد. وی در جنگ دوم ایران و روس شرکت کرد و پس از برقراری صلح بحکومت مناطق مرزی شرق آذربایجان مأمور گردید. در سال ۱۲۵۰ از طرف برادر بزرگش محمد شاه محبوس و باردبیل اعزام گشت و میل درچشمانش کشیدند. جهانگیر میرزا یکسال و نیم در زندان بسر برد و در این هنگام

آزاد شد و وی را بتوایس سرکان فرستادند تا در آنجا بسربرد. وی ایامی را که در آن شهر بود با چشمان نابینا مصروف تحصیل کرد تا آنکه در سال ۱۲۶۶ بخواش امیر کبیر ناصرالدین شاه ویرا بطهران احضار و بحکومت خوی گماشت و او تا سال ۱۲۶۹ بر سر آن شغل باقی ماند و در این سال هنگام عزیمت بحج در تبریز درگذشت. جهانگیر میرزا تاریخ قاجاریه را از سال ۱۲۴۰ تا ۱۲۶۷ نوشته و آنرا **تاریخ نو** نام داده است. مطالب بسیار مهمی که در این کتاب در خصوص جنگهای دوم ایران و روس و احوال حاجی میرزا آقاسی و محمدخان امیر نظام و شاهزاده‌های قاجاریه و بدایت حال میرزا تقی‌خان امیر کبیر و ظهور باب و غیرها میتوان یافت در هیچ مأخذ دیگر نیست. البته ارزش این کتاب از جنبه تاریخی آنست، ولی از لحاظ ادبی ارزش چندانی ندارد و بسا اوقات نثر آن عامیانه است.

رضا قلی خان هدایت ملقب به الله‌باشی در سال ۱۲۱۵ در طهران متولد شد. در کودکی پدر را از دست داد و مادرش ویرا بشیراز برد. او کودکی و جوانی خود را در شیراز گذراند و بشعر و شاعری مشغول شد و از همین طریق بدربار راه یافت و چندی بعد لله‌باشی عباس میرزا ملك آرا شد. در زمان ناصرالدین شاه بسفارت نزد خان خیوه رفت و بعد از بسازگشت **سفرنامه خوارزم** را نوشت. رضا قلی خان چندی معاون وزارت علوم و رئیس مدرسه دارالفنون بود. آنگاه بعنوان لله‌باشی مظفرالدین میرزا ولیعهد انتخاب شد و با وی بتبریز رفت. وی در سال ۱۲۸۸ پس از بازگشت از تبریز درگذشت.

هدایت ذیلی بر **روضة الصفادرسه** مجلد نوشته که **روضة الصفای ناصری** نام دارد و جز آن **فهرست التواریخ و اجمل التواریخ** از کتابهای تاریخی اوست. وی همچنین تذکره بسیار مفصلی بنام **مجمع الفصحاء** و کتابی در شرح احوال و معرفی آثار شعرای متصوف ایران بنام **ریاض العارفین**

تألیف کرده است. در میان آثار او بساید از مدارج البلاغه - مثنویات - نژادنامه سلاطین عجم - مفتاح الکنوز - انجمن آرای ناصری - ریاض المحبین و مظاهر الانوار نام برد. علاوه بر این آثار، وی بتصحیح و چاپ دیوان ناصر خسرو، قابوسنامه، نفثة المصذور و دیوان شمس همت گماشته است. نمونه‌یی از مجمع الفصحا:

... «ابوحنیفه هروزی. وی را از آن ابوحنیفه اسکافی گویند که همانا پدرش کفشگر بوده، اورا بعضی مروزی و بعضی غزنوی دانسته‌اند، در حکمت از شاگردان معلم ثانی ابونصر فارابی بود، علی‌ای حال حکیم و فقیه و منشی بلکه جامع کمالات معقول و منقول بوده و دبیر نوح بن منصور سامانی بوده، نظامی عروضی نوشته که چون اندازه فضل او را نشناختند از بخارا بهرات رفت، چندی در نزد البتکین معزز بود، بعد از شکست البتکین امیر نوح بن منصور سامانی دیگر باره اورا نزد خود برده دارالانشا بدو سپرد و بیهقی در تاریخ غزنویه محامدوی ذکر کرده گوید باعث بازگشت و رجوع او بدارالانشا من بودم. باری چندی نیز در خدمت مسعود بن محمود غزنوی صاحب دیوان انشاء بوده. سلطان ابراهیم غزنوی نیز با وی کمال التفات نموده وی را اشعار متین و سخنان شیرینست، اگرچه دیوان او در عرصه نیست بعضی از اشعارش را بدست آورده درین دفتر ثبت کرده‌ام. مات فی سنه ۳۸۶.

حاج زین العابدین بن اسکندر شیروانی در سال ۱۱۹۴ در شهر شماخی متولد شد. پدرش از اهل منبر بود و پسرش را در پنج سالگی بکربلا برد و در آنجا مقیم شد. زین العابدین دوازده سال بتحصیل پرداخت و از ۱۷ سالگی به بعد قریب بچهل سال از عمر خود را در سیر و سفر گذراند و در این سفرها بسلك درویش گروید و مرید مجذوبعلیشاه از دروایش نعمت‌اللهی شد و پس از عمری سراسر تحقیق بسال ۱۳۶۳ در سفر حج زندگی را بدرود گفت. شیروانی در سال ۱۲۴۷ کتابی نوشته بنام **بستان السیاحه** که یک دائرةالمعارف کوچک محتوی شرح احوال رجال، معرفی بلاد و اماکن و

مذاهب و فرق گوناگون و حائز اهمیت و اعتبار فراوان است. کتاب دیگر او **ریاض السیاحه** نام دارد که حاوی تاریخ ایران و شرح حال رجال و حکایات تاریخیست و مکمل بستان السیاحه به شمار می رود.

ذكر ازبك... نام طایفه ایست در توران در عدت و كثرت زیاده ازین و آنست. همگی حنفی مذهب و در آن طریق متعصبند و شجاع و دلیر و در بعضی مكارم دلپذیر و در اكرام مهمان بی نظیرند. عموماً ترك زبان. و فارسی گوی نیز بسیارند. و همگی آن فرقه در اقلیم چهارم و پنجم سكونت دارند. مردان ایشان كوسج و بدمنظرند و زنانشان از حسن و جمال برخوردارند. اغلب ایشان از حقایق انسانی دور واز معارف مردمی مهجورند. راقم گوید: اوقات بسیار بافرقه ازبك بوده و با ایشان طریق مجالست و معاشرت پیموده و در سفرها و حضرها با اهل معرفت و ارباب محبت ایشان صحبت نموده است. كافه ازبك با اهل ایران بغض و عناد دارند و از قتل و غارت ایرانیان هیچگونه باك ندارند. و بیشتر اوقات از اهل ایران اسیر بتوران برده خرید و فروخت نمایند.^{۱۷}

محمد حسن خان اعتماد السلطنه پسر حاج علی خان مراغه‌یی مقدم پس از تحصیلات مقدماتی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. پس از بازگشت به یاری پدرش وارد خدماتی دولتی شد. در سال ۱۲۸۶ بریاست دارالطباعة دولتی منصوب گردید و در سال ۱۲۸۸ صنیع الدوله لقب یافت و ریاست روزنامه‌ها بوی تفویض شد که از آنجمله است روزنامه‌های ایران، علمی و اطلاع. در سال ۱۲۹۹ بوزارت انطباعات انتخاب گردید و بعضویت انجمن آسیائی لندن و پاریس درآمد و در سال ۱۳۰۴ به اعتماد السلطنه ملقب شد. بهمت و تشویق او پاره‌ئی کتابهای مفید از زبانهای اروپائی ترجمه و کتابهایی در تاریخ و جغرافیای شهرهای مختلف ایران تألیف گردید و تسمیلات شایسته‌ئی برای رونق فرهنگ ایران فراهم آمد. اعتماد السلطنه در ۱۳۱۳ ق به سکتة قلبی درگذشت. از آثاریکه بنام اعتماد السلطنه منتشر شده اینهاست:

۱- در التیجان فی تاریخ بنی اشکان که تاریخ مدون و تاحدی مستند درباره اشکانیان است که در ایران نوشته شده و در آن از اطلاعات و تحقیقات علماء مغرب زمین استفاده کرده است.

۲- مرآت البلدان فرهنگ جغرافیائی است که در سالهای ۳۱۷-۱۲۹۴ ق در طهران در ۴ مجلد بصورت سنگی چاپ شده است.

۳- مطلع الشمس در تاریخ و جغرافیای خراسان.

۴- التدوین فی احوال جبال شروین در تاریخ مازندران و سواد کوه.

۵- المآثر والاثار در شرح احوال علماء و رجال معاصر.

۶- منتظم ناصری. در تاریخ ایران و جهان در ۳ مجلد.

بغیر از اینها کتابهایی همانند وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه معروف به روزنامه اعتماد السلطنه- که هر چند ناقص است، یکی از بارزترین آثار برای تاریخ اجتماعی عصر اوست- سفرنامه ناصرالدینشاه به خراسان- سفرنامه بمازندران- حجة السعادة - تطبیق لغات جغرافیائی و ترجمه تاریخ هرودوت- تاریخ بابل- انکشاف ینگی دنیا- فلاح و باغبانی در میان آثار او به چشم میخورد و نیز کتاب تاریخی و انتقادی جالبی در شرح احوال وزیران قاجاریه بنام خلسه یا خوابنامه باو منسوب است. صدرالتواریخ که به نام اعتماد السلطنه منتشر شده تألیف محمد حسین فروغی و غلام حسین ادیب است و در آن شرح حال وزرای دولت قاجار آمده است. سبک انشای او ساده و سبکیست که بعداً به روزنامه‌یی معروف شد، زیرا بیشتر در روزنامه نویسی مورد استفاده قرار گرفت. نمونه‌یی از خوابنامه در شرح کارهای سپهسالار به اصطلاح از زبان خودش:

... تا عهد صدارت من دولت ایران مانند دختر بکری بود که دست

اجنبی اصلاً به دامن چادر عصمت او نرسیده بود. خواستم قواعد جدید را مجری

دارم و کارها را به سبک و ترتیب نوظهور تازه پردازم. عیب کلی این بود که علم و اطلاع من عمقی نداشت. افواهی بعضی چیزها شنیده بودم، اما کارها را درست نمی دانستم. همیشه علم ناقص و اطلاع غیر کامل چون بنیان سست است، مایه خرابی است. این است که هر چه در زمان صدارتم و آنچه بعد نمودم همه اسباب زیان و ضرر شد. مقدمات کلیه به عکس نتیجه بخشید. تیشه و تبر برداشتم و ریشه دولت و ملت ایران را کندم. لعنت خدای برمن که به وطن خود خیانت کردم. اول نابکاری من، آوردن ایلخانی هرزه، لوطی، مردود و مطرود بود. او را از اسلامبول خواستم و مواجب گزاف از دولت در حق او برقرار کردم و حکومت قزوین را به او دادم. بعد ملکم حقه باز و نادان را که جز شارلاتانی و ادعا هیچ نداشت، پس از آنکه مدتی دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند، به ایران طلبیده و چندی مستشار مخصوص خود نمودم. آنگاه او را به وزیر مختاری به لندن فرستادم. به غرض شخصی بامعیر الممالک، که دستگاه او را - یعنی خزانه دولت را - بهم بزنم و بانک در ایران دایر بکنم و راه آهن بکشم، ملکم محیل طماع هم چون از خیالات من باخبر بود، در این مقاصد بلکه مفسد با من همدست شده و «روتر» نامی، از صرافان بسیار متمول یهودی انگلیس را تطمیع نموده، آن خام طمع مبلغهای گزاف به من و ملکم و جمع دیگر از رجال دولت ایران در تهران رشوه داد و امتیازنامه راه آهن را گرفت. در آن امتیازنامه هم دایر کردن بانک بود، هم استخراج معادن و هم همه چیز.

اعتماد السلطنه علاوه بر تألیفات فوق الذکر ترجمه هایی نیز از قبیل شرح حالها و داستانها و رمانها دارد که از آن جمله است: شرح خاطرات مادموازل دومونت پانسیه، شرح احوال کریستف کلمب، سیاحتنامه کاپیتان آتراس، سرگذشت خانم انگلیسی، داستان روبنسون سوئسی، منطق الوحش پل دوقوق، تمثیل (نمایشنامه) طبیب اجباری از مولیر و غیره.^{۱۸}

از کارهای مهم این دوره تألیف نامه دانشوران است که معجم یاقاموس الاعلام وسیع و مفصلی است در شرح احوال و صفات و آثار رجال بزرگ و نامی اسلام، از سیاستمداران و دانشمندان و شعرا و نویسندگان و حکما و

متألهین و متصوفه و غیره، که انجمنی از علما و فضلا در تهیه و تنظیم آن مباشرت داشته‌اند. این انجمن در سال ۱۲۹۴ ه‍.ق بر حسب امر پادشاه وقت تشکیل و تحت نظر شاهزاده دانشمند، علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، وزیر علوم آغاز به کار کرد و ابتدا چهار تن برای تألیف این کتاب انتخاب شدند. این چهار تن عبارت بودند از:

۱- شمس‌العلما شیخ محمد مهدی عبدرب آبادی ملقب به شمس‌العلما (۱۳۳۱ ق) که بار سنگین این کار بر دوش او بوده و مواد کتاب را سایر مؤلفین گردآوری و او آنها را تنظیم و انشا می کرده است. او فرزند غلامعلی معروف به حاج آخوند ساکن ده عبدرب آباد از بلوک دشتی قزوین و نویسنده‌ای توانا بوده و در ادب و حدیث و احوال رجال اطلاعات وافیه داشته است. صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول را در قزوین خوانده و بعد در مدرسه دوستعلی خان نظام‌الدوله تحصیلات خود را تکمیل کرده است. از تألیفات او کتابی است در شرح احوال ائمه اربعه اهل سنت که حسب الامر ناصرالدین شاه تألیف کرده است. محمد قزوینی عقیده دارد که کتاب المآثر والآثار و سه جلد مطلع الشمس که به نام محمد حسن خان اعتماد السلطنه شهرت یافته، تألیف اوست.

۲- مجدالدین ابوالفضل ساوجی، فرزند حاج میرزا فضل‌الله، از طایفه شاملو، که مردی طبیب و ادیب بوده و در شرح احوال و تراجم اطلاعات کافی داشته و چنانکه از مقدمه کتاب برمی آید بر شمس‌العلماسمت استادی داشته است. حاج میرزا ابوالفضل در فلسفه الهیه و طبیعی نیز دستی داشته است. او در سال ۱۲۵۰ ه‍.ق متولد شده و در سال ۱۳۱۲ ه‍.ق. هنگام چاپ جلد دوم کتاب، در گذشته و تنها در تألیف جلد اول و دوم نامه دانشوران سهیم بوده است.

۳- ملا عبدالوهاب قزوینی معروف به ملا آقا، پسر حاجی عبدالعلی کدخدای دهکده گلپزور، از قرای بشاریات قزوین، و پدر استاد علامه محمد قزوینی که در تهران در مدرسه دوستعلیخان معیرالممالک تحصیل کرده و در علوم ادبی و ترجمه علما و رجال اسلام تبهر داشته و بیشتر ترجمه احوال علمای لغت و صرف و نحو و فقه، که درنامه دانشوران آمده، نوشته اوست. ملا آقا در محرم سال ۱۳۰۶ هـ ق در گذشته است.

۴- میرزا حسن طالقانی که در تألیف جلد اول دخالت داشته و تصحیح چاپ آن برعهده او بوده است. این شخص بعدها به طریقه بابیه در آمدواز دارالتألیف برکنار شد.

خود اعتضادالسلطنه (۱۲۳۴-۱۲۹۸ ق) از شاهزادگان دانشمند بود و مؤلف آثار است از قبیل **متنبیین** در شرح حال مدعیان نبوت و مهدویت، **فلك السعاده** در نجوم و کتابی در تاریخ افغانستان. او در مقدمه نامه دانشوران می گوید شاه به او فرمان داده است که:

در ترجمه احوال و شرح اخبار اساتید علوم و مشایخ فنون از علماء اسلام و سایر ادیان کتابی جامع و دفتری کامل ترتیب کن و نام هر کدام از فحول فقها و اکابر حکما و حذاق اطبا و اقطاب عرفا و مصنفین هرفن و متبحرین هرصناعت در عنوانی برید که ضبط عقاید و تفصیل اقاویل و شرح مدایح و ثبوت مناقب و موالف بریک نسق فراهم آید و بر حسب اغراض ردیه و اهواء باطله، جهات کلام از مساقی که وارد است تبدیل نیابد. زینهار، صنادید اصحاب و تابعین و بزرگان ملت و دین و حنفاء خلفاء راشدین به کلمات ناشایست و القاب ناپسندیداد نکنید و به اقتضاء کیش خویش در تصحیح و ابطال عقیدت منتحلین فرق و متهمین طوایف اجتهاد نورزید.

و دیگر آنکه تمام توان و منتهای طوق در احتیاط بر عبارات و سلامت کلمات مبذول دارید تا عارف و عامی، عالی و دانی از ثمره این شجره طویه، که با کوره مبارکه این قرن ابدقرین است، بهره ها برند و فایده ها اندوزند. و گمان نبرید که سخن با رعایت این جهت از جمال بلاغت محروم آید و از آیین فصاحت برکنار

ماند. چه، حقیقت حسن کلام بدان است که خواص وعوام آن را فهم کنند و پسندیده شناسند.^{۱۹}

یکی دیگر از کتابهای تذکره که در این دوره نوشته شده **قصص العلماء** تألیف محمد بن سلیمان تنکابنی (۱۲۳۵-۱۳۰۲ ق) است. انشای این کتاب ویژگی خاصی ندارد، ولی از لحاظ شرح حال علما و فضیله‌های متأخر نکات تازه و بسیار جالبی دارد.

در اینجا لازم است از يك متفکر اصیل نیز یاد شود و آن **ملاهادی سبزواریست** (۱۲۱۲-۱۲۸۹ ق) که با دقت بسیاری به بررسی فلسفه اسلامی پرداخته است. از آثار او منظومه به عربی و **اسرارالحکم** به فارسی اهمیت خاصی دارد.

همچنانکه گفتیم، در این دوره سفرنامه و خاطره‌نویسی رواج یافت. پیش از این از خاطرات اعتمادالسلطنه و سفرنامه خوارزم هدایت یاد کردیم. یکی دیگر از سفرنامه‌ها متعلق به ناصرالدین شاه قاجار است. این سفرنامه از لحاظ شناسایی روحیه و طرز فکر این پادشاه و هم از لحاظ سادگی نثر آن اهمیت زیادی دارد.

امروز قبل از دیدن وزرا و غیره تلمبه‌چیان انگلیس آمده در باغ جلوعمارت مشق کردند، نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است بچابکی و جلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم‌سوخته و سالم را بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند. برای استخلاص مردم اختراع خوبی کرده‌اند، اما تعجب در این است که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص انسان از مرگ می‌کند، از طرف دیگر در قورخانه‌ها و جبه‌خانه‌ها و کارخانه‌های وولویچ انگلیس و کورپ آلمان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان می‌کنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف می‌کند افتخارها می‌نماید و نشانها می‌گیرد.^{۲۰}

میرزا علی خان بن میرزا محمد خان مجد الملک سینکی ملقب به امین الدوله

در سال ۱۲۶۰ ق. در طهران بدنیا آمد و در سال ۱۲۸۹ بدربار ناصرالدینشاه راه یافت و به منشی حضور و پس از آن به امین‌الملک ملقب گردید و وزیر رسائل شد (۱۲۹۰) و همراه شاه باروپا رفت.

در سال ۱۲۹۹ به امین‌الدوله ملقب و بوزارت وظائف و اوقاف و در سال ۱۳۰۴ بریاست مجلس وزیران منصوب شد و در سال ۱۳۰۶ بار دیگر در التزام رکاب ناصرالدین شاه عازم اروپا گردید.

در سال ۱۳۱۵ ق. مظفرالدین شاه ویرا بصدارت عظمی برگزید ولی امین‌الدوله بیش از یکسال نتوانست بر سرکار بماند و ناچار استعفا کرد و اندکی بعد ناچار بترك طهران شد و باملاك خود در لشت‌نشا رفت و از آنجا عازم سفر حج گردید (۱۳۱۶). در سال ۱۳۱۸ امین‌الدوله بدستور شاه تبعید شد و سه سال از ایام پیری خود را در خارج از ایران گذرانید پس از بازگشت بلدش نشا درگذشت (۱۳۲۲ ق).

وی مردی دنیا دیده و تربیت شده بود که از ادبیات فارسی و عربی و فرانسه بهره وافیه داشت. عمری را بکارهای خطیر مشغول شد. ثروت و قدرت شایان توجهی بدست آورد. از وی دو کتاب بجای مانده که هر يك نمونه‌ئی از قدرت قلم و باریك بینی اوست. یکی *سفرنامه مکه* و دیگری *خاطرات وی*. گرچه این کتاب مانند همه تواریخی که مربوط بحوادث عصر مورخ باشد غرض آلود و غیر جامع است با اینهمه یکی از مهم‌ترین اسناد تاریخی بیش از نیم قرن ایرانست و صحت اغلب مطالب آنرا اسناد دیگر تأیید میکنند. آنانکه دانسته یا ندانسته همصدا با بیگانگان شده انقلاب مشروطیت ایران را حادثه خلق الساعه بقلم می‌آورند خوبست به پیش آمده‌های این انقلاب که در چند جا از این کتاب بچشم می‌خورد توجه کنند:

... دائرة جور محصلین ، رعایا را بهنگام زراعت و برداشت محصول

پراکنده، مساکن آنها را بشرر بیداد آکنده داشت. در شیراز مردم بجان آمده پیرامن

دارالحکومه انجمن شدند. نومیدی پرده حرمت را از میان ربوده و قفل زبانها را

گشود. هرگونه ناسزا گفته و بسرا در آمدند. با سنگ و کلوخ در و دیوار را کوفتند...
... بنقد در مجالس طهران بدگویی و عیبجویی از دولت و سلطنت تکلیف مهم و
جزء متمم است و بی پرده هر طبقه، حتی مردم بازاری، هر چه در دل داشتند بزبان
میآوردند. کار یکدرجه بالا گرفت. علماء و اهل منبر بدم و قدح دولت و دولتیان
زبان گشودند...

قطعه‌یی از سفرنامه مکه در وصف دختر آلمانی که نمونه‌یی از نثر ساده
و پاکیزه امین‌الدوله را نشان می‌دهد.

بدنی از عجاج یا مرمر بدست استاد ازل پرداخته شده، گردن باندازه بلند،
شانه‌ها با ملایمتی تمام از دوست بساعد و بازو سجده آورده، دو بازوی بلند به
اعتدال دوشاخ طوی، و بی هیچ لاغری باریک و ظریف، دست‌ها که گوئی از چینی
سفید ساخته‌اند بی سخن مانند درثمین، انگشتها باریک و بلند، ناخن‌ها کشیده و نازک،
سینه‌ئی که اگر در قبا پوشیده نبود آه ازل و آتش از جگر بیننده برمی‌آورد، کمری
چنان باریک که جل باریه، پاها که گاهی از زیر جامه پدیدار می‌شد حیرت‌انگیز که
پیکری چنین بقوایمی چنان استوار داشتن، صنع‌الملک‌العلام است
قامت متناسب و موزون، چون حرکات دلفریش زیبا و مایل به بلندی
حتی در نظر مردم کوتاه‌بین،

سخن تمام بگفتیم و همچنان باقی است حکایت لب‌شیرین و چشم فتانش! ۲۱

از سفرنامه‌های دیگر این دوره از قبیل سفرنامه حاج پیرزاده، سفر
نامه میرزا صالح، سفرنامه حاج سیاح و سفرنامه فراهانی صرف نظر می‌کنیم،
با ذکر اینکه دومی از لحاظ شرح پیشرفتهای اروپا، خاصه انگلیس و سومی
از لحاظ اوضاع اجتماعی ایران در آن عصر اهمیت دارد.
کتابهای جغرافیایی و جغرافیای تاریخی این دوره نیز درخور توجه
است که از آن میان دو تا را ذکر می‌کنیم.

حاجی میرزا احسن بن مجدالدین بن سید علی خان حسینی حسنی فسانی
در سال ۱۳۲۷ در شیراز متولد شد. در جوانی بقصد تحصیل عازم اصفهان
شد و بمطالعه فقه و اصول پرداخت. آنگاه بشیراز بازگشت و بتحصیل طب
و طبابت مشغول شد تا در سال ۱۳۱۶ ق درگذشت و در مدرسه منصوریه شیراز
مدفون شد. فسانی کتابی در تاریخ فارس دارد موسوم به فارسنامه ناصری که

در دو مجلد بنام ناصرالدینشاه تألیف کرده است. فارسنامه از کتب موثق تاریخی اعصار قریبه و از نظر اشمال بر بسیاری از حوادث تاریخی جنوب ایران درخور اعتناء کامل است.

مردم شهری شورش نمودند ازدحام کرده غوغای از گرسنگی نمودند ، در این روز مردم را آرام کرده متفرق شدند ، بعد از دو روز دیگر بر ازدحام و شورش افزوده درب عمارات دیوانی بنای هرزه گوئی را گذاشتند . نواب والا برای عوام کالانعام پیغام فرستاد که من در مملکت فارس ملکی ندارم که غله در انبار کنم ، آنچه غله دیوانی بود به خبازها داده معاش چند مدتی گذرانیدند و بحول الله تعالی آنچه شتر و استر و بارگیر از خود دارم و آنچه بتوانم از راه دور و نزدیک کرایه نمایم و از اطراف و جوانب غله را خریده بی وجه کرایه بشما خواهم رسانید و امروز مردم را باین نحو ساکت فرمود و روز دیگر چندین سر استر و شتر و الاغ فراهم آورده بعضی را روانه گرمسیرات و بعضی را بجانب اصفهان برای تحصیل غله روانه فرموده و چون سه چهار روزی گذشت باز مردم شهری ازدحام نموده درب عمارات دیوانی بفریاد بلند می گفتند بحکومت حسام السلطنه که باعث گرانی نان شده است راضی نیستیم باید از این شهر برود.^{۲۳}

اثر دیگر **جغرافیای دار السلطنه اصفهان** است از میرزا حسین تحویدار اصفهانی.

میرزا حسین که پدرش در اصفهان وبختیاری و خوزستان مشاغل مهم دولتی داشته خود نیز کارمند تلگرافخانه اصفهان بوده است. وی بدستور مخبرالدوله در سال ۱۲۹۴ ق تألیف کتاب **جغرافیای اصفهان** را آغاز کرده و در سال ۱۳۰۸ آنرا بآخر رسانیده است ولی چنین پیدا است که اولیاء دولت نه تنها او را پاداش نداده اند بلکه چندی حقوق و مستمری او را نیز قطع کرده اند. مطالب این کتاب محدود بجغرافیای طبیعی نیست بلکه نیروی مؤلف بیشتر صرف جمع آوری مطالب جغرافیای انسانی شده است. گمان ندارم هیچ مؤلفی تاکنون در باره خاندانها و خانواده های مختلف اصفهان دقت و بررسی کرده باشد. در این کتاب اصناف مختلف مردم را به صدونود

ونه نوع تقسیم کرده است و در ذیل هر يك شرح کاملی از آنها میدهد. در ذیل نوع شانزدهم که انواع الواط را شرح میدهد و نوع هفدهم که عملجات مچہ داران شترقربانی را وصف مینماید مطالبی است که در هیچ کتابی بآنها برنمیخوریم. در صفحات آن از اصفهان در دورانی گزارش داده میشود که شهری بآن عظمت در حال پوست انداختن است و خلوت شدن و خرقه پسا تختی را بدوش تهران انداختن، شهری که در آن جز ۲۵ طبیب و ۱۲ کاتب نمانده، باخیلی از سیمیا و کیمیاگران و شاعران.

یادداشتها

- ۱- برای تاریخ این دوره نك تاریخ اجتماعی ایران در دوره قاجاریه؛ نیز تاریخ ایران در دوره قاجاریه از علی اصغر شمیم.
- ۲- در باره شهاب نك از صبا تا نیما، ج ۱.
- ۳- غزلیات فروغی بسطامی، تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۳۶ ش.
- ۴- دیوان سروش در ۱۳۳۹-۴۰ در دو جلد به اهتمام محمدجعفر محجوب به وسیله انتشارات امیرکبیر چاپ شده است.
- ۵- دیوان قاتنی بارها چاپ شده است، از جمله در ۱۳۳۶ به تصحیح محمدجعفر محجوب به وسیله مطبوعات صفی‌علیشاه.
- ۶- دیوان یغمای جندقی به صورت سنگی چاپ شده است، ولی بسیاری از آنچه در کلیات آمده از دیگران است. چون یغما شخصاً علاقه‌ی به گردآوری آثارش نداشت و این مطالب را دوستانش گردآورده‌اند.
- ۷- دیوان محمودخان صبا در سال ۱۳۳۹ به وسیله مجله ارمغان منتشر شده است.
- ۸- منتخبی از دیوان شیبانی با شرح حالش در ۱۳۰۸ در استانبول چاپ شده است.
- ۹- از صبا تا نیما، ج ۱.
- ۱۰- رساله مجدیه در ۱۳۳۱ ش با مقدمه سعید نفیسی در تهران چاپ شده است.

۱۱- هزار و يك شب بارها چاپ شده، از جمله يك بار با مقدمه علی اصغر حکمت در سال ۱۳۱۵ به وسیله کتابفروشی کلاله خاور در تهران. برای اطلاعات بیشتر آن مقدمه را ببینید.

۱۲- آثار فرهاد میرزا چاپ شده است، برای اطلاع بیشتر نك از صبا تا نینما، ج ۱.

۱۳- منشآت امیرنظام در ۱۳۳۱ ق چاپ شده است، مقدمه منشآت را ببینید.

۱۴- چاپ مجلدات ناسخ التواریخ از سال ۱۲۷۳ ق در تهران آغاز و بتدریج بصورت سنگی چاپ شده است. اخیراً نیز بعضی از مجلدات آن بصورت سربی با فهرست اعلام مجدداً به چاپ رسیده است.

۱۵- تاریخ نو در ۱۳۲۷ ش با مقدمه عباس اقبال چاپ شده است. البته دو کتاب دیگر به همین نام وجود دارد که آنها را نباید با تألیف جهانگیر میرزا اشتباه کرد.

۱۶- آثار رضاقلی خان هدایت چاپ شده است. برای شرح حالش از چاپ ۲ مجمع الفصحا جلد ششم را ببینید.

۱۷- بستان السیاحه به صورت چاپ سنگی و ریاض السیاحه با چاپ سربی منتشر شده است.

۱۸- آثار اعتمادالسلطنه همه چاپ شده است. شرح حالش را در مقدمه روزنامه اعتمادالسلطنه ببینید.

۱۹- نامه دانشوران در سالهای اخیر تجدید چاپ شده است.

۲۰- سفرنامه ناصرالدین شاه بارها چاپ شده است.

۲۱- خاطرات امین الدوله و سفرنامه مکه هر دو چاپ شده و دومی از روی خط امین الدوله گراور شده است.

۲۲- فارسنامه ناصری به صورت سنگی چاپ شده و اخیراً از روی همان

چاپ افست شده است.

۲۳- این کتاب نفیس و كوچك كه در سال ۱۳۴۲ ش. بكوشش دكتر
منوچهر ستوده از طرف مؤسسه مطالعات و تحقيقات اجتماعى در تهران
منتشر شده داراى آن چنان مطالبى است كه هرايرانى علاقمند بمسائل اجتماعى
را از خواندن آن ناگزير مىسازد.

فصل سیزدهم

عصر ایرج

- ۱- رستاخیز
۲- شعر انقلابی
۳- ادبیات نو

۱- رستاخیز

ناصرالدین شاه در ۱۲۶۴ ق به پادشاهی رسید و تا ۱۳۱۳ ق همچنان بر تخت شاهی تکیه داشت. او هنگامی که خود را آماده برگزاری جشن پنجاهمین سال پادشاهیش می کرد به تیر میرزا رضا کرمانی از پای درآمد. با وجود فشار و خفقانی که در دوران پادشاهی او بر ایران مستولی بود، و با وجود صحنه سازیها که او برای آرام کردن مردم به راه می انداخت، از اوایل سده سیزدهم اعتراض بر ضد استبداد و نظام پوسیده موجود از هر سوی ایران

به گوش می‌رسید. سید جمال‌الدین اسدآبادی، ملکم‌خان اصفهانی، صادق خان مستشارالدوله تبریزی، میرزا زین‌العابدین مراغه‌یی، طالبوف تبریزی، میرزا آقا تبریزی و میرزا آقاخان کرمانی آثار بیدارکننده‌یی منتشر کردند، و روزنامه‌های جبل‌المتین در بمبئی، اختر در استانبول و قانون در لندن به انتقاد از اوضاع ایران پرداختند. در ۱۳۱۴ مظفرالدین شاه که در انتظار پادشاهی جوانی و سلامت خود را از دست داده بود، بر تخت نشست. در ۱۳۲۴ ق آتش انقلاب شعله‌ور شد، و اوچند ماه پس از صدور فرمان مشروطیت درگذشت. پسرش محمدعلی میرزا مجلس را بست و آزادیخواهان را کیفرهای سخت داد، ولی سرانجام شکست خورد و گریخت (۱۳۲۷ ق). در ۱۳۴۰ ق ۱۳۰۰ ش که این فصل بدانجا پایان می‌یابد، کاملاً پیدا بود که دولت قاجاریان به سرآمده است.^۱

۲- شعر انقلابی

ما در این بخش به ادبیاتی خواهیم پرداخت که رنگ انقلابی دارد و در سالهای ۱۳۰۰-۱۳۴۰ ق به وجود آمده است. بسیاری از این اشعار شاید با معیارهایی که تاکنون شناخته‌ایم چندان ارج و بهایی نداشته باشد، ولی، در عوض، دقیقاً گزارنده همان رسالتیست که شاعر برعهده دارد. از معروفترین شاعران این دوره بودند ادیب‌الممالک، ایرج، عارف، اشرف الدین حسینی، لاهوتی، عشقی، غنی‌زاده، وحید و بهار.

یکی از قدیمترین شاعران این دوره محمد صادق امیری ملقب به ادیب‌الممالک از اعقاب میرزا بزرگ قائم مقام است که در ۱۲۷۷ در یکی از روستاهای اراک زاده شد و در ۱۳۳۵ ق در تهران درگذشت. او در ۱۵ سالگی پدرش را از دست داد و بر اثر جور و ستم حکام محلی پیاده روانه تهران شد. در اینجا به امیر نظام گروسی پیوست و چندی با وی به کرمانشاه رفت

و مدتی را هم همراه او در تبریز گذراند. سپس يك چند در قفقاز و زمانی در مشهد به سر بردتادر اواخر ۱۳۲۰ ق به تهران بازگشت. و به روزنامه نگاری پرداخت.

ادیب الممالك متخلص به امیری بهترین نمونه و مثال از تأثیر محیط در شکوفایی هنر است. او کار خود را با مدح آغاز کرد، ولی با پیدایش موج آزادیخواهی به خدمت اجتماع درآمد و برخی از بهترین اشعار این دوره را به وجود آورد. او می کوشد احساسات ملی، آزادیخواهی و میهن پرستی را در ایرانیان بیدار کند. البته زبان او ادیبانه و همسنگ شاعران قرون گذشته است و به گوش مردم عادی آشناییست. با این حال برخی ابیاتش در آن ایام زبانزد جوانان شده بود.

برخیز شتربانا، بر بندکژاوه	کز چرخ عیان گشت همی رایت کاوه
از شاخ شجر برخاست آوای چکاوه	وز طول سفر حسرت من گشت علاوه
بگذر به شتاب اندر از رود سماوه	در دیده من بنگر دریاچه ساوه
وز سینه ام	آتشکده پارس نمودار

ماییم که از پادشهان باج گرفتیم	ز آن پس که از ایشان کمر و تاج گرفتیم
دیهم و سریر از گهر و عاج گرفتیم	اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم
وز پیکر شان دیبه و دیباج گرفتیم	ماییم که از دریا امواج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود	در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود	غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود
صقلیه نهان در کنف رایت ما بود	فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری به زمین و فلک و ثابت و سیار

خاک عرب از مشرق اقصی گذرانندیم	وز ناحیه غرب به افریقیه رانندیم
دریای شمالی را بر شرق نشانندیم	وز بحر جنوبی به فلک گرد نشانندیم
هند از کف هندو، ختن از ترك ستانندیم	ماییم که از خاک بر افلاک رسانندیم

نام هنر و رسم کرم را به سزاوار.....

افسوس که این مزرعه را آب گرفته دهقان مصیبتزده را خواب گرفته
خون دل ما رنگ می ناب گرفته وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته
رخسار هنرگونه مهتاب گرفته چشمان خردپرده ز خوناب گرفته
ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

ابری شده بالا و گرفته است فضا را وز دود و شررتیره نموده است هوا را
آتش زده مکان زمین را و سما را سوزانده به چرخ اختر و درخاک گیارا
ای واسطه رحمت حق بهر خدا را زین خاک بگردان ره طوفان بلارا
بشکاف ز هم سینه این ابرشربار...

* * *

تا زبر خاکی ای درخت برومند مادر تست این وطن که در طلبش خصم
هیچت اگر دانش است و غیرت و ناموس تاش نبوده اسیر و نیست بر او چیر
ورنه چو ناموس رفت نام نماند خانه چو برباد رفت خانه خدا را
رحمتی ای باغبان کز آتش بیداد دوخته دامان چین به شهر پطرزبورغ
بردگی انگلیس و بردگی روس شورنشور است در جهان و تو در خواب
خیز که در مخزن تو دزد تبه کار رو غم آینده خور، گذشته رها کن
مگسل از این آب و خاک رشته و پیوند نار تپاول به خاندان تو افکند
مادر خود را به دست دشمن میپسند بشکن از او یال و برزو بگسل از این بند
خانه نماند چو خانواده پراگند جای نماند به ده، به جان تو سوگند
سوخته در باغ هر درخت برومند بسته گریبان ملک هند به ایرلند
لعبت کشمیر شد عروس سمرقند گیرم خواب تو مرگ، تا کی و تا چند؟
دامان از زر، بغل ز سیم بپاکند کی بود آینده با گذشته همانند؟^۲

ایرج ملقب به جلال الممالک پسر غلام حسین میرزا صدرالشعرا از
اخلاف فتحعلی شاه قاجار در ۱۲۹۱ در تبریز زاده شد و در ۱۳۴۴ ق در تهران
درگذشت. ایرج فارسی و عربی و فرانسوی را در تبریز فرا گرفت. در ۱۶
سالگی ازدواج کرد و ۱۹ ساله بود که پدر و همسرش را از دست داد. امین
الدوله هنگامی که پیشکار ولیعهد شد، او را منشی خود کرد و در ۱۳۱۴ که

به تهران آمد و صدراعظم شد، ایرج را هم به همراه آورد. پس از آن ایرج مسافرت کوتاهی به اروپا کرد. بعد به خدمت گمرک درآمد و مدتی را در ولایات مختلف خدمت کرد. در سال ۱۳۲۳ ق به تهران بازگشت و سال بعد در خدمت وزارت معارف درآمد. از کارهای او در این وزارتخانه تأسیس اداره عتیقه جات یا باستان شناسیست. در ۱۳۳۷ ق پسر بزرگش خودکشی کرد. او در اواخر عمر شغل و درآمد ثابتی نداشت و در وضع نابسامانی به سر می برد. قطعه‌یی که برای سنگ مزارش سروده یکی از زیباترین اشعار فارسیست.

ای نکویان که در این دنیا بید	یا از این بعد به دنیا آید
این که خفته است در این خاک منم	ایرجم ایرج شیرین سخنم
مدفن عشق جهان است اینجا	یک جهان عشق نهان است اینجا

اشعاری که از ایرج مانده مثنوی بلند است به نام **عارفنامه** در ۵۱۵ بیت؛ آنگاه چند ترجمه یا اقتباس از اشعار اروپاییست که بهترین آنها **زهرة و منوچهر** ترجمه از آثار شکسپیر است در ۴۱۹ بیت که متأسفانه ناتمام مانده است. دو اثر **شاه و جام** و **هدیه عاشق** از شیلر و برخی قصه‌های لافونتن از قبیل شیر و موش، مثنوی دیگری به نام **انقلاب ادبی** که اطلاعاتی در باره شرح حال شاعر به دست می دهد، اشعاری تربیتی برای کودکان از قبیل نصیحت به فرزندان، داشت عباس قلی خان پسری، ما که اطفال این دبستانیم، پسر خوب و عاقل و هشیار، گویند مرا چو زاد مادر، ابلیس شبی رفت به بالین جوانی...

ایرج را جزو هیچ گروه ادبی نمی توان به شمار آورد، او در هر نوع شعر کار کرده و در اغلب آنها توفیق یافته است. ایرج همیشه سعی می کند زندگانی روزانه ایران معاصر را چنانکه هست نمایش دهد. در اشعار او نقاط مبهم و تاریک و اندیشه‌های مجرد و عرفانی دور از ذهن وجود ندارد. سرچشمه افکار او حقایق موجود است با اشکال گوناگون آن. او به هیچ دسته و حزبی وابسته نیست و خود را از دخالت مستقیم در امور سیاسی برکنار می دارد.

او نه مرد عمل، بل شاعری است میهنپرست که ملت خود را از صمیم قلب دوست دارد و شیفته عدالت اجتماعی است و نمی‌تواند شاهد بیطرف بدبختیهای کشور و ملت خود باشد یا چشم از دیدن جهات زشت زندگی جامعه و جهل و نادانی و واپس ماندگی مردم بربندد و بدین قرار آرزوهای بزرگ و اساسی ترقیخواهان زمان جا به جا در اشعار او انعکاس می‌یابد.

اما از دید اجتماعی، شعر ایرج بسیار ارزنده و قابل توجه است. در این اشعار افکار دموکراتیک به خوبی انعکاس یافته و دردهای جامعه مانند تزویر و دو رویی روحانی نمایان، بیچارگی و نادانی مردم، عادات زشت و خرافات و تعصبات مذهبی، شدیداً مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است و نیز در شعر او جایگاه رفیعی برای بیان وضع نامطلوب زنان در جامعه ایرانی اختصاص یافته که بایک رشته از سخنان شاعر در باره مادر و مهر مادری و اشعاری در باره کودکان و نوباوگان تکمیل می‌شود.

اما از نظر هنری، ایرج، شیرین سخنترین و گشاده زبانترین شاعر روزگار ماست و راز موفقیت او در سادگی و ساده‌گویی اوست. گرایش به سادگی و نزدیکی به زبان محاوره مردم در شعر فارسی، که عکس العمل بیان بر تکلف قدما و در حقیقت قیام متهورانه‌ای است در برابر «اصول و مقررات ادبی» پیشینیان، فصل جدیدی در ادبیات منظوم ایران باز می‌کند که سرآغاز آن بانام ایرج همراه است و باید اورا به راستی یکی از پیشوایان عمده این انقلاب دانست، چنانکه دهخدا و بعد از وی جمال‌زاده پیشوایان این شیوه در نشر فارسی شناخته شده‌اند. ایرج در شعر سرایی زبان ساده هزلی تند و بیپروایی برگزیده و از به کار بردن لغات و اصطلاحات رایج و معنیدار عامیانه، که نه تنها پیشینیان بلکه معاصران وی هم از استعمال آنها جز در قطعات فکاهی خودداری داشتند، حتی در اشعار بسیار جدی خود امساك نکرده و نیز تعبیرات و ضرب‌المثل‌های فارسی را بجای و بهنگام در

اشعار خود استادانه وارد کرده و بدین قرار، هم آب و رنگ مخصوصی به شعر خود داده و هم، چنانکه گفتیم، کلام ادیبانه را به زبان متداول عامه تا حد زیادی نزدیک ساخته است.

تأثیر ایرج را پیش از همه در شعر پروین اعتصامی می بینیم، مثلاً ابیات سنگ مزار ایرج را با ابیات سنگ مزار پروین مقایسه کنید:

اینکه خاک سیهش بالین است	اختر چرخ ادب پروین است
گرچه جز تلخی از ایام ندید	هرچه خواهی سخش شیرین است

و بعدها مورد استفاده سرایندگان اشعار سیاسی قرار گرفت و ابوتراب جلی و محمد علی افراشته آثار چشمگیری به وجود آوردند. هیچ فارسی زبانی نیست که سخن مادر به میان آید و او به یاد این شعر ساده دلنشین نیفتد:

گویند مرا چو زاد مادر	پستان به دهن گرفتن آموخت
شها برگاهواره من	بیدار نشست و خفتن آموخت
لبخند نهاد بر لب من	بر غنچه گل شکفتن آموخت
دستم بگرفت و پا به پا برد	تا شیوه راه رفتن آموخت
یک حرف و دو حرف بر زبانم	الفاظ نهاد و گفتن آموخت
پس هستی من ز هستی اوست	تا هستم و هست دارم دوست

* * *

خدایا، تا کی این مردان به خوابند؟	زنان تا کی گرفتار حجابند؟
چرا در پرده باشد طلعت یار؟	خدایا زین معما پرده بردار
مگر زن در میان ما بشر نیست؟	مگر در زن تمیز خیر و شر نیست؟
تو پنداری که چادر ز آهن و روست؟	اگر زن شیوه زن شد مانع اوست؟
چو زن خواهد که گیرد با تو پیوند	نه چادر مانعش گردد نه رو بند
زنان را عصمت و عفت ضرور است	نه چادر لازم و نه چاقچور است
زن رو بسته را ادراک و هوش نیست	تئاتر و رستوران ناموس کش نیست
اگر زن را بود آهنگ چیزی	بود یکسان تئاتر و پای دیزی

بنشمد در ته انبار پشگل چنان کاند رواق برج ایفل
چه خوش این بیت را فرموده جامی مهین استادکل بعد از نظامی
«پریو تاب مستوری ندارد در اربندی ز روزن سر درآرد»

ابیاتی از مشنوی زهره و منوچهر که در آن زهره، الهه عشق هنرهای

خویش برمی‌شمارد:

روی زمین هرچه مرا بنده‌اند شاعر و نقاش و نویسنده‌اند...
گاه کمال‌الملک آرم پدید روی صنایع‌کنم از وی سفید...
گاه به خیل شعرا لج کنم خلقت فرزانه ایرج کنم
تاردهم در کف درویش‌خان تا بدمد بر بدن مرده جان
گاه زنی همچو قمر پرورم در دهنش تنگ شکر پرورم
من کلنل را کلنل کرده‌ام پنجه‌وی رهن دل کرده‌ام...
خواهم اگر بیش لوندی کنم مفتضحش چون بزقندی کنم^۲

عارف که نامش ابوالقاسم و پسر ملا هادی قزوینی بود در ح ۱۳۰۰ ق در قزوین زاده شد و در ۱۳۱۱ ش در همدان در حال تبعید و در فقر و بیچارگی درگذشت. او شاعر، آوازخوان، تصنیف‌ساز و انقلابی‌بزرگی بود که در نیمه‌راه از رفتارماند. عارف نخستین ایرانیست که آگاهانه و هوشیارانه تصنیف را به خدمت انقلاب و بیداری ملت درآورد و آن را سلاحی ساخت برای درهم کوبیدن استبداد و ارتجاع. این تصنیفها در عین سادگی محکم و شاعرانه است. اینک نمونه‌یی از آن:

هنگام می‌وفصل گل و گشت (جانم، گشت خدا گشت) چمن شد
دربار بهاری تهی از زاغ و (جانم زاغ و خدا زاغ و) زغن شد
از ابرکرم خطه ری رشک ختن شد
دلتنک چومن مرغ قفس بهر وطن شد

چه کج رفتاری ای چرخ، چه بد کرداری ای چرخ، سرکین داری ای چرخ،
نه دین داری، نه آیین داری ای چرخ!

از خون جوانان وطن لاله دمیده
از ماتم سروقدشان سروخمیده
در سایه گل بلبل از این غصه خزیده
گل نیز چومن در غمشان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ...

خوابند و کیلان و خرابند وزیران
بردند به سرقت همه سیم و زر ایران
ما را نگذارند به یک خانه ویران
یارب بستان داد فقیران ز امیران
چه کج رفتاری ای چرخ...

از اشک همه روی زمین زیر و زبر کن
مشتی گرت از خاک وطن هست به سر کن
غیرت کن و اندیشه ایام بتر کن
اندر جلو تیر عدو سینه سپر کن
چه کج رفتاری ای چرخ...

از دست عدو ناله من از سر درد است
اندیشه هر آن کس کند از مرگ نه مرد است
جانبازی عشاق نه چون بازی نرد است
مردی اگر ت هست کنون وقت نبرد است
چه کج رفتاری ای چرخ...

تصنیفهای عارف از رواج و استقبال بی نظیری برخوردار شد و تا
پایان دورانی که در این فصل مورد بحث ماست کسانی مانند عشقی و بهار
هم این شیوه را دنبال کردند، ولی پس از آن متروک شد و بعدها تصنیفهای
ملی با این کیفیت به وجود نیامد.

عارف، در عین حال یکی از پیشگامان غزلسرایی انقلابیست و غزلهایش، در عین آنکه در آنها پیروی سبک گذشتگان را کرده، از جوش و خروش انقلاب لبریز است.

نالۀ مرغ اسیر این همه بهر وطن است
 مسلك مرغ گرفتار قفس همچو من است
 همت از باد سحر می طلبم گسر ببرد
 خبر از من به رفیقی که به طرف چمن است
 فکری، ای هموطنان، در ره آزادی خویش
 بنمایید، که هر کس نکند مثل من است
 خانه ای کو شود از دست اجانب آباد
 ز اشک ویران کنش آن خانه که بیت الحزن است
 جامه ای کو نشود غرقه به خون بهر وطن
 بدر آن جامه که ننگ تن و کم از کفن است
 جامۀ زن به تن اولتر اگر آید غیر
 زانکه بیچاره در این مملکت امروز زن است
 آن کسی را که در این ملک سلیمان کردیم
 ملت امروز یقین کرد که او اهرمن است
 همه اشراف به وصلت خوش همچون خسرو
 رنجبر در غم هجران تو چون کوهکن است
 عارف غزل زیر را در گرما گرم جنگ جهانی اول، در آن هنگام که کشور، جولانگاه سپاهیان بیگانه بود در يك کنسرت خوانده است:
 لباس مرگ بر اندام عالمی زیباست
 چه شد که کوتاه و زشت این قبا به قامت ماست
 بیار باده که تا راه نیستی گیرم
 من آزموده ام آخر بقای من به فناست
 گهی ز دیده ساقی خراب و گه از می
 خرابی از پی هم در پی خرابی ماست

ز حد گذشت تعدی، کسی نمی‌پرسد
 حدود خانه بیخانمان ما ز کجاست
 برای ریختن خون فاسد این خلق
 خبر دهید که چنگیز پی‌خجسته کجاست
 بگو به هیئت کابینه سر زلفش
 که روزگار پریشان ما ز دست شماست
 چه شد که مجلس شوری نمی‌کند معلوم
 که خانه خانه غیر است یا که خانه ماست
 خراب مملکت از دست دزد خانگی است
 ز دست غیر چه نالیم هرچه هست از ماست

.....

.....

بین بنای محبت چه محکم است، شکست
 به طاق کسری خورده است ویستون برجاست
 اگر که پرده بiftد ز کار می‌بینی
 به چشم عارف و عامی در این میان رسواست

عارف در بسیاری از نهضت‌های انقلابی ایران، در سپاه مشروطه‌خواهان
 گیلان در ۱۳۲۷، در نهضت مهاجرت، در انقلاب کنل محمد تقی خان در
 خراسان شرکت جست، مانند روشنفکران آن زمان به کودتای سید ضیاء
 الدین دل خوش کرد، سپس ستایشگر و سخنگوی نهضتی شد که برای
 برانداختن سلطنت قاجاریه به راه افتاده بود، ولی پس از آن به همدان تبعید
 شد و سالها در آن شهر، در تنهایی و بی‌نوایی به سر برد.^۴

عشقی، سید محمد رضا میرزاده در ۱۳۱۲ ق در همدان تولد یافت و در
 ۱۳۴۲ ق در تهران کشته شد. او در تهران درس خواند و زبان فرانسه را فرا
 گرفت و در هفده سالگی مترجم يك بازرگان فرانسوی شد. او در ۲۱
 سالگی در همدان روزنامه‌ی به‌نام عشقی دایر کرد. يك سال بعد همراه
 مهاجرین به استانبول رفت و دو سال در آنجا بود. سپس دوباره به همدان

بازگشت و از آنجا به تهران آمد و به مبارزات سیاسی پرداخت و مدتی به زندان افتاد. پس از رهایی روزنامه قرن بیستم را منتشر کرد و همچنان به مبارزه با عمال بیگانه و مرتجعان ادامه داد تا سرانجام روزنامه اش توقیف شد و خودش را دو تن آدم کش در خانه اش کشتند.

عشقی عمری را با تنگدستی و بدبختی و اندوه و اضطراب گذراند و بیرحمانه کشته شد. آثار او با یأس و بدبینی و بیزاری از زندگی و آرزوی مرگ و رهایی پر است:

باری از این عرسفله سیر شدم سیر تازه جوانم ز غصه پیر شدم پیر
پیر پسندای عروس مرگ چرایی؟ من که جوانم، چه عیب دارم، بی پیر؟

او جوانی بود میهنپرست، خونگرم و پرشور و پیوسته بی قرار و آرام. هر چه بیشتر تازیانه رنجها و بدبختیهای روزگار بر سرش می بارید و هر چه بیشتر با سیاستهای متضاد آشنایی می یافت، این حساسیت و هیجان رو به افزایش می نهاد و بر عقل و منطق وی چیره می شد. شاعر جوان دیگر از مرگ و زندان پروا نداشت و نه تنها هیچ سیاستمداری از نیش قلم او در امان نبود، بلکه پیوسته به خدا و طبیعت و آفرینش ناسزا می گفت و با کائنات نبرد و ستیزه می کرد:

بشر يك لكه ننگی است اندر صفحه گیتی

سزد پاك، ای زمین، زین دم بریده جانور گردی

رفته رفته انتقاد بی نقشه و هدف در وی قوت می گرفت. مردم را به پیکار مسلحانه با امپریالیسم و اصلاح اساسی زندگی دعوت می کرد. در مقالات و اشعارش، بی آنکه راه درست انقلاب و تحصیل نتیجه را بشناسد، دم از خون و خونریزی و «عید خون» می زد.

عشقی با ادبیات کهن ایران و نمونه های درخشان شعر فارسی آشنایی چندانی نداشت و خود نیز عمداً از مطالعه آثار فصیحای قدیم خودداری می کرد. با اینهمه بدون هیچ تردید عشقی يك پارچه قریحه و در شاعری

تواناست. مطالب تاریخی و اجتماعی را خیلی زود درك می‌کند و در تصویر صحنه‌های تاریخی و ادبیات وصفی توانایی کم‌نظیری دارد. عواطف و تأثرات خود را از اوضاع زمان و نظر خود را در سیاست و احساس و دریافت خویش را از عشق و مناظر طبیعت با شور و ذوق و سادگی و صمیمیت و استادی کامل می‌تواند نمایش دهد. اشعار او سر تا پا پر است از اعتراض و عصیان در برابر بی‌عدالتی اجتماع و علاقه و دلسوزی به حال بینوایان و بغض و کینه شدید به اغنیا و ثروتمندان.

گذشته از هزلیات و هجویه‌های بسیار تلخ و نیشدار، اشعار خوب عشقی منحصر است به چند قطعه مانند نوروزی‌نامه، رستاخیز، کفن سیاه، احتیاج و بالاخره ایده آل یا سه تابلوی مریم که قطعه اخیر بهترین و برگزیده‌ترین آنهاست.

در این قطعات ابتکار عشقی در آفریدن يك چیز نو با حفظ و اصول و سنن قدیمه به‌خوبی نمایان است و تأثیر بیان او بیشتر مرهون اصالت و حسن سلیقه در انتخاب موضوع و شور و حرارت و جودت فکری است که در شعرش نهفته است. شاید اگر او می‌ماند به‌حق می‌توانست آفریننده شعر نو باشد، زیرا جوانه‌های يك چنین آفرینشی در آثار او هویداست. قطعه‌یی از کفن سیاه و پس از آن قطعاتی از رستاخیز و سه تابلوی مریم را می‌آوریم:

مر مرا هیچ‌گنه نیست بجز آنکه زنم
ز این گناه است که تا زنده‌ام اندر کفتم
من سیه‌پوشم و تا این سیه از تن نکتم
تو سیه‌بختی و بدبخت‌چو بخت تو منم
منم آن‌کس که بود بخت تو اسپیدکنم

من اگر گریم، گریانی تو

من اگر خندم، خندانی تو

بکنم کرزن این جامه گناه است مرا
نکنم، عمر در این جامه تباه است مرا
چکنم؟ بخت از این رخت سیاه است مرا
حاصل عمر از این زندگی آه است مرا
مرگ هر شام و سحر چشم به راه است مرا

زحمت مردن من يك قدم است

تا لب گور کفن در تنم است

از همان دم که در این تیره دیار آمده‌ام
خود کفن کرده به بر، خود به مزار آمده‌ام
همچو موجود جمادی نه به کار آمده‌ام
جوف این کیسه سر بسته به بار آمده‌ام
مردم از زندگی از بس به فشار آمده‌ام

تا در این تیره کفن در شده‌ام

زنده نی، مرده ماتم زده‌ام...

* * *

خیرگی بنگر که در مغرب زمین غاغا به پاست

این همی گوید که ایران از من، آن گوید ز ماست

ای گروه پاک مشرق، هندو ایران، ترک و چین

بر سر مشرق زمین شد جنگ در مغرب زمین

در اروپا آسیا را لقمه ای پنداشتند

هر يك اندر خوردنش چنگالها برداشتند

بیخبر کاخر نگنجد کوه در حلقوم کاه...

گر که این لقمه فرو بردند، روی من سیاه

تا نخواست شرق، کی مغرب بر آید آفتاب؟

غرب را بیداری آنکه شد که شرقی شد به خواب

دارم امید آنکه گر شرقی بیابد اقتدار

از بی آسایش خلق اقتدار آید به کار

نی چو غربی آدمی را رانده از هرجا کند
 آدمی و آدمیت را چنین رسوا کند.....
 بعد از این باید نماند هیچ کس در بندگی
 هرکسی از بهر خود زنده است و دارد زندگی

شعاع کم اثر آفتاب افسرده
 گیاهها همگی خشک و پژمرده
 تمام مرغان سر زیر بالها برده
 بساط حسن طبیعت همه به هم خورده

به ساق بیرق غم سرو آیدم به نظر
 به جای آنکه نشینند مرغهای قشنگ
 به روی شاخه گل، خفته اند بر سر سنگ
 تمام دره در بند زعفرانی رنگ
 ز قال و قیل بسی زاغهای زشت آهنگ

شده است بیشه پرازبانگ غلغل منکر

نحیف و خشک شده سبزه های نورسته
 کلاغ روی درختان خشک بنشسته
 زهر درخت بسی شاخه باد بشکسته
 صفاز خطه ییلاق رخت بر بسته

ز کوهپایه همی خرمی نموده سفر

بهار هر چه نشاط آور و خوش و زیباست
 به عکس، پاییز افسرده است و غم افزاست
 همین کتیه ای از بیوفایی دنیا است
 از این معامله نا پایداریش پیداست

که هر چه سازد اول، کند خراب آخر...*

یکی از شعرا و نویسندگان بسا قریحه دوران انقلاب میرزا محمود
 غنی زاده سلماسیست (۱۲۹۶ق-۱۳۱۳ ش). او در آغاز کار به تجارت پرداخت،
 سپس در ارومیه (رضائیه کنونی) روزنامه یی منتشر کرد. در ۱۳۲۶ق به تبریز

رفت و با انقلابیون تبریز همکاری کرد و به انتشار روزنامه‌های مختلف کمک کرد. در ۱۳۳۰ به ترکیه و از آنجا به آلمان رفت و در انتشار مجله کاوه و چاپ برخی آثار ادبی ایران شرکت جست. در ۱۳۰۵ ش به تبریز بازگشت و تا پایان عمر در این شهر به انتشار روزنامه سپند مشغول بود و برخی آثار ادبیات اروپا را ترجمه کرد. از او چند غزل و یک مثنوی به نام هذیان مانده که همه گواه قریحه بارور و طبع توانای اوست.

گم شد رهم به دشت ، نشان قدم کجاست ؟

فرسوده شد قدم ز تکاپو ، حرم کجاست ؟

آن را که خیمه در طلب او برون زدیم

بهر خدا بگو که سواد خیم کجاست ؟

بال و پرم به ساحت بیگانه پاک ریخت

آن شاخسار انس که سویش پرم کجاست ؟

مسکین ستارگان شبم طعنه می‌زنند

شمشیر برق‌زای شه صبحدم کجاست ؟

این رهبران به نقطه لا ادریم برند

دستی ز دستگیر مروت شبم کجاست ؟

تفسیر وحی و باطن تنزیل گو مخوان

امکان فحص و بحث حدوث و قدم کجاست ؟

کیهان زبون قوه بی مشعر قضاست

کس را مجال دم زدن ازیش و کم کجاست ؟

جسم ضعیف را به ره سیل حادثات

دست ستیز و قدرت لا و نعم کجاست !

در کشور وجود به جایی نرفت راه

آن ره که می‌رود به دیار عدم کجاست ؟

و قسمتی از مثنوی هذیان:

یا تصاویر هیولای شب است ؟

اینکه بینم عجباً حال تب است

بهر جان دادن من منتظران ؟

اختراند سوی من نگران

اینکه می بینم یا پروین است؟
 پای تا سر شده گویی همه گوش؟
 مگر این مایه تماشایی هست؟
 راه گم کرده مگر چاه افتاد؟
 زیر و بالا همه در بهت و سکوت؟
 باز يك فاجعه خون آلود!...
 بجز از ناله مرغ یا حق
 سخت برنده چو يك نیشتر
 خواب از دیده، قرار از دل زار
 این همه بیهده فریاد مکن
 مرغ احمق، پی کار خودگیر
 آنچه تو می طلبی مطلق نیست
 بلکه در چاه عدم وارون است
 روی گیتی همه آه است و این
 خانمان ضعفا سوخته اند
 دودش از طارم اعلا گذرد
 قدرت قاهر حق تو کجاست؟
 آتشم بر دل دیوانه مزین

شمع تابوت من مسکین است
 از چه آفاق چنین مانده خموش
 مرگ يك شاعر پندار پرست
 ناپد این بار، چه بر ماه افتاد؟
 وز چه رومانده عوالم مبهوت
 باز این صحنه خوناب اندود
 نیست در کون صدایی مطلق
 که فرو می رود اندر جگرم
 می ربايد ز من آرام و قرار
 بروای مرغ، چنین داد مکن
 که ندارد سر مویی تأثیر
 کاندین ساخت گیتی حق نیست
 حق ز ویرانه ما بیرون است
 حق کجا؟ گوش فرا دار و بین
 آتش قهر بر افروخته اند
 آنچه بر توده غبرا گذرد
 آتش و خون به زمین حکمرواست
 حق کجا؟ رو، در افسانه مزین

یکی از شخصیت‌های برجسته دوران انقلاب شاعر، نویسنده و روزنامه-
 نگار حسن وحیدی دستگردی متخلص به وحید است. او در ۱۲۹۷ ق زاده شد
 و در ۱۳۲۱ ش در تهران درگذشت.

وحید در آغاز انقلاب مشروطه با آزادیخواهان همگام شد و در اصفهان
 به انتشار روزنامه و نوشتن مقالات سیاسی پرداخت. در دوران جنگ اول
 جهانی، مانند آزادیخواهان و میهن پرستان آن روزگار، برای مبارزه با
 انگلیس و روس به هواداری از آلمان پرداخت و از شهر خود متواری شد و
 دار و ندارش به تاراج رفت. در ۱۳۳۶ ق به تهران آمد. دو سال بعد در تهران

انجمن ادبی ایران را دایر کرد و انتشار مجله ادبی ارمغان را آغاز کرد و تا پایان عمر به انتشار این مجله، تصحیح و چاپ آثار ادبی ایران، از جمله خمسة نظامی و دیوان کمال الدین اصفهانی و دوبیتیهای باباطاهر و بسیاری آثار دیگر، همچنین به ایجاد انجمن ادبی حکیم نظامی همت گماشت. وحید خود را پاسدار سنتهای کهن ادب فارسی می دانست و هر نوجویی و بدعتی را در این راه ناروا می شمرد.

از وحید مقداری قصاید و غزلیات و قطعات و مجموعه صد اندرز و مثنوی سرگذشت اردشیر در دست است، که این آخری شاهکار او محسوب می شود و شامل سرگذشت شاعر در دوره جنگ اول جهانیست. در اینجا قطعه‌یی از آن نقل می شود:

اگر دانشوران همت گمارند	به نیکویی بدی یکسو گذارند
زمین را غیر يك کشور نخوانند	بشر جز اهل يك کشور ندانند
دوپیها را برانند از میانه	نماند از دو رنگیها نشانه
بر آرند از برای آشتی دست	نبرد و فتنه سازند از جهان پست
به جای تیغ پولادین خونریز	شود شمشیر دانش در جهان نیز
به يك آیین و يك قانون ساده	ز گیتی بستگی گردد گشاده
سراسر خاك گردد دانش آباد	رود نادانی و ناورد از یاد
زمانه از شکنج آزاد گردد	ز آزادی جهان آباد گردد
گر امروز این سخن در گوش باد است	رسد روزی که گیتی بر مراد است ^۷

ملك الشعرا محمد تقی بهار در ۱۳۰۴ ق در مشهد زاده شد و در ۱۳۳۰ ش در تهران به بیماری سل درگذشت. او آخرین قصیده سرای بزرگ فارسی، حتی آخرین شاعر بزرگ کلاسیک ایران بود، ولی در عین حال يك انقلابی، بشر دوست، روزنامه نویس و ادب شناس به شمار می رفت. او برای نخستین بار تحقیق در سبکهای نثر فارسی را بنیان نهاد و مطالعه‌یی را در تطور شعر فارسی آغاز کرد.

پدر بهار محمد کاظم صبوری ملك الشعرای آستان قدس بود. و بعدها این عنوان به او ارث رسید. بهار تحصیل ادبیات فارسی را نخست نزد پدرش آغاز کرد، سپس به حلقه شاگردان ادیب نیشابوری پیوست. از چهارده سالگی به اتفاق پدرش در مجامع آزادیخواهان حاضر شد و به واسطه انس و الفتی که با افکار جدید پیدا کرده بود، به مشروطه و آزادی دل بست و دو سال پس از مرگ پدرش، در سال ۱۳۲۴ هـ.ق، که مشروطیت در کشور ایران مستقر شد و بهار بیست سال داشت، در جمع مشروطه خواهان خراسان درآمد و در انقلاب شرکت جست. در ۲۴ سالگی روزنامه نوبهار را منتشر کرد و پس از توقیف آن روزنامه دیگری به نام تازه بهار انتشار داد. در ۱۳۳۰ او را با چند تن از رفقاییش توقیف و به تهران تبعید کردند. در سال ۱۳۳۲ از درگز و کلات و سرخس به نمایندگی مجلس انتخاب شد و به تهران آمد و انتشار روزنامه نوبهار را در تهران ادامه داد. در سال ۱۳۳۴ ق جمعیتی ادبی به نام دانشکده تأسیس کرد و در سال بعد مجله ادبی دانشکده را انتشار داد که بیش از یک سال دوام نیافت. پس از آن مجله ادبی نوبهار را برای یک سال انتشار داد. بهار در دوره های پنجم و ششم نیز نمایندگی مجلس را داشت. بعد از آن چند ماهی زندانی و چندی در تبعید به سر برد. در دوره جنگ دوم جهانی باز نماینده مجلس و چند ماهی وزیر فرهنگ شد و کار روزنامه نگاری را از سر گرفت. او در عین حال استاد دانشگاه تهران بود. بهار علاوه بر ادبیات فارسی و عربی، کمی زبان فرانسه و قدری پهلوی می دانست و آثاری را از پهلوی ترجمه کرده بود. سبک شناسی او معروف است و یک دوره بررسی در تاریخ تحول نثر فارسی به شمار می رود. او مجمل التواریخ و القصص، تاریخ سیستان، بخشی از جوامع الحکایات و تاریخ بلعمی را تصحیح کرد و مقالات متعدد در باره ادب و تاریخ ایران نوشت.

بهار با آنکه متخصص نثر فارسی بود، نثر خودش تعریفی ندارد و

سبك روزنامه‌ی عاری از لطافتیست. اشعار بهار فراوان و گوناگون است و خوب و بد و پست و بلند زیاد دارد، ولی رویهمرفته همه آنها متین و پاکیزه و استوار است و اغلب به جامعه تعلق دارد. بهار میهن پرست است، به مفاخر ملی خویش افتخار می‌کند، ظلم و دون همتی و جنگ را منفور می‌شمارد و دوستار صلح و آزادیست.

در اینجا دو نمونه از آثار او، قصیده دماوند و کبوتران من رامی آوریم. این هر دو به سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ ش مربوط است و دومی سبکیست که بعداً در سالهای ۳۰ سخت رواج یافت.

ای دیو سپید پای در بند	ای گنبد گیتی، ای دماوند
از سیم به سر یکی کله خود	ز آهن به میان یکی کمر بند
تا چشم بشر نبیندت روی	بنهفته به ابر چهر دل بند
تا وارهی از دم ستوران	وین مردم نحس دیو مانند
با شیر سپهر بسته پیمان	با اختر سعد کرده پیوند
چون گشت زمین ز جور گردون	سرد و سیه و خموش و آوند
بناخت ز خشم بر فلک مشت	آن مشت تویی تو، ای دماوند
تو مشت درشت روزگاری	از گردن قرنها پس افکند
ای مشت زمین، بر آسمان شو	بروی بنواز ضربتی چند
نی‌نی تو نه مشت روزگاری	ای کوه، نیم ز گفته خرسند
تو قلب فسرده زمینی	از درد ورم نموده يك چند
تا درد و ورم فرو نشیند	کافور بر آن ضماد کردند
شو منفجر ای دل زمانه	و آن آتش خود نهفته مپسند
خامش منشین، سخن همی گوی	افسرده مباش، خوش همی خند
پنهان مکن آتش درون را	زین سوخته جان شنو یکی پند
گر آتش دل نهفته داری	سوزد جانت، به جانت سوگند
بر ژرف دهانت سخت بندی	بر بسته سپهر نیو پرفند
من بند دهانت بر گشایم	ور بگشایند بندم از بند
از آتش دل برون فرستم	برقی که بسوزد آن دهان بند

نزدیک تو این عمل خوشایند
مانند دیو جسته از بند
از نیشابور تا نهاوند
ز البرز اشعه تا به الوند
این پند سیاهبخت فرزند
بنشین به یکی کبود اورند
بخروش چو شرزه شیر ارغند
معجونی ساز بیهمانند
از دود و حمیم و بخره و کند
وز شعله کفر خداوند
بارانش ز هول و بیم و ترند
بادافره کفر کافری چند
صرصر شرر عدم پراکند
ولکان اجل معلق افکند
بگسل ز هم این نژاد و پیوند
از ریشه بنای ظلم بر کند
داد دل مردم خردمند

بدن کافورگون پاها چوشنگرف
به گرد من فرود آید چون برف

فشاند پر ز روی برج خاور
کشیده سر ز پشت شیشه در

کشیده عاشقانه بر زمین دم
نوید عشق آید ز آن ترنم

نواهای لطیف آسمانی
دمادم با زبان بیزبانی

من این کنم و بود که آید
آزاد شوی و بر خروشی
هرای تو افکند زلا زل
وز برق تنورهات بتابد
ای مادر سر سپید ، بشنو
برکش ز سر این سپید معجر
بگرای چو ازدهای گرز
ترکیبی ساز بیممائل
از نار و سعیر و گاز و گوگرد
از آتش آه خلق مظلوم
ابری بفرست بر سر ری
بشکن در دوزخ و برون ریز
زان گونه که بر مدینه عاد
چونانکه به شارسان پمپی
بفکن زپی این اساس تزویر
بر کن زین این بنا که باید
زین بیخردان سفله بستان

بیایید ای کبوترهای دلخواه
پیرید از فراز بام و ناگاه

سحرگاهان که این مرغ طلایی
ببینمتان به قصد خودنمایی

فرو خوانده سرود بیگناهی
به گوشم با نسیم صبحگاهی

سحرکه سر کنید آرام آرام
سوی عشاق بفرستید پیغام

مهیا، ای عروسان نو آیین
خروش بالهاتان اندر آن حین

شودگویی در از چرخ برین باز
کنید افرشته وش یکباره پرواز

شوند افرشتگان از چرخ نازل
شما افرشتگان از سطح منزل

نیاید از شما در هیچ حالی
نه فریادی نه قیلی و نه قالی

فرود آید ای یاران از آن بام
نشینید از بر این سطح آرام

بیایید ای رفیقان وفادار
که دیدار شما بهر من زار

که بگشایم در آن آشیان من
رود از خانه سوی کوی و برزن

چو من بر رویتان بگشایم آن در
به کردن دوخته پر یک به دیگر

به زعم مردمان باستانی
بگیرید اوج و گردید آسمانی

و گرمانید بس بی آب و دانه
بجز دلکش سرود عاشقانه

کف اندر کف زنان ورقص رقصان
که اینجانیست جز من هیچ انسان

من اینجا بهر تان افشانم ارزن
به است از دیدن مردان برزن

بهار در ترانه سرایی هم استادی خود را نشان داده و تصنیفهایی که در آن ایام آغاز سده چهاردهم خورشیدی سروده سالها زبانزد مردم بوده است. در اینجا تصنیف مرغ سحر را که سرشار از احساسات میهن پرستانه و بشر دوستانه، در عین حال پر از یأس و نومیدیست می آوریم:

مرغ سحر ناله سر کن
ز آه شرر بار این قفس را
بلبل پر بسته زکنج قفس در آ
در نفسی عرصه این خالک توده را
ظلم ظالم جور صیاد
ای خدا، ای فلک، ای طبیعت
نو بهار است گل به بار است
این قفس چون دلم تنگ و تار است

داغ مرا تازه تر کن
بر شکن و زیر و زیر کن
نغمه آزادی نوع بشر سرا
پر شرر کن!
آشیانم داده بر باد
شام تاریک ما را سحر کن
ابر چشمم ژاله بار است
شعله فکن در قفس ای آه آتشین

جانب عاشق نگر ای تازه گل از این
مرغ بیدل، شرح هجران مختصر کن!
عهد و وفا بشمر شد
هر دو دروغ و بی اثر شد
قول و شرافت همگی از میانه شد
دیده تر کن
زارع از غم گشته بیتاب
جام پر ز خون جگر شد
وز قویدستان حذر کن
ساقی گلچهره بده آب آتشین
ناله بر آرزو از قفس ای بلبل حزین

دست طبیعت گل عمر مرا چین
بیشتر کن بیشتر کن
عمر حقیقت به سر شد
ناله عاشق ناز معشوق
راستی و مهر و محبت فسانه شد
از پی دزدی وطن و دین بهانه شد
جور مالک، ظلم ارباب
ساغر اغنیا پر می ناب
ای دل تنگ ناله سر کن
از مساوات صرف نظر کن
پرده دلکش بزن ای باردلنشین
کز غم تو سینه من پر شر شد...^۸

اشرف الدین حسینی قزوینی یکی از اصیلترین و مبارزترین چهره‌های ادبی دوران انقلاب است. او در ۱۲۸۷ ق در قزوین زاده شد و در ۱۳۱۲ ش در تیمارستان تهران درگذشت. او در ۶ ماهگی یتیم ماند، در جوانی مدتی را در عتبات به تحصیل گذراند. در ۲۲ سالگی در تبریز با افکار انقلابی آشنا شد و در عین حال به تحصیل مقدمات علوم جدید پرداخت. آنگاه به رشت رفت و در ۱۳۲۵ ق روزنامه نسیم شمال را در آنجا منتشر کرد. در ۱۳۳۳ ق به تهران آمد و پس از آن روزنامه را در تهران انتشار داد. نسیم شمال روزنامه کوچکی بود غالباً حاوی اشعار فکاهی و انتقادی که تمام آن را خود اشرف الدین می‌نوشت. او هر روز و هر شب شعر می‌گفت و اشعار هر هفته را چاپ می‌کرد. او در سراسر عمر مجرد زیست و با فقر و تنگدستی ساخت و بسا صاحبان قدرت و مقام جنگید، تا در ۱۳۰۵ به تیمارستانش فرستادند و سرانجام پس از سالها تنگدستی و تنگدلی در فقر و گمنامی مرد. او معروفترین و مردمیت‌رین شاعر دوران انقلاب بود. او دوستار آزادی و ترقی، هوادار طبقات زحمتکش و دشمن جهل و بیداد بود. اشعار او بسیار ساده،

حتی‌گاه عامیانه است، او بسیاری از این اشعار را از آثار صابر نویسند
و شاعر مترقی قفقازی ترجمه یا اقتباس کرده است. با این حال، استادی
او در این ترجمه و تلفیقها، مبارزات صمیمانه‌اش برای بیداری و تحریک
مردم درخور ستایش است. اینک نمونه‌هایی از این اشعار:

گر دیده وطن غرقه اندوه و محن وای	ای وای وطن وای
خیزید، روید از پی تابوت و کفن وای	ای وای وطن وای
از خون جوانان که شده کشته در این راه	رنگین طبق ماه
خونین شده صحرا و تل دشت و دمن وای	ای وای وطن وای
کو همت و کو غیرت و کو جوش فتوت؟	کو جنبش ملت
دردا که رسید از دو طرف سیل فتن وای	ای وای وطن وای
افسوس که اسلام شده از همه جانب	پن‌مال اجانب
مشروطه ایران شده تاریخ زمن وای	ای وای وطن وای
تنها نه همین گشت وطن ضایع و بد نام	گمنام شد اسلام
پژمرده شد این باغ و گل و سرو و سمن وای	ای وای وطن وای
بلبل نبرد نام گل از واهمه هرگز	نرگس شده قرمز
سرخند از این غصه سفیدان چمن وای	ای وای وطن وای
بعضی وزرا مسلکشان راهزنی شد	سری علنی شد
گشته علما غرقه در این لای و لجن وای	ای وای وطن وای
سوزد جگر از ماتم خلخال خدایا	محشر شده آیا؟
یک جامه ندارند رعیت به بدن وای	ای وای وطن وای
گاهی خبر آرند که سرعسکر رومی	آمد به ارومی
که استره ویران شده از شاهسون وای	ای وای وطن وای
افسوس از این خاك گهر خیز گهرزا	گردید مجزا
از چار طرف خاك به از مشك ختن وای	ای وای وطن وای
کو بلخ و بخارا و چه شد خیوه و کابل؟	کو بابل و زابل؟
شام و حلب و ارمن و عمان و عدن وای	ای وای وطن وای
یک ذره ز ارباب ندیده است معیت	بیچاره رعیت

کارش همه فریاد حسین وای حسن وای
اشرف بجز از لاله غم هیچ نبوید
ای وای وطن وای وطن وای وطن وای!
ای وای وطن وای!
هر لحظه بگوید:

ایران ز عطر علم معطر نمی شود
در شوره زار لاله میسر نمی شود
سنگ و کلوخ لؤلؤ و گوهر نمی شود
صد بار گفته ایم و مکرر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ظالم کجا و راهرو معدلت کجا؟
سلطان کجا و با ضعفا مرحمت کجا؟
طفل محله گرد کجا تربیت کجا؟
بازور و زر گزر چو چغندر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

گفتم علم و صنعت و ثروت زیاده شد
از فیل ظلم شاه به کلسی پیاده شد
با فوت و فن کاسه گری قلع ماده شد
دیدیم مشکل است حجر زر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

نه قولمان درست و نه افعالمان صحیح
نه عقلمان رسا و نه اعمالمان صحیح
نه مالمان معین و نه حالمان صحیح
والله این فقیر توانگر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

رنج دو ساله رفت هدر و امصیتا!
شد کار و بار خلق بتر و امصیتا!
خوردیم زهر جای شکر و امصیتا!
دیدیم هر سیاه چو قنبر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

هرجا نهال نورس مشروطه رخ گشود
در پای او جداول خون جای آب بود
باید به پای نخل وطن خون روان نمود
بی آب [هیچ غله تناور نمی شود]

دندان مار دسته خنجر نمی شود

پيله سوار گشته قدمگاه دشمنان
خلخال خال خال شد از ظلم رهنان
تبریز مال مال شد از ناله زنان
در حیرتم که گوش فلک کر نمی شود!

دندان مار دسته خنجر نمی شود

دردا و حسرتا که فزون شد جنون ما
ای مستبد، مگو سخن از چند و چون ما
قاضی به رشوه ای شده راضی به خون ما
این ماده بز به حق خدا نر نمی شود

دندان مار دسته خنجر نمی شود

ای ملت غیور، کنون وقت غیرت است ای ملت نجیب، کنون وقت عبرت است
مذهب زدست رفت، وطن در مذلت است مسلم مطیع ظالم و کافر نمی شود
دندان مار دسته خنجر نمی شود^۹

آخرین شاعر عصر انقلاب که باید از او یاد کرد ابوالقاسم لاهوتی از مردم کرمانشاه است که در ۱۳۰۵ ق در آن شهر زاده شد و گویا در سال ۱۳۴۳ ش در تاجیکستان درگذشت. پدر او کفاش بود و تمایلات آزادیخواهی نیرومند و طبع شعر داشت و الهامی تخلص می کرد. او در ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به تهران آمد و در ۱۸ سالگی یکی از غزلهایش در روزنامه حبل المتین کلکته چاپ شد. در ۱۳۲۳ ق در تهران به مبارزات پنهانی و انتشار اوراق تبلیغاتی پرداخت و در ۱۳۲۶ در رشت همراه مجاهدان با دشمنان مشروطه جنگید. در ۱۳۳۰ ق محکوم به اعدام شد و به خاک عثمانی گریخت و در آنجا به انتشار مجله‌یی به زبان فارسی و فرانسه پرداخت. پس از بازگشت به ایران دوباره به خدمت ژاندارمری درآمد و هنگامی که مأمور تبریز بود، کوشید تا به کمک ژاندارمها قدرت را در دست گیرد، ولی کوشش او بی نتیجه ماند و به خاک شوروی گریخت و بعدها در این کشور وزیر فرهنگ تاجیکستان شد. او یکی از پیشگامان و کوشندگان راه تجدد در شعر فارسی بود و می کوشید قالبهای تازه‌یی برای شعر به وجود آورد و از بیان ساده استفاده کند. شعری که در زیر می آید از مقاومت دلاورانه مردم تبریز در دوران استبداد صغیر الهام گرفته است.

اردوی ستم خسته و عاجز شد و برگشت
برگشت نه بامیل خود، از حمله احرار
ره باز شد و گندم و آذوقه به خروار
هی وارد تبریز شد از هر در و هر دشت

از خوردن اسب و علف و برگ درختان
فارغ چو شد آن ملت با عزم و اراده

آزاده زنی بر سړيك قبر ستاده
با دیده‌ای از اشك پر و دامنی از نان

لختی سرپا دوخته بر قبر همی چشم
بی جنبش و بی حرف، چو يك هيكل پولاد
بنهاد پس، از دامن خود آن زن آزاد
نان را به سر قبر، چو شیری شده درخشم

در سنگر خود شد چو به خون جسم تو غلطان
تا ظن نبری آنکه وفادار نبودم
فرزند، به جان تو بسی سعی نمودم
روح تو گواه است که بویی نپد از نان

مجروح و گرسنه ز جهان دیده بیستی
من عهد نمودم که اگر نان به کف آرم
اول به سر قبر عزیز تو بیارم
برخیز، که نان بخشمت و جان بسپارم

تشویش مکن فتح نمودیم، پسر جان،
اینک به تو هم مژده آزادی و هم نان
و آن شیر حلال است که بخوردیم ز پستان
مزد تو که جان دادی و پیمان نشکستی^۱

۳ - نثر فارسی

نثر فارسی این دوره به محتوی و موضوع توجه دارد نه به سبك و صورت. در سراسر آن کمتر صنایع منشیانه به چشم می‌خورد و بیشتر هیجان و جوش و خروش دیده می‌شود. گروهی از این نویسندگان در بیرون از خاک ایران به سر می‌بردند، از قبیل طالبوف تبریزی، میرزا آقاخان کرمانی،

شیخ احمد روحی، زین‌العابدین مراغه‌یی، میرزا ملک‌خان اصفهانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی. در این دوره برای نخستین بار در ادبیات فارسی به پیروی از نمونه‌های اروپایی، نمایشنامه، رمان و داستان کوتاه به وجود آمد.

ما در اینجا نخست از نوشته‌های سیاسی یاد می‌کنیم که در صدر آنها آثار سیدجمال‌الدین و میرزا ملک‌خان قرار دارد. سیدجمال‌الدین (۱۳۱۴ق) منادی اتحاد اسلام بود. او مدت‌ها در ایران و مصر و افغان و هند و عثمانی دولت‌ها را به اصلاحات اجتماعی و ایجاد اتحاد و اتفاق میان مسلمانان دعوت کرد و در پاریس و لندن روزنامه‌هایی برای تبلیغ و اشاعه مرام خویش انتشار داد. افکار او در میان مردم این کشورها، خاصه از لحاظ لزوم ایجاد اصلاحات اجتماعی، پیروانی یافت. دوتن از این افراد شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی بودند.

میرزا ملک‌خان اصفهانی ملقب به ناظم‌الدوله (۱۲۵۰ - ۱۳۲۶ ق) در پاریس تحصیل کرده بود. در نهضت بیداری ایران کوشش بسیار و مؤثر کرده و پیروان بسیار داشته که بیشتر ایشان در جنبش مشروطیت نقش‌های نمایانی داشتند. وی در ساده نویسی از پیشروان نهضت ادبی نو بوده. نثر ملک‌خان روان است ولی بعضی عبارات آن ترجمه است. چاره‌ای هم نداشته چون مفهومی‌های تازه را در قالب جملات پرورانده.

از آثار اوست اصول آدمیت، ندای عدالت، توفیق امانت، حجت، مفتاح، کلمات متخیله، کتابچه غیبی یادفتر تنظیمات حسنه، رفیق و وزیر، اصول ترقی، مذهب دیوانیان، انشاءالله و ماشاءالله، شیخ و وزیر، فرقه کج‌بینان، نوم و یقظه، کتابچه پلتیک. وی روزنامه‌ای هم به نام قانون‌باشعار «اتفاق و عدالت و ترقی» در لندن به زبان فارسی منتشر کرد که نخستین شماره آن در سال ۱۳۰۷ ه. ق. (۱۸۹۰ م) چاپ شد. و مدتی ورود آن به ایران

ممنوع بوده و بطور محرمانه وارد می شده. داشتن و خواندن آن در ایران مجازات شدید داشته. این روزنامه در بیداری مردم و به ویژه روشنفکران آن زمان وظیفه مهمی را انجام داده. میرزا ملکم خان در انتشار مجله «ضیاء - الخافقین» که به زبان عربی و انگلیسی در لندن توسط سید جمال الدین اسدآبادی منتشر می شده نیز باسید همکاری می کرده.

یکی دیگر از کارهای وی تشکیل انجمن فراماسون (که خود آنرا فراموشخانه نامیده بود) بوده است که بیشتر از بزرگان عضویت آنرا داشته اند.

ملکم خان طرفدار تغییر الفبا بوده و رساله ای در این باره نوشته و خطی نیز پیشنهاد کرده که مورد قبول عامه واقع نگردید. ملکم خان در لندن و رم سفارت ایران داشته و در شهر اخیرالذکر درگذشت.

... هرگاه نصف آن تدابیری که میرزا آقاخان بجهت ازدیاد مداخل نظام الملك (پسرش) بکار برد صرف انتظام لشکر می شد الان هند مال ایران بود. ما وقتی که يك کالسکه مندرسی سوار می شویم و چند نفر سوارگر سینه دور خود جمع می کنیم خیال می نمائیم که جمیع مراتب بزرگی و نهایت مقامات استقلال را حاصل کرده ایم.

لذت بزرگی را آن وزیر در ایران خواهد برد که بتواند بگوید راه آهن ایران را من ساختم، اماکن مشرفه را من گرفته ام، افغان مال منست، عهدنامه ترکمان چای را من پاره کرده ام، اسلام را از چنگ کفار من نجات داده ام، مالیات ایران را من به پنجاه کروور رسانیده ام، راه تسخیر آسیا را من باز کرده ام. لذت وزارت ایران در این آثارهاست، و من هنوز نتوانسته ام بفهمم چه طور می شود که يك وزیر ایران این لذتهای روح پرور را می گذارد و عمر خود را در آرزوی بازیچه های شخصی بی معنی تلف می کند.

چهل سالست «لرد پالمستون» وزارت می کند، همیشه مقروض بوده است، و در عمر خودش نه يدك داشته است نه فراش، الان از وزارت معزول است، و اشخاصی که کروورها دارند فخر می کنند که دو دقیقه با او حرف بزنند، اگر مستحق

وزارت باشید همت خود را یکقدم هم صرف این نوع وزارت بنمائید، که هرگاه بدانید که دولت ایران مستعد چه تغییرات بزرگ شده است، و تصور نمائید که به اندک همت شما چه نوع معجزه‌های عظیم درین ملک ظهور خواهد کرد یکی از آنها را بر کل آرزوهای خود ترجیح خواهید داد!

میرزا آقاخان کرمانی نامش عبدالحسین و از اهل بردسیر کرمان بود. در ۱۲۷۰ تولد یافت و در ۱۳۱۴ در تبریز کشته شد. او در ۱۳۰۲ همراه دوست و همدرس دیرینش سید احمد روحی کرمان را ترک گفت و به اصفهان و از آنجا به تهران آمد و سپس روانه استانبول شد. در آنجا پس از چندی هردو به فرقه بابی و جانشین باب صبح ازل گرویدند، ولی ظاهراً بعدها به پیروی از سید جمال‌الدین معتقد به اتحاد اسلام شدند. میرزا آقاخان در استانبول به تدریس زبان فارسی و نوشتن مقالات سیاسی در روزنامه اخیر پرداخت و چند کتاب نوشت که از آن جمله است رساله هفتاد و دو ملت در رد اختلافات موجود میان مذاهب اسلامی، آئینه سکندری در تاریخ ایران، صد خطابه حاوی مقالات سیاسی و اجتماعی و اخلاقی. اطلاعات تاریخی او بسیار ناقص و افکار سیاسیش بسیار خام بود، ولی از یک حس میهن پرستی و علاقه عمیق به تغییرات اساسی در نظام اجتماعی ایران حکایت می‌کرد. یکی از آثار او تاریخ منظوم است به نام نامه باستان که آن را در ذکر تاریخ و مفاخر ایرانیان سروده است.

میرزا آقاخان کتابی هم دارد به نام رضوان در تقلید از گلستان و حاوی حکایات انتقادی که نمونه‌یی از آن را در پایین آورده‌ایم:

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه به دست میرزا رضا کرمانی، دولت ایران از دولت عثمانی خواست، سه تن را به عنوان محرکین و عاملین این توطئه به ایران برگرداند که عبارت بودند از میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و خبیرالملک و این هر سه تن در تبریز به فرمان محمدعلی میرزا ولیعهد کشته شدند.

فقیهی بر بالای منبر در فضیلت زمین حجاز سخن می گفت که: اگر ریگی از
ریگهای کعبه به کفش کسی افتد به خدا همی نالد تا آن را به جای نخستین بازگرداند.
ظریفی از پای منبر گفت: بنالد تا گلویش پاره شود. فقیه گفت: ای احمق! ریگ را
گلو از کجا باشد؟ گفت پس از کجا نالد؟

واعظان هر سخن که می خواهند در لباس حدیث می گویند
طلبد گر کسی سند زیشان نام او را خبیث می گویند

قطعه

واعظان هر حدیث مرسل را که اساس سخن بر آن چینند
باز منکر شوند دیگر ره چون در آن صرغه دگر بینند

میرزا آقاخان از شعرای قدیم ایران تنها فردوسی را درخور ستایش
می داند و می گوید:

اشعار شاهنامه او اگرچه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ، ولی حب
ملیت و جنسیت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القا می کند
و پاره ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می کوشد. امیدوارم نتیجه اشعار ناچیزانه بنده
حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و
بلاغت را بعد از این از برای انتقادی به شعرای فرنگستان نمونه و مسطوره به
دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست از قبیل لغویات
و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام.

و البته برخی مردم دیگر هم چه در قدیم و چه هم امروز همین تصور
مبالغه آمیز را دارند که لازمه شعر خوب تنها داشتن فکر و آرمان خوب
است، حال آنکه به جز این بیان خوب هم ضرورت دارد. همچنانکه اشعار
میرزا آقاخان کرمانی هیچ رونقی نیافت.

شیخ احمد روحی که زندگیش تا این حد بامیرزا آقاخان پیوند داشت
در ۱۲۷۲ در کرمان زاده شد و در ۱۳۱۴ ق در تبریز به قتل رسید. از آثار اوست
کتاب هشت بهشت در بیان عقاید بابیه.

عبدالرحیم طالبوف تبریزی در ۱۲۵۰ ق در خانواده یک نجار تهیدست

تبریزی زاده شد. در ۱۷ سالگی به تفلیس رفت و در آنجا با کار و کوشش ثروتی اندوخت، بعدها در تمرخان شوره از محال داغستان در قفقاز مقیم شد تا در همانجا درگذشت (۱۳۲۹ق).

طالبوف در آثار متعدد خود می‌کوشید تا ایرانیان را با علم و ترقیات آشنا سازد و پرده خرافات و جهل را ببرد. او در سفینه طالبی معروف به کتاب احمد ضمن شرح اختراعات و اکتشافات جدید، در هر فرصتی از پیشرفت اروپاییان و عقب ماندن ایرانیان سخن می‌راند و درس اخلاق و میهن پرستی می‌دهد. در **مسالك المحسنين** شرح سفر خیالی گروهی از جوانان را به قلعه دماوند می‌دهد. در جابه جای این سفرنامه نیز مسایل مختلف علمی و اجتماعی و سیاسی مطرح می‌شود. از آثار دیگر طالبوف **مسائل الحیات** در مسائل گوناگون سیاسی، اجتماعی و حقوقی، ایضاحات در خصوص آزادی راجع به معنی آزادی، مجلس شورای ملی و فواید آن و ترجمه برخی کتابهای علمی ساده از قبیل هیئت فلاماریون، رساله فیزیک و همچنین پند نامه مارکوس کیصر روم است. اینک مقدمه کتاب احمد.

پسر من احمد هفت سال دارد. روز شنبه اول ماه ذی الحجه متولد شده. طفل با ادب و بازی دوست و مهربان است. با صغرن همیشه صحبت بزرگان و مجالست مردان را طالب است.

استعداد و هوش غریبی از وی مشاهده می‌شود. هر چه پرسی سنجیده جواب می‌دهد. سخن را آرام می‌گوید. آنچه نفهمد مکرر سؤال می‌کند. بسیار مضحك است. کم می‌خندد و بهانه جزئی کافی است که نیم ساعت بگرید.

اگر زنده بماند و عمر من وفا نماید تا قرض ذمه پدری را که فقط تربیت و تعلیم اطفال است در حق او ادا نمایم البته از اشخاص معروف عهد خود خواهد بود.

من در این کتابچه آنچه تا روز رفتن او به مکتب از وی دیده و خواهم شنید همه را بی ترتیب خواهم نوشت و آنچه از من پرسیده و جواب شنیده بقدری که به سهولت گنجایش فهم اطفال را داشته باشد به تحریر خواهم آورد و آنها را در ذیل

چند «قسمت» مندرج خواهم نمود.^{۱۲}

زین العابدین مواعیهی یک بازرگان زاده آذربایجانی بود که در سال ۱۲۵۵ ق. به دنیا آمد و پس از آموختن مقدمات علوم و خواندن و نوشتن به حجره پدر رفت و از همان روزهای جوانی به گشادبازی و تجمل گرایی و ثروت پدری را از کف داد و بابرادرش رهسپار قفقاز شد و در تفلیس دکانی دایر کرد و چند سال ماند. پس از آن باز در زندگی او دگرگونیهایی رخ داد و در کنار بازار گرم و سرد تجارت به عالم سیاست نیز آشنا شد و در میان روسها معروف به تاجر درستکار گردید و یک چند در شهر ییلاقی یالتا با همسر و فرزندانش سالیانی زیست، سپس از ۱۳۲۱ ق. در عثمانی مقیم شد و سرانجام به سال ۱۳۲۸ ق. در استانبول درگذشت.

آنچه مارا در این گفتار به یادآوری او موظف می کند کتاب برجسته‌یی است به نام «سیاحتنامه ابراهیم بیک یابلای تعصب او»، و این ابراهیم بیک خیالی، یک بازرگان زاده ایرانی است که در مصر به دنیا آمده، ولی به ملیت ایرانی خود دلبستگی پایداری دارد. این مرد بالله‌اش از مصر به راه عثمانی می افتد تا به ایران بیاید و مرقد امام رضا را زیارت کند و میهن خود را پس از سالیانی ببیند. در جلد دوم این سیاحتنامه ابراهیم بیک دوباره رهسپار مصر می شود و از رنج دیدن نابسامانیهای ایران بیمار می شود و می میرد و در جلد سوم لاله اش یوسف عمو او را و ایرانیان دیگر را در آن جهان به خواب می بیند و در شرح این رؤیاست که نویسنده بر روایات مذهبی نیز نقدی می نویسد. آنچه در سیاحتنامه ابراهیم بیک جالب است وقایع جلد اول کتاب است و منظره‌های جانسوزی که از زندگانی ایرانیان در قفقاز و ترکیه و در هریک از شهرهای ایران نشان می دهد، صحنه‌هایی از ستم حکام، فساد حکومت و جهل و تعصب مردم. نشر کتاب بسیار ساده و حتی عامیانه است و در آن هم مانند آثار طالبوف تأثیر زبانهای ترکی و روسی دیده می شود؛ ولی مضمون آن شاهکار نیست بی نظیر. نمونه‌یی از شرح سفر اردبیل را

می آوریم.

روز چهارم بود. دیدم از هر طرف مردم به چپ و راست می دوند، و از هر سوی صدا بلند است که «بابا جهاد است». با خود گفتم دیگر این بازی تازه چیست و جهاد با کیست؟ برخاستم تا ببینم چه هنگامه است. یوسف عمو به دامنم آویخت که: نمی گذارم بیرون روی، مبادا در آن میان آسیبی هم بتو برسد. گفتم: بابا، ولم کن، ببینم چه معرکه است؟ دامن از چنگش رها کرده، بیرون دویدم. پس از تحقیق حال گفتند که: آقا میر صالح یا شیخ صالح است که شمشیر در دست و کفن بر خود راست کرده حکم جهاد داده است! و زیاده بر دوهزار نفر از مردم شهردور اوجمع شده اند. نمی دانم یکی از مأمورین حکومت چه کرده بود که به طبع آقا ناگوار آمده با این حال حکم داده بود که او را گرفته کشان کشان به منزلش ببرند، آنقدر زده بودند که از خود در گذشته. جمعی می گفتند که: مرد. برخی دیگر گفتند: نمرده است، ولی خواهد مرد. با خود گفتم سبحان الله! این چه قیامت است؟ آیا در این ملک حکومت نیست، و صاحبی ندارد؟ ملایی را چه رسیده است که مأمور حکومت را در زیر چوب بکشد. و حکومت هم نتواند نفس بکشد. نمی دانم. این سربلاکش من در این سفر چه ها خواهد دید؟

باری پس از این هنگامه بمن نقل کردند که این آقا سه چهار سال است از عتبات عالیات آمده، درهای سایر علمای مملکت را بکلی بسته است. خود در بیرون خانه اش با هر کس که باشد بجزنان جوین و سرکه چیزی نمی خورد، اما در حرمخانه انواع نعمتها به کار می رود و به جای آب و سرکه آب لیموی شیرازی صرف می شود....

خلاصه بعد از هشت روز اقامت در این شهر از جلودار بعزم رفتن مراغه سه اسب هریکی را از قرار هیجده قران کرایه کرده پانزده قران هم بیعانه دادم که صبح آمده مارا ببرد. صبح شد نیامد، ظهر شد نیامد، تا اینکه آدم از پی او فرستادم. خبر آوردند که جلودارها گریخته اند. پرسیدم: چرا؟ گفتند: «اسب گیری» است حاکم مملکت می خواهد برود. گفتم: چه طور، چه طور؟ «اسب گیری» یعنی چه! گفت: بلی، اگر زحمت نباشد خود بیرون بروید ببینید چه بگیرها بگیر است؟ من مطلب را باز نفهمیدم. گفتم: بابا، حاکم می رود بمن چه! من رفتنی هستم اسب کرایه کرده، پول داده ام بواسطه شما. گفتید که جلودار آدم خوب و امین است. گفتند: بلی باز

می‌گوییم که جلودار مردی امین است، اما کسی نمی‌دانست که امروز اسب‌گیری خواهد شد. بروبین در کاروانسرا هرچه بار تجارت برای تبریز و همدان و قزوین و سایر جاها بسته‌اند همه زمین مانده، و همچنین از هر ولایت که به اردبیل کاروانی مال‌التجاره می‌آورد جلوداران همگی از ترس اسب‌گیری مال‌التجاره را به زمین ریخته خود گریخته‌اند. گفتم این هنگامه تاکی امتداد خواهد یافت. گفتند: معلوم نیست، ده روز، پانزده روز، تا حاکم نزفته همین‌آش در کاسه است. دیدم برای رفع شر این غولان بجز از ذکر لاهول فائده‌ای نیست، خواندم. بدتر از همه اینکه اشیاء را نیز بسته بودیم. دوباره باز کردیم، رفتم بازار دیدم عجب معرکه است، از یکطرف چند داروغه شاگرد و از یکسو پنج شش نفر فراش. هی اینطرف آنطرف می‌دوند. هر جا که شتر و اسب و استری دیدند بی‌محابا جلو یا افسار آن را از دست صاحبش گرفته می‌برند. بیچاره صاحبانشان نیز بی‌اختیار از پشت سر آنان می‌روند. از دیدن این وضع چشمهایم خیره گشت و سرم چرخید، در نهایت اوقات تلخی و پشیمانی به منزل برگشتم.^{۱۴}

در این دوره، همچنانکه گفتیم، رمان‌نویسی به سبک اروپا پدید آمد. نخستین کسی که در این زمینه می‌شناسیم محمد باقر میرزا خسروی نواده فتحعلی‌شاه است که در ۱۲۶۶ در کرمانشاه زاده شد، در همان شهر تحصیل کرد و بعدها منشی والی کرمانشاه شد. پس از چندی به شیراز رفت و مدتی را در آنجا گذراند. سپس دوباره به کرمانشاه بازگشت و در انقلاب مشروطه شرکت جست. در دوره جنگ اول جهانی مدتی زندانی و پس از آن به تهران تبعید شد و باقی عمر را در تهران به سربرد تا در ۱۳۳۸ ق درگذشت. قصاید و غزلیات بسیاری از خسروی باقی مانده است. خسروی کتابی به نام دیبای خسروی در ترجمه و احوال دویست و بیست تن از شعرا نامدار عرب و برخی اشعار آنان و وقایع تاریخی که با حال و اشعار آن گروه مناسب بوده، به رشته تحریر کشیده و رساله‌ای به نام تشریح العلل در زحافات و بحور و ارکان علم عروض نوشته و نیز رمانی در شرح احوال حسینقلی‌خان جهانسوز شاه و وقایع زمان ظهور قاجاریه و نیروگیری این سلسله نگاشته

وهم داستان عذراء قریش تألیف جرجی زیدان، دارنده مجله الهلال مصر، و کتاب الهيئة والاسلام تألیف شهرستانی را به فارسی ترجمه کرده است. اما از نوشته‌های او آنچه بیشتر اهمیت دارد، همان رمان شمس و طغراست. رمان تاریخی شمس و طغرا داستان مفصلی است در سه جلد که نویسنده به هر کدام از دو جلد دیگر آن اسم دیگری نیز داده، یعنی جلد دوم را ماری و نیسی و جلد سوم را طغول و همای نامیده است. این کتاب، که طرح آن قبلاربخته شده بود، در سالهای پرتشویش انقلاب مشروطیت ایران به وجود آمد. نویسنده جلد اول آن را در ۲۳ شوال ۱۳۲۷ هـ ق، جلد دوم را در ربیع الثانی ۱۳۲۸ هـ ق و جلد سوم را در ۲۳ رجب همان سال به اتمام رساند.

موضوع رمان از وقایع دوره پر آشوب فرمانروایی مغول بر ایران انتخاب شده و آمیخته با بعضی وقایع تاریخی و مطالب جغرافی و دقایق اخلاقی که از وقایع بیست و چهار ساله فارس و زمان پادشاهی آتش خاتون آخرین اتابک سلسله سلغریان حکایت می‌کند. در اینجا قطعه‌یی از توصیف و معرفی قهرمان داستان را می‌آوریم:

در سنه ششصد و شصت و هفت هجری سال سیم پادشاهی آتش خاتون در ماه اردیبهشت که برون و درون شیراز نمونه‌ای از بهشت بود، روزی هنگام عصر در یکی از کوچه‌های نزدیک بسرای اتابکی جوانی مقابل درب خانه قدیمی بردخت سروکهنی تکیه کرده ایستاده و به آمد و شد مردم که از هر گروه مختلط بودند نظر می‌کرد که از دیگر ایام بیشتر در تردد بودند و بدقت تمام بوضع آنها خیره شده و بمحاورات و کلمات آنها گوش می‌داد. همچو می‌نمود که غریب است و به آن سخنان آشنا نیست و همی خواهد که به آن اصطلاحات انس گیرد.

و آن جوانی بود سروقد و گل رخسار، متناسب الاعضاء، خوش ترکیب، قوی بنیه، صحیح المزاج، نه بسیار بلند بود نه کوتاه، چهره‌ای داشت چون قرص قمر درخشان و چاهی دلر با برزنج بر روی گردنی چون ستونی از عاج که اندکی از چهره‌اش باریکتر می‌نمود، چشمهایش چون دو چشم غزال با مژگانهای سیاه برگشته در زیر دوطاق مشکین ابروان مقوسش چون چراغی در محراب می‌درخشید، با نگاهی پرنفوذ

که آثار عقل و فراست و هوش و کیاست از آن لایح بود، بینی او مانند تیغی از سیم که اندکی سرش خم داشت بر پشت لبی چون دو برگ گل سرخ که گاه تبسم دو رشته مروارید آبدار از آن نمایان می‌شد. موئی چون پای مورتازه از پشت لبش سر برزده و دو زلف مشکین پراز چین و شکن از دوسوی به کتفش افتاده در پیشانی صاف گشاده‌اش و گونه‌های پاک ساده‌اش اثر تابش آفتاب پیدا بود و می‌نمود که تازه از راهی دور بشیراز آمده و آن سفیدی و لطافت بشره شهادت می‌داد که از مردم شیراز نیست و در کوهستان پرورش یافته.^{۱۰}

یکی دیگر از داستان نویسان این دوره **صنعتی زاده کرمانی (۱۳۱۳ق- ۱۳۵۲ش)** است که نخستین داستان او به نام **دام گستران یا انتقام خواهان مزدك** در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۴ ق منتشر شد. در این داستان یزدگرد که از حوادث گذشته و کشته شدن چند تن از پادشاهان ساسانی دچار هراس گردیده، خوابگاهی با درهای نامرئی می‌سازد که در آن بی‌تشویش خاطر بیاساید و این کار را به چهار برادر بنا، پسران مردی که بیست سال به تهمت پیروی از آیین مزدك به زندان افتاده است، واگذار می‌کند و پس از پایان کار به پاداش زحمات آنان، به دست خویش هریک را به نوشیدن جامی از شراب سلطنتی سرافراز می‌دارد. شراب آلوده به زهر است. سه تن از برادران جان می‌دهند، اما ماهوی - برادر بزرگتر - چون اعتیاد به خوردن افیون داشته، از مرگ رهایی می‌یابد و سوگند می‌خورد که انتقام برادران خود و همه مزدکیان را بگیرد و ریشه و نژاد شاه جبار را از روی جهان براندازد. از این به بعد تمام حوادث در پیرامون نقشه‌ها و کوششهای او دور می‌زند.

از آثار دیگر صنعتی زاده داستان **مانی نقاش و رستم در قرن بیست و دوم** را می‌توان یاد کرد. اما شاید مهمترین اثر او **مجمع دیوانگان** باشد که متأسفانه ناتمام مانده است. در این داستان گروهی دیوانه به وسیله یکی از دوستانشان به خواب هیپنوتیزی برده می‌شوند و به کشور خرد سفر می‌کنند.

این «مسافرت روح و روان» شرطش ترك افكار كنونى و خلع عادات و تقلیدها؛ توشه‌اش تصفیة طبیعت و تزکیة قوا و تقویت احساس و ترویج روح؛ بهای بلیطش خیرخواهی نوع بشر؛ مخاطراتش سوءظن، اخلاق ناستوده، کهنه پرستی، طمع و حرص، غرور علمى، افتخار به حسب و نسب و ثروت پرستی است.

اینجا «شهرى است كو را نام نیست» و تمام كشورهای دنیا در آن از روی نمره تعیین می‌شوند. لغت ساكنین آن به اندازه‌ای سهل و سریع است كه در چند دقیقه مطالب را به هم می‌فهمانند. در اینجا حقیقت و آزادی و سعادت سایه انداخته، هیچ‌گونه خیانتی واقع نمی‌شود و عموم در آسایشند. لباس زن و مرد یکی است و امتیازات از میان بشر رخت بر بسته. مردم همه سالم، صورتها و جیه و چهره‌ها گشاده است. حسد به کلی معدوم گشته و بنا بر این غصه و اندوه نیز وجود ندارد. همه فعال و كارى و معتاد به ورزشند. كار هر كسى معین شده و اداره‌ای ضامن تمامی ضروریات زندگانی است. در این معموره خادم و زیر دست وجود ندارد. مواد و قوای طبیعت، از باد و باران و حرارت خورشید و جزر و مد دریاها و نیروی نهانی اتم، همه مقهور اراده بشر شده و اداره بهداشت سیصد سال عمر را بیمه کرده است. در اینجا تنها مهر و محبت فرمانرواست، اینجا بهشت موعود است.

سالى يك مرتبه، در روز عید نوروز كنفرانس عمومى در كوه‌های لبنان تشكيل و كشفيات و اختراعات آن سال در معرض افكار عمومى گذارده می‌شود. میلیونها نفوس از اقطار جهان در این جشن و شادمانى شركت می‌کنند.

سرود آنان چنین است:

ما آدم هستیم

اشرف مخلوقات هستیم

راستى و محبت روش ماست

علم نگاهبان ماست
برادری با همه نسب ماست
برابری با همه حسب ماست!

جمعی از دیوانگان را که در مجلس جشن حاضر شده‌اند، به علت حرکات ناشایستی که از آنان سر می‌زند، به تیمارستان می‌برند. تیمارستان اینجا با تیمارستانهای ما فرق زیادی دارد. کسانی را برای معالجه به آنجا می‌برند که وظایفی را که بر عهده داشته‌اند انجام نداده‌اند یا پودر و سرخاب به صورت خود مالیده‌اند یا در سر خدمت چرت زده‌اند!

در مورد داستان کوتاه هم بهتر است از یگانه نمونه برجسته و جالب آن یاد کنیم، یعنی یکی بود، یکی نبود جمال‌زاده، سید محمد علی جمال‌زاده فرزند سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی در ۱۳۰۹ ق در اصفهان زاده شد. در تهران به تحصیلات مقدماتی پرداخت. در ۱۳۲۶ برای ادامه تحصیل به بیروت رفت. پس از آن برای تحصیل علم حقوق روانه فرانسه شد. در ۱۳۳۳ ق به برلین رفت و به آزادیخواهان ایرانی مقیم در آنجا پیوست و فعالیت ادبی خود را آغاز کرد. جمال‌زاده جز سفرهای کوتاهی که به ایران کرده، تقریباً تمام اوقات خود را در اروپا خاصه در سوئیس گذرانده است. جمال‌زاده در خلال سالهای ۱۳۳۳-۱۳۴۰ به نوشتن یک رشته داستانهای کوتاه پرداخت که نخستین داستان زیر نام فارسی شکواست در روزنامه کاوه منتشر شد و به دنبال آن رجل سیاسی، دوستی خاله خرسه، درد دل ملا قربان علی، بيله ديگ بيله چغندر و ويلان الدوله. سپس مجموع آنها در كتاب كوچكى زیر نام یکی بود، یکی نبود انتشار یافت. نویسنده در مقدمه اثر خویش از عقبماندگی و بیسوادی گروه کثیری از مردم کشور سخن می‌گوید و گناه آن را به گردن نویسندگانی می‌داند که نوشته‌های خود را تنها برای گروه فضلا و ادبا می‌نویسند و التفاتی به سایرین ندارند و حتی اشخاص بسیاری را نیز که سواد خواندن و نوشتن دارند و نوشته‌های ساده و بی‌تکلف

را به خوبی می‌توانند بخوانند و بفهمند، هیچ در مد نظر نمی‌گیرند... و «خلاصه آنکه در مملکت ما هنوز هم ارباب قلم عموماً در موقع نوشتن دور عوام را قلم گرفته و همان پیرامون انشاهای غامض و عوام نفهم می‌گردند، در صورتی که در مملکتهای متمدن که سر رشته ترقی را به دست آورده‌اند، انشای ساده و بی‌تکلف عوام‌فهم روی سایر انشاها را گرفته و با آنکه اهالی آن ممالک عموماً مدرسه دیده و با سوادند و در فهم انشای مشکل نیز چندان عاجز و وامانده نیستند، باز انشای ساده ممدوح است و نویسندگان همواره کوشش می‌کنند که هر چه بیشتر همان زبان رایج و معمولی مردم کوچه و بازار را با تعبیرات اصطلاحات متداوله به لباس ادبی در آورده و بانکات صنعتی آراسته به روی کاغذ آورند و حتی علمای بزرگ هم سعی دارند که کتابها و نوشته‌های خود را تا اندازه مقدور ساده بنویسند.»

از عبارات فوق و هم از مطالعه خود داستانها می‌توان استنباط کرد که نویسنده بیش از موضوع و مضمون داستان به سبک انشای آن توجه داشته و غرض عمده و اصلی او این بوده که کلمات و لغات متداول بین‌العامه را در جایی محفوظ و محل استعمال آنها را روشن گرداند و چون کتاب‌رمان و قصه را بهترین گنجها برای زبان و حتی بهتر از کتب فرهنگ و لغت می‌دانسته دست به نوشتن این داستانها زده که نوشته‌های او «جعبه حبس صوت گفتار طبقات و دسته‌های مختلف ملت باشد.» خوشبختانه با وجود ازدحام و غلبه لغات و کلمات مصطلح عامه در این داستانها، سبک نگارش به قدری ساده و سلیس و طبیعی است که این گونه کلمات و لغات، بدون اینکه خواننده چندان احساس کند که تعمد خاصی در استعمال آنها به کار رفته و بی‌آنکه بتوانند در انسجام مطلب اخلاص کنند، آهسته و آرام و «پاورچین پاورچین» می‌آیند و می‌گذرند و تقریباً اثر نسامطبوعی در ذهن خواننده باقی نمی‌گذارند.

سبك انشاء و ترکیب کلام در این داستانها و نوشته‌های بعدی جمال‌زاده همان است که پیش از او حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای در سیاحتنامه و دهخدا در قطعات چرند و پرند به کار برده بودند. در نوشته‌های جمال‌زاده انشاء فوق‌العاده تکامل یافته و از اغلاط لفظی و معنوی و لغات ترکی و عبارات ترکی‌مآب خاص نویسندگان آذربایجانی و به خصوص کسانی که مدتی در قفقاز و ترکیه زیسته‌اند، به کلی عاری است. این نکته نیز باید گفته شود که نوشته‌های جمال‌زاده از تألیفات اسلاف خود کمتر نیشدار نیست، جز آنکه نیش قلم او از نوع دیگری است. بدین معنی که وی بامهارت خاص نتوانسته است تلخی عیبجویی را در زیر پرده‌ای از طنز ملایم مستور دارد.

قطعه‌بی کوتاه از فارسی شکر است را نقل می‌کنیم:

دفعتا در محبس چهارطاق باز شد و با سرو صدای زیادی جوانك كلاه‌نمدی بدبختی را پرت کردند توی محبس و باز در بسته شد. معلوم شد مأمور مخصوصی که از رشت آمده بود، برای ترساندن چشم اهالی انزلی این طفلک معصوم را هم به جرم آنکه چند سال پیش در اوایل شلوغی مشروطه و استبداد پیش‌يك نفر قفقازی نوکر شده بود در محبس انداخته است. یاروی تازه وارد پس از آنکه دید از آه و ناله و غوره چکاندن دردی شفا نمی‌یابد چشمها را با دامن قبای چرکین پاک کرده و در ضمن هم چون فهمیده بود قراولی کسی پشت در نیست يك طوماری از آن فحشهای آب نکشیده که مانند خریزه گرگاب و تنباکوی هکان مخصوص خاك ایران خودمان است نذر جد و آباد (آباء) این و آن کرد و دوسه لگدی هم با پای برهنه به در و دیوار انداخت و وقتی که دید در محبس هر قدر هم پوسیده باشد باز از دل مأمور دولتی سختتر است تف تسلیمی به زمین و نگاه به صحن محبس انداخت و معلومش شد که تنها نیست. من که فرنگی بودم و کاری با من ساخته نبود، از فرنگی‌مآب هم چشمش آبی نخورد و این بود که پابرچین پابرچین به طرف آقا شیخ رفته و پس از آنکه مدتی زول زول نگاه خود را به او دوخت با صدایی لرزان گفت «جناب شیخ، ترا به حضرت عباس آخر گناه من چیست؟ آدم والله خودش را بکشد از دست ظلم مردم آسوده شود!»

به شنیدن این کلمات مندیل جناب شیخ مانند لکه ابری آهسته به حرکت آمده و از لای آن يك جفت چشمی نمودار گردید که نگاه ضعیفی به کلاه نمدی انداخته و از منفذ صوتی که بایستی در زیر آن چشمها باشد و درست دیده نمی شد باقرائت و طمأنینه تمام، کلمات ذیل آهسته و شمرده مسموع سمع حضار گردید «مؤمن! عنان نفس عاصی قاصر را به دست قهر و غضب مده که الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس...»

کلاه نمدی از شنیدن این سخنان هاج و واج مانده و چون از فرمایشات جناب آقا شیخ تنها کلمه کاظمی دستگیرش شده بود گفت «نه جناب، اسم نوکران کاظم نیست، رمضان است. مقصودم این بود کاش اقلا می فهمیدم برای چه ما را اینجا زنده به گور کرده اند.»^{۱۷}

در اواخر سده سیزدهم برخی نمایشنامه های مولیر به فارسی ترجمه شد، همچنین میرزا جعفر قراجه داغی تعدادی از نمایشنامه های میرزا فتحعلی آخوندوف را به فارسی ترجمه کرد، که با اقبال نسبتاً فراوانی روبرو شد. میرزا آقا تبریزی با ملاحظه نمایشنامه های آخوندوف به نوشتن نمایشنامه های انتقادی پرداخت. در نمایشنامه های میرزا آقا نکته های بساریک هنری کم است اما با توجه به این که مسائل آن روزگار را بانکته سنجی باز می گوید ارزشی خاص دارد. عنوان این نمایشنامه ها نیز نشانه یی از ناپختگی و ابتدایی بودن است:

- سرگذشت اشرف خان حاکم عربستان در ایام توقف او در تهران که در سنه ۱۳۲۲ به پایتخت احضار می شود و حساب سه ساله ولایت را پرداخته، مفاصامی گیرد و بعد از زحمات زیاد دوباره خلعت حکومت پوشیده می رود و سرگذشت آن ایام. در چهار مجلس.

- طریقه حکومت زمانخان بروجرودی و سرگذشت آن ایام. در چهار مجلس.

- حکایت کربلا رفتن شاهقلی میرزا و سرگذشت آن ایام و توقف چند روزه در کرمانشاهان نزد شاه مراد میرزا حاکم آنجا. در چهار مجلس.

در پایان این عصر یکی از نوابغ ادبیات ایران ظهور کرد که همچون گل عمری کوتاه داشت. حسن مقدم در ۱۲۷۷ ش در تهران زاده شد و در ۱۳۰۴ ش درگذشت. او در سویس تحصیل کرد.

حسن مقدم نویسنده زبردست و شیرین خامه‌ای بود و بامقالات و نوشته‌های خود به زبان فرانسه در محافل ادبی جهان خیلی بیش از وطن خود شهرت و معروفیت داشت، وی با آندره ژید، مازاریک، سیاستمدار چک و نخستین رئیس جمهوری آن کشور، رومن رولان، هانری ماسه و ماسینیون دوستی و مکاتبه داشت و نام او در اغلب مطبوعات مهم اروپا در شمار بزرگان ادب برده می‌شد. از حسن مقدم چند نمایشنامه و چند غزل و مقالات زیاد و متلهای فراوان به یادگار مانده است.

معروفترین نمایشنامه او کم‌دی یک پرده‌ای است به نام جعفرخان از فرنگ آمده که در آن از طرز رفتار و گفتار جوانان از فرنگ برگشته و همچنین از خرافات و تعصبات بیجای ایرانیان محافظه کار انتقاد شده است. این نمایشنامه در موقع خود شهرت و مقبولیت زیاد یافت و نام قهرمان آن برای کسانی که تظاهر به فرنگی مآبی می‌کردند علم شد، چنانکه درباره این اشخاص گفته می‌شد «یارو جعفرخانه یا جعفرخان از فرنگ آمده!». قهرمان این نمایشنامه جوانیست ایرانی که پس از هشت سال اقامت و تحصیل در اروپا به خانه‌اش برمی‌گردد. در حالی که فارسی را شکسته بسته صحبت می‌کند، کاملاً طبق آخرین مدپاریس لباس پوشیده و توله سگی هم به همراه دارد، نه اطوار و حرکات او برای افراد خانواده‌اش مفهومی دارد و قابل تحمل است و نه او دیگر می‌تواند خود را با اوضاع و احوال خانواده‌اش تطبیق دهد. در نتیجه، بار دیگر عصبانی و سرخورده تصمیم می‌گیرد به اروپا بازگردد.

نمایشنامه خیلی خوب شروع می‌شود و پرداخت محکم و تقریباً بی‌عیبی.

دارد، توصیف شخصیتها دقیق و صحیح است و گفتگوها درست و بجازدهان آدمها بیرون می آید. ولی سراسر نمایشنامه از نظر استحکام یکدست نیست و گاهی پاره ای حرفهای آدمها با تصویر کلی آنان هماهنگی ندارد. با اینهمه در مجموع اثری جالب و خواندنی و قابل اجراست و به خصوص از این جهت که در آن دوران به مسئله ای پرداخته که هنوز هم قابل بحث است ارزش و اهمیت فراوانی دارد. ما در اینجا آخرین مجلس این نمایشنامه را به عنوان نمونه می آوریم:

(جعفرخان - دایی - مادر - شهدی اکبر (مستخدم خانه) - زینت (نامزد - جعفر) - کاروت (توله جعفر)
 زینت - (بند سگ به دست) ما از دست این توله ذله شدیم، رفته توی دولا بچه هرچه موم، روغن و شمع و حلوا نذری بوده همه را خورده.

مادر - حلوا جهنم! زینت، شوهرت داره میره. نگذار بره.
 جعفرخان - (تا آخر مجلس خیلی عصبانی) ما گذشتیم. از وزارت هم گذشتیم... از وکالت هم گذشتیم... از درشکه و اتومبیل هم گذشتیم. برمی گردیم پیش همون کافرهای خودمان، گوشت خوک و روغن زیتون بخوریم.
Allons, Carotte allons! (بالا! کاروت، بالا!) این مملکت به دردمان نمی خورد.

دایی - نگفتم این فرنک آدمو دیوونه می کنه؟
 جعفرخان - (طلسم و نظر قربانی و سرداری را می گذارد روی میز) این طلسم و این نظر قربونی هم مال خودتون، این سرداری هم مال خودتون... این زینت هم مال خودتون...

مادر - (دستپاچه) او، خاک به گورم، چکار می کنی، جعفر؟
 جعفرخان - از تو هم، ننه، فقط يك خواهش دارم: دیگر برای من شمع روشن نکنی! (چمدانش را برمی دارد و سگ را از زینت می گیرد)
Allons, Carotte allons! (می خواهد خارج شود)
 دایی - (بازویش را می گیرد) اه! کجا میری. مگه دیوونه شدی؟

جعفرخان - (بازوی خود را خلاص می‌کند) *Impossible*

مشهدی اکبر - آقا جون، مسافرت خشکی نشاید! (چمدان را از دستش می‌گیرد)

جعفرخان - *Non, non* دیگه شورشو در آوردید (چمدان را پس می‌گیرد)

زینت - برای خاطر من هم نمی‌مونید؟

جعفرخان - نه، نه، بیشتر از این ممکن نیست! *Allons, Carotte allons*

همه - (جلویش را می‌گیرند. مشهدی اکبر چمدان را می‌گیرد) نمی‌گذاریم

بری، نمی‌گذاریم.

دایی - مسافرت خشکی نشاید!

مادر - خدا مرگم بده!

زینت - خاك به گورم.

مشهدی اکبر - امشب قرمه‌سبزی داریم، آقا قرمه‌سبزی!

(پرده می‌افتد)

یکی از پیشگامان تحول نثر فارسی در دوران مشروطه مسلماً علی اکبر دهخداست. او در ۱۲۹۵ ق واندکی پس از مهاجرت خانواده‌اش از قزوین در تهران زاده شد. او نخست به تحصیل مقدمات و علوم قدیمه پرداخت. پس از آن هنگامی که مدرسه سیاسی در تهران برپا شد، شاگردی آن را پذیرفت و در آنجا به مکتب محمد حسین فروغی (ذکاءالملک بزرگ) راه یافت و از او بسیار بهره گرفت و چنان جلوه‌ی کرد که ذکاءالملک برای رعایت برتری او، گاهگاه وظیفه تدریس را به او می‌سپرد.

خانه پدری دهخدا در همسایگی حاج شیخ هادی نجم آبادی بود و دهخدا با استفاده از همسایگی به محضر حاج شیخ می‌رفت و با این که بسیار جوان بود در کنار پیران می‌نشست و بهره می‌برد و هنگامی که از این کار فراغ می‌یافت به آموختن زبان فرانسه می‌شتافت. در زمان مظفرالدین‌شاه یکی از مردان سیاسی آن روز - معاون الدوله غفاری - سفیر دولت ایران در کشورهای شبه جزیره بالکان گردید و دهخدا را با خود به اروپا برد. در این سفر دهخدا دو سال در اروپا و بیشتر در وین بود و در کنار کارهای

اداری به آموختن دانشهای تازه و یادگیری زبان فرانسه نیز می پرداخت. در سال ۱۳۲۵ ق: دهخدا به ایران بازگشت و با جهانگیرخان شیرازی و قاسم خان تبریزی که گردانندگان نامه‌نامی صوراسرافیل بودند - آشنا شد و آن دو او را به یاری خواندند و سردبیر نامه خود کردند. سرآمد نوشته‌هایی که در صوراسرافیل چاپ می شد، مقاله‌های انتقادی و فکاهی دهخدا بود که هر کدام عنوانی داشت و بر روی هم به «چرند و پرند» معروف شد و زیر آنها به جای امضا نامها و ترکیبیهایی مانند: دخو، دخوعلیشاه، خادم الفقراء، دخو علی، رئیس انجمن لات ولوتها، نخود همه آتش، اوبارقلی، آزادخان کردند، سگ حسن دله و خرمگس به چشم می خورد و طرح بیشتر نوشته‌ها چنین بود که صاحبان این نامه‌های دیگر با دخو مکاتبه می کردند و مسائل شخصی یا کشوری را برایش می نوشتند و دخوبه آنها پاسخ می داد. روزگار مظفرالدینشاه سالیانی نپایید و استبداد کوته زمان محمدعلیشاه آغاز شد. جهانگیرخان را در باغشاه خفه کردند و دهخدا را به اروپا راندند و آزادی چند روزی در زنجیر ماند. دهخدا به پاریس رفت و چندی همدم شادروان محمد قزوینی بود و پس از آن به شهر ایوردن سویس سفر کرد. در آنجا سه شماره دیگر از صوراسرافیل انتشار یافت و این شعر در نخستین آنها به دست شیفتهگان آزادی رسید: دهخدا در سویس نماند و به استانبول سفر کرد و در آنجا به یاری گروهی از ایرانیان نامه «سروش» را انتشار داد و گویا از این روزنامه پانزده شماره بیرون آمد. پس از واژگونی حکومت محمدعلیشاه مردم تهران و کرمان دهخدا را نماینده مجلس شورا کردند و او به ایران بازگشت و دگر بار با آزادگان ایران همنشین گردید.

در سال‌های نخستین جنگ جهانی، در چهار محال بهختیاری گوشه نشینی کرد و پس از جنگ به تهران آمد. اما دیگر گرد سیاست نگشت و به کارهای علمی و اداری پرداخت. رئیس دفتر وزارت معارف شد، ریاست مدرسه

علوم سیاسی و سپس ریاست مدرسه حقوق و علوم سیاسی را پذیرفت و در سی سال آخر عمر خود کوششی شگفت‌انگیز در راه ایجاد يك دائرة المعارف و فرهنگنامه بزرگ به کار بست و اثری پدید آورد که نام او را در تاریخ جاودان کرد. سرانجام روز هفتم اسفندماه ۱۳۳۴ خورشیدی چشم از جهان پوشید.

آنچه دهخدا را در آغاز به نویسندگی نامور ساخت مقاله‌ها و نوشته‌های انتقادی کوتاهی بود زیر عنوان **چوند و پوند**. تا آن روز نوشته‌هایی آن چنان ساده، بی‌پرده، مؤثر و آگاه‌کننده در ایران سابقه نداشت و کار دهخدا بی‌سابقه بود.

نوشته زیر قسمتی از چرند و پرند است که در آن دخوباقهرمانان دیگرش يك جلسه تشکیل می‌دهد. موضوع گفتگوی آنها را بهتر است باخواندن آن دریابید:

انجمن موقتی در اداره صوراسرافیل روز یکشنبه پانزدهم تشکیل شد. ناچار مشترکین عظام می‌خواهند اعضای انجمن را بشناسند. بله، بنده که بنده‌ام. ایشان هم که معروف خدمت همه آقایان می‌باشند. این هم که... بله. ایشان هم که... خیر. ایشان هم که مستغنی از معرفی بنده هستند. او هم که اه اه، بله، خیر. سایرین هم که خودتان معرفت کامل در حقشان دارید. جناب سگ حسن دله خلاصه مذاکرات انجمن قبل را قرائت کردند. جناب خرمگس - به عقیده من این قبیل اشخاص خونشان حلال و مالشان مباح است. چه ضرر دارد بگیرید و بخورید يك آب هم بالاش؟! دمدمی - بله هرچند جسارت است. ولی مثلی است معروف که می‌گویند: از خرس مویی.

اویارقلی - اگر شما بدانید که تار و پود این فرش‌ها از عروق و شریان ما دهاتیهاست هرگز راضی نخواهید شد که این معنی را بر خود هموار کنید. آزادخان کردندی - جناب اویارقلی صحیح می‌گویند، شما در پایتخت نشسته‌اید و از تعدیاتی که به رعایای اطراف می‌شود خبر ندارید. دمدمی - بله. بله همین‌طور است. شیخ علیه‌الرحمه می‌فرماید:

گفتن از زنبور بی حاصل بود با یکی در عمر خود ناخورده نیش
خرمگس - باید دید که اگرما این قبیل قالیچه‌ها را قبول نکنیم، حکومت
آنها را به صاحبانش مسترد می‌کند یا اینکه خودش نگاه می‌دارد و در موقع بدتر
از این به کار می‌برد؟

جناب ملا اینکعلی - به گمان من پس دادن این اشیاء همان طور که جناب
خرمگس فرمودند غلط و نوعی از اعانت بر اثم است.

دمدمی - احسنت. صحیح است، درست فرمودند.

آزادخان - آیا ببینم که این اشیاء را حضرت والا (حاکم کرمان) برای چه
به جناب دخو می‌دهند؟ اگر برای این است که جناب دخو محتاج است که این طور
نیست و عجلتاً به قدر بخور و نمیر از راه روزنامه نویسی تحصیل می‌کند و اگر
برای کمک به معارف است، آن هم بهترش این بود که حضرت حکمران در همان
قلمرو حکومت خودشان دو سه نفر از اطفال یتیم بی بانی را انتخاب می‌فرمودند و
از منافع مالیانه این مبلغ ایشان را به تحصیل وا می‌داشتند.

جناب ملا اینکعلی - چه ضرر دارد که بگوییم: قصدشان همان کمک به
معارف بوده است. ولی این که می‌فرمایید بهتر این بود که اطفال یتیم را تربیت
می‌کرد، تمیز این مطالب بسته به نظر عرف است و به عقیده من کمک به روزنامه را
در عرف بهتر از کمک به اطفال یتیم باید بدانند زیرا که روزنامه می‌تواند هزاران
نفر را به تربیت اطفال یتیم و بی بانی وادار کند. در صورتی که تربیت دو سه نفر طفل،
محدود و فایده اش کمتر است.

دمدمی - بنده که سواد درستی ندارم و عبارات آقا را نمی‌فهمم. ولی به نظر
من آقا صحیح فرمودند. احسنت. احسنت.

سگ حسن دله - در موقعی که من در رشت و اصفهان و آذربایجان و
مازندران بودم و با حکام هر جا رفت و آمد داشتم می‌دیدم که همه ساله حکام چیزی
برای روزنامه‌ها - علی قدر مراتبهم - موضوع کرده می‌فرستادند. این معمولی
سنواتی حکام در دوره استبداد بوده، حالا هم چه ضرر دارد که برقرار باشد؟
او یارقلی - آقای معظم، آیا این حاکم بی انصاف خدانشناس که گوشواره
از گوش دختران ده، و گلیم از زیر پای یک خانواده بدبخت روستایی می‌کشد و به
مرغ خانگی پیرزن ابقا نمی‌کند و از هر دخل نامشروع - حتی از طریق فواحش

صرف نظر نمی کند چه علت دارد که با کمال طوع و رغبت، سالی مبلغی به روزنامه چی ها می دهد؟ آیا قصدش این نیست که در دوره یی که از همه تنظیمات دول دنیا برای ایران چهارتا روزنامه بی مغز مانده است آن را با خودش همدست کند؟ آیا معنی رشوه خواری جز این است؟ و آیا بعد از آن که روزنامه چی به این سم مهلك مسموم شد دیگر در کلامش در نظر ملت وقع و وقری می ماند؟ و آیا کسی دیگر به حرفهای روزنامه گوش می دهد؟ افسوس که هنوز پرده های جهل جلوی چشم ما را گرفته و اغراض به ما مجال هیچ ملاحظه یی نمی دهد. آیا جناب ملاینکعلی که این قدر در قبول این اشیاء اصرار دارند قصدشان جز این است که باب رشوه مفتوح کرده، بلکه خودشان هم معرمانه در این اشیاء مرسوله شرکت کنند؟ من می گویم و از هیچ کس هم ابا ندارم که تا علماء سوء و بعضی.... و پاره یی روزنامه چی های ما دندان طمع را نکنند، ایران آباد و اسلام احیاء نخواهد شد. و اگر هم از حد خود زیاده روی کرده و بر وفق قوانین داخلی انجمن عمل نکرده ام. چون در راه حق و حقانیت بوده البته عفو خواهید فرمود و گرنه، برای استعفا هم حاضر هستم (در اینجا غالب گفتند: حق با جناب او یار قلی است و قرار شد لایحه یی از طرف انجمن به حضرت والا حکمران بنویسند).

درباره ده خدا در فصل آینده نیز سخن خواهیم گفت. ازینرو، این فصل را در همین جا به پایان می بریم.

یادداشتها

- ۱- برای تاریخ این دوره نك تاریخ مشروطیت ایران از احمد کسروی..
زندگانی من از عبدالله مستوفی ؛ حیات یحیی از میرزا یحیی دولت آبادی ؛
تاریخ بیست ساله ایران، از حسین مکی.
- ۲- دیوان ادیب الممالك در ۱۳۱۲ ش به اهتمام وحید دستگردی
چاپ شده که شامل مقدار زیادی قصاید، قطعات، مطایبات، ترکیب بندها
و هجویه هاست.
- ۳- درباره ایرج میرزا مطالب فراوان نوشته شده است ؛ از جمله نك
دیوان او چاپ محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۴۲.
- ۴- برای شرح حال عارف نك مقدمه دیوان او چاپ سیف آزاد،
تهران، ۱۳۲۷ ش.
- ۵- برای شرح حال عشقی نك مقدمه کلیات عشقی به اهتمام علی اکبر
مشیرسلیمی، چاپ سوم، ۱۳۳۱ ش.
- ۶- آثار منظوم غنی زاده توسط پسرش مهندس فضل الله غنی زاده در
۱۳۳۲ ش در تهران چاپ شده است.
- ۷- برای شرح حال وحید نك مجله ارمان، سال ۳۰، شماره ۳.
- ۸- برای شرح حال ملك الشعرا نك مقدمه کلیات دیوان او در ۲ ج،
تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۵ ش؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج ۱،
تهران، ۱۳۲۳ ش که متأسفانه بقیه آن هرگز منتشر نشد. ترجمه های بهار از
متن پهلوی به اهتمام محمد گلبن زیر نام چند متن پهلوی منتشر شده است؛

همچنین مجموعه مقالات تحقیقی او در ۲ ج به نام **بهار و ادب پارسی** به وسیله مؤسسه انتشارات فرانکلین انتشار یافته است.

۹- کلیات دیوان نسیم شمال بارها در تهران چاپ شده است. برای شرح حالش نك از صبا تا نیمه ج ۲.

۱۰- دیوان لاهوتی در شوری چاپ شده است. اشعار دوره جوانی او در سه مجموعه در استانبول چاپ شده است به نامهای چکامه، لآلی لاهوتی و ایران نامه. درباره شرح حالش مقاله سعید نفیسی را در مجله پیام نو، سال ۲۲ شماره ۱۲ ببینید.

۱۱- آثار ملکم به وسیله محیط طباطبائی در ۱۳۲۷ در تهران چاپ شده است. درباره شرح حالش مقدمه همان کتاب را ببینید.

۱۲- درباره میرزا آقاخان نك اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی از فریدون آدمیت تهران، کتابفروشی طهوری.

۱۳- آثار طالبوف تماماً چاپ یا تجدید چاپ شده است از جمله کتاب احمد و مسالك المحسنين او، برای شرح حالش از جمله نك مجله یغما، سال ۴، شماره ۵، مقاله آقای ایرج افشار.

۱۴- جلد اول سیاحتنامه ابراهیم بیک در ۱۳۰۴ ق در استانبول چاپ شد. این جلد و جلدهای دیگر بارها در عثمانی و کلکته تجدید چاپ شده است. همچنین جلد اول و خلاصه کوتاهی از دو جلد دیگرش اخیراً در تهران به صورت جیبی چاپ شده است. برای شرح حال مؤلف مقدمه همین چاپ را از محمد باقر مؤمنی ببینید.

۱۵- شمس و طغرا اول بار در ۱۳۲۸ ق در ۳ جلد در کرمانشاه چاپ شده است. برای شرح حالش نك، مقدمه رشید یاسمی بر چاپ دوم شمس طغرا، تهران، ۱۳۲۹ ش.

۱۶- آثار صنعتی زاده چاپ شده است. درباره او نك مقدمه کتابش

به نام نادر فاتح دهلی تهران، ۱۳۳۵ ش.

۱۷- معروفترین آثار جمالزاده که همگی چاپ شده عبارتست از:
 - یکی بسود، یکی نبود - سروته يك كرباس - دارالمجانين - تلخ و شیرین -
 صحرای محشر - راه آب نامه - قلشن دیوان - عموحسین علی - شورآباد -
 غیر از خدا هیچکس نبود.

۱۸- راجع به حسن مقدم نك از صباتانیماء، ج ۲. جعفرخان ازفرنگ
 آمده در ۱۳۰۱ ش در تهران چاپ شده است.

فصل چهاردهم

نگاهی به ادبیات معاصر ایران

- ۱- مقدمه ۲- دنباله شعر کلاسیک
- ایران ۳- شعر نو ۴- داستان نویسی
- ۵- نمایشنامه نویسی ۶- ترجمه
- ۷- تحقیقات ادبی ۸- تحقیقات تاریخی

۱- مقدمه

گفتگو درباره دوره معاصریه علت پهنای دامنه کار سخت دشوار است. هنوز آثار ادبی از صافی زمان نگذشته و درباره آثار و احوال ادبی معاصر تحلیلها و نقدهای بیطرفانه نشده است. آثار جمعی به سبب سازگاری با زمان مطلوب بوده و آثار جمعی دیگر به دلیل ناسازگاری با آن مغضوب،

وسایل ارتباط جمعی کمکی برای معرفی و اشتهار آثار برخی ادبا شده و دوری از این وسایل و امکانات برخی دیگر را گمنام و ناشناس گذاشته است. جمعی از بیخوبین با شعرنو مخالف و دشمنند و گروهی هوادار بسی چون و چرای آنند. بدین ترتیب ارائه تصویر دقیق و کاملی از ادبیات معاصر در این مختصر ممکن نیست و آنچه می آوریم بیشتر به عنوان نمونه‌هایی برای آشنایی با ادبیات معاصر است.^۱

۲- دنباله شعر کلاسیک ایران

برجسته‌ترین شعرای کلاسیک ایران در عصر حاضر بهار، پروین، و شهریار بوده‌اند و حال آنکه علاوه بر اینان، ده‌ها شاعر دیگر رانیز می‌توان نام برد که به سبک پیشینیان شعر سروده‌اند: رهی معیری، رشید یاسمی، نظام وفا، ابوالقاسم حالت، امیری فیروزکوهی، حبیب و فرخ خراسانی، فرخی یزدی، سهیلی خوانساری، حمیدی شیرازی، پژمان بختیاری، عماد خراسانی هر کدام را آثاری خوب و دلپسند است. با این انبوه نامها چه می‌توان کرد؟

ما پیش از این از بهار سخن گفته‌ایم و در نشر فارسی معاصر هم از او یادی خواهیم کرد. در این قصیده جغد جنگ او را، که در عین حال آخرین قصیده او و آخرین قصیده مهم فارسیست می‌آوریم:

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او	که تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تا ابد	گسسته و شکسته پر و پای او
ز من بریده کرد آشنای من	کزو بریده باد آشنای او
چه باشد از بلای جنگ صعب‌تر	که کس امان نیابد از بلای او
شراب او ز خون مرد رنجبر	وز استخوان کارگر غذای او
همی زند صلاي مرگ و نیست کس	که جان برد ز صدمت صلاي او
همی دهد ندای خوف و می‌رسد	بهر دلی مهابت ندای او
همی‌تند چو دیوپای در جهان	بهر طرف کشیده تارهای او
چو خیل مورگرد پاره شکر	فتد بجان آدمی عنای او

بهلقها گره شود هوای او
 زمانه بی‌نوا شود ز نای او
 ز بانگ توپ و غرش وهرای او
 بخون تازه گردد آسیای او
 هزار گوش کر کند صدای او
 بهر دلی شرننگ جان گزای او
 شکار اوست شهر وروستای او
 اجل دوان چوجوجه ازقنای او
 بهندسی صفوف خوش نمای او
 تگرگ مرگ ابر مرگ زای او
 ججمی آفریده در فضای او
 ز اشک وآه وبانگ هایهای او
 چوچشم شیر لعلگون قبای او
 اجل دوان بسایه لوی او
 بخون کشیده موزه و ردای او
 لهیب دردومرگ وویل ووی او...
 شکفته مرز و باغ دلگشای او
 فروغ عشق و تابش ضیای او
 حیات جاودانی و صفای او...

بهر زمین که باد جنگ بروزد
 درآن زمان که نای حرب دردمد
 بگوشها خروش تندر اوفتد
 جهان شود چوآسیا و دم بدم
 رونده تانک همچو کوه آتشین
 همی خزد چو ازدها و درچکد
 چو پر بگسترد عقاب آهنین
 هزار بیضه هر دمی فرو نهد
 کلنگ سان دژ پرنده بنگری
 چو پاره پاره ابر کافکند همی
 بهر کرانه دستگاهی آتشین
 ز دود و آتش و حریق و زلزله
 برزمگه «خدای جنگ» بگذرد
 امل جهان ز قعق سلاهی وی
 بخوی نهفته جوشن و پنام وی
 بهر زمین که بگذرد بگسترد
 کجاست روزگار صلح و ایمنی
 کجاست عهد راستی و مردمی
 کجاست دور یاری و برابری

پروین اعتصامی دختر یوسف اعتصام‌الملک معروفترین زن سخنور
 در تاریخ ادبیات ایران و از استادان باارزش شعر فارسی است. وی در ۲۵ اسفند
 ۱۲۸۵ شمسی در تبریز متولد شد در کودکی با پدر به تهران آمد و بقیه عمر
 را در این شهر گذراند. او دوره کالج آمریکائی دختران را در سال ۱۳۰۳
 به پایان رسانید و معلومات ادب فارسی و عربی را نزد پدر خود که از
 دانشمندان و نویسندگان به نام زمان بود تکمیل کرد. پروین از دوران طفولیت
 به واسطه قریحه و ذوق سرشار شروع به گفتن شعر کرد و نخستین مجموعه
 اشعارش در سال ۱۳۱۴ به طبع رسید. در ۱۳۱۳ پروین ازدواج کرد ولی بیش

از دوماه ونیم در خانه شوهرنماند و به خانه پدر برگشت. او در ۱۵ فروردین ۱۳۲۰ به مرض حصبه درگذشت. دیوان پروین دارای ۶۵۰۰ بیت و غالباً شامل قصیده، مثنوی و قطعه است. بسیاری از اشعار پروین شایستگی آن را دارد که جزو شاهکارهای جهانگیر به شمار رود.

خواننده در **قصاید** پروین طرز بیان ناصر خسرو را می بیند و در تمثیلات سنائی و در غزل استغنائی حافظ و فصاحت و صراحت سعدی را می نگرد. حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی پاك سرشت جای به جای در خود نمائی و جلوه گری است.

پروین در **قطعات** خود که بیشتر به صورت سئوال و جواب یا مناظره است مهر مادری و لطافت روح خویش را از زبان طیور، از زبان مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می کند. گاه مادری دلسوز و غمگسار است و گاه در اسرار زندگی باملای روم و عطار و جامی سرهمقدمی دارد... هنروی آنجاست که از زبان همه چیز سخن می گوید، چشم و مژگان - دام و دانه - مور و مار - سوزن و پیراهن - دیگ و تابه - خاک و باد - مرغ و ماهی - صیاد و مرغ - شبنم - ابرو باران - کرباس و الماس - کوه و کاه، بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان و معانی مانند امید و نومیدی و لطائف و بدایع دیگر. آنچه اشعار پروین را از بیشتر سخن سرایان کلاسیک متمایز می کند بشر دوستی عمیق، رقت احساس و همدردی او با طبقات زحمتکش، و با محرومان و ستمدیدگان جامعه است. او در عین حال ستایشگر پرشور کار و زحمت و صلح و آزادیست. ولی روح نجیب او فرصتی برای بال و پر زدن نیافت.

گویند عارفان هنر و علم کیمیاست

و آن مس که گشت همسر این کیمیا طلاست

فرخنده طائری که بدین بال و پر پرد

همدوش مرغ دولت و همعرصه هماست

وقت گذشته را نتوانی خرید باز

مفروش خیره ، کاین گهر پاك بی بهاست

گر زنده‌ای و مرده نه ای ، کار جان‌گزین
 تن پروری چه سود، چو جان تو ناشناست
 تو مردمی و دولت مردم فضیلت است
 تنها وظیفه توهمی نیست خواب و خاست
 زان راه بازگرد که از رهروان تهی است
 ز آن آدمی بترس که با دیو آشناست
 سالک نخواسته است ز گمگشته رهبری
 عاقل نکرده است ز دیوانه باز خواست
 چون معدن است علم و در آن روح کارگر
 پیوند علم و جان سخن گاه و کهرباست
 خوشتر شوی به فضل ز لعلی که در زمی است
 برتر پری به علم ز مرغی که در هواست
 جان را بلند دار که این است برتری
 پستی نه از زمین و بلندی نه از سماست
 آن را که دیه هنر و علم در براست
 فرش سرای او چه غم از زانکه بوریاست
 آزاده کس نگفت ترا ، تا که خاطرت
 گاهی اسیر آز و گهی بسته هواست
 بشناس فرق دوست ز دشمن به چشم عقل
 مفتون مشو که در پس هر چهره چهره‌هاست
 جمشید ساخت جام جهان بین از آن سبب
 کاگه نبود از این که جهان جام خود نماست
 زنگارهاست در دل آلودگان دهر
 هر پاک جامه را نتوان گفت پارساست
 ای دل! غرور و حرص، زبونی و سفلگی است
 ای دیده ! راه دیو ز راه خدا جداست
 گرفتار برتری کنی و بر پری به شوق
 بینی که در کجائی و اندر سرت چهاست

جان شاخه‌ای است، میوه آن علم و فضل و ورای
 در شاخه‌ای نگر که چه خوشترنك میوه‌هاست
 ای شاخ تازه رس که به گلشن دمیده‌ای
 آن گلبنی که گل ندهد، کمتر از گیاست
 اعمی است گر به دیده معنیش بنگری
 آن کو خطا نمود و ندانست کان خطاست
 زان گنج شایگان که به کنج قناعت است
 مور ضعیف‌گر چو سلیمان شود رواست
 سر بی چراغ عقل گرفتار تیرگی است
 تن بی وجود روح، پراکنده چون هبست
 گر پند تلخ می‌دهمت ترشرو مباش
 تلخی به یاد آر که خاصیت دواست
 در آسمان علم عمل برترین پر است
 در کشور وجود هنر بهترین غناست
 می‌جوی گرچه عزم تو ز اندیشه بر تراست
 می‌پوی گرچه راه تو در کام ازدهاست
 در پیچ و تابهای ره عشق مقصدی است
 در موجهای بحر سعادت سفینه‌هاست
 قصر رفیع معرفت و کاخ مردمی
 در خاکدان پست جهان برترین بناست
 با دانش است فخر نه با ثروت و عقار
 تنها هنر تفاوت انسان و چارپاست
 دیوانگی است، قصه تقدیر و بخت نیست
 از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
 جان را هر آنکه معرفت آموخت مردم است
 دل را هر آنکه نیک نگهداشت پادشاست

* * *

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت ؟
 که مناظره، يك روز بر سرگذری

یکی بگفت : به آن دیگری ، توخون که ای ؟
 من او فتاده ام این جا ، ز دست تاجوری
 بگفت : من بچکیدم ز پای خار کنی
 ز رنج خار ، که رفتش به پا چونیشتری
 جواب داد : زيك چشمه ایم هردو چه غم
 چکیده ایم اگر هريك از تن دگری
 هزار قطره خون در پیاله یکرنگند
 تفاوت رگ و شریان نمی کند اثری
 زما دو قطره کوچک چه کار خواهد خاست
 بیاشویم یکی قطره بزرگتری
 به راه سعی و عمل ، باهم اتفاق کنیم
 که ایمنند چنین رهروان ، زهر خطری
 در اوفتیم ز رودی میان دریائی
 گذرکنیم ز سرچشهای به جوی و جری
 به خنده گفت : میان من تو فرق بسی است
 توئی ز دست شهی ، من زبای کارگری
 برای مهرهی و اتحاد با چومنی
 خوش است اشك یتیمی و خون رنجبری
 تو از فراغ دل وعشرت آمدی به وجود
 من از خمیدن پستی و زحمت کمری
 ترا به مطبخ شه ، پخته شد همیشه طعام
 مرا به آتش آهی و آب چشم تری
 تو از فروغ می ناب ، سرخ رنگ شدی
 من از نکوهش خاری و سوزش جگری
 مرا به ملك حقیقت ، هزار کس بخرد
 چراکه در دل کان دلی ، شدم گهری
 قضا و حادثه ، نقش من از میان نبرد
 کدام قطره خون را ، بود چنین هنری

درین علامت خونین نهان دوصد دریاست
 ز ساحل همه ، پیداست کشتی ظفری
 ز قید بندگی این بستگان شوند آزاد
 اگر به شوق رهایی ، زنند بال و پری
 یتیم و پیره زن ، این قدر خون دل نخورند
 اگر به خانه غارتگری فتد شرری
 به حکم ناحق هرسفله ، خلق را نکشند
 اگر ز قتل پدر ، پرسشی کند پسری
 درخت جور و ستم ، هیچ برگ و بار نداشت
 اگر که دست مجازات ، می زدش تبری
 سپهر پیر ، نمی دوخت جامه بیداد
 اگر نبود ز صبر و سکوتش آستری
 اگر که بدمنشی را کشند بر سردار
 به جای او ننشیند بزور از او بتری

* * *

دی کودکی به دامن مادر گریست زار
 کز کودکان کوی ، به من کس نظر نداشت
 طفلی مرا ز پهلوی خود بیگناه راند
 آن تیر طعنه ، زخم کم از نیشتر نداشت
 اطفال را به صحبت من از چه میل نیست؟
 کودک مگر نبود ، کسی کو پدر نداشت
 امروز ، اوستاد به درس نظر نکرد
 مانا که رنج و سعی فقیران ، ثمر نداشت
 دیروز ، در میانه بازی ز کودکان
 آن شاه شد که جامه خلقان به بر نداشت
 من در خیال موزه بسی اشک ریختم
 این اشک و آرزو ، ز چه هرگز اثر نداشت
 جز من ، میان این گل و باران کسی نبود
 کو موزه ای به پا و کلاهی به سر نداشت

آخر تفاوت من و طفلان شهر چیست؟
 آئین کودکی ، ره ورسم دگر نداشت
 هرگز درون مطبخ ما هیزمی نسوخت
 وین شمع، روشنایی ازین بیشتر نداشت
 همسایگان ما بره و مرغ می‌خوردند
 کس جزم و تو، قوت زخون جگر نداشت
 بر وصله‌های پیره‌نم خنده می‌کنند
 دینار و درهمی پدر من مگر نداشت
 خندید و گفت: آنکه به فقر توطعنه زد
 از دانه‌های گوهر اشکت، خبر نداشت
 از زندگانی پدر خود مه‌رس، از آنک
 چیزی به غیر تیشه و داس و تبر نداشت
 این بوریای کهنه، به صد خون دل خرید
 رختش، گه آستین و گهی آستر نداشت
 بس رنج برد و کس نشمردش به هیچ کس
 گمنام زیست، آنکه ده وسیم وزر نداشت
 طفل فقیر را هوس و آرزو خطاست
 شاخی که از تگرك نگون گشت، بر نداشت
 نساج روزگار، در این پهن کارگاه
 از بهرما، قماش ازین خوبتر نداشت^۲

محمدحسین شهریاری در ۱۲۸۳ ش در تبریز زاده شد. در ۱۳۰۰ به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در این شهر به پایان برد و پس از آن وارد مدرسه طب شد، ولی اندکی پیش از پایان درس آن را رها کرد و به خدمت دولت در آمد. او پس از چهار سال اقامت در خراسان، تا ۱۳۳۲ در تهران به سربرد و از آن پس در تبریز زندگی می‌کند و در دانشگاه تبریز به کار مشغول است. شهریاری در غزل پیرو سبک حافظ است، یک چند در سالهای ۲۵-۳۵ به شعر نو نزدیک شد و یکی دو نمونه بسیار خوب از قبیل ای وای

مادرم و پیام به‌انشتین به‌وجود آورد، ولی بعدها آن را رها کرد و در این
 اواخر حتی به جبهه مخالفان شعر نو پیوست. در شعر شهریار هیچ نوع نظام
 فکری و آرمان اجتماعی روشنی دیده نمی‌شود، او به‌خدا ایمان دارد، علی
 رامی‌پرستد، دوستار زیباییهای طبیعت است، از جنگ و از جلوه‌های زشت
 تمدن بیزار است. میهنش، و مخصوصاً آذربایجان را از دل و جان دوست
 دارد. شهریار علاوه بر اشعار فارسی يك منظومه و غزل‌های متعدد به ترکی
 آذربایجانی دارد.

نوجوانان وطن بستر به خاک و خون گرفتند
 تا که در بر شاهد آزادی و قانون گرفتند
 رایگان در پای نامردان برافشانی چه‌دانی
 کاین همایون گوهر از کام نهنگان چون گرفتند
 لاله از خاک جوانان می‌دمد دردشت و هامون
 یا درفش سرخ بر سر انقلابیون گرفتند
 خرم آن مردان که روزی خائنین در خون کشیدند
 ز آن سپس آن‌روز را هر ساله، عید خون گرفتند
 تا به سیر قهقرائی، آخرین فرصت کنی گم
 خود عنان حزب در کف، دشمنان دون گرفتند
 بادمی پنهان چواخگر عشق را کانون بی‌فروز
 کوره افروزان غیرت، کام‌ازین کانون گرفتند
 برج ایفل یادگار همت مغلوب قومی است
 کز کف امواج دریا نعل ناپلئون گرفتند
 خوف کابوس سیاست جرم خواب غفلت ماست
 سخت ما را در خمار الک و افیون گرفتند
 کار با افسانه نبود رشته تدبیر می‌یاب
 آری ارباب عزائم مار با افسون گرفتند
 خاک سیلان وطن را جان شیرین بر سرافشان
 خسروان عشق ورزی، عبرت از مجنون گرفتند

شهریارا تا محیط خون تنزل کن میندیش

کاین قبا بر قامت طبع تو ناموزون گرفتند

* * *

ای گل فروش دختر زیبا که می زنی	هر دم چو بلبلان بهاری صلا ی گل
نرم و سبک به جامه گلدوز زرنگار	پروانه وار می خزی از لابلای گل
حقا که همنشین گلی ای بنفشه مو	سیمای شرمگین تو دارد صفای گل
آن چهره بر فراز گل از ناز و نوش خند	چون ماهتاب بر چمن دلکشای گل
بر عاج سینه سنبل گیسو نهاده سر	جان می دهد به منظره دلربای گل
گلزار می نمایم آفاق در نظر	از نغمه تو بلبل داستانرای گل
خود غنچه گلی و قبا گل، متاع گل	من هم شکایت تو برم با خدای گل
مانا تو هم چو بلبل و پروانه ای پری	روح منی که بال زنی در هوای گل
گل بی وفاست این همه گردش چو من مگرد	ترسم خدا نکرده نه بینی وفای گل
من نیز باغبان گلی بودم ای پری	بردم همه تحمل خارجفای گل
پروانه و ش که سوزد و افتد به پای شمع	آخر گذاختم من و دل به پای گل
تعریف می کنی گل خود را و غافل	کز عشوه تو جلوه نماند برای گل
پیش تو خود فروشی گل نازکانه نیست	وین از کجا و قصه شرم و حیای گل
از نوش خند، مشق شکفتن به گل دهی؟	یا لعل تو به خنده در آرد ادای گل
ای گل فروش دختر زیبا، خدای را	رندند بچه ها نبردنت بجای گل ^۲

محمد فرخی یزدی در ۱۲۶۵ ش زاده شد و در ۱۳۱۸ در زندان تهران زندگیش به سر آمد. او در ۱۲۹۵ به تهران آمد و پس از مدتی به انتشار روزنامه طوفان پرداخت. یک چند به نمایندگی مجلس انتخاب شد. بعد از آن چندی به اروپا رفت. پس از بازگشت به زندان افتاد و در آنجا به زندگیش پایان دادند. او شاعری اجتماعی و هوادار طبقات زحمتکش جامعه و خواهان پیشرفت و ترقی ملت خویش بود.

همین بس است ز آزادگی نشانه ما	که زیر بار فلک هم نرفته شانه ما
زدست حادثه پامال شده صد خواری	هر آن سری که نشد خاک آستانه ما
میان این همه مرغان بسته پرمائیم	که داده جور تو برباد آشیانه ما

هزار عقدۀ چین رایك انقلاب گشود ولی به چین دوزلفت شکست شانۀ ما
اگر میان دو همسایه کشمکش نشود رود به نام گرو ، بی قباله خانۀ ما
به کنج دل زغم دوست گنجها داریم تهی مباد ازین گنجها خزائۀ ما
در این وکیل و وزیر ای خدا اثر نکند فغان صبحدم و نالۀ شبانۀ ما

* * *

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت
آری نداشت غم که غم بیش و کم نداشت
در دفتر زمانه فتد نامش از قلم
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت
در پیشگاه اهل خرد نیست محترم
هرکس که فکر جامعه را محترم نداشت
با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است
مارا فراغتی است که جمشید جم نداشت
انصاف و عدل داشت موافق بسی ولی
چون فرخی موافق ثابت قدم نداشت

* * *

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود زجان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
می دوم به پا و سر ، در قفای آزادی
با عوامل تکفیر ، صنف ارتجاعی باز
حمله می کند دایم ، بر بنای آزادی
در محیط طوفانزای ماهرانه در جنگ است
ناخدای استبداد ، با خدای آزادی
شیخ از آن کند اصرار ، بر خرابی احرار
چون بقای خود ببند ، در فنای آزادی
دامن محبت را گر کنی زخون رنگین
می توان تورا گفتن ، پیشوای آزادی

فرخی زجان و دل ، می کند درین محفل

دل نثار استقلال ، جان فدای آزادی

محمدحسین معیری متخلص به **رهی** در ۱۲۸۸ ش در تهران زاده شد و در همین شهر درگذشت. او عزیز واروقرین آرامش زیست و به مددغزلهای شیوایش حسن قبولی یافت.

من کیستم ، ز مردم دنیا رمیده‌ای	چون کوهسار، پای به دامن کشیده‌ای
از سوز دل ، چو خرمن آتش گرفته‌ای	وز اشک غم، چو کشتی طوفان رسیده‌ای
چون شام، بی رخ توبه ماتم نشسته‌ای	چون صبح ، از غم تو گریبان دریده‌ای
سر کن نوای عشق، که از هایهوی عقل	آزرده‌ام ، چو گوش نصیحت شنیده‌ای
رفت از قنای او دل از خود رمیده‌ام	بی تابتر ز اشک به دامن دویده‌ای
مارا چو گردباد، ز راحت نصیب نیست	راحت کجا و خاطر نا آرمیده‌ای
بیچاره‌ای که چاره طلب می کند زخلق	دارد امید میوه ، ز شاخ بریده‌ای
از بس که خون فرو چکد از تیغ آسمان	ماند شفق، به دامن درخون کشیده‌ای
با جان تابناک ، ز محنت سرای خاک	رفتیم ، همچو قطره اشکی ز دیده‌ای
دردی که بهر جان رهی آفریده‌اند	یارب مباد قسمت هیچ آفریده‌ای

* * *

در دام حادثات ، زکس یاوری مجوی

بگشاگره ، به همت مشکل گشای خویش

سعی طبیب ، موجب درمان درد نیست

از خود طلب، دوی دل مبتلای خویش

گفت آهوئی به شیرسگی ، در شکارگاه

چون گرم پویه دیدش اندر قنای خویش

کای خیره سر ، به گرد سمندم نمی‌رسی

رانی و گرچو برق به تک ، بادپای خویش

چون من پی‌رهائی خود می‌کنم تلاش

لیکن تو بهر خاطر فرمانروای خویش

با من کجا به پویه برابر شوی ، از آنک
تو بهر غیر پویی ومن از برای خویش

* * *

پاس ادب ، به حد کفایت نگاهدار
خواهی اگر ز بی ادبان یابی ایمنی
باکم ز خویش ، هر که نشیند به دوستی
باعز و حرمت خود ، خیزد به دشمنی
درخون نشست غنچه ، که شد همنشین خار
گردد فراخت سرو ، ز بر چیده دامنی
افتاده باش لیک نه چندانکه همچو خاک

پامال هر نبیره شوی ، از فروتنی

حسین پژمان بختیاری در ۱۲۷۸ ش در تهران ولادت یافت و در همین
شهر تحصیل کرد و به کار پرداخت. شعر او در کمال انسجام و استواریست
ولی در عین حال تابع سنتهای قدیم است و در شعر او تأثیر تغییر احوال
روزگار را کمتر می توان دید. این نمونه یکی از زیباترین اشعار اوست
که در عین حال مانند اغلب آثارش سرشار از نومییدی و تلخیست:

با دلی آسوده اندر کودکی	جای در دامن مادر داشتم
وز نهال قامت فرخ پدر	سایه فرخنده بر سر داشتم
منطقی خاطر فریب و بذله گوی	شیوه ای طناز و دلبر داشتم
کارمن جز خنده و شادی نبود	کی خبر از دیده تر داشتم

نه گرفتاری نه کاری داشتم

و چه فرخ روزگاری داشتم

عهد خردی رفت و دست روزگار	پنجه زد بر چهره زیبای من
خنده دوری کرد و شادی رخت بست	آن يك ازلب این يك از سیمای من
پنجه خونین گردون بر گرفت	پرده از چشمان نایبای من
کودکی بیقدر و طفلی بینوا	شد عیان در چشم حسرتزای من

کم بهادیدم عیار خویش را

تیره کردم روزگار خویش را

خویشتن را تا بزرگ آیم به چشم
تا شوم با قدر و کردم ارجمند
تا که بر جای پدر گیرم قرار
اندك اندك از پس ده سالگی
با بزرگان آشنا می خواستم
ریش و تسبیح و عبا می خواستم
مرك او را از خدا می خواستم
آسمان داد آنچه را می خواستم

بی پدر گشتم ولی با قدر نه

یافتم جائی ولی بر صدر نه

این زمان بر کودکان دارم حسد
در زمین با آسمانی روح خویش
از جفای مردم نا مهربان
بلبل آسا نغمه پردازی کنند
کز تکالیف جهان آسوده اند
از زمین و آسمان آسوده اند
نزد مام مهربان آسوده اند
کز خیال آشیان آسوده اند

يك جهان شادی پدید از رویشان

خرمی بخش جهانی خویشان

گر نبودی رشع ابر امید
آنچه را نام سعادت داده اند
گر نباشد این خطا از چشم من
ماکزین دنیا برون خواهیم رفت
زندگی جز آتش تیزی نبود
جز نوای حسرت آمیزی نبود
در جهان روی دلاویزی نبود
ليك دنیای شما چیزی نبود

خواب بی تعبیر دیدن تابه کی

حسرت بیجا کشیدن تابه کی^۱

مجال آن نیست که از بسیاری شاعران معاصر همسنگ نامی ببریم و نمونه‌یی به دست دهیم، در کشور شعر خیزی مانند ایران بر شمردن نام‌صدها شاعر بسیار دشوار است، خاصه آنکه بسیاری سیاستمداران و دانشمندان نیز شاعران توانایی هستند، از قبیل وثوق الدوله سیاستمدار، دکتر کاسمی پزشک، دکتر آل‌بویه ریاضی دان و دکتر هشترودی فیزیک دان، پس بهتر است مبحث شعر کلاسیک معاصر را در همینجا به پایان بریم و خوانندگان را به تذکره‌ها و مجموعه‌ها حواله دهیم. برای نمونه غزل زیبایی از دیوان بویه می آوریم:

تا منم آتش پرست آتش من روی اوست

گر بگزارم نماز قبله من سوی اوست

خرمن زرین ماه باز نگیرم به هیچ
 آنچه مراد خوراست خرمن گیسوی اوست
 خنده مهر جهان نیست مرا دلنشین
 خرم و امید بخش خنده دلجوی اوست
 گل که به چشم چنین آمده بس ارجمند
 یکسره همروی اوست، یکسره همبوی اوست
 یار دل افروز بین، آتش جانسوز بین
 قبله من سوی اوست، آتش من روی اوست

۳- شعرنو

همیشه، در هر کشوری، گروهی از سخنوران بوده اند که شیوه های مرسوم طبع تازه جویشان را اقناع نمی کرده و آنان را به جستجوی مفاهیم و صورتهای تازه یی برمی انگیزخته است. جنبش مشروطیت ایران و آشنایی ادبای ایرانی با ادبیات اروپایی و استقبال مردم از شعر معاصر، از عواملی بود که در شعر فارسی موجب پیدایش تحولاتی شد. شعر دوران انقلاب به خدمت مردم درآمده بود، برای مردم سروده می شد و مورد استقبال مردم قرار می گرفت. در آغاز کار، برخی سرایندگان انقلاب مانند اشرف الدین حسینی، از اوزان تصنیفهای عامیانه و مرثیه های سینه زنی الهام گرفتند؛ بعدها کسانی مانند عشقی و لاهوتی در صدد یافتن اوزان و قالبهای تازه یی برآمدند، که نیما یوشیج نیز در اول همین کار را کرد و همین شیوه به وسیله کسانی مانند گلچین گیلانی، دکتر علی آبادی، دکتر خائلی، نادرپور و دیگران دنبال شد. برای مثال یکی از قدیم ترین نمونه های آن را، که گوینده اش بانو شمس کسمایی تبریزی بوده است. در اینجا می آوریم (در ۱۲۹۹ ش چاپ شده)

تاتکیه گاه نوع بشرسیم و زر بود

هرگز مکن توقع عهد برادری

تا اینکه حق به قوه ندارد برابری

غفلت برای ملت مشرق خطر بود

آنها که چشم دوخته در زیر پای ما
 مخفی کشیده تیغ طمع در قفای ما
 مقصودشان تصرف شمس و قمر بود
 حاشا به التماس بر آید صدای ما
 باشد همیشه غیرت ما متکای ما
 ایرانی از نژاد خودش مفتخر بود

ولی پس و پیش کردن قافیه ها گرهی از کار نمی گشود، بلکه کسانسی احساس می کردند که باید سخن نو آورده شود، باید بیانی تازه و غنی به کار گرفته شود که بتواند مبین احساسات این عصر باشد، بازبان این عصر و برای مردم این عصر گفته شود. برای گروهی از ادبا، این فکر پیش آمد که نباید اندیشه راتابع واژه های متجانس و هم قافیه ساخت و در قالب ابیات عروضی محبوس کرد.

مسلماً، نخستین کسی که به این اندیشه فعلیت بخشید، علی اسفندیاری معروف به **نیمایوشیج** است که در ۱۳۱۵ ق در دهکده یوش مازندران زاده شد، در ۱۲ سالگی با خانواده اش به تهران آمد و در مدرسه سن لویی تحصیلاتش را ادامه داد. مدتی را در آستارا معلم بود، از ۱۳۱۷ ش با مجله موسیقی در تهران همکاری کرد. در ۱۳۳۸ ش درگذشت. نیمای نخستین منظومه خود موسوم به **قصه رنگ پریده** را در ۱۲۹۹ ش سرود، که هر چند دارای مضامین اجتماعی تازه بود، نمی شد اختصاصات شعری تازه یی بدان نسبت داد. قطعه **ای شب** و پس از آن منظومه **افسانه** که در ۱۳۰۱ ش انتشار یافت خشم برخی از پاسداران شعر کهن را برانگیخت. ولی در این اشعار هنوز رعایت بحر و قافیه شده بود و بیشتر قالب آنها تازگی داشت. نیمای در آثار بعدی شعر خود را از این قیود آزاد ساخت، مانند قطعات **آی آدها و شهر صبح**. اینک نمونه هایی از آثار نیمای:

در شب تیره ، دیوانه‌یی کاو دل به رنگی گریزان سپرده
درهٔ سرد و خلوت نشسته همچو ساقه گیاهی فسرده

می‌کند داستانی غم‌آور

در میان بس آشفته مانده قصهٔ دانه‌اش هست و دامی
و ز همه گفته ناگفته مانده از دلی رفته ، دارد پیامی

داستان از خیالی پریشان

ای دل من ، دل من ، دل من بینوا ، مضطرا ، قابل من
باهمه خوبی و قدر و دعوی از تو آخر چه شد حاصل من

جز سرشکی به رخسارهٔ غم

آخر ای بینوا دل چه دیدی که ره رستگاری بریدی
مرغ هرزه درایی ، که برهر شاخی و شاخساری پریدی

تا بماندی زبون و فتاده

می‌توانستی ای دل رهیدن گر نخوردی فریب زمانه
آنچه دیدی زخود دیدی و بس هر دمی یک ره و یک بهانه

تا توای مست - بامن ستیزی

تا به سرمستی و غمگساری با « فسانه » کنی دوستاری
عالمی دایم از وی گریزد با تو او را بود سازگاری

مبتلایی نیاید به از تو

(افسانه)

قو قولی قو ، خروس می‌خواند

از درون نهفت خلوت ده

از نشیب رهی که چون رگ خشک

در تن مردگان دواند خون

می‌تند بر جدار سردسحر

می‌تراود به هر سوی هامون .

با نوایش از او ، ره آمد پر ،

مژده می‌آورد به گوش آزاد

می‌نماید رهش به آبادان

کاروان را در این خراب آباد
 نرم می آید
 گرم می خواند
 بال می کوید
 پر می افشاند
 گوش برزنگ کاروان صدش
 دل بر آوای نغز او بسته است
 قوقولی قو : بر این ره تاریک
 کیست کومانده ؟ کیست کوخسته است ؟
 گرم شد اژدم نواگر او
 سردی آور شب زمستانی
 کرد افشای رازهای مگو
 روشن آرای صبح نورانی
 با تن خاک بوسه می شکند
 صبح تا زنده، صبح دیرسفر
 تاوی این نغمه از جگر بگشود
 وز ره سوزجان کشید بدر
 قوقولی قو، زخطة پیدا
 می گریزد سوی نهان شب کور
 چون پلیدی در وج کز در صبح
 به نواهای روز گردد دور
 می شتابد ز دور مرد سوار
 گرچه اش در سیاهی اسب رمید
 عطسه صبح در دماغش بست
 نقشه دلگشای روز سپید
 این زمانش به چشم،
 همچنانش که روز،
 ره براو روشن

شادی آورده‌ست
اسب می‌راند
قو‌ق‌ولی‌قو : گشاده شد دل وهوش
صبح آمد. خروس می‌خواند
همچو زندانی شب چون گور؛
مرغ از تنگی قفس جسته است
در بیابان و راه دور و دراز
کیست کومانده؟ کیست کوخسته ست!

(شهر صبح)

آی آدمها که بر ساحل نشسته، شاد و خندانید !
يك نفر در آب دارد می‌سپارد جان،
يك نفر دارد که دست و پای دائم می‌زند،
روی این دریای تند و تیره و سنگین که میدانید.
آن زمان که مست هستید
از خیال دست یابیدن به دشمن.
آن زمان که پیش خود بیهوده پندارید،
که گرفتستید، دست ناتوان را
یا توانایی بهتر را پدید آرید.
آن زمان که تنك می‌بندید ،
بر کمر هاتان کمر بند
در چه هنگامی بگویم من
يك نفر در آب دارد میکند بیهوده جان ، قربان .
آی آدمها! که بر ساحل بساط دلگشا دارید
نان به سفره، جامه برتن.
يك نفر در آب می‌خواند، شمارا.
موج سنگین را به دست خسته می‌کوبد.
باز می‌دارد دهان با چشم از وحشت دریده.
سایه‌هاتان را ز راه دور دیده.

آب را بلعیده در گود کبود و هر زمان، بی تایش افزون،
می کند زین آبها بیرون،
گاه سر، گه پا
آی آدمها!

او ز راه مرگ، این کهنه جهان را باز می پاید
می زند فریاد و امید کمک دارد:
- «آی آدمها که روی ساحل آرام، در کار تماشا کنید»
موج می کوبد به روی ساحل خاموش.
پخش می گردد چنان مستی به جای افتاده، بس مدهوش.
می رود نعره زنان؛ وین بانگ باز از دور می آید:
«آی آدمها»

و صدای باد هر دم دلگراتر
در صدای باد بانگ او رهاتر
از میان آبهای دور و نزدیک
باز در گوش این نداها،
«آی آدمها»

(آی آدمها)

از شعرای خوب معاصر که در ضمن رعایت وزن و قافیه کوشیده است
مضامین تازه‌یی بیافرینند گلچین گیلانی را می توان نام برد.

گل بود و سبزه بود و سرود پرنده بود
در آفتاب گرمی شادی دهنده بود
بر آب و خاک باد بهشتی وزنده بود
در باغ بود کاجی پر شاخ و سهمگین
دستی بیادگاری صد سال پیش از این
بر آن درخت نام دو دل داده کنده بود

پروانه و فریدون صد سال پیش از این
یک روز آمدند در این باغ دلنشین
گل بود و سبزه بود و دم تند فرودین

میزد نسیم نرمك بر روی بر كه چنگ
میگشت قوی سیمین بر آب سیمرنك
خورشید گرد زرین میریخت بر زمین

بر روی شاخه مرغك خوشرنك میسرود
«بنگر چگونه غنچه نازك دهان گشود
كلشن چه رنگ زیبا دارد به تار و پود
سرتاسرست هستی جاوید و نیست مرگ
به به چه دلرباست تماشای رقص برگ
به به چه دلکش است سرود نسیم رود»

با سایه روی سبزه گل تازه مینوشت:
«بنگر چگونه رفته زمین، آمده بهشت!
بنگر چگونه آمده زیبا و رفته زشت
هرگز به باختر نرود مهر تابدار
دیگر ز تیره روزی دور است روزگار
دیگر ز تیره بختی پاك است سرنوشت»

پروانه می نشست بهر جا و می پرید
زنبور شیره از لب گلبرگ میمکید
بر روی گل نسیم دل انگیز میوزید
عكس درخت را بدل آب میگسیخت
خرگوش می دوید و بسوراخ میگریخت
آنگاه میگریخت ز سوراخ و می دوید

پروانه و فریدون صد سال پیش از این
يك روز آمدند در این باغ دلنشین
گفتند: «نیست جائی زیباتر از زمین»
زیرا كه سبزه بود و سرود پرنده بود
در آفتاب گرمی شادی دهنده بود
بس دلنواز بود تماشای فرودین

امروز زیر شاخه این کاج سهمناک
پروانه و فریدون گردیده اند خاک
رخسار زرد باغ پراز درد و رنج و باک
خورشید نیست، گرمی شادی دهنده نیست،
گل نیست، سبزه نیست، سرود پرنده نیست
از باد سخت دامن دریاچه چاک چاک

اما هنوز برتنه کاج سالدار
نام دو یار دیرین مانده پیادگار
بالای کاج تندر در ابر اشکبار
میگرد از ته دل «ای تیره آسمان !
جز نام چیز دیگر مانند در این جهان
یا نام نیز می رود از یاد روزگار؟»^۸

و شاعر توانای دیگر همین شیوه **فریدون توللی**، مانند شهریار، هر روز
بیشتر به شعر کهن دلبستگی نشان می دهد و از شیوه های نودوری می جوید.

بلم ، آرام چون قوئی سبکبار به نخلستان ساحل، قرص خورشید
به نرمی بر سرکارون همیرفت زدامان افق بیرون همیرفت

شفق ، بازیکنان در جنبش آب به دشتی پرشقایق ، باد سر مست
شکوه دیگر و راز دگر داشت توپنداری که پاور چین گذرداشت

جوان ، پاروزنان بر سینۀ موج صدا سرداده غمگین ، در ره باد
بلم میراند و جانش در بلم بود گرفتار دل و بیمار غم بود :

« دوزلفونت بود تار ربایم توکه با ما سریاری نداری
چه میخواهی از این حال خرابم چرا هر نیمه شو آئی بخوابم»

درون قایق ، از باد شبانگاه زنی خم گشته از قایق بر امواج
دوزلفی نرم نرمک تاب میخورد سرانگشتش بچین آب میخورد

صدا ، چون بوی گل در جنبش باد
جوان میخواند و سرشار از غمی گرم
به آرامی بهر سو پخش میگشت
پی دستی نوازش بخش می گشت :

«تو که نوشم نئی نیشم چرائی
تو که مرهم نئی زخم دلم را
تو که یارم نئی پیشم چرائی
نمک پاش دل ریشم چرائی»

خموشی بود و زن در پرتو شام
ز آزار جوان دلشاد و خرسند
رخی چون رنگ شب نیلوفری داشت
سری با او، دلی با دیگری داشت

ز دیگر سوی کارون ، زورقی خرد
چراغی کورسو میزد به نیزار
سبك ، بر موج لغزان پیش میراند
صدائی سوزناك از دور میخواند:

نسیمی این پیام آورد و بگذشت:
جوان نالید زیر لب به افسوس:
«چه خوش بی مهر بونی از دوسری»
«که یکسر مهر بونی درد سرب»^۱

همچنین باید در اینجا ذکر کرد از دکتر پرویز ناقل خانلری که از او در ضمن تحقیقات ادبی سخن خواهیم گفت. شعر او محکم و بیانش پرداخته و واژه هایش آهنگین است؛ خانلری در آوردن توصیفات دلکش و شرح صحنه ها مهارت فراوانی دارد. شاهکار او منظومه مرگ عقاب است. در اینجا قطعه ای که فرارسیدن شب را توصیف می کند، به عنوان نمونه یی کوچک نقل می شود:

شب به یغما رسید و دست گشود
رود دیرست تا اسیر ویست
در ته دره هرچه بود ربود
بشنو این های های زاری رود

گنج باغ از سپید و سرخ و بنفش
شاخ گردو ز بیم پای نهاد
همه در چنگ شب به یغما رفت
بر سر شاخ سیب و بالا رفت

شب چو دود سیه تنوره کشید
دست و پای درختها گم شد
رو نهاد از نشیب سوی فراز
بر نیامد ز هیچ يك آواز

بانگ برداشت مرغ حق: شب! شب!
 راه فرسوده بر زمین بخزید
 برگ بر شاخ بید لرزان شد
 لای انبوه پونه پنهان شد

شب دمی گرم برکشید و بخت
 يك سپیدار و چند بید کهن
 اينك آسوده از هجوم و سبز
 بر سر پشته‌اند پا بگیریز!

از دو شاعره هم باید یاد کرد، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی.

فروغ فرخزاد در تهران بسال ۱۳۱۲ متولد شد. تحصیلات ابتدائی و دوره اول دبیرستان را بپایان برد و سپس در هنرستان کمال‌الملک به آموختن نقاشی پرداخت. زندگی زناشویی او - که پسری از آن به یادگار ماند - چندان طولی نکشید و از شوهرش جدا شد. و تاپایان عمر کوتاهش (۳۳ سالگی) مجرد زیست. فروغ به کار سینما و تهیه فیلم - بویژه فیلمهای مستند - دلبستگی داشت و در این راه با ابراهیم گلستان همکاری می کرد و چند فیلم را خود کارگردانی کرد که از موفقیت بسیاری برخوردار شد و جایزه ای بین المللی برد. چند سفر به اروپا کرد و در سال ۱۳۴۵، هنگامی که خود مشغول رانندگی بود، در تصادف اتومبیل، درگذشت.

فروغ، از سال ۱۳۳۳ به چاپ شعرهای خود پرداخت (در مجلات هفتگی از قبیل روشنفکر) و سپس در ۱۳۳۴ مجموعه ای از شعرهایش را با نام **اسیر چاپ و منتشر کرد**. در دنبال این مجموعه، مجموعه **دیوار** را در ۱۳۳۶ و مجموعه **عصیان** را در ۱۳۳۷ منتشر کرد. آخرین مجموعه شعرش **تولدی دیگر** بود که در سال ۱۳۴۳ انتشار یافت.

شعر فروغ در هر دو مرحله زندگانش بانوعی تازگی همراه بود. در مجموعه های قبل از «تولدی دیگر» شعرش از نظر محتوی - که در آن به بیان صریح احساسات زنانه پرداخته بود و برای بسیاری از مردم آن روزگار قابل تحمل نبود - و در مجموعه تولدی دیگر و شعرهای پس از آن از نظر شیوه بیان هنری و اسلوب سخن سرائی و تاملات شاعرانه که تازگی و لطافتی

خاص دارد - همواره مورد توجه خوانندگان قرار گرفته است و او را در اسلوب خاص خودش باید شاعری ممتاز و یگانه بشمار آورد. از نمونه‌های شعر اوست:

هرگز آرزو نکرده‌ام
يك ستاره در سراب آسمان شوم.
يا چو روح برگزیدگان،
همنشین خامش فرشتگان شوم.
هرگز از زمین جدا نبوده‌ام
با ستاره آشنا نبوده‌ام.

*

روی خاک ایستاده‌ام،
با تنم که مثل ساقه گیاه
باد و آفتاب و آب را،
می‌مکد که زندگی کند

بارور ز میل،
بارور ز درد،
روی خاک ایستاده‌ام
تا ستاره‌ها، ستایشم کنند
تا نسیمها، نوازشم کنند.

از دریچه‌ام نگاه می‌کنم:
جز طنین يك ترانه نیستم
جاودانه نیستم.
جز طنین يك ترانه جستجو نمی‌کنم
در فغان لذتی که پاکتر
از سکوت ساده غمی است.

آشیانه جستجو نمی‌کنم
در تنی که شب‌نمی است
روی زنبق تنم
برجدار کلبه‌ام که زندگی است،

مردمان رهگذر
با خط سیاه عشق،
یادگارها کشیده‌اند،
«قلب تیرخورده، شمع نیم‌مرده
شاخه شکسته، شعله فسرده»

هر لبی که بر لبم خزید
يك ستاره نطفه‌بست
در شبم که می‌نشست
روی رود یادگارها
پس چرا ستاره آرزوکنم؟
این ترانه من است
دلپذیر، دل‌نشین
پیش ازین نبوده بیش از این

سیمین بهبهانی رانمی‌توان از شعرای نوپرداز به شمار آورد. او هرچند در آغاز کار بدین شیوه تمایل نشان داد و در شعرش افکار و تمایلات پرشوری دیده می‌شد، کم‌کم به سبک‌ها و شیوه‌های سنتی خو گرفت و مضامین اشعارش نیز تغییر کرد.

وای از این مایه بی‌بند و باری
از چه با خود کتابی نداری؟

بانگ برداشتم: آه دختر!
بازگو، سال از نیمه بگذشت

*

آه از این مستی و مستی و خواب
«نوشدارو پس از مرگ سهراب»

می‌خرم - کی؟ - همین روزها - آه!
معنی وعده‌های تو این است

*

نیک دانم که درسی نخواندی
این تویی کاین چنین باز ماندی

از کتاب رفیقان دیگر
دیگران پیش رفتند و اینک

*

گرم از شعله خودپسندی
شرمگین زین همه دردمندی

دیده دختران بر وی افتاد
دخترک دیده را بر زمین دوخت

*

چشم غمگین پر آب خود را
پارگیهای جوراب خود را

گفتی از چشم آهسته دزدید
پا، پی پا نهاد و نهان کرد

*

چهره زرد او زردتر شد
دفتر از قطره‌ای اشک تر شد

بر رخس از عرق شبنم افتاد
گوهری زیر مژگان درخشید

*

بیصد گشته بیرون ز روزن
آنچه دختر نمی‌گفت با من:

اشک نه، آن غرور شکسته
پیش من یک به یک فاش می‌کرد

*

بگذر از من که من نان ندارم
دسترس چون به درمان ندارم

«چند گویی کتاب تو چون شد
حاصل از گفتن درد من چیست؟»

*

نالۀ خود، که ای وای بر من!
شر مکنم بیخشای بر من!

خواستم تا به گوشش رسانم
وای بر من، چه نامهربانم

*

روی رخسار خود گرد داری
همچو خود صاحب درد داری

نی تو تنها ز دردی روانسوز
اوستادی به غم خو گرفته

*

ما دو، زائیده رنج و دردیم
برگ پژمرده از باد سردیم

خواستم بوسمش چهر و گویم
هر دو بر شاخه زندگانی

*

ليك دانستم آنجا كه هستم جای تعلیم و تدریس و پنداست
عجز و شوریدگی از معلم در بر کودکان ناپسند است

*

بر جگر سخت دندان فشردم در گلو ناله‌ها را شکستم
دیده می‌سوخت از گرمی اشك ليك بر اشك وی راه بستم

*

با همه درد و آشفته‌گی باز چهره‌ام خشك و بی‌اعتنا بود
سوختم از غم و کس ندانست در درونم چه محشر به پا بود^{۱۱}

یکی از اصیلترین و بالارورین پیشروان شعر نو احمد شاملوست که
اشعارش با امضای الف. بامداد منتشر می‌شود. او هم با ادبیات اروپایی و
هم با ادب کهن فارسی آشنایی عمیقی دارد، گنجینهٔ زبان‌ش غنی، پرداختش
ظریف و استادانه و ذهنش منطقی و روشن است. او شعر را، خاصه شعر
امروز را، چنین توصیف می‌کند:

موضوع شعر شاعرپیشین
از زندگی نبود
در آسمان خشك خیالش، او
جز با شراب و یار نمی‌کرد گفتگو
او در خیال بود شب و روز
در دام گیس مضحك معشوقه پای بند
حال آنکه دیگران
«دستی به جام باده و دستی به زلف یار»
مستانه در زمین خدانعره می‌زدند!

*

موضوع شعرشاعر، چون غیر از این نبود
تأثیرشعراوهم چیزی جز این نبود.
آن را به جای مته نمی‌شد به کار زد
در راههای رزم

با دستکار شعر
 هر دیولاخ را
 ازپیش راه خلق نمی شد کنار زد
 یعنی اثر نداشت وجودش
 فرقی نداشت بود و نبودش
 آن را به جای دار نمی شد به کار برد
 حال آنکه من به شخصه، زمانی
 همراه شعرخویش
 همدوش ش چوی کره ای جنگ کرده ام
 يك بارهم حمیدی شاعر را
 در چند سال پیش
 بردار شعرخویشتن آونگ کرده ام...

*

موضوع شعر امروز
 موضوع دیگری است...
 امروز شعر، حربۀ خلق است
 زیرا که شاعران
 خود شاخه ای ز جنگل خلقتند
 نه یاسمین و سنبل گلخانه فلان
 بیگانه نیست شاعر امروز
 با دردهای مشترك خلق
 او با لبان مردم، لبخند می زند
 درد و امید مردم را
 با استخوان خویش
 پیوند می زند.

*

امروز شاعر
 باید لباس خوب بپوشد

کفش تمیز واکس زده باید به پا کند
 آنگاه در شلوغترین نقطه‌های شهر
 موضوع و وزن و قافیه‌اش را
 (یکی یکی با دقتی که خاص اوست)
 از بین عابرین خیابان جدا کند:
 «همراه من بیائید، همشهری عزیز!
 دنبالتان سه روز تمام است
 در به در
 همه جاسر کشیده‌ام!»
 «دنبال من؟
 عجیب است!
 آقا، مرا شما
 شاید به جای یک کس دیگر گرفته‌اید؟»
 «نه جانم، این محال است...
 من وزن شعر تازه خود را
 از دور می‌شناسم.»
 «گفتی چه؟
 وزن شعر؟»
 «تأمل بکن رفیق...
 وزن و لغات و قافیه‌ها را
 همیشه من
 در کوچه جسته‌ام.
 آحاد شعر من، همه افراد مردمند
 از زندگی (که بیشتر «مضمون قطعه» است)
 تا «لفظ» و «وزن» و «قافیه شعر» جمله‌را
 من در میان مردم می‌جویم...
 این طریق
 بهتر به شعر، زندگی و روح می‌دهد...»

اکنون

هنگام آن رسیده که عابر را

شاعر کند مجاب

(با منطقی که خاصه شعر است)

تا با رضا و رغبت گردن نهد به کار

ورنه تمام زحمت او می رود ز دست...

خوب...

حالا که وزن یافته آمد

هنگام جستجوی لغات است.

هر لغت

(چندانکه برمی آیدش از نام)

دوشیزه ای است شوخ و دلارام...

*

باید برای وزن که بسته ست

شاعر لغات درخور آن جستجو کند

این کار، مشکل است و تحمل سوز

لیکن گزیر نیست:

آقای وزن و خانم ایشان لغت اگر

همتا و همطراز نباشند، لاجرم

محصول زندگانشان دلپذیر نیست

مثل من و.. زنم!

من وزن بودم، او کلمات (آسه های وزن)

موضوع شعر نیز

پیوند جاودانه لبهای مهر بود..

با آنکه شادمانه در این شعر می نشست

لبخند کودکان ما (این ضربه های شاد)

لیکن چه سود! چون، کلمات سیاه و سرد

احساس شوم و مرثیه واری به شعر داد

هم وزن را شکست

هم ضربه‌های شاد را

هم شعر بی‌ثمر شد و مهمل

هم خسته کرد بی‌سببی استاد را

باری سخن دراز شد

وین زخم دردناک را

خونابه باز شد...

الگوی شعر شاعر امروز

گفتیم

زندگی است!

از روی زندگی‌ست که شاعر

با آب و رنگ شعر

نقشی به روی نقشه دیگر

تصویر می‌کند؛

او شعر می‌نویسد

یعنی:

او دست می‌نهد به جراحات شهر پیر

یعنی:

او قصه می‌کند به شب، از صبح دلپذیر

او شعر می‌نویسد

یعنی:

او دردهای شهر و دیارش را

فریاد می‌کند.

یعنی:

او با سرود خویش، روانهای خسته را

آباد می‌کند.

او شعر می‌نویسد

یعنی:

او قلبهای سرد و تهی مانده را ز شوق
سرشار می کند

یعنی:

او رو به صبح طالع، چشمان خفته را
بیدار می کند

او شعر می نویسد

یعنی:

او افتخارنامهٔ انسان عصر را
تفسیر می کند

یعنی:

او فتحنامه‌های زمانش را
تقریر می کند.

این بحث خشک معنی الفاظ خاص نیز
در کار شعر نیست...

اگر شعر زندگست،

مادرتك سیاهترین آیه‌های آن

گرمای آفتابی عشق و امید را
احساس می کنیم.

این يك، سرود زندگیش را

در خون سروده است،

وان يك عزیز زندگیش را

در قالب سکوت.

اما... اگرچه قافیهٔ زندگی در آن

چیزی به غیر ضربهٔ کشدار مرگ نیست

در هر دو شعر

معنی هر مرگ

زندگست.^{۱۲}

شاعر توانای دیگر از پیشروان شعر نو مهدی اخوان ثالث است که با

امضای . م امید اشعارش منتشر می شود. امید شعر نو را با مایه های شعر کلاسیک نیرو و انسجام بخشید و به آن تعالی و کمال داد. زبان شعر امید بسیار غنی و نیرومند است، احاطه وسیع او به موارث ادبی گذشته فارسی، این مجال را برایش فراهم کرده است که اندیشه هایش را هر چه بلیغتر و مؤثرتر در شعرش بگنجانند. در زبان شعر امید، زبان شعر قدیم خراسان، مخصوصاً زبان استاد طوس فردوسی تجلی می کند و در کنار کلمات سنگین و گاه مهجور گذشته، ترکیبات و تعبیرات کاملاً تازه که خاص خود اوست زبان شعرش را برای بیان والقای هر نوع اندیشه هموار می کند. در شعرهای نقلی و قصیده ای بمناسبت و در موقع لزوم، از زبان محاوره استفاده می کند و در همه حال زبان شعرش بسیار صمیمی و در عین حال سخت فاخر و بلند است. زبان شعر او «سمبلیک» است، اما روشنی اندیشه و دقت در انتخاب «سمبل ها» شعرش را برای اهل معنی توضیح می دهد.

فرم شعر امید همان اوزان عروضی «نیمائی» است که گسترش معقول و لازم شعر کلاسیک است. با این تفاوت که امیدپیشنهاده «نیماء» را درباره وزن شعر، کاملاً تکامل و تحقق بخشیده است و قواعد و دقایق فنی آنرا تنظیم و تکمیل کرده و خود در اشعارش آن اصول و قواعد را بکار می بندد.

این شکسته چنگک بی قانون

رام چنگک چنگی شوریده رنگ پیر،

گاه گوئی خواب می بیند .

خویش را در بارگاه پرفروغ مهر

طرفه چشم انداز شاد و شاهد زرتشت،

یا پریزادی چمان سرمست

در چمنزاران پاك و روشن مهتاب می بیند .

روشنیهای دروغینی

- کاروان شعله های مرده در مرداب -

بر جبین قدسی محراب می بیند .

یاد ایام شکوه و فخر وعصمت را ،
 می‌سراید شاد ،
 قصه غمگین غربت را :
 «هان ، کجاست
 پایتخت این کج آئین قرن دیوانه ؟
 باشبان روشنش چون روز ،
 روزهای تنگ وتارش ، چون شب اندر قعر افسانه.
 با قلاع سهمگین سخت وستوارش ،
 بالئیمانه تبسم کردن دروازه‌هایش ، سرد وییگانه.

هان ، کجاست ؟
 پایتخت این دژ آئین قرن پر آشوب .
 قرن شكلك چهر .
 برگزشته ازمدار ماه ،
 ليك بس دور ازقرار مهر .
 قرن خون آشام ،
 قرن وحشتناك تر پیغام ،
 کاندران با فضلۀ موهوم مرغ دور پروازی
 چاررکن هفت اقلیم خدا را در زمانی بر می‌آشوبند.
 هرچه هستی ، هرچه پستی ، هر چه بالائی
 سخت میکوبند
 پاك می‌روند .
 هان ، کجاست ؟
 پایتخت این بی‌آزرم وبی آئین قرن ،
 کاندران بی‌گونه‌ئی مهلت
 هر شکوفه‌ی تازه روبازیچه باداست
 همچنانکه حرمت پیران میوه‌ی خویش بخشیده
 عرصه انکار ووهن وغدر وبيداداست.

پایتخت اینچنین قرنی

کو ؟

بر کدامین بی نشان قلعت ،

در کدامین سو ؟

دیدبانان را بگو تا خواب نفرید.

برچکاد پاسگاه خویش ، دل بیدار و سرهشیار ،

هیچشان جادوئی اختر ،

هیچشان افسون شهر نقره مهتاب نفرید .

بر بکشتی های خشم بادبان از خون ،

ما ، برای فتح سوی پایتخت قرن می آییم .

تا که هیچستان نه توی فراخ این غبارآلود بیغم را

با چکاچاك مهیب تیغهامان ، تیز

غرش زهره دران کوسهامان ، سهم

پرش خارا شکاف تیرهامان ، تند ؛

نیک بگشاییم ،

شیشه های عمر دیوان را

از طلسم قلعه پنهان ، زچنگ پاسداران فسونگرشان ،

جلد بر باییم

برزمین کویم ،

ورزمین - گهواره فرسوده آفاق -

دست نرم سبزه هایش را به پیش آرد ،

تا که سنگ از ما نهان دارد ،

چهره اش را ژرف بشخاییم

ما

فاتحان قلعه های فخر تاریخیم ،

شاهدان شهرهای شوکت هر قرن .

ما

یادگار عصمت غمگین اعصاریم .

ما

راویان قصه‌های شاد و شیرینیم.

قصه‌های آسمان پاک .

نورجاری ، آب .

سرد تاری، خاک

قصه‌های خوشترین پیغام

از زلال جویبار روشن ایام .

قصه‌های بیشه انبوه، پشتش کوه، پایش نهر.

قصه‌های دست گرم دوست در شبهای سرد شهر.

ما

کاروان ساغر و چنگیم ،

لولیان چنگمان افسانه گوی زندگیمان، زندگیمان شعر و افسانه .

ساقیان مست مستانه .

هان ، کجاست .

پایتخت قرن ؟

ما برای فتح می‌آییم ،

تا که هیچستانش بگشاییم . . .»

این شکسته چنگک دلتنگ محال‌اندیش ،

نغمه پرداز حریم خلوت پندار ،

جاودان پوشیده از اسرار ،

چه حکایتها که دارد روز و شب با خویش!

ای پریشانگوی مسکین! پرده دیگر کن .

پوردستان جان زچاه نابردار در نخواهد برد.

مرد ، مرد ، او مرد ،

داستان‌پور فرخزاد را سرکن.

آنکه گویی ناله اش از قعر چاهی ژرف میآید.

نالد و موید ،

موید و گوید :

«آه ، دیگر ما

فاتحان کوژپشت و پیر را مانیم .

بر بکشتی های موج بادبان از کف ،

دل بباد بره های فرهی ، در دشت ایام تهی ، بسته ،

تیغهامان زنگخورد و کهنه وخسته ،

کوسهامان جاودان خاموش ،

تیرهامان بال بشکسته .

ما

فاتحان شهرهای رفته بر بادیم .

با صدائی ناتوانتر زآنکه بیرون آید از سینه ،

راویان قصه های رفته از یادیم .

کس به چیزی ، یا پیشیزی ، برنگیرد سکه هامانرا.

گوئی از شاهی ست بیگانه .

یازمیری دودمانش منقرض گشته .

گاهگه بیدار میخواهیم شد زین خواب جادوئی ،

همچو خواب همگنان غار ،

چشم میمالیم و میگوئیم: آنک ، طرفه قصر زرنگار صبح شیرینکار.

لیک بی مرگست دقیانوس .

وای ، وای ، افسوس .^{۱۳}

نادر نادرپور یکی از معروفترین گویندگان معاصر و از نوپردازان

توانا و باذوقی است، که قدرت طبع و رقت عواطف و افکارش موردتوجه

سخن شناسان و جامعه ادب قرار گرفته است و در میان طبقات هنردوست

بویژه جوانان دوستداران فراوانی دارد. بیشتر اشعار نادرپور در قالب

چهار پاره یا دوبیتی‌های متوالی ساخته شده است. سروده‌های نادرپور غالباً از نظر محتوی و مضمون در شمار زیباترین اشعار نو و حتی برخی از آنها در ردیف شاهکارهای شعر معاصر محسوب می‌شود. نادرپور بازبان فرانسه کاملاً آشناست. از چند شعر اجتماعی او که بگذریم، بیشتر آثارش جنبهٔ وصفی و عاشقانه دارد.

چه می‌گوئید؟

کجا شهد است این آبی که در هردانه شیرین انگور است!

کجا شهد است؟ این اشک است،

اشک باغبان پیر رنجور است:

که شبها راه پیموده،

همه‌شب تا سحر بیدار بوده،

تا کجا را آب داده؛

پشت را چون چفته‌های مو، دوتا کرده،

دل هردانه را از اشک چشمان نوربخشیده،

تن هرخوشه را با خون دل، شاداب پرورده.

چه می‌گوئید؟

کجا شهد است این آبی که در هردانه شیرین انگور است؟

کجا شهد است؟ این خون است،

خون باغبان پیر رنجور است،

چنین آسان مگیریدش

چنین آسان منوشیدش.

شما هم ای خریداران شعر من

اگر در دانه‌های نازک لفظم،

و یا در خوشه‌های روشن شعرم

شراب و شهد می‌بینید، غیر از اشک و خونم نیست،

کجا شهد است؟ این اشک است، این خون است،

شرابش از کجا خواندید؟ این مستی نه آن مستی است،

شما از خون من مستید، از خونی که می نوشید،
 از خون دلم مستید.
 مرا هر لفظ فریادی است کز دل می کشم بیرون؛
 مرا هر شعر دریائی است؛
 دریائی است لبریز از شراب و خون
 کجا شهد است، این اشکی که در هردانه لفظ است؟
 کجا شهد است، این خونی که در هر خوشه شعراست؟
 چنین آسان میفشارید بر هردانه لبها را، و بر هر خوشه دندان را،
 مرا این کاسه خون است.
 مرا این ساغر اشک است.
 چنین آسان مگیریدش.
 چنین آسان منوشیدش.^{۱۴}

یکی از گویندگان توانای معاصر فریدون مشیری را می توان دانست
 که به زیبایی کلام و دقت اندیشه معروف است. او نیز مانند نادرپور کمتر
 بامضامین اجتماعی سروکار دارد و بیشتر توجهش به موضوعات توصیفی
 و عاشقانه است.

بی تو، مهتاب شبی، باز از آن کوچه گذشتم،
 همه تن چشم شدم، خیره بدنبال تو گشتم،
 شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم،
 شدم آن عاشق دیوانه که بودم.
 در نهانخانه جانم، گل یاد تو درخشید
 باغ صد خاطره خندید،
 عطر صد خاطره پیچید:

یادم آمد که شبی باهم از آن کوچه گذشتیم
 پرگشودیم و در آن خلوت دلخواسته گشتیم
 ساعتی بر لب آن جوی نشستیم.
 تو، همه راز جهان ریخته در چشم سیاهت.

من همه، محو تماشای نگاهت.

آسمان صاف و شب آرام
 بخت خندان و زمان رام
 خوشه ماه فرو ریخته در آب
 شاخه‌ها دست بر آورده به مهتاب
 شب و صحرا و گل و سنگ
 همه دل داده به آواز شباهنگ

یادم آید تو بمن گفتی:

- «از این عشق حذر کن!
 لحظه‌ای چند بر این آب نظر کن،
 آب، آئینه عشق گذران است،
 تو که امروز نگاهت بنگاهی نگران است؛
 باش فردا، که دلت با دگران است!
 تا فراموش کنی، چندی از این شهر سفر کن!»
 با تو گفتم: «حذر از عشق ندانم
 سفر از پیش تو هرگز نتوانم
 نتوانم!

روز اول، که دل من بتمنای تو پرزد،
 چون کبوتر، لب بام تو نشستم
 تو بمن سنگ زدی، من نه رمیدم، نه گسستم...

بار گفتم که: «توصیادی و من آهوی دشتم
 تا بدام تو درافتم همه جا گشتم و گشتم
 حذر از عشق ندانم، نتوانم!»

اشکی از شاخه فرو ریخت
 مرغ شب، ناله تلخی زد و بگریخت...

اشك در چشم تولرزید،
ماه برعشق تو خندید!

یادم آید که : دگر از توجوابی نشنیدم
پای در دامن اندوه کشیدم.
نگسستم، نرمیدم.

رفت در ظلمت غم، آن شب و شبهای دگر هم،
نگرفتی دگر از عاشق آزرده خبر هم،
نکنی دیگر از آن کوچه گذر هم...

بی تو، اما، به چه حالی من از آن کوچه گذشتم!*

هوشنگ ابتهاج که در شاعری بانام سایه معروف شده کلامی بی تکلف
و دلنشین دارد. شعر سایه، هم در زمینه اجتماعی و هم در زمینه های غنائی
باتوفیق همراه است و از نظر لفظی هموار و شسته و خوشاهنگ است، غزل
او در قالب غزل قدمائی، از نمونه های برجسته غزل معاصران بشمار می رود.
در او، علی رغم نوجویی و نوپردازی در اندیشه و کلام، گرایشی به قالبهای
کهن شعر فارسی دیده می شود.

مرگ در حالتی تلخ است،
اما من

دوست تر دارم که چون از ره در آید مرگ
در شبی آرام، چون شمع شوم خاموش.

*

ليك مرگ دیگری هم هست،

دردناك، اما شگرف و سرکش و مغرور

مرگ مردان، مرگ در میدان

با تپیدنهای طبل و شیون شیور

با صفیر تیر و برق تشنه شمشیر

غرقه در خون، پیکری افتاده در زیر سم اسبان

*

وه چه شیرین است

رنج بردن

پافشردن

در ره يك آرزو ومردانه مردن

وندر امیدبزرگ خویش

با سرود زندگی برلب

جانسپردن

*

آه ، اگر باید

زندگانی را به خون خویش رنگ آرزو بخشید

وبه خون خویش، نقش صورت دلخواه زد بر پرده امید

من به جان ودل پذیرا می شوم این مرگ خونین را...^{۱۶}

سیاوش کسرایی گوینده حماسه معروف آرش کمانگیر است. او از

حکایات و استعارات برای بیان مضامین اجتماعی مدد می گیرد و شعرش

لحنی پرشکوه و حماسی دارد.

توقامت بلند تمنائی ای درخت

همواره خفته است در آغوش آسمان

بالائی ای درخت

دستت پرازستاره وجانت پراز بهار

زیبائی ای درخت.

وقتی که بادهای

در برگهای درهم تولانه میکنند

وقتی که بادهای

گیسوی سبز فام ترا شانه میکنند

غوغائی ای درخت.

وقتی که چنگ وحشی باران گشوده است

در بزم سرد او

خنیا گر غمین خوش آوازی ای درخت.

در زیر پای تو

اینجا شب است و شب زدگانی که چشمشان

صبحی ندیده است.

تو روز را کجا

خورشید را کجا

در دشت دیده غرق تماشائی ای درخت.

چون با هزار رشته تو با جان خاکیان

پیوند می کنی

پروا مکن ز رعده

پروا مکن ز برق که بر جانی ای درخت

سر برکش ای رمیده، که همچون امیدما

با مایی ای یگانه و تنهائی ای درخت^{۱۷}

نامهای بسیار دیگری رامی توان بر شمرد: آزاد، آزاده، آزر، آتشی، آینده، خوئی، رحمانی، رؤیائی، زهری، سپهری، سرشک، شیبانی، کوش آبادی، کیانوش، مفتون، نیستانی، هنرمندی.... همه اینان و بسیاری دیگر که نامشان را نبرده ایم آثاری خوب، دل انگیز و پرشور دارند که مسلماً برخی از آنها در تاریخ ادب فارسی ثبت خواهد شد و جاودانه خواهد ماند. ولی ما ناگزیریم به همین مختصر قناعت ورزیم.

۴- داستان نویسی

داستان نویسی به شیوه مغرب زمین در ادبیات فارسی تازگی داشت و چند نمونه از آن پس از انقلاب مشروطه و در آخرین دهه سده سیزدهم خورشیدی پدیدار شد. در آغاز سده چهاردهم داستانی در پاورقی یکی از روزنامه های تهران منتشر شده به نام تهران مخوف، که دوسه سال بعد به صورت سه جلد کتاب به چاپ رسید (کتاب اول يك جلد، کتاب دوم دو جلد) و

شهرت فراوانی یافت، زیرا تهران آن روزگار همچنانکه بوده در این اثر معرفی شده است: محیطی که فضل و کمال و پاکدامنی در آن ارزش و اعتبار ندارد. نادانی و مسخرگی و نادراستی و بدجنسی و پشت هم اندازی و نفوذهای نامشروع درها را به روی اشخاص لایق و نجیب بسته و برنالایقها و بیغیرتها باز گذاشته است. جوانان، هرزگی و جلفی و تجرد و آزادی کامل در عیش با زنان معروفه را برزندگانی خانوادگی ترجیح می دهند. زنان و دختران در معرض تعدی و تجاوز هستند. آزادخواهان و میهنپرستان در حبس و زندان به سومی برند و شکنجه و عذاب می بینند. یأس و انتظار و نگرانی در همه جا نمایان است و همه آرزومند اصلاحات هستند، آرزویی که راه حصول آن را به طور مشخص نمی دانند.

نویسنده کتاب **مرتضی مشفق کاظمی** از جوانان تحصیل کرده در اروپا بود و با شیوه داستان نویسی اروپایی کمابیش آشنایی داشت.^{۱۸} یکی دیگر از نویسندگانی که مقارن همان ایام شهرت یافت **عباس خلیلی** بود که داستان اوموسوم به **روزگار سیاه** از اقبال فراوانی برخوردار شد.

طرح داستان بدتنظیم نشده و نویسنده از شیوه داستانرایی شرق نیز که آوردن داستان در داستان است به خوبی استفاده کرده است. طرح موضوع و سبک بیان از رئالیسم جدی و کامل بهره مند است و نویسنده توانسته است تهران هرزه و فاسد و غوطه ور در عیش و خوشی را با صحنه های دردناک و نفرت آور نمایش بدهد. حتی ملاقات و نزاع دو طبیب قدیمی و فرنگی مآب نیز، که بالحن طنز خفیف در آغاز داستان آمده، در لفافه ای از غم پیچیده شده است. نویسنده از یسار آوری وضع کشوری که در آنجا زنان حامی و سرپرست ندارند و مرد برای اطفای شهوت خود از ضعف و بیچارگی زن همه گونه سوء استفاده کرده به هر گونه پستی و بیشر می تن در می دهد، دچار

وحشت و اضطراب است. کتاب از نظر آگاهی به طرز زندگانی جامعه فوق‌العاده قابل توجه است و تفصیلات مشروح و درستی که نویسنده می‌دهد، خواننده را بامحیط خانواده‌های ساقط ایرانی به خوبی آشنا می‌سازد.

ولی انشای کتاب خلیلی مغشوش و بی‌نظم است و در بعضی جاها دارای عبارات مصنوع و مسجع و تعبیرات کهنه یا مبتذل یا یک نوع انشای منشیانه مملو از تشبیهات و استعارات نثر کلاسیک است که به صورت شعر منشور درمی‌آید و نصف کتاب با جملات خطابی و استطرادها و استفهامها و خطابه‌ها و مواعظ پر جوش و خروش، که اثر بسیار بدی در خواننده می‌گذارد، مملو است. نویسنده در ضمن این مواعظ و نصایح غالباً از کوره در می‌رود، به دنیا و بشریت، به طبیعت ظالم و زندگانی غلط می‌تازد و بر کائنات ناله و نفرین می‌کند.

رمان دیگر خلیلی **اسرار شب** است که به صورت نامه و حسب حال نوشته شده و حاکی از سرنوشت تلخ زنی است که در نتیجه خیانت شوهر به بدکاری افتاده و می‌خواهد انتقام خود را از هر چه مرد است بگیرد. موضوع داستان خوب انتخاب شده و از حیث مضمون غنیست، ولی جنبه منطقی آن ضعیف است.

درباره **صنعتی‌زاده** پیش از این سخن گفتیم.

یکی دیگر از داستان نویسان معروف دوده‌اول سده چهاردهم **محمد حجازی** را باید دانست که در ۱۳۰۷ با داستان **هما** معروف شد. پس از آن قریب بیست کتاب از او انتشار یافت، همه سرشار از خوش بینی و همراه بانقوش مدینه فاضله، که برعکس آن اولی، حوادث آنها در هر جا ممکن است اتفاق افتاده باشد؛ یعنی چه بسا در آنها زمان و مکان مطرح نیست، دردهای اجتماعی مورد چشم پوشی قرار گرفته و اخلاقیات در حد تزکیه نفس و آداب معاشرت تبلیغ شده است. از جمله این داستانهاست **پریچهر**،

سروشك، پروانه، زیبا و مجموعه‌هایی از قطعات و داستانهای کوتاه از قبیل آینه، اندیشه، نسیم، ساغر و آهنگ.

نویسنده دیگری که در آغاز قرن شهرت یافت. **علی‌دشتی** مدیر روزنامه شفق سرخ و نویسنده کتاب **ایام محبس** بود. بعد از ۱۳۲۰ داستانهای **فتنه**، **هندو و جادو** از او انتشار یافت که بااولی تفاوت بسیار داشت و در آنها لذت جویی پرشوری به چشم می‌خورد. آنچه آثار دشتی را خواندنی می‌کند موسیقی دل‌انگیز کلام اوست، نه محتوای آثارش.

حال به تواناترین داستان پرداز ایران می‌رسیم، **صادق هدایت** که در ۱۲۸۱ ش در تهران زاده شد و در ۱۳۳۰ ش درپاریس خود را کشت. او دریک رشته از آثار خویش سیمای جامعه ایران را به بهترین صورتی ترسیم کرد: **علویه خانم**، **حاجی آقا**، **سه قطره خون**، **سایه روشن**، **سگ وانگرو**، و **توپ مرواری**، علاوه بردهما مقاله و ترجمه و تحقیق. خاور شناسان غربی و پیروانشان در ایران بیشتر درباره **بوف کور** صادق هدایت قلمفرسایی کرده‌اند و کوشیده‌اند تا آن را بهترین اثر این نویسنده بزرگ معرفی کنند. حقیقت اینست که **بوف کور** محصول تخیلات انسانی نومید و اسیر در قفس اجتماعی جاهل و بی‌رحم است. شاید کسی نیست که اثری از صادق هدایت را نخوانده باشد، ازینرو نقل اثری از او زاید به نظر می‌رسد.

هدایت میهن و ملتش را دوست داشت؛ با دقتی بی‌نظیر در زوایای جامعه ایران کاوش کرده بود؛ هنر، تاریخ و ادبیات ایران را خوب می‌شناخت؛ **اصفهان**، **نصف جهان** او گواهیست بر این شناسایی. او چندی به پیشرفت و پیروزی ملتش امیدوار شد، ولی این امید دیری نپایید و حوادث او را گرفتار نومیدی جانکاهی ساخت. او پنداشت که باگریز از ایران این نومیدی را درمانی بیابد، ولی بیهوده بود. میهن پرستی صادق هدایت، خالی از شائبه تعصب و سرشار از محبت مردم کوچه و بازار است. داستان **دانش آکل**

نمونه‌یست از این عشق و توجه او.^{۲۰}

یکی دیگر از نویسندگان توانای معاصر **بزرگ علوی** را باید دانست که بیشتر با **چشمهایش** شناخته شده است، که داستانیست بلند و قهرمان آن **کمال‌الملک** نقاش نامی ایران است.

در سالهای بعد از ۱۳۲۰ **صادق چوبک** با انتشار **يك رشته داستانهای رئالیستی** شهرت یافت، داستانهایی از اعماق جامعه ایران که حوادث بسا زبانی عربی و عاری از هر پیچیدگی در آنها توصیف شده بود، از قبیل **توپ لاستیکی**، **انتری که لوطیش مرده بود**، **وخیمه شب بازی**. بعدها **چوبک** داستان **تنگسیر** را نوشت که شاید بهترین اثر اوست و بابقیه تفاوت چشمگیری دارد؛ ولی این اوج در **سنگ‌صبور** باز دچار سرگشتگی شده و به لجنزار اجتماعی جاهل و مفلوک در غلطیده است.

کسی که او را بتوان تالی صادق هدایت دانست. شاید **جلال آل احمد** بود که باشیوه‌یی واقع‌بینانه اعماق اجتماع را می‌کاوید. نخستین مجموعه داستانهای کوتاه او زیر نام **دید و باز دید** منتشر شد. از داستانهای دیگر او **مدیر مدرسه و نون و القلم** را می‌توان دانست. او به مطالعات جامعه‌شناسی و تحقیقات مردم‌شناسی نیز پرداخت که حاصل آن آثاری بود بانامهای **اورازان**، **تات نشینهای بلوک زهرا**، **خارک در یتیم خلیج** که بعد از آنها یاد خواهیم کرد. او مترجم توانایی نیز بود و برخی آثار داستایوفسکی، آلبر کامو، سارتر و دیگران را به فارسی برگرداند.

جا دارد از همسر او **سیمین دانشور** نیز بادی کنیم که ترجمه‌ها و داستانهای بسیاری منتشر کرده، خاصه داستان **سووشون** او یکی از بهترین رمانهای سالهای اخیر است. از رمانهای خوبی که نمی‌توان ذکر نکرد **شوهر آهو خانم** از **علی محمد افغانی** و **شکر تلخ** از **شهری باف** است که هر دو از تیره روزی زنان ایرانی سخن می‌گویند، اگرچه جنبه اجتماعی داستان اولی

نیرومندتر است، در عوض جنبهٔ فلکلوری دومی دامنهٔ شگفت انگیزی دارد. در میان داستان‌نویسان معاصر نامهای معروف و چهره‌های موفقی وجود دارد از قبیل غلام حسین ساعدی، جمال میرصادقی، نادر ابراهیمی، محمدعلی سپانلو، فریدون تنکابنی، مخصوصاً به آذین که زمانی بادیستان دختر رعیت دلها را تسخیر کرد و بعدها بیشتر به ترجمه پرداخت و صمدبهرنگی که با داستانهای کودکانش خوش درخشید، خاصه ماهی سیاه کوچولو، ولی جوانمرگ شد.

۵- نمایشنامه

در مورد نمایشنامه و فیلمنامه مطلب زیادی نمی‌توان گفت. نمایش در ایران پس از استقرار مشروطیت آغاز شد و در آغاز کار خوب پیش می‌رفت، ولی پیشرفتش دوامی نیافت.

در سدهٔ چهاردهم، تاسالهای اخیر متأسفانه نمایشنامه پرداز توانایی در ایران پیدانشد، همچنانکه فیلمنامه در خوری هم به وجود نیامد. در سالهای اخیر در هر دوزمینه امیدهایی پدید آمده است. مثلاً در زمینهٔ نمایشنامه از آثار گوهر مراد (غلام حسین ساعدی) و بهمن مفید می‌توان یاد کرد از قبیل آی باکلاه و آی بی کلاه، دیکته و زاویه از اولی و شهر قصه و بزرگ نمیر بهار میاد از دومی، در زمینهٔ فیلمنامه هم يك چنین تحولی دیده می‌شود که یکی از نمونه‌های خوب آن شاید پستچی را بتوان دانست. اما آنچه در ادبیات امروز ما یعنی ادبیات سالهای اخیر، شایان توجه است، گرایش بیش از پیش آن به سمبولیسم، یعنی به رمز و کنایه است.^۱

۶- ترجمه

ترجمه یکی از رایجترین فعالیت‌های ادبی معاصر بوده و بیشتر ترجمه‌ها از زبانهای عربی، انگلیسی، فرانسه، روسی و آلمانی صورت گرفته است.

درمیان مترجمان توانسای اوایل قرن می‌توان از یوسف اعتصام‌الملک، محمدعلی فروغی، عباس اقبال، دکتر قاسم غنی، نصرالله فلسفی و علی اصغر حکمت نام برد. پس از آن گروه دیگری از مترجمان هستند مانند بزرگ علوی، سعید نفیسی، دکتر خانلری، شهید نورائی، صادق هدایت و شجاع‌الدین شفا. از مترجمان معروف دوده‌ه اخیر بوده‌اند به‌آذین، آل‌احمد، خبره‌زاده، محمد قاضی، حمید عنایت، احمد آرام، نجف دریا بندری، کریم کشاورز، احمد شاملو، فؤاد روحانی، اسلامی ندوشن، زریاب خوئی، زرین کوب، یونسی، رجب‌نیا، شفیعیها.

مسلماً این فهرست را می‌توان در زمینه‌های اختصاصی بسیار گسترش داد، ولی این کار سودی ندارد. اینها که برشمردیم از مترجمانی هستند که کارشان می‌تواند نمونه و سرمشق ترجمه‌یانی‌سندگی باشد و آثارشان علاوه بر رعایت امانت با قواعد دستور زبان فارسی و اصول بلاغت و فصاحت سازگار است.

۷- تحقیقات ادبی

درمیان تحقیقات و آثار ادبی و مربوط به ادبیات نخست باید از تواریخ ادبی یاد کرد که از مهمترین آنهاست سه جلد تاریخ ادبیات ایران دکتر ذبیح‌اله صفا، که امیدواریم خداوند به ایشان طول عمر عطا فرماید تا این اثر نفیس را به آخر رسانند. عصر شاه‌رخ یا دوره انحطاط شعر فارسی از دکتر احسان یارشاطر، تاریخ تحول نظم و نثر فارسی از آغاز تا پایان سده دهم از سعید نفیسی، از صبا تانیما از یحیی آرین پور. ادبیات معاصر ایران از رشید یاسمی، سبک‌شناسی از ملک‌الشعرا بهار، تطور شعر فارسی از همو، سخن و سخنوران از بدیع الزمان فروزانفر، باکاروان حله از عبدالحسین زرین کوب، حماسه‌سرایی در ایران از ذبیح‌الله صفا، و آثار

دیگری که در مآخذ کتاب جا به جا ذکر شده است.

در دوره معاصر چند مجله مربوط به تحقیقات ادبی داشته ایم از قبیل ارمغان، یادگار، سخن، یغما، دانشکده ادبیات تهران و تبریز و مشهد، راهنمای کتاب، و مجله های بسیار دیگری که هر کدام چندماه یا چندسال بیش نپاییدند. این مجلات هم به توسعه ادبیات معاصر و هم به نشر و معرفی ادبیات قدیم کمک شایانی کرده اند.

چاپ انتقادی متون قدیمی نیز، که اول بار به دست اروپاییان آغاز شد، از دهه دوم قرن حاضر در ایران نیز انسک اندک رواج یافت و موجب انتشار بسیاری از آثار ادبی پیشینیان شد، که مادر ضمن یادداشتها بسیاری از آنها را نام برده ایم.

در زمینه لغت دایرة المعارف بزرگی به وسیله شادروان علی اکبر دهخدا فراهم شد موسوم به لغت نامه که در بسیاری موارد مأخذ گرانبهایی برای مراجعه است. لغت نامه دیگر این دوره فرهنگ معین است از شادروان محمد معین در شش جلد (۴ جلد لغت، ۲ جلد اعلام) که موثقتترین واژه نامه فارسی موجود است. پس از آن از فرهنگ عمید باید یاد کرد که در عین اختصار بسیار سودمند و کارآمد است. بنیاد فرهنگ ایران تدوین یک رشته فرهنگهای فارسی را آغاز کرده است، که ما در سالهای اخیر شاهد انتشار برخی از آنها بوده ایم، از قبیل فرهنگ اصطلاحات علمی و فنی، فرهنگ اصطلاحات پزشکی، واژه نامه بندهشن، واژه نامه مینوی خرد، فرهنگ نفت. انتشار دایرة المعارف فارسی توسط مؤسسه انتشارات فرانکلین نیز یکی از کارهای برجسته در این زمینه به شمار می آید. از واژه نامه های تخصصی خوبی که به وسیله ایرانیان منتشر شده واژه نامه فلسفی تألیف افنان را باید دانست.

در زمینه تحقیقات ادبی باید از بیست مقاله قزوینی، یادداشتهای

قزوینی، مقالات مجتبی مینوی، عبدالحسین زرین کوب، اسلامی ندوشن، تاریخ زبان فارسی، ووزن شعر فارسی، درباره زبان فارسی، از دکتر خانلری و مقالات او در مجله سخن، از نقد ادبی، شعربی نقاب شعربی دروغ زرین کوب، و از مقالات عباس اقبال باید یاد کرد. همچنین از مقالات فراوان محمدجعفر محبوب درباره داستانهای عامیانه- که اغلب در مجله سخن چاپ شده است. باید اشاره‌یی هم کرد به تحقیقات کتاب‌شناسی و مقالات مربوط به این مبحث که بیشتر در مجله راهنمای کتاب منتشر می‌شود.

۸- تحقیقات تاریخی

یکی از وسیعترین زمینه‌های فعالیت ادبی، پس از شعر و ترجمه، تألیف آثار تاریخی بوده است. تاریخ ایران باستان از حسن پیرنیا (مشیر-الدوله) یکی از برجسته‌ترین آثار تاریخی در زبان فارسیست. متأسفانه این کتاب ناتمام مانده و دوره مربوط به ساسانیان چاپ نشده است. از پرویز تا چنگیز تألیف سید حسن تقی‌زاده هم که می‌بایستی دنباله تاریخ ایران باستان باشد، ناتمام مانده است. از آثار تاریخی و تحقیقی تقی‌زاده باید این آثار را هم ذکر کرد مانی و دین او و گاهشماری در ایران قدیم. آثار دیگر او در ضمن مجموعه مقالاتش در سه جلد چاپ شده است. پس از آن باید از نوشته‌های تاریخی عباس اقبال یاد کنیم از قبیل تاریخ مفصل ایران از حمله مغول تا عصر حاضر که دنباله کتاب تقی‌زاده بوده است. اقبال، به جز این کتاب آثار تحقیقی دیگری هم دارد از قبیل وزارت در عصر پادشاهان بزرگ سلجوقی، خاندان نوبختی، ابن مقفع، بحرین و جزایر خلیج فارس. علاوه بردهما مقاله تحقیقی که در یک مجموعه به نام مقالات عباس اقبال گردآوری شده است. یکی از آثار تاریخی خوب این عصر تاریخ ایران بعد از اسلام از عبدالحسین زرین کوب است که تنها یک مجلد آن منتشر شده مربوط به سه قرن اول هجرت، که اگر کامل شود اثر بی‌مانندی

خواهد شد. از مورخان بزرگ و پرکار معاصر سید احمد کسروی تبریزی بود که در ۱۳۲۴ کشته شد. از آثار تاریخی او شاهکارش تاریخ مشروطه ایران، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تاریخ پانصدساله خوزستان، شهریاران گمنام، تاریخچه توتون و چپق و تنباکو، تاریخچه شیر و خورشید، شیخ صفی و تبارش را می‌توان نام برد، مجموعه‌یی از مقالات او به نام چهل مقاله کسروی منتشر شده است.^{۲۲}

ادبیات معاصر ارزش آن را دارد که هرچه بیشتر مورد بررسی قرار گیرد و نمونه‌های برجسته و درخشان آن معرفی شود، ولی این کار جز به وسیله خود خواننده عملی نیست، و این اوست که باید در پی این نمونه‌ها و بررسی آنها باشد؛ زیرا همه آنها در پیش روی اوست و دسترسی به آنها برایش آسان است. در هیچ زمان آثار کم ارزش و گرانبها به طور کامل شناخته نشده است، مگر آنکه محک زمانه آنها را آزموده باشد. برای آثار معاصر چنین محکی وجود ندارد، پس این افکار عمومی خوانندگان و سلیقه‌های یکایک آنان است که باید گزیننده این آثار باشد. تاریخ ادبیات شاید، در بهترین صورت خود، بتواند معیارهایی کلی برای این کار به دست بدهد، معیارهایی برای اینکه به سوی شناسایی ادبیات راهی بجویم و ادبیات را به صورت بخشی از زندگی معنوی خویش دوست داشته باشیم.

شاید در آینده کتابهای مستقلی دربارهٔ هر یک از زمینه‌های ادبیات معاصر ایران تألیف شود و علاقه‌مندان را در مطالعهٔ این مباحث یاری کند.

یادداشتها

- ۱- درباره ادبیات این دوره نك شاهکارهای نثر فارسی معاصر از سعید نفیسی، ۲ ج، تهران، کتابفروشی معرفت؛ بررسی ادبیات امروز، از محمد استعلامی، تهران، زوار؛ هزار سال نثر فارسی، از کریم کشاورز، ج ۵، تهران، کتابهای جیبی؛ گزیده‌ای از ادب فارسی، از علی اصغر خبره زاده، ۲ ج، تهران، انتشارات زمان؛ دریای گوهر، از مهدی حمیدی، تهران، امیر کبیر؛ سیر سخن، از احمد احمدی و حسین رزمجو، مشهد، کتابفروشی باستان؛ شعر معاصر ایران، تهران، کتابفروشی رز؛ تذکره شعرای معاصر ایران، از علی اکبر برقی، ۳ جلد، تهران.
- ۲- دیوان پروین اعتصامی بارها چاپ شده است. برای شرح حالش مقدمه دیوان او را ببینید.
- ۳- دیوان شهریار در سه جلد چاپ شده است. منظومه ترکی شهریار به نام حیدر بابایه سلام متضمن خاطرات شاعر از دوران کودکی در روستای خویش است. این منظومه در تبریز چاپ شده است.
- ۴- دیوان فرخی یزدی به اهتمام حسین مکی بارها چاپ شده است. برای شرح حالش مقدمه دیوان را ببینید.
- ۵- دیوان رهی معیری زیر نام سایه عمر چاپ شده است.
- ۶- دیوان پژمان بختیاری زیر نام خاشاک چاپ شده است. از آثار دیگر اوست سیه دل، زن بیچاره، محاکمه شاعر.

۷- قصه رنگ پریده، تهران، ۱۳۰۰ ش؛ منظومه افسانه نیما، تهران، ۱۳۰۱ ش؛ افسانه (از کتاب بیرقها ولکه‌ها) بامقدمه احمد شاملو، تهران، ۱۳۲۹ ش؛ افسانه و رباعیات (نخستین جلد از مجموعه آثار نیما)، تهران، ۱۳۳۹ ش. خانواده سرباز + شیر + انگاسی + غروب، تهران، ۱۳۰۵ ش، ارزش احساسات، تهران، ۱۳۳۵؛ مانلی، تهران، ۱۳۳۶. از آثار نیما چاپ شده است. درباره اونك زندگي و آثار نیمایوشیج از جنتی عطایی، تهران، ۱۳۳۵ ش. ۸- از گلچین گیلانی اشعار فراوانی در مجموعه‌ها چاپ شده است. مجموعه‌یی از اشعار تازه‌اش زیر نام گلی برای تو به وسیله انتشارات خوارزمی انتشار یافت.

۹- از فریدون توللی سه مجموعه شعر به نامهای رها، پویه، و نافه منتشر شده است.

۱۰- اشعار خانلری زیر نام ماه در مرداب در ۱۳۳۸ ش منتشر شده است. ۱۱- مجموعه اشعار سیمین بهبهانی زیر نام چلچراغ منتشر شده است. ۱۲- از اشعار بامداد این مجموعه‌ها منتشر شده است، نخستین مجموعه شعرا، بانام «آهنگ‌های فراموش شده» در سال ۱۳۲۶ انتشار یافت و پس از آن در ۱۳۳۶ «هوای تازه» را که مجموعه‌ای است از چند دفتر شعر او، انتشار داد (نیل، تهران) و بعد از آن در سال ۱۳۳۹ مجموعه «باغ آینه» را منتشر کرد و در سال ۱۳۴۳ مجموعه «آیدا در آینه» را (تهران نیل) و در سال ۱۳۴۴ مجموعه «آیدا، درخت، خنجر و خاطره» را منتشر کرد (تهران، مروارید) علاوه بر این مجموعه‌ها مجموعه ققنوس درباران (تهران ۱۳۴۵ نیل) و مجموعه مرثیه‌های خاک (تهران ۱۳۴۸ امیرکبیر) از او انتشار یافته است. ۱۳- آثار چاپ شده امید به ترتیب عبارتست از اوغنون (۱۳۳۰)، زمستان (۱۳۳۵)، آخر شاهنامه (۱۳۳۸)، از این اوستا (۱۳۴۵)، پاییز در زندان (۱۳۴۸).

۱۴- از نادرپور چشمها و دستها در ۱۳۳۲، دختر جام در ۱۳۳۴،

شعراذکور در ۱۳۳۷ و سرمة خورشید در ۱۳۴۲ منتشر شده است.

۱۵- از آثار فریدون مشیری نایافته (تشنه توفان) در ۱۳۳۴؛ گناه دریا

در ۱۳۳۵؛ ابر در ۱۳۴۰؛ بهار را باور کن در ۱۳۴۷ منتشر شده است.

۱۶- از آثار سایه نخستین نغمه‌ها در ۱۳۲۵؛ سراب در ۱۳۳۰؛

سیاه مشق در ۱۳۳۱؛ شبگیر در ۱۳۳۲؛ زمین در ۱۳۳۴ منتشر شده است؛

۱۷- از آثار کسرایسی آوا در ۱۳۳۶؛ آرش کمانگیر در ۱۳۳۸؛ خون

سیاوش در ۱۳۴۱، بادماوند خاموش در ۱۳۴۵؛ و خانگی در ۱۳۴۷ منتشر شده است.

۱۸- تهران مخوف بارها چاپ شده و آن رابه‌زبانهای روسی و ترکی

هم ترجمه کرده‌اند.

۱۹- روزگار سیاه در ۱۳۰۳ و اسرار شب در ۱۳۰۵ منتشر شده است.

۲۰- درباره‌ صادق هدایت نك كتاب صادق هدایت از محمود کتیرایی،

تهران، امیرکبیر.

۲۱- درباره‌ نمایشنامه نویسی نك بنياد نمایش در ایران از دکتر

ابوالقاسم جنتی عطایی و هنر نمایش در ایران از بهرام بیضائی.

۲۲- نك تاریخ در ایران، اضافات و ملحقات.

مآخذ کتاب

در این فهرست تنها مآخذ اصلی و
عمومی را یاد کرده‌ایم. کتابهایی که مستقیماً
مورد نقل و اقتباس قرار گرفته با ستاره
مشخص شده است. مآخذ اختصاصی در
یادداشت‌های مربوط به هر فصل مشخص شده
است.

آته، هومان: تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه رضازاده شفق، تهران،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ش.

آذر بیگدلی، لطف علی: آتشکده آذر. تهران، زوار

* آردین پور، یحیی: از صبا تا نیما. ج ۱-۲، تهران، سازمانهای

کتابهای جیبی، ۱۳۵۱

* استعلامی، محمد: بررسی ادبیات امروز. تهران، زوار، ۱۳۵۱

افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی. ج ۱-۲، تهران انتشارات

دانشگاه تهران.

اقبال، عباس: مقالات اقبال، تهران، کتابفروشی خیام ۱۳۵۰ ش.

—— تاریخ مفصل ایران، تهران، کتابفروشی خیام.

* براون. ادوارد: تاریخ ادبی ایران (از قدیمترین ازمه تا عهد

فردوسی). ترجمه علی پاشا صالح، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۳۴ ش.

—— تاریخ ادبیات ایران (از فردوسی تا سناوی). ترجمه فتح الله

- مجتبائی، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲.
- _____ تاریخ ادبی ایران (از سنایی تا سعدی). ترجمه غلام حسین صدری افشار، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۵۰.
- _____ از سعدی تا جامی (تاریخ ادبی ایران)، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران ابن سینا، ۱۳۳۹ ش.
- _____ تاریخ ادبیات ایران (از عصر صفویه تا عصر حاضر). ترجمه رشید یاسمی، تهران، وزارت فرهنگ، ۱۳۱۸ ش.
- _____ تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت. ترجمه محمد عباسی، ج ۱-۲، تهران، معرفت، ۱۳۳۶ ش.
- * بهار، محمد تقی: سبک شناسی. ج ۱-۳، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶-۳۸ ش.
- _____ بهار و ادب فارسی. به کوشش محمد گلبن، تهران، سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۱ ش.
- خانلری، پرویز: زبان و زبان شناسی. تهران، انتشارات سخن.
- خانلری، زهرا: فرهنگ ادبیات فارسی. تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خیام پور، عبدالرسول: فرهنگ سخنوران. تبریز، کتابفروشی تهران، ۱۳۴۰ ش.
- دولتشاه: تذکرة الشعرا. تهران، بارانی، ۱۳۳۷ ش.
- * زرین کوب، عبدالحسین: باکاروان حله. تهران، ابن سینا.
- شبلی، نعمانی: شعرالعجم. ترجمه فخر داعی، ج ۱-۵، تهران، ابن سینا ۱۳۳۵-۳۶ ش.
- * صدری افشار، غلام حسین: تاریخ در ایران، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵ ش.
- * صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات ایران. ج ۱-۳، تهران، انتشارات

ابن سینا، ج ۳. انتشارات دانشگاه.

_____ حماسه سرایی در ایران. تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۳ ش.

_____ گنج سخن. ج ۱-۳، تهران، ابن سینا.

_____ مختصری در تاریخ تطور نثر فارسی ج ۱، تهران، ابن سینا.

عوفی: لباب الالباب. به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ابن سینا.

فروزانفر، بدیع الزمان: سخن و سخنوران. تهران، خوارزمی.

قزوینی، محمد: بیست مقاله قزوینی. ج ۱-۲، تهران، ابن سینا.

_____ یادداشتهای قزوینی. ج ۱-۱۰ تهران، انتشارات دانشگاه.

کشاوری، کویم: هزار سال نثر فارسی. ج ۱-۵، تهران، سازمان

کتابهای جیبی.

مشار، خانابا: فهرست کتابهای چاپی فارسی. ج ۱-۲، تهران بنگاه

ترجمه و نشر کتاب. (چاپ ۲، ۲ ج، تاحرف ذ)

نفیسی، سعید: تاریخ تحول نظم و نثر فارسی. ج ۱-۲، تهران، فروغی.

همایی، جلال الدین: تاریخ ادبیات فارسی. ج ۱-۲، تهران، سنائی.

برخی غلط‌های چاپی کتاب که در مطالعه اجمالی متوجه آن شده‌ایم
و از خوانندگان خواهش می‌کنیم پیش از مطالعه آن‌ها را اصلاح فرمایند:

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۰	۴	بزدگان	بردگان
۴۴	۱۸	۴۹۵	۳۹۵
۶۲	۱۴	نستین	نخستین
۸۸	۳	ابن الهیثم	ابوالهیثم
۱۰۹	۲۱	این غوریان	غوریان
۱۱۹	۹	انه‌رین	اندرین
۱۳۱	۱۶	جاه	چاه
۱۳۲	۱۴	دهمت	دهمت
۱۳۶	۹	اطاعت	طاعت
۱۴۷	۱۹	خداد	خداداد
۱۵۰	۳	ام‌اونی	ام‌وفی
۱۵۳	۵	سدالدین	سدیدالدین
۱۷۴	۳	کبرد	کرد
۱۷۷	آخر	۵۲۳	۶۲۳
۱۸۷	۱۵	زبدۃ‌الهیة	زبدۃ‌الهیة
۱۸۷	۱۵	و صورالکواکب	و ترجمۃ صورالکواکب
۱۸۷	۱۵	صوفی ترجمه و	صوفی و
۱۹۲	۸	تصحیل	تحصیل
۱۹۲	۱۵	التمش	التمش
۲۱۱	۲	مخمور می	مخور می
۲۱۵	۱۳	فضائل	فضائل
۲۱۸	۱۶	سمعت‌العلی	سمط‌العلی
۲۲۶	آخر	برادر	برادرش
۲۴۰	۹	زوباه	روباه
۲۷۳	۱۹	گوتو	گرتو

صفحه	سطر	غلط	درست
۲۷۵	۱۴	همی حتی	همه حتی
۲۷۵	۱۶	وحدو	وحده
۲۹۲	۹	بت رنگی	بت زنگی
۲۹۳	۱۰	کلیله و دمنه	هزار و يك شب
۳۲۷	۲۳	۱۳۶۳	۱۲۶۳
۳۳۷	۲۲	دروایش	دراویش
۳۴۳	۱۹	می کند	می کنند
۳۵۴	۱۷	بردگی	پردگی
۳۶۴	۱	کر	گر
۳۶۴	۱۵	غاغا	غوغا
۳۶۵	۷	به ساق	به سان
۳۷۲	۴	گردن	گردون
۳۷۳	۱	نگر	نگه
۳۸۵	۲۲	و احوال	احوال
۳۹۱	۸	نتوانسته	توانسته